



مرکز تحقیقات ایرانیکا

اصفهان

گامی



عمران  
علیه السلام

www.

www.

www.

www.

Ghaemiyeh

.com

.org

.net

.ir



تألیف: میرزا محمد ابراہیم سیرواری « ولوق الحکماء »  
ترجمہ: مصطفیٰ خالد شاہ اسماعیلی (پروفیسر)

مرکز تحقیقات زبانہ اسی حوزہ علمیہ اسلامیہ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# شرح صحیفه سجادیه

نویسنده:

میرزا محمد ابراهیم سبزواری (وثوق الحکما)

ناشر چاپی:

مرکز تحقیقات رایانه ای حوزه علمیه اصفهان

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

## فهرست

۵	فهرست
۲۱	شرح صحیفه سجاده
۲۱	مشخصات کتاب
۲۱	اشاره
۴۴	مقدمه
۴۴	هوالمجیب
۴۸	تأملی در آیاتی چند از قرآن کریم
۵۶	زندگانی محمد ابراهیم سبزواری
۵۷	وثوق الحکماء در تراجم
۵۹	شرح دعاء عدیله
۶۰	شرح گلشن راز
۶۱	شرح صحیفه سجاده
۶۲	نکاتی درباره شرح صحیفه سبزواری
۶۳	چگونگی تحقیق
۷۲	شرح صحیفه سجاده
۷۲	اشاره
۷۴	۱- و کان من دعائه علیه السلام اذ ابتدأ بالدعاء
۷۴	تحقیق در اسماء الہی
۷۴	صفت اول و آخر در خداوند
۷۵	صفت ظاهر و باطن در خداوند
۷۵	عالم احدیت و واحدیت
۷۶	عدم تعدد مستمی به اسماء مختلف
۷۶	عقل و تعدد اسامی آن
۷۷	وحدت اسماء

- ۷۷ ..... عدم رؤیت خداوند
- ۷۸ ..... بررسی آیات مُشعر بر رؤیت
- ۷۹ ..... عدم نعت خداوند
- ۸۰ ..... ابتداع خلقت و مراتب سه گانه آن
- ۸۰ ..... مبدعات
- ۸۰ ..... مخترعات
- ۸۱ ..... مکنونات
- ۸۲ ..... عدم توانایی عقل بر فهم مخترعات الهی
- ۸۲ ..... چگونگی اراده الهی
- ۸۳ ..... مشیت اراده الهی به افعال انسانی
- ۸۶ ..... مقدرات و عدم تقدیم و تأخر آن
- ۸۷ ..... عدم تقدیم و تأخیر مرگ
- ۸۸ ..... آیات نه گانه موسوی
- ۸۹ ..... إسکان بنی اسرائیل در زمین
- ۹۰ ..... رزق معلوم مقسوم برای هر موجود
- ۹۰ ..... عدم جواز افراط و تفریط در کسب
- ۹۱ ..... سزّ توسعه در رزق
- ۹۲ ..... عدم جواز تکیه بر غیر خداوند
- ۹۳ ..... در شناخت حضرت نوح علیه السلام
- ۹۳ ..... اجل موقوت یا عمر مشخص
- ۹۴ ..... اجل هر موجود
- ۹۵ ..... جزای اعمال
- ۹۷ ..... عدل در جزای اعمال
- ۹۸ ..... ظهور حضرت حق به آلاء خویش
- ۹۸ ..... عدم جواز اعتراض بر خداوند
- ۹۹ ..... اعتراض حضرت نوح علیه السلام و پاسخ ربوبی

- ۱۰۰ ..... حمد خداوند به ارشاد او
- ۱۰۱ ..... ثنای حق در سبع المثانی
- ۱۰۲ ..... ثنای خداوند به زبان خویش
- ۱۰۳ ..... شکر خداوند بر معرفت از ناحیه او
- ۱۰۳ ..... الهم شکر
- ۱۰۳ ..... فتح ابواب علم
- ۱۰۵ ..... اتفاق انبیاء در اصول و اختلاف در فروع
- ۱۰۵ ..... ارسال پیامبر اسلام
- ۱۰۷ ..... اخلاص در توحید
- ۱۰۷ ..... اقسام توحید
- ۱۰۸ ..... بیان أميرالمؤمنین علیه السلام در توحید
- ۱۰۹ ..... اجتناب از الحاد و شک
- ۱۱۰ ..... حمد الهی
- ۱۱۰ ..... برزخ و حمد روشنگر آن
- ۱۱۲ ..... حمد ، آسان کننده بعث
- ۱۱۳ ..... خلق لذایذ و ارزاق طیب برای مؤمنان
- ۱۱۴ ..... شرافت منزلت حامدان حضرت حق
- ۱۱۵ ..... حمد واصل به اعلیٰ علیین
- ۱۱۶ ..... عوالم وجود
- ۱۱۶ ..... اعلیٰ علیین و اسفل سافلین
- ۱۱۸ ..... صحف مطهره و کتاب فجّار
- ۱۱۸ ..... شجره طیبه و شجره خبیثه
- ۱۱۹ ..... کتاب ابرار در سدره المنتهی
- ۱۲۰ ..... کتاب فجّار در سجّین
- ۱۲۰ ..... سر تعلق روح به جسد
- ۱۲۲ ..... حمد حقیقی موجب صعود

- ۱۲۳ ..... حمد آرامش دهنده
- ۱۲۴ ..... برخی علایم قیامت
- ۱۲۶ ..... حمد نورانی کننده
- ۱۲۸ ..... حمد نجات دهنده
- ۱۳۰ ..... حمد برتر از حمد ملائکه
- ۱۳۰ ..... اسماء تنزیهی و تشبیهی
- ۱۳۱ ..... ظهور اسماء تشبیهی در انسان
- ۱۳۳ ..... حمد متواصل به مقام انبیاء
- ۱۳۳ ..... دارالمقامه
- ۱۳۵ ..... محاسن خلق در انسان
- ۱۳۶ ..... طئیبات رزق
- ۱۳۷ ..... فضیلت ملکات حسنه در انسان
- ۱۳۸ ..... انقیاد مخلوقات برای انسان
- ۱۴۰ ..... برآوردن حوائج انسان توسط حضرت حق سبحان
- ۱۴۱ ..... عدم استطاعت حمد و شکر الهی
- ۱۴۲ ..... شکر بر اعطای اعضاء به انسان
- ۱۴۲ ..... فرق آلات و ادوات
- ۱۴۲ ..... در شناخت ادوات بدن
- ۱۴۳ ..... در شناخت آلات بدن
- ۱۴۴ ..... ارواح حیات
- ۱۴۴ ..... ارواح پنجگانه انبیاء
- ۱۴۴ ..... ارواح چهارگانه مؤمنان
- ۱۴۵ ..... روح بخاری
- ۱۴۵ ..... روح یا جوهر ملکوتی
- ۱۴۵ ..... اقسام نفس و قوای آن به روایت حضرت علی علیه السلام
- ۱۴۶ ..... فضل الهی بر انسان



- ۱۴۷ ..... چگونگی اختبار و ابتلاء الهی
- ۱۴۷ ..... اوامر و نواهی الهی
- ۱۴۸ ..... ترغیب و ترهیب الهی
- ۱۴۸ ..... در علت وصول خیر و شر به عباد
- ۱۴۹ ..... احاطه علمی خداوند بر موجودات
- ۱۵۰ ..... وجوب شکر عباد در حال ابتلاء
- ۱۵۰ ..... سزای امهال عباد در عدم عذاب
- ۱۵۱ ..... توبه و باب مفتوح آن
- ۱۵۲ ..... فضیلت امت مرحومه در امهال بر عذاب
- ۱۵۳ ..... رفع تکالیف مشکل از امت اسلام
- ۱۵۴ ..... عدم تکلیف بر اوامر دشوار
- ۱۵۵ ..... عدم قبول عذر بعد از ارسال رسل
- ۱۵۵ ..... هلاکت در عدم اتیان حجت
- ۱۵۶ ..... سعادت در رغبت به دین و قوانین الهی
- ۱۵۷ ..... حمد خداوند ، بسان ملائکه
- ۱۵۸ ..... انواع ملائکه
- ۱۵۹ ..... ملائکه فلکی
- ۱۵۹ ..... اقسام ملائکه ارضی
- ۱۵۹ ..... ملائکه علامه
- ۱۵۹ ..... ملائکه عماله
- ۱۶۰ ..... حمد بی اندازه بر خداوند
- ۱۶۱ ..... حق حمد الهی
- ۱۶۱ ..... توجه به نعمات الهی و وجوب شکر بر آن
- ۱۶۳ ..... کفران نعمت و مقارنت آن با شرک
- ۱۶۳ ..... دلیل کفر برخی انسانها
- ۱۶۴ ..... حمد موجب طاعت و مغفرت

- ۱۶۴ ..... جزای اعمال در تمام ادیان
- ۱۶۶ ..... ورود به انواع جنت
- ۱۶۷ ..... حمد موجب ادای حق الهی
- ۱۶۷ ..... حمد موجب شهادت
- ۱۶۸ ..... تفسیر ولی
- ۱۷۰ ..... اشکال
- ۱۷۱ ..... پاسخ
- ۱۷۱ ..... ورود به نور یا بهره از ولایت
- ۱۷۲ ..... نزع روح و نفیس
- ۱۷۳ ..... سر تفاوت مراتب وجود
- ۱۷۴ ..... جن و اقسام آن
- ۱۷۵ ..... ارسال پیامبر صلی الله علیه و آله بر جتیان
- ۱۷۵ ..... اعمال و صنایع جتیان
- ۱۷۶ ..... اطلاق جن بر طبقات پست بشری
- ۱۷۹ ..... خلقت جن
- ۱۸۰ ..... در شناخت معشر جن و انس
- ۱۸۳ ..... ۱۹\_ و کان من دعائه علیه السلام عند الاستسقاء بعد الجذب
- ۱۸۳ ..... اشاره
- ۱۸۴ ..... توسعه رزق یا باران
- ۱۸۵ ..... امتنان بر عباد در رسیدن ثمرات
- ۱۸۶ ..... احیای شهرها
- ۱۸۶ ..... درخواست باران سودمند
- ۱۸۷ ..... توسعه روزی به واسطه باران بدون ضرر
- ۱۹۲ ..... اقسام نهر
- ۱۹۲ ..... فوائد باران
- ۱۹۳ ..... چگونگی تولید شیر

۱۹۴	درخواست دفع بلیات باران
۱۹۶	سبب پیدایش کائنات جوی
۱۹۷	برکات سماوی و ارضی
۲۰۰	۶_ و کان من دعائه علیه السلام عندالصباح و المساء
۲۰۰	اشاره
۲۰۰	حمد الهی بر خلق روز و شب
۲۰۲	روز و شب در دو قطب
۲۰۲	تقدیر ارزاق به واسطه روز و شب
۲۰۳	خلقت شب و منافع آن
۲۰۴	خلقت روز و منافع آن
۲۰۵	اصلاح شؤون عباد
۲۰۶	آزمایش الهی
۲۰۷	پاداش اعمال
۲۰۹	حمد الهی بر ظهور صبح
۲۱۰	تأویل دعا
۲۱۱	تابش روز و منافع آن
۲۱۲	در چگونگی پیدایش فلزات
۲۱۳	شناسایی قوت در روز
۲۱۳	شناسایی آفات در روز
۲۱۳	انقیاد تمام موجودات آسمانی و زمینی بر خداوند
۲۱۵	استیلاء سلطنت الهی
۲۱۵	تشکیل مدینه و وضع قانون و تشکیل قوه مجریه
۲۱۷	امر و قضاء الهی بر موجودات
۲۱۸	قضای الهی بر اعمال انسانی
۲۱۸	عدم تنافی اختیار با علم الهی
۲۱۹	انقیاد تمام افعال انسانی در قضاء الهی

- ۲۱۹ ..... اعطای خبر توسط خداوند
- ۲۲۰ ..... خلقت شرور
- ۲۲۰ ..... روز جدید و حرکت جوهری موجودات
- ۲۲۲ ..... حسن مصاحبت و سوء مفارقت با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله
- ۲۲۳ ..... درخواست اعمال نیک و دوری از بدی
- ۲۲۴ ..... کرام الکاتبین و سهولت در عمل
- ۲۲۵ ..... صحیفه اعمال یا قبر و حسنه در آن
- ۲۲۶ ..... سوء رفتار و شرم از ملائکه موکل
- ۲۲۷ ..... درخواست حفظ و مصونیت الهی در دنیا
- ۲۲۹ ..... حفظ الهی در محبت او
- ۲۲۹ ..... درخواست عمل به خیر و دوری از شر
- ۲۳۱ ..... چگونگی انتساب شرور به خداوند
- ۲۳۴ ..... نعمت و اقسام آن
- ۲۳۴ ..... تبعیت از بیعت و اجتناب از بدعت
- ۲۳۵ ..... تبعیت از معروف و دوری از منکر
- ۲۳۵ ..... تبعیت از اسلام
- ۲۳۶ ..... قدرت ردّ مخالفان و اعزاز حقّ
- ۲۳۷ ..... ارشاد گمراهان و یاری ضعیفان و مظلومان
- ۲۳۸ ..... تحقیق در ظلّ
- ۲۳۸ ..... شرح کلام امیر مؤمنان در مقام
- ۲۳۹ ..... مقام رضا و تسلیم
- ۲۴۱ ..... مقام شکر
- ۲۴۱ ..... طلب شریعت مداری
- ۲۴۲ ..... مقام اجتناب از نواهی الهی
- ۲۴۲ ..... تحقیق در معنی اسم شهید
- ۲۴۳ ..... شهادت گرفتن آسمان و زمین

- ۲۴۴ ----- به شهادت گرفتن ملائکه و موجودات دیگر
- ۲۴۵ ----- به شهادت گرفتن موجود بر وحدانیت خدا
- ۲۴۵ ----- برهان توحید
- ۲۴۷ ----- تحقیق در اسم مالک
- ۲۴۸ ----- رحمت الهی
- ۲۵۰ ----- مراتب عبودیت
- ۲۵۱ ----- فرق نبی و رسول
- ۲۵۱ ----- نبی اکرم منتخب خلق الهی
- ۲۵۱ ----- عمل به مؤذای رسالت
- ۲۵۲ ----- نصیحت و اقسام آن
- ۲۵۲ ----- صلوات و اِکثار آن
- ۲۵۳ ----- رتبه و درجه نبی اکرم و علمای امت او در قیامت
- ۲۵۷ ----- ۵۲ \_ و کان من دعائه علیه السلام فی الإلحاح علی الله تعالی
- ۲۵۷ ----- اشاره
- ۲۵۷ ----- اسماء جمالی و جلالی
- ۲۵۷ ----- اسم الهی و معنی آن
- ۲۵۸ ----- اسم اعظم
- ۲۵۸ ----- علم الهی
- ۲۵۹ ----- مراتب علم الهی
- ۲۶۰ ----- بازگشت حوادث به وضع اولیه خود بر مبنای دور و کور
- ۲۶۱ ----- بازگشت حوادث در دوره کهغری
- ۲۶۲ ----- اثبات علم در خداوند
- ۲۶۴ ----- فرق بین اسماء خبیر و علیم و شهید
- ۲۶۴ ----- احاطه علمی حضرت حق بر مصنوعات خود
- ۲۶۶ ----- مظاهر اسم مدبر الکائنات
- ۲۶۸ ----- سز احاطه تصرف ربوبی

- ۲۶۹ ..... ایصال بلیات و مضارّ به عباد
- ۲۷۰ ..... احاطه سلطنت الهی
- ۲۷۲ ..... احاطه الهی بر آسمانها
- ۲۷۲ ..... نفوذ علم الهی و عدم عبث بودن خلقت
- ۲۷۳ ..... خشیت و خضوع و خشوع
- ۲۷۴ ..... تنزیه خداوند و شناختن خاضعترین فرد به او
- ۲۷۴ ..... رزق الهی و ناسپاسان آن
- ۲۷۶ ..... تمسک ناسپاسان به حکام جور در رزق
- ۲۷۸ ..... قدرت و سلطنت مطلق خداوند
- ۲۷۹ ..... مقهوریت عباد در قضاء و قدرت خداوند
- ۲۸۰ ..... کلام امیر مؤمنان علیه السلام در مقهوریت عباد
- ۲۸۱ ..... مراتب یقین
- ۲۸۳ ..... نفوذ مقدرات الهی
- ۲۸۴ ..... راحتی یقین داران در دنیا
- ۲۸۵ ..... وجوب شکر و عدم حرص در جلب رزق
- ۲۸۶ ..... شمول قدرت الهی بر منکران
- ۲۸۷ ..... محدودیت عمر در دنیا
- ۲۸۹ ..... علت مرگ
- ۲۹۰ ..... دنیا ، سرای انتقال به آخرت برای مؤمن و کافر
- ۲۹۰ ..... سلطنت الهی و قدرت و نفوذ اوامر او
- ۲۹۱ ..... اقسام اوامر الهی
- ۲۹۲ ..... اقسام نواهی الهی
- ۲۹۴ ..... علت نزول انسان از عالم علوی به سفلی
- ۲۹۵ ..... ابلیس و واهمه در انسان
- ۲۹۶ ..... وجوب مرگ برای تمام انسانها
- ۲۹۷ ..... جبرئیل و جنود او

- ۲۹۷ ..... اسرافیل و جنود او
- ۲۹۷ ..... میکائیل و جنود او
- ۲۹۷ ..... عزرائیل و جنود او
- ۲۹۸ ..... مرگ و فرآیند آن
- ۲۹۹ ..... مرگ و بازگشت به سوی خداوند
- ۳۰۱ ..... توحید و اقسام آن
- ۳۰۱ ..... توحید ذاتی
- ۳۰۱ ..... توحید صفاتی
- ۳۰۲ ..... توحید افعالی
- ۳۰۴ ..... ایمان و اقسام آن
- ۳۰۵ ..... ایمان به کتاب خدا
- ۳۰۵ ..... اقسام کتاب الهی و آیات و کلمات آن
- ۳۰۶ ..... قاعده امکان اشرف
- ۳۰۷ ..... قاعده امکان اُخس
- ۳۰۸ ..... انسان صغیر
- ۳۰۹ ..... انسان و مقام جمعی او بر اساس سوره قدر
- ۳۱۱ ..... معبودهای غیر الهی
- ۳۱۲ ..... تبری از معاندین و جاحدین
- ۳۱۳ ..... درخواست عدم فقر
- ۳۱۳ ..... در شناخت ذنب و اثم
- ۳۱۴ ..... اسراف بر نفس و نتایج آن
- ۳۱۴ ..... ظهور فساد و ناخوشیها به واسطه شیوع اعمال زشت
- ۳۱۶ ..... هلاکت و محرومیت به واسطه اعمال و شهوات
- ۳۱۷ ..... عدم تساوی زندگی اصل ایمان با فاسقان
- ۳۱۹ ..... اشتغال نفس به واسطه آرزوهای آن
- ۳۲۱ ..... غفلت بدن

- ۳۲۳ ..... تفکر و جایگاه آن
- ۳۲۴ ..... فکر و نظر
- ۳۲۵ ..... تکمیل ایمان و یقین در دنیا
- ۳۲۶ ..... غلبه آرزو و فتنه هوی
- ۳۲۷ ..... سلطنت دنیا بر انسانها
- ۳۲۹ ..... ربّ و ولی حقیقی
- ۳۳۱ ..... تنها ملجأ انسانها
- ۳۳۱ ..... حق خالق بر مخلوق و عکس آن
- ۳۳۳ ..... واجب الوجود و حقّ بودن او
- ۳۳۳ ..... اسماء الهی و اقسام آن
- ۳۳۶ ..... اسم اعظم
- ۳۳۸ ..... مظاهر اسماء
- ۳۳۹ ..... وجه خدا
- ۳۴۱ ..... عبادت خدا و دوری از همه چیز
- ۳۴۱ ..... عبادت و رسوم آن
- ۳۴۲ ..... فرار و ترس و استغاثه به خداوند
- ۳۴۴ ..... رجاء به حضرت حق و دعا بدو
- ۳۴۶ ..... پناه جستن و یاری جستن از خداوند
- ۳۴۶ ..... مرگ و تحلیل آن
- ۳۴۷ ..... دنیا و عینیت مرگ با آن
- ۳۴۷ ..... اتحاد مرگ و خواب
- ۳۴۸ ..... ملک الموت و شناخت او
- ۳۴۹ ..... اشتیاق به مرگ
- ۳۵۰ ..... سرّ تعلق روح به بدن
- ۳۵۲ ..... ایمان و توکل به خداوند
- ۳۵۳ ..... ایمان و معنای آن



- ۳۵۳ ..... توکل و شناخت آن
- ۳۵۴ ..... توکل بر جود و کرم الهی
- ۳۵۷ ..... ظهور انبیاء جهت نهی از منکر
- ۳۵۸ ..... نهی از منکر و مراتب منکر
- ۳۵۹ ..... علت صفات متضاد در انسان
- ۳۵۹ ..... قوای علمی انسان
- ۳۶۰ ..... وصول بلیات به واسطه طاغوت نفس
- ۳۶۰ ..... نور و مراتب آن
- ۳۶۱ ..... جنود و اعوان قوای علمی انسان
- ۳۶۲ ..... غلبه جنود عاقله در اولیاء و حزب ملائکه
- ۳۶۵ ..... ۷ - و کان من دعائه علیه السلام : اذا عرضت له مهمه أو نزلت به ملمه و عند الكرب
- ۳۶۵ ..... از بین رفتن مکاره و شداید به واسطه خداوند
- ۳۶۶ ..... حل شدن تمام دشواری ها در قدرت الهی
- ۳۶۶ ..... جعل اسباب به واسطه لطف الهی
- ۳۶۷ ..... قضای الهی و عدم تغییر آن
- ۳۶۸ ..... علم ازلی و تکوین موجودات
- ۳۶۸ ..... ظهور اشیاء بر طبق اراده ازلی
- ۳۶۹ ..... تبعیت موجودات از مشیت و اراده الهی
- ۳۷۰ ..... توجه به حضرت حق در مهمات
- ۳۷۱ ..... توجه به حضرت حق در شداید
- ۳۷۱ ..... دفع شداید توسط حضرت حق
- ۳۷۲ ..... ظهور بلایا توسط حضرت حق
- ۳۷۲ ..... سنگینی دنیا و دردهای آن بر انسان
- ۳۷۳ ..... اختیار عبد در جلب مکروهات
- ۳۷۳ ..... سلطنت الهی در نزول مکروهات
- ۳۷۴ ..... عدم توان قدرت اشیاء در مقابل قدرت الهی

- ۳۷۵ ..... رحمت و قدرت الهی در رفع هموم و ایجاد گشایش
- ۳۷۶ ..... درخواست اصلاح نظر در خود
- ۳۷۷ ..... مراتب تکامل انسان
- ۳۷۷ ..... تربیت انسان به واسطه عقل و نبی و بلاها
- ۳۷۸ ..... درخواست فهم حکمت مکروهات
- ۳۷۹ ..... درخواست شکر بر عدم ایصال برخی از نعمتها
- ۳۷۹ ..... درخواست عدم اشتغال به هم مفرط مانع از عمل به واجبات و مستحبات
- ۳۸۰ ..... تنگی قلب از مکروهات و مصیبات
- ۳۸۱ ..... درخواست از خداوند جهت حل تمام مشکلات
- ۳۸۲ ..... عرش الهی
- ۳۸۵ ..... ۳\_ و کان من دعائه علیه السلام فی الصلاه علی حمله العرش
- ۳۸۵ ..... اشاره
- ۳۸۵ ..... حاملان عرش و تسبیح و تقدیس آنها
- ۳۸۶ ..... حاملان عرش الهی
- ۳۸۷ ..... ارباب انواع
- ۳۸۹ ..... تطهیر نفس از نجاستهای هجده گانه
- ۳۹۱ ..... تخلیه و تحلیه و تجلیه
- ۳۹۲ ..... کروبیان یا ملائکه واله
- ۳۹۲ ..... اسرافیل و دو نفخه وی
- ۳۹۴ ..... میکائیل و جایگاه او
- ۳۹۵ ..... صفت میکائیل و اعوان او
- ۳۹۸ ..... جبرئیل و اطاعت از وی در ملأ اعلی
- ۳۹۸ ..... جبرئیل و جایگاه او
- ۴۰۰ ..... ملک روح
- ۴۰۰ ..... ملائکه سماوات و ملأ اعلی
- ۴۰۳ ..... خشوع ملائکه

- ۴۰۳ ..... عدم نگاه برخی ملائکه به خدا و حال آنها
- ۴۰۴ ..... طلب نامحدود ملائک در توجّه به خداوند
- ۴۰۵ ..... اجرای فرامین الهی توسط ملائکه
- ۴۰۶ ..... حال ملائکه به هنگام نظاره بر اهل دوزخ
- ۴۰۸ ..... داستان هاروت و ماروت و تأویل آن
- ۴۰۹ ..... ملائکه نوزده گانه عالم طبیعت
- ۴۱۰ ..... ملائکه مقرب
- ۴۱۰ ..... ملائکه رساننده اخبار غیب
- ۴۱۱ ..... تأویل بال ملائکه
- ۴۱۲ ..... ملائکه خاصّ الهی در بطون آسمانها
- ۴۱۳ ..... اقسام ملائکه روحانی و جسمانی
- ۴۱۴ ..... ملائکه موکّل بر اوامر الهی
- ۴۱۵ ..... تفسیر جفّ القلم
- ۴۱۵ ..... تفسیر نسخ و بدا
- ۴۱۷ ..... ملائکه مؤکّل بر باران و ابر
- ۴۱۸ ..... چگونگی تکوّن ابر و باران
- ۴۱۸ ..... عدم تنافی قواعد طبیعی با وجود ملائکه موکّل
- ۴۱۹ ..... ملک موکّل بر رعد
- ۴۲۰ ..... علت طبیعی رعد
- ۴۲۰ ..... ملک موکّل بر برق
- ۴۲۱ ..... ملائکه موکّل بر برف و تگرگ
- ۴۲۲ ..... در علت طبیعی برف و باران و تگرگ
- ۴۲۳ ..... ملائکه موکّل بر باد
- ۴۲۳ ..... علت طبیعی حصول باد
- ۴۲۵ ..... ملائکه موکّل بر کوه ها
- ۴۲۶ ..... علت طبیعی تکوّن جبال

- ۴۲۶ ..... ملاتکه موکل بر اندازه باران
- ۴۲۷ ..... ملاتکه موکل بر نزول بلاء و گشایش
- ۴۲۹ ..... ملاتکه سفیر
- ۴۳۰ ..... ملاتکه نویسنده اعمال انسان
- ۴۳۱ ..... عقل یا ملک الهی
- ۴۳۲ ..... ملک الموت و نکیر و منکر
- ۴۳۳ ..... ملک رومان فتان
- ۴۳۴ ..... تفسیر اجمالی آیه نور
- ۴۳۶ ..... بیت المعمور و ملاتکه آن
- ۴۳۷ ..... مالک و خازن و رضوان
- ۴۳۷ ..... سدنه بهشت
- ۴۳۸ ..... ملک سلام رسان
- ۴۳۹ ..... زبانیه ملک الهی
- ۴۴۱ ..... ملاتکه شناخته نشده
- ۴۴۱ ..... ملاتکه ساکن هوا و زمین
- ۴۴۲ ..... ملاتکه موکل بر مخلوقات
- ۴۴۴ ..... صلوات الهی بر ملاتکه خود
- ۴۴۶ ..... جود و کرم الهی
- ۴۴۸ ..... فهرست منابع تحقیق
- ۴۶۴ ..... درباره مرکز

مشخصات کتاب

سرشناسه : خراسانی سبزواری، ابراهیم، - ۱۳۱۷.

عنوان قراردادی : صحیفه سجادیه. شرح

عنوان و نام پدید آور : شرح صحیفه سجادیه / میرزا محمد ابراهیم سبزواری (وثوق الحکما) ؛ تصحیح و تحقیق حامد ناجی اصفهانی.

مشخصات نشر : اصفهان: حوزه علمیه اصفهان، مرکز تحقیقات رایانه ای، ۱۳۹۰.

مشخصات ظاهری : ۵۲۶ ص.

شابک : ۹۷۸-۶۰۰-۶۱۴۶-۱۲-۶

موضوع : علی بن حسین (ع)، امام چهارم، ۳۸ - ۹۴ ق. صحیفه سجادیه -- نقد و تفسیر

موضوع : دعاها

شناسه افزوده : ناجی اصفهانی، حامد، ۱۳۴۵ -، مصحح

شناسه افزوده : علی بن حسین (ع)، امام چهارم، ۳۸ - ۹۴ ق. صحیفه سجادیه. برگزیده. شرح

شناسه افزوده : حوزه علمیه اصفهان. مرکز تحقیقات رایانه ای

رده بندی کنگره : ۱/۲۶۷/۸BP/ع ۸ص ۳۰۴۲۳۳۳ ۱۳۹۰

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۷۷۲

شماره کتابشناسی ملی : ۲۵۵۰۰۲۰

ص : ۱

اشاره

ص : ۲



















































الحمد لوهاب الحكمة والعقل والصلاح على النبي و الأهل

نیاز و فقر همیشگی انسان ، وی را بر آن می دارد که همواره جهت رفع نیاز به دیگری متوسل شود ، که در این میان با قبول مبدأ فاعلی جهان ، این توسل رنگ و چهره ویژه ای به خود می یابد ، و عملاً به گونه درخواست و «دعا» جلوه گر می گردد از این رو بنیاد ارتباط مخلوق با خالق در پدیده فقر و نیازمندی قابل بازشناسی است .

نیازمندی مخلوق که از یک سو در فراهم آوردن نیازمندی وجودی و احتیاجات روزمره وی نمود می کند ، از سوی دیگر در فقر ذاتی او در مرتبه ماهوی نیز وجود دارد ، زیرا ماهیت امکانی هر لحظه به لسان استدعای وجودی طالب استمرار وجود است ، و از حضرت حق خواهان تداوم وجود می باشد . بنابراین در پدیده دعاء ، دو زبان همیشه قابل شناسایی است :

الف : زبان قال (زبان ظاهری) .

ب : زبان حال.

حال در این مقام ، بنده نیازمند در رفع حوائج خویش ، متوسل به دعا گردیده ، و خواهان رفع فقر و نیازمندی است ؛ و همواره چه او بخواهد و چه نخواهد ، زبان

حال او در تداوم وجودی خویش ملتجی به مبدأ فاعلی است ، و هرگاه وی با مشکلی روبرو گردد ناخواسته کیان وجودی او را درمی نوردد ، و به طور غیرارادی متضرعانه ملتجی به مبدأ فاعلی می گردد ، و صد البته چون لسان حال و قال او همراه نیست ، به گاه رهایی ، مبدأ خویش را از یاد می برد .

بنابراین دعا در تقسیم ابتدایی بر سه گونه است :

۱\_ دعای زبانی،

۲\_ دعای حالی،

۳\_ دعای حالی و زبانی

و در همین مقام یکی از اسباب عدم استجاب دعا \_ یعنی عدم هماهنگی دعای زبانی و حالی \_ قابل بازشناسی است .

حال بنده خدا در مقام طلب و استدعای خویش یا فقط خود را در دعا ملاحظه می کند و یا خود را در زمره سایر عباد می بیند ؛ و طبیعاً در این مقام یا طلب حاجت خود و عباد را به وجه عام خواهان است و یا به وجه خاص که در این صورت ، دعای بنده بر چهار گونه خواهد بود . ولی در تمام این اقسام یک نکته بنیادین نهفته است . آیا بنده خدا که طالب رفع حاجت است ، اصلاً به مبدأ فاعلی اتصال یافته که او را می خواند و یا صرفاً در مقام ظهور این امر واقع شده است . و به تعبیر دقیق تر ، چون زبان دعاء ، زبان رفع نیازمندی است ، بنده خواهان رفع نیاز است ولی آیا حضرت حق هم نیز طالب اجابت است .

کثرت دعای بندگان و به نوعی عدم دریافت پاسخ به آن که در عالم خارج واقع گردیده ، گویی انسان را به واکاوی مجدد در پدیده دعاء می خواند ، چه در قرائت های پیشین ، در رفع این معضل فقط پاسخ آن است که : استعداد مخلوق در تکرار دعاء افزایش می یابد . و حال آن که در ادعیه مأثوره وارد شده است : «یا

لذا جهت پاسخ دقیق بدین معضل توجه به نکات ذیل اساسی است :

۱\_ حضرت حق سبحان ، دارای کمال مطلق است ، و تمامی اوصاف او عین ذات اوست و زائد بر ذات او نمی باشد ، به دگر سخنی در موجودی همچو انسان علم عارض بر انسان می گردد ، و علم او تابع قدرت او و سایر صفاتش نمی باشد و تبعیت صفات وی از یکدیگر در گرو التفات انسان به این هماهنگی است ، مثلاً در خم کردن یک شاخه درخت ، او پیوسته باید در صدد عدم شکسته نشدن آن به واسطه اعمال قدرت بیش از اندازه باشد ، و در عمل ، علم او و قدرت او باید هماهنگ شود . ولی همین امر در حضرت حق سبحان به التفات زائد نیست ؛ یعنی صفت حکمت ، قدرت ، علم و سایر صفات او به یک حقیقت جمعی متحقق می باشد ؛ و التفات بنده به حضرت حق از حیث اعطای امری به او ، و اعمال قدرت خاص الهی ، در مورد بنده ، گویی به معنی عدم التفات تبعیت قدرت حضرت حق از علم و حکمت اوست .

۲\_ حضرت حق سبحان در مقام ذات عاری از ظهور تمام صفات است ، و تمام صفات از حیث اعتبار خلقی بر او اعتبار می گردد . «کمال الاخلاص له نفی الصفات عنه» (۲) ، که البته در این مقام باید التفات داشت که حقیقت نفی این صفات از او به معنی خلّو ذات وی از کمال این صفات نیست .

و اما با اعتبار پدیده خلقت ، هریک از موجودات به دو طریق با او ارتباط می یابند ، از طریق وجه عامّ و اعتبار تمامی اسماء و صفات ؛ و از طریق خاصّ و اعتبار اسم خاصّ بنده در مقام ایجاد .

ص : ۲۷

---

۱- ۱\_ فلاح السائل ، ص ۱۶۷ ، مصباح المتعجد ، ص ۷۷۶ .

۲- ۲\_ نهج البلاغه ، خطبه ۱ .

بنابراین دعای بنده به پیشگاه حضرت حق و یاد وی از او ، به سه طریق است :

الف : از طریق اسماء عامّ.

ب : از طریق اسماء خاصّ.

ج : از طریق حقیقت ذات.

۳\_ چنانچه گفته شد مخلوق الهی به جهت حقیقت امکانی خود ، که وصف ذاتی اوست همیشه نیازمند به حضرت حق است .

سیه رویی ز ممکن در دو عالم جدا هرگز نشد ، واللّه اعلم

حال این بنده ، عملاً دو نیاز به حضرت حق دارد ، یکی نیاز ذاتی و یکی نیاز عرضی که به سبب وجود در دنیا به او عارض می گردد ؛ لذا بنده حقیقی دو زبان دعا دارد ، یکی زبان افتقار ذاتی که هر لحظه خدا را نیازمند به او می بیند و دائماً در زبان ظاهر و باطن با او نجوا می کند که از آن به «مناجات» تعبیر می شود و دیگری به زبان عرضی که از آن به «دعاء» یاد می گردد .

از این رو زبان مناجات و زبان دعاء ، با هم متفاوت است و البته تذکار بر این نکته بایسته است که زبان مناجات به حسب حال بنده نقش پذیر است ، یعنی گاه بنده در مقام توبه نجوا می کند و گاه در مقام شکر ، و گاه در حال دیگر . زیرا بنده به واسطه غلبه حالی از احوال، و یا وصول به مقامی از مقامات مسلوک ، همواره در حال ویژه ای است تا آن که به غلبه سلطان الوهیت ، کلیه احوال و مقامات در او محو گردد .

۴\_ نگرش بنده به مبدأ فاعلی ، یا نگرش ارباب و رعیتی است ، و یا نگرش معشوق و عاشقی .

اگر بنده ، حضرت حق را فقط بسان پادشاهی مقتدر و صاحب مُکنت ببیند ، طلب وی از او فقط جهت رفع حوائج عرضی است و عملاً معطوف به برخورداری از نعیم دنیا و آخرت و رفع شرور دنیا و آخرت است . و اگر این بنده ، حضرت

حق را کمال مطلق و جمال مطلق بیند ، طلب وی از او ، خود اوست . بنابراین با هر گونه نگرش به حضرت حق ، زبان دعاء و مناجات تغییر می یابد .

۵\_ بنده در تعامل با حضرت حق ، چون در مقام دعا ، مستدعی طلبی افزون بر زبان حال خود می باشد ، بایستی استعداد خود را مهیای امر افزوده نموده باشد ، و **إِلَّا عَمَلًا** امر محالی را از حضرت حق طلب نموده که مقرون اجابت نمی باشد ؛ لذا اتیان عبد از اوامر و نواهی الهی ، از دو سوی به وی یاری می رساند ، از یک سوی استعداد وی را افزون کرده و مهیای دریافت فیض زیاده می کند و از سوی دیگر وی را محبوب حضرت حق می سازد، و طلب وی در دعا از مقام استجابت از حال بنده به مقام محبوبی حضرت حق ترفیع می نماید ، و طلب وی اجابت می گردد .(۱)

حال با توجه به امور فوق جایگاه عبادت و دعا قدری میسر می گردد ، از آن روی که بنده الهی ، **عَمَلًا** هیچ تصور صحیحی از مبدأ فاعلی(۲) در هنگام دعا ندارد ، دعای وی اجابت نمی گردد و از آن سوی که وی طریقه ارتباط با خداوند را به وجه خاص و عام نمی داند ، **عَمَلًا** ارتباط حقیقی او با خالق برقرار نمی گردد .

### تأملی در آیاتی چند از قرآن کریم

(۳)

دعا یکی از مظاهر پرستش الهی و دوری انسان از نغمار در تکبر است و از همین رو خود مطلوبیت بالذات دارد: « **وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ** »(۴) .

ص : ۲۹

۱-۱\_ ارباب معرفت به این حقیقت «کمال المطاوعه» گویند .

۲-۲\_ لذا در مأثور آمده است : لا منکم تدعون مالا تعرفونه .

۳-۳\_ ترجمه آیات این بخش ، بر اساس ترجمه مرحوم استاد فولادوند آمده است.

۴-۴\_ سوره مبارکه غافر ، آیه ۶۰ . «و پروردگارتان فرمود : مرا بخوانید تا شما را اجابت کنم . در حقیقت ، کسانی که از پرستش من کبر می ورزند به زودی خوار در دوزخ درمی آیند .»



دعا بایستی همراه با تضرع، خوف و امید باشد، و نهانی بودن آن مطلوبیت دارد: «ادْعُوا رَبَّكُمْ تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ (۱)»، «وَلَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا وَادْعُوهُ خَوْفًا وَطَمَعًا إِنَّ رَحْمَتَ اللَّهِ قَرِيبٌ مِنَ الْمُحْسِنِينَ (۲)».

دعای به درگاه ربوبی همواره قرین اجابت است، و بالطبع این اجابت یا در آمادگی و فراهم آمدن استعداد است، و یا در ظهور عین خواسته: «وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَلْيُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ (۳)».

حضرت حق همیشه شنوای دعا است: «هُنَالِكَ دَعَا زَكَرِيَّا رَبَّهُ قَالَ رَبِّ هَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً إِنَّكَ سَمِيعُ الدُّعَاءِ (۴)»، «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي وَهَبَ لِي عَلَى الْكِبَرِ إِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ إِنَّ رَبِّي لَسَمِيعُ الدُّعَاءِ (۵)» و از همین رو نباید در خواندن

ص : ۳۰

---

۱-۱ \_ سوره مبارکه اعراف، آیه ۵۵. «پروردگار خود را به زاری و نهانی بخوانید که او از حد گذرندگان را دوست نمی دارد».

۲-۲ \_ سوره مبارکه اعراف، آیه ۵۶. «و در زمین پس از اصلاح آن فساد مکنید، و با بیم و امید او را بخوانید که رحمت خدا به نیکوکاران نزدیک است».

۳-۳ \_ سوره مبارکه بقره، آیه ۱۸۶. «و هرگاه بندگان من، از تو در باره من بپرسند، [بگو] من نزدیکم، و دعای دعاکننده را -به هنگامی که مرا بخواند- اجابت می کنم، پس [آنان] باید فرمان مرا گردن نهند و به من ایمان آورند، باشد که راه یابند».

۴-۴ \_ سوره مبارکه آل عمران، آیه ۳۸. «آنجا [بود که] زکریا پروردگارش را خواند [و] گفت: «پروردگارا، از جانب خود، فرزندی پاک و پسندیده به من عطا کن، که تو شنوندۀ دعایی».

۵-۵ \_ سوره مبارکه ابراهیم، آیه ۳۹. «سپاس خدای را که با وجود سالخوردگی، اسماعیل و اسحاق را به من بخشید. به راستی پروردگار من شنونده دعاست».

وی ناامید شد: « وَ أَعْتَرَلَكُمْ وَ مَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ أَدْعُوا رَبِّي عَسَىٰ أَلَّا أَكُونَ بِدُعَاءِ رَبِّي شَقِيًّا (۱) » .

در دعا التفات به مضمون خواسته مدخلیت تام در اجابت دارد ، از این رو خواستن خود حضرت حق مهمترین خواسته ارباب معرفت است: « وَ لَا تَدْعُ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُكَ وَ لَا يَضُرُّكَ فَإِنْ فَعَلْتَ فَإِنَّكَ إِذَا مِنَ الظَّالِمِينَ (۲) »: و طلب هیچ امری در محاذات او مورد قبول نیست « فَلَا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَتَكُونَ مِنَ الْمُعَذَّبِينَ (۳) » ، « وَ أَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا (۴) » .

انسان به هنگام ظهور مشکلات به خدای سبحان پناهنده می گردد و گویی در همه احوال به یاد اوست ، ولی پس از اجابت دعایش رفته رفته او را فراموش می کند « وَ إِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ ضُرٌّ دَعَا رَبَّهُ مُنِيبًا إِلَيْهِ ثُمَّ إِذَا خَوَّلَهُ نِعْمَةً مِنْهُ نَسِيَ مَا كَانَ يَدْعُوا إِلَيْهِ مِنْ قَبْلُ وَ جَعَلَ لِلَّهِ أَنْدَادًا لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِهِ قُلْ تَمَنَّعَ بِكُفْرِكَ قَلِيلًا إِنَّكَ مِنْ أَصْحَابِ النَّارِ (۵) » ، « فَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ ضُرٌّ دَعَانَا ثُمَّ إِذَا خَوَّلْنَاهُ نِعْمَةً مِنَّْا قَالَ إِنَّمَا

ص : ۳۱

- 
- ۱-۱ \_ سوره مبارکه مریم ، آیه ۴۸ . «و از شما و [از آنچه غیر از خدا می خوانید کناره می گیرم و پروردگارم را می خوانم . امیدوارم که در خواندن پروردگارم ناامید نباشم .»
- ۲-۲ \_ سوره مبارکه یونس ، آیه ۱۰۶ . «و به جای خدا ، چیزی را که سود و زیانی به تو نمی رساند ، مخوان ؛ که اگر چنین کنی ، در آن صورت قطعاً از جملۀ ستمکارانی.»
- ۳-۳ \_ سوره مبارکه شعراء ، آیه ۲۱۳ . «پس با خدا ، خدای دیگر مخوان که از عذاب شدگان خواهی شد.»
- ۴-۴ \_ سوره مبارکه جن ، آیه ۱۸ . «و مساجد ویژه خداست ، پس هیچ کس را با خدا مخوانید.»
- ۵-۵ \_ سوره مبارکه زمر ، آیه ۸ . «و چون به انسان آسیبی رسد ، پروردگارش را -در حالی که به سوی او بازگشت کننده است- می خواند ؛ سپس چون او را از جانب خود نعمتی عطا کند ، آن [مصیبتی] را که در رفع آن پیشتر به درگاه او دعا می کرد ، فراموش می نماید و برای خدا همتایانی قرار می دهد تا [خود و دیگران را] از راه او گمراه گردانند . بگو : به کفرت اندکی برخوردار شو که تو از اهل آتشی.»

أَوْ تَيْتُهُ عَلَى عِلْمٍ بِيَلِّ هِيَ فِتْنَةٌ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا- يَعْلَمُونَ (۱) ، « وَ إِذَا مَسَّ النَّاسَ ضُرٌّ دَعَوْا رَبَّهُمْ مُنِيبِينَ إِلَيْهِ ثُمَّ إِذَا أَذَاقَهُمْ مِنْهُ رَحْمَةً إِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ بِرَبِّهِمْ يُشْرِكُونَ (۲) » ، « وَ إِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ الضُّرُّ دَعَانَا لِجَنبِهِ أَوْ قَاعِدًا أَوْ قَائِمًا فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُ ضُرَّهُ مَرَّ كَأَن لَّمْ يَدْعُنَا إِلَى ضُرِّ مَسَّهُ كَذَلِكَ زَيْنٌ لِلْمُسْرِفِينَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۳) » .

آری سنت انسان بر آن است که در هنگام نعمت خدای را فراموش می کند و به هنگام ظهور مشکلات دست به دعا می گردد و در تمام حالات به یاد اوست: « وَ إِذَا أَنْعَمْنَا عَلَى الْإِنْسَانِ أَعْرَضَ وَ نَأَى بِجَانِبِهِ وَ إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ فَذُو دُعَاءٍ عَرِيضٍ (۴) » ، « وَ إِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ الضُّرُّ دَعَانَا لِجَنبِهِ أَوْ قَاعِدًا أَوْ قَائِمًا فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُ ضُرَّهُ مَرَّ كَأَن لَّمْ يَدْعُنَا إِلَى ضُرِّ مَسَّهُ كَذَلِكَ زَيْنٌ لِلْمُسْرِفِينَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۵) » ، « هُوَ الَّذِي

ص : ۳۲

۱-۱ \_ سوره مبارکه زمر ، آیه ۴۹ . «و چون انسان را آسیبی رسد ، ما را فرامی خواند ؛ سپس چون نعمتی از جانب خود به او عطا کنیم می گوید : «تنها آن را به دانش خود یافته ام» . نه چنان است ، بلکه آن آزمایشی است ، ولی بیشترشان نمی دانند» .

۲-۲ \_ سوره مبارکه روم ، آیه ۳۳ . «و چون مردم را زیانی رسد ، پروردگار خود را ، در حالی که به درگاه او توبه می کنند ، می خوانند ، و آنگاه که از جانب خود رحمتی به آنان چشایید ، بناگاه دسته ای از ایشان به پروردگارشان شرک می آورند» .

۳-۳ \_ سوره مبارکه یونس ، آیه ۱۲ . «و چون انسان را آسیبی رسد ، ما را -به پهلو خوابیده یا نشسته یا ایستاده- می خواند ، و چون گرفتاریش را برطرف کنیم چنان می رود که گویی ما را برای گرفتاریی که به او رسیده ، نخوانده است . این گونه برای اسرافکاران آنچه انجام می دادند زینت داده شده است .»

۴-۴ \_ سوره مبارکه فصلت ، آیه ۵۱ . «و چون انسان را نعمت بخشیم ، روی برتابد و خود را کنار کشد ، و چون آسیبی بدو رسد دست به دعای فراوان بردارد» .

۵-۵ \_ سوره مبارکه یونس ، آیه ۱۲ . «و چون انسان را آسیبی رسد ، ما را -به پهلو خوابیده یا نشسته یا ایستاده- می خواند ، و چون گرفتاریش را برطرف کنیم چنان می رود که گویی ما را برای گرفتاریی که به او رسیده ، نخوانده است . این گونه برای اسرافکاران آنچه انجام می دادند زینت داده شده است» .

يُسَيِّرُكُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ حَتَّىٰ إِذَا كُنْتُمْ فِي الْفُلِكِ وَجَرَيْنَ بِهِمْ بِرِيحٍ طَيِّبَةٍ وَفَرِحُوا بِهَا جَاءَتْهَا رِيحٌ عَاصِفٌ وَجَاءَهُمُ الْمَوْجُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ وَظَنُّوا أَنَّهُمْ أُحِيطَ بِهِمْ دَعَوُا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ لَئِن أُنْجَيْنَا مِنْ هَذِهِ لَنُكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ (١)»، «فَإِذَا رَكِبُوا فِي الْفُلِكِ دَعَوُا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ إِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ (٢)»، «وَإِذَا غَشِيَهُمْ مَوْجٌ كَالظَّلْمِ دَعَوُا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ فَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَ مَا يُجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا كُلُّ خَتَّارٍ كَفُورٍ (٣)».

اضطرار انسان در دعا موجب استجابت دعای اوست: «أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَا وَ يَكْشِفُ السُّوءَ وَ يَجْعَلُكُمْ خُلَفَاءَ الْأَرْضِ أَلِلَّهِ مَعَ اللَّهِ قَلِيلًا مَا تَذَكَّرُونَ (٤)».

اخلاص از لوازم ورود در دعا و استجابت آن است: «فَادْعُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ

ص : ٣٣

١-١ \_ سوره مبارکه یونس ، آیه ٢٢ . «او کسی است که شما را در خشکی و دریا می گرداند ، تا وقتی که در کشتیها باشید و آنها با بادی خوش ، آنان را ببرند و ایشان بدان شاد شوند [ بناگاه ] بادی سخت بر آنها وزد و موج از هر طرف بر ایشان تازد و یقین کنند که در محاصره افتاده اند ، در آن حال خدا را پاکدلانه می خوانند که : اگر ما را از این [ورطه ] برهانی ، قطعاً از سپاسگزاران خواهیم شد» .

٢-٢ \_ سوره مبارکه عنکبوت ، آیه ٦٥ . «و هنگامی که بر کشتی سوار می شوند ، خدا را پاکدلانه می خوانند ، و [لی] چون به سوی خشکی رساند و نجاتشان داد ، بناگاه شرک می ورزند» .

٣-٣ \_ سوره مبارکه لقمان ، آیه ٣٢ . «و چون موجی کوه آسا آنان را فرا گیرد ، خدا را بخوانند و اعتقاد [خود] را برای او خالص گردانند ، و [لی] چون نجاتشان داد و به خشکی رساند برخی از آنان میانه رو هستند ، و نشانه های ما را جز هر خائن ناسپاسگزاری انکار نمی کند» .

٤-٤ \_ سوره مبارکه نمل ، آیه ٦٢ . «یا [کیست] آن کس که درمانده را -چون وی را بخواند- اجابت می کند ، و گرفتاری را برطرف می گرداند ، و شما را جانشینان این زمین قرار می دهد؟ آیا معبودی با خداست؟ چه کم پند می پذیرید» .

لَهُ الدِّينَ وَ لَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ (۱)»، «هُوَ الْحَيُّ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَادْعُوهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ (۲)».

بهره از اسماء الله در دعاء مطلوبیت دارد: «وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا وَ ذَرُوا الدِّينَ يُلْحِقُوا فِي أَسْمَائِهِ سَيِّئَاتِهِمْ وَمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۳)».

توحید شرط اصلی استجابت دعاء است، و دعای مشرک و کافر جایگاهی ندارد «لَهُ دَعْوَةُ الْحَقِّ وَ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لَا يَسْتَجِيبُونَ لَهُمْ بِشَيْءٍ إِلَّا كَبَاسِطٍ كَفَّيْهِ إِلَى الْمَاءِ لِيَبْلُغَ فَاهُ وَ مَا هُوَ بِبَالِغِهِ وَ مَا دُعَاءُ الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ (۴)»، «قَالُوا أَوْ لَمْ تُكُتُّ تَأْتِيكُمْ رُسُلُكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ قَالُوا بَلَىٰ قَالُوا فَادْعُوا وَ مَا دُعَاءُ الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ (۵)».

ص: ۳۴

- 
- ۱-۱ \_ سوره مبارکه غافر، آیه ۱۴. «پس خدا را پاکدلانه فراخوانید، هر چند ناباوران را ناخوش افتد».
- ۲-۲ \_ سوره مبارکه غافر، آیه ۶۵. «اوست [همان] زنده ای که خدایی جز او نیست. پس او را در حالی که دین [خود] را برای وی بی آرایش گردانیده اید بخوانید. سپاس [ها همه] ویژۀ خدا پروردگار جهانیان است».
- ۳-۳ \_ سوره مبارکه اعراف، آیه ۱۸۰. «و نامهای نیکو به خدا اختصاص دارد، پس او را با آنها بخوانید، و کسانی را که در مورد نامهای او به کژی می گرایند رها کنید. زودا که به [سزای] آنچه انجام می دادند کیفر خواهند یافت».
- ۴-۴ \_ سوره مبارکه رعد، آیه ۱۴. «دعوت حق برای اوست. و کسانی که [مشرکان] جز او می خوانند، هیچ جوابی به آنان نمی دهند، مگر مانند کسی که دو دستش را به سوی آب بگشاید تا [آب] به دهانش برسد، در حالی که [آب] به [دهان] او نخواهد رسید، و دعای کافران جز بر هدر نباشد».
- ۵-۵ \_ سوره مبارکه غافر، آیه ۵۰. «می گویند: «مگر پیامبرانتان دلایل روشن به سوی شما نیاوردند؟» می گویند: «چرا». می گویند: پس بخوانید. و [الی] دعای کافران جز در بیراهه نیست».

بایستی انسان با اهل دعا ملاحظت داشته باشد ، و این امر سبب دوری انسان از غفلت از یاد او می گردد: « وَ اصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ وَلَا تَعْدُ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ تُرِيدُ زِينَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَلَا تُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَنْ ذِكْرِنَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ وَكَانَ أَمْرُهُ فُرُطًا (۱) » .

نزد ارباب معرفت ، دعاء و طریقه بکار بردن اسماء الهی در آن نیازمند به تعلیم ویژه است . و دقیقاً به واسطه همین امر ، بخشی از تعلیم نبوی و آموزه های ولوی به همین امر اختصاص یافته ؛ و دعاهایی در مواضع گوناگون ، تعلیم بندگان شده است .

خوشبختانه افزون بر ادعیه نبوی ، شیعیان ، وارث سیزده مجموعه دعایی از سایر معصومان هستند . که در این میان ، ادعیه امیرمؤمنان علی علیه السلام ، و ادعیه صحیفه سجادیه از شهرت بسزایی برخوردار است .

صحیفه سجادیه یا زبور آل محمد صلی الله علیه و آله مجموعه ای از ادعیه حضرت زین العابدین ، سجاد علیه السلام است ، که آن حضرت به فرزند گرامی خویش ، حضرت باقر علیه السلام انشاء فرموده اند و حضرت صادق علیه السلام آن را شنیده اند . این مجموعه دربردارنده هفتاد و پنج دعا بوده که متأسفانه یازده دعای آن به جهت عدم حفظ راوی \_ متوکل \_ در همان اوان از دست رفته و به مرور ایام ده دعای دیگر به دست مشایخ حدیث رسیده است .

این مجموعه معجز گون ، دربردارنده ابتهالات و مناجاتهای حضرت سید

ص : ۳۵

ساجدین علیه السلام است ، که آن حضرت جهت تربیت شیعیان خویش انشاء کرده اند ، هم چنان که در مبانی دعا بدان اشارت رفت . این مجموعه مشتمل بر شناخت حضرت حق ، عجز و ناتوانی بنده و توجّه به رستاخیز است .

با گذشت ایام ، بخشی دیگر از مجموعه ادعیه حضرت سجاد علیه السلام ، براساس سایر مجامع روایی به صحیفه اصلی اضافه گردید ، و به صورت صحیفه های دوم تا هفتم (۱) عرضه شده تا سرانجام در صحیفه هشتم ، مجموعه ادعیه آن به ۲۷۰ دعا رسید .

صحیفه سجادیه از دیرباز مورد توجه علماء شیعه قرار گرفته و تاکنون بیش از هفتاد شرح و تفسیر بر آن نگاشته شده که اکثر این شروح به زبان عربی است ؛ بخش عمده ای از این شروح به ترجمه و تفسیر واژه های صحیفه سجادیه پراخته و متأسفانه تعداد اندکی از آنها به معارف ژرف صحیفه پرداخته اند . در میان شروح فارسی صحیفه سجادیه ، شرح میرزا ابراهیم سبزواری \_ مشهور به وثوق الحکماء \_ به سودای کاویدن معانی حکمی صحیفه به رشته تحریر درآمده که متأسفانه دربردارنده شرح پنج دعاء می باشد . و به حق باید اذعان داشت که اگر این شرح بر همین سیاق ادامه می یافت در زمره بهترین و مفصل ترین شرح های صحیفه سجادیه در حوزه معارف الهی می بود .

در ادامه این مقال که به سودای تحقیق و تصحیح همین شرح به رشته تحریر درآمده گذری به زندگانی این حکیم می پردازیم .

ص : ۳۶

---

۱- ۱\_ این صحیفه ها به ترتیب توسط شیخ محمد بن علی حرفوشی ، میرزا عبدالله افندی ، میرزا حسین نوری ، سید محسن امین ، محمدباقر بیرجندی ، شیخ هادی کاشف الغطاء و محمدباقر ابطحی عرضه گردید .

نام مؤلف بنابر آنچه در پایان شرح دعاء عدیله آمده: «میرزا محمد ابراهیم خلف میرزا محمد علی است و با توجه به لقب سبزواری در پی نام وی، متولد سبزواری است، و با این وجود متأسفانه تا حال تحریر، اطلاع درخور توجهی از زندگی او به جز اشارات و استنباطات زیر در دست نیست:

۱- وی بنا به تصریح تراجم و اشارات موجود در کتابهایش از شاگردان حکیم متأله حاج ملاهادی سبزواری (۱۲۱۲ ق) - (۱۲۸۹ ق) است، حال با توجه به احتساب تاریخ وفات استاد وی، و سنّ دانش آموزی فلسفه، تولّد وی نباید چندان زودتر از ۱۲۵۹ ق باشد.

۲- وی بنابر تصریح موجود در آغاز شرح دعاء عدیله و با توجه به تاریخ پایان نگارش آن، پیش از سال ۱۳۱۸ ق مقیم مدرسه فصیحیه<sup>(۱)</sup> و در حال دانش اندوزی و ریاضت بوده است، و پس از مراجعت از حج بیت الله، به تحریر این شرح همت گماشته است.

۳- مؤلف، بنابر اشارت او در آغاز شرح صحیفه و با توجه به تاریخ پایان نگارش همین شرح، پیش از سال ۱۳۴۲ ق مدّتی در تهران بوده است، و شاید در همین اوان بوده که شیخ رئیس قاجار<sup>(۲)</sup> به شاگردی نزد وی پرداخته است.

۴- بنابر تاریخ ختم آثار وی، او به ترتیب به شرح دعاء عدیله، شرح گلشن راز و شرح صحیفه سجادیه پرداخته است، و با توجه به تاریخ چاپ شرح دعاء عدیله، یعنی ۱۳۲۹ ق، و اهمیت چاپ سنگی در آن دوران، وی بایست دارای درجه علمی درخور توجهی در آن تاریخ داشته باشد.

ص: ۳۷

---

۱- این مدرسه به ظاهر از مدارس مسقط الرأس وی، سبزواری است.

۲- گنجینه دانشمندان ج ۵، ۳۵. حجت بلاغی در مقالات الحنفاء، ص ۱۲۵ شرح مبسوطی از زندگی وی را آورده است.



۵- تراجم گوناگون - چنانچه خواهد آمد - از وی به «وثوق الحکماء» تعبیر نموده اند ، که این عنوان بیانگر تبخر و شهرت علمی وی است .

۶- تاریخ درگذشت مؤلف بنا به نقل علامه تهرانی چنانچه خواهد آمد در حدود سال ۱۳۵۸ ه . ق است (۱) که متأسفانه از محل آن اطلاعی در دست نداریم .

### وثوق الحکماء در تراجم

در تراجم مختلف به اشارت از وی نام برده شده که در ذیل به اهم آنها اشاره می گردد .

۱- علامه متّبع شیخ آقا بزرگ تهرانی در کتابهای خود در چندین موضع به وی اشاره کرده است : الذریعه ج ۱۳ / ۲۵۷ ، ش ۹۴۵ : ۷؛ شرح دعاء العدیله ، للمیرزا ابراهیم الحکیم المتوفی فی حدود سنه ۱۳۵۸ ه ، ابن المیرزا محمدعلی الخراسانی السبزواری ، الملقّب بوثق الحکماء ، ألفه أو ان رجوعه من الحجّ ...» .

الذریعه ج ۱۳ / ۲۶۸ ، ش ۹۹۰ : «شرح دیوان گلشن راز ، للمیرزا ابراهیم الحکیم الخراسانی السبزواری صاحب شرح دعاء العدیله و له شرح الصحیفه السجادیه كما یأتی» .

الذریعه ج ۱۳ / ۳۴۵ ، ش ۱۲۸۱ : «شرح الصحیفه للمیرزا ابراهیم بن محمد علی السبزواری المعاصر ، الملقّب بوثق الحکماء ، المتوفی سنه ۱۳۵۸ ه و هو شرح فارسی عرفانی ...» .

نقباء البشر ج ۱ / ۲۰ : «هو الشیخ المیرزا ابراهیم بن المیرزا محمد علی

ص : ۳۸

---

۱- ۱- علامه تهرانی در ذریعه ، ج ۱۳ ، ص ۲۵۷ تاریخ درگذشت وی را در حدود این سال آورده و در همان جلد صفحه ۳۴۵ به قطع در ۱۳۵۸ ه . ق دانسته است!! و به اشتباه در ضمیمه تاریخ علمای خراسان ، ص ۲۷۴ ، تاریخ فوت وی ۱۳۳۲ دانسته شده است .

وثوق الحکماء الخراسانی السبزواری ، فاضل جلیل له شرح دعاء کمیل (۱) المطبوع ، أَلْفَه بعد رجوعه من الحج ۱۳۱۸» .

۲- گنجینه دانشمندان رازی ج ۵ / ۳۰۵ : «حجه الاسلام آقا شیخ ابراهیم سبزواری از علماء و حکماء مقیم مشهد بود \_ و در خدمت حکیم سبزواری استفاده نموده و جماعتی مانند مرحوم میرزا شیخ ابوالحسن میرزا معروف به شیخ رئیس قاجار از او استفاده کرده اند» .

طرفه آن است که همو در ذیل معرّفی آثار حاج شیخ محمّد ، ملقب به ولی الله اسراری و نقل زندگی خود نوشت او ، به اثر مهمّی از وی در این راستا چنین اشاره کرده است : «شرح حال مرحوم حاج میرزا محمد ابراهیم وثوق الحکماء مؤلف شرح دعای عدیله و شرح گلشن راز شبستری است» (۲) .

متأسفانه ، تلاش نگارنده برای یافتن این اثر تاکنون نتیجه نبخشیده است . (۳)

نکته :

در میان شاگردان حکیم سبزواری نام استادی به نام «میرزا ابراهیم سبزواری»

ص : ۳۹

---

۱- ۱- کذا ، این عبارت تصحیف شرح دعاء عدیله است .

۲- ۲- گنجینه دانشمندان ، ج ۵ ، ص ۳۱۳ .

۳- ۳- جهت شرح احوال صاحب ترجمه نیز بنگرید : مستدرکات اعیان الشیعه ، ج ۷ ، ص ۳۳۵ ؛ فهرس التراث ، ج ۲ ، ص ۳۴۱ ؛ موسوعه مؤلفی الامامیه ، ج ۱ ، ص ۳۹۹ ؛ فهرست خان بابا مشار ، ج ۳ ، صص ۳۲۲۹ ، ۳۲۳۰ ، ۳۲۳۹ ، ۳۲۴۸ ؛ فهرست مؤلفین کتب چاپی فارسی ، ج ۱ ، صص ۶۴ \_ ۶۵ ؛ فهرست کتابخانه آستان قدس رضوی ، ج ۴ ، ص ۳۲۳ (ج ۱۳۲۵) ؛ فهرست کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران ، ج ۴ ، ص ۱۱۶ و ج ۱۱ ، ص ۲۳۵۳ ؛ تاریخ حکماء و عرفای متأخرین صدر المتألهین ، ص ۱۲۴ (ج ۱۳۵۹) ؛ ضمیمه تاریخ علمای خراسان ، ص ۲۷۴ .

مشهور به شریعتمدار سبزواری (۱۳۱۶ ه. ق) به چشم می خورد (۱) که وی از شاگردان شیخ انصاری و صاحب جواهر می باشد که نباید با صاحب ترجمه ما اشتباه گردد .

### شرح دعاء عدیله

آغاز : «حمد مختص به محمودی است که در پرده هر حامد نوای او است و عالم شحی از بحر عطای او است» .

انجام : «لهذا افسوس و فرح شما بی فائده است ، چنان که مفهوم کلام علی علیه السلام به ابن عباس که مردم افسوس بر فوت امری مخورند که ممکن نیست درک او برای آنها ، و مسرور می شوند بر امری که محال است فوت او از آنها ، پس مع ذلك فلا تمرحن لأوزارها و الا تصجرن لأوصابها» .

در پایان این شرح آمده است : «قد تمت هذه النسخة الشريفة ، أعني شرح دعاء العدیله علی يد أقل الخلیقه ، بل لا شیء و الحقیقه ، حاجی میرزا محمد ابراهیم خلف مرحوم مغفور مبرور ، خلد آشیان ، جنت مکان ، میرزا محمد علی طاب الله ثراه ، و جعل الجنة مثواه . امیدوارم از مطالعه کنندگان این شرح که فی الواقع جرح است (۲) ، وجود (۳) محدود به تقدّر این عبد ائیم را از نظر محو نموده ، و ملهم کلّ علوم را مقصود و ملحوظ خود نمایند ، و آنچه سهو و خطا و نسیان که لازمه انسان است در او ملاحظه و مشاهده می نمایند به قلم محو حکک ، و اغماض نمایند ، والله يقول الحقّ و هو یهدی السبیل . هنگام مراجعت از سفر بیت الله صورت اتمام پذیرفت ، فی ليله احدی عشر من شهر رمضان المبارک ۱۳۱۸ .

ص : ۴۰

---

۱- ۱\_ بنگرید : تاریخ علمای خراسان ، ص ۱۳۱ .

۲- ۲\_ کذا .

۳- ۳\_ کذا .

در آغاز شرح آمده است: «و بعد می نویسد مهجور جانی والعبد الفانی ، محمد ابراهیم خراسانی که در اوقات انزوا در مدرسه فصیحیه در کنج اطاق نفس خبیث خسیس را قهراً و جبراً واداشته با قَلت منام و همنشینی انام و عدم اشتغال بال به هوای موهوم ... چنان به خاطر فاتر این داعی خاطر نمود که شاید به همت اولیای مطلق و انفاس طیبه طاهره دعاء الموسوم بالعدیله المنسوب الی امیر البرره و قاتل الکفره علی علیه السلام را به قدر فهم اظهار و ابراز بعضی از معانی مخفیة او نمایم به لفظ فارسی که اقرب به فهم اغلب عموم الناس است ...» .

این شرح به اهتمام حاج شیخ احمد کتابفروش شیرازی و به خط احمد بن محمد الهزار جریبی در سال ۱۳۲۹ هـ . ق یعنی یازده سال پس از نگارش آن ، به چاپ رسیده است .

### شرح گلشن راز :

آغاز : «الحمد لله الذي نور السماوات و الارض بنوره ، والحمد لله الذي رفع السماء باسم يا رافع ...»

انجام : «لذا قال مولانا علی علیه السلام فی ذم ابناء الدنيا اسما اهل الدنيا كلاب عاويه و سباع ضاریه يهزّ بعضها ببعض» .

در آغاز این شرح آمده است : «و اما بعد فيقول الفقير الى الله المحتاج الى رحمة الله محمد ابراهيم ابن محمد علي الخراساني السبزواري ، که از باب انظر الى ما قال و لا تنظر الى من قال این مختصری است در شرح کتاب مذکور ...» .

این نگاشته نیز به اهتمام شیخ احمد شیرازی به خط جمال الدین ابوطالب اصفهانی در سال ۱۳۳۰ هـ . ق برای نخستین بار چاپ شده است و سی سال بعد با

تصرفی اندک و تصحیحاتی دوباره چاپ گردیده است. (۱) این شرح فقط متضمن تفسیر ابیات مشکل و منتخب گلشن راز بر بنیاد تعالیم حکمت متعالیه است.

### شرح صحیفه سجادیه

آغاز: «رَبِّ يَسِّرْ ، الحمد لله الذي جلّ جلاله عن توصيف الواصفين و نعت الناعتين و استغنى ذاته عن حمد الحامدين و تنزيه المسبّحين» .

انجام: «آن را از لوث و سوساس و مردم بی بصیرت نسناس مصون و محروس دارد ، و الله يقول الحق و هو يهدى السبيل» .

در آغاز این شرح آمده است: «بعد می گوید این عبد فانی حاج میرزا محمد ابراهیم سبزواری که بعد از مراجعت سفر طهران \_ صانه الله عن الحدثان \_ چون ملاحظه شد که وجه قلب از باب دین دنیا و حبّ هوی ... کدر و خاطر سلیم لکیل و علیل ... از خدا رفع عطا و کشف غشا درخواست نموده ... چنان به خاطر فاطر خطور نمود که تنزیه و تطهیر نمایم صفحه قلب خود را ... به اشتغال به تحریر و ترقیم برخی از معانی دقیقه و اسرار خفیه بعضی از فقرات غامضه صحیفه سجادیه ، یعنی بقدر الفهم التفسیراً و تأویلاً» .

این اثر چنانچه در پایان آن آمده در ماه رجب ۱۳۴۲ ، به رشته تحریر درآمده است: «الساعة که ليله غره ربيع المولود است بحمد الله والمنه فارغ شدیم از تصریح و تشریح بعضی از فقرات غامضه صحیفه سجادیه ... ۱۳۴۲ ه. ق.» .

و پنج سال پس از نگارش آن ، به اهتمام شیخ احمد شیرازی و به خط احمد هزارجریبی در سال ۱۳۴۷ ه. ق چاپ گردیده ، و قاعده از روی خط مؤلف

ص : ۴۲

---

۱- ۱\_ نگارنده این شرح را تصحیح کرده است که متأسفانه چاپ تقریباً ناستوار آن توسط نشر علم ، تهران ۱۳۸۶ ، این مهم را به تأخیر افکند . لذا تفصیل درباره این شرح را به مقدمه این اثر موکول می دارم .

## نکاتی درباره شرح صحیفه سبزواری

- ۱\_ این شرح آخرین نگاشته موجود ، و ثوق الحکماء است ، و از این رو در بردارنده ، آراء نهایی وی می باشد .
- ۲\_ اگر چه این نگاشته بنا به دیباجه شرح به سودای شرح بندهای پیچیده صحیفه سجادیه به رشته تحریر درآمده ولی در بردارنده شرح منظم و کامل شش دعاء از صحیفه است، یعنی به ترتیب دعای اول، نوزدهم، ششم، پنجاه و دوم، هفتم و سوم. و بنا بر این ترتیب، گویی مؤلف پس از شرح دعای اول تصمیم به شرح منظم ادعیه صحیفه سجادیه نداشته و به مرور ایام ادعیه دیگری از آن را گزینش کرده است.
- ۳\_ تحریر فارسی شرح صحیفه سبزواری برخلاف شرح گلشن راز او ، تا حدی پیچیده و مشحون از عبارات عربی است ، تا بدان جا که در ساختار یک جمله ، دستور زبان فارسی با نحو عربی ، در هم پیچیده ، و گاه عباراتی تقریباً نامفهوم را پیش روی خواننده قرار داده است ؛ از این رو فهم عبارات این کتاب مستلزم آشنایی با نحو عربی و ساختار آن است .
- ۴\_ مؤلف در شرح عبارات صحیفه ، پس از توضیح و تفسیر واژگان کوشیده(۱) است ، تا شرحی حکمی با بهره از آیات و روایات قرآن کریم عرضه دارد ؛ که در این راستا بهره وری وی از آیات و روایات و اشعار حکمی درخور توجه است .
- ۵\_ مؤلف در این شرح از استاد خود ، حکیم حاج ملا هادی سبزواری ، به صدرالمتألهین تعبیر کرده است .

ص : ۴۳

---

۱- ۱\_ از مصادر مهم مؤلف در تفسیر واژگان «مجمع البحرین» طریحی است .

۶- به ظاهر گاه مؤلف در نقل آیه و روایت ، بر اساس محفوظات خود به نقل پرداخته ، که در برخی موارد چنان که در حواشی تحقیق آمده ، اشتباهات مختصری در نقل به وجود آمده و یا نقل به مضمون شده است .

۷- این حکیم متأله در نقل اشعار نظر ویژه ای به مثنوی مولانا ، دیوان حافظ و گلشن راز شبستری و دیگران داشته که گاه در نقل بیت شاعر سهوهای مختصری به چشم می خورد .

۸- بنیاد شرح سبزواری ، براساس آموزه های حکمت متعالیه صدرایی به قراءت حکیم سبزواری است .

### چگونگی تحقیق

در تحقیق اثر حاضر از تنها نسخه موجود از آن که در زمان مؤلف ، که پنج سال پس از تحریر اصل آن یعنی ، سال ۱۳۴۷ ه ق به زیور چاپ آراسته شده ، بهره جستیم ، و متأسفانه تا حال تحریر از فرجام نسخه دست نوشت مؤلف و یا دست نوشت دیگری از آن اطلاع نداریم . از این رو پس از تنظیم متن بر اساس نسخه چاپ سنگی ، به استخراج مصادر قرآنی ، روایی (۱) و شعری آن همت گمارده شد و جهت تسهیل در قراءت آن ، عناوینی در بین دو کمان [ ] \_ بر آن اضافه گردید .

علی رغم دقت کاتب چاپ سنگی این اثر ، در برخی موارد عبارات ناستوار ، و یا حتی به ظاهر افتادگی (۲) در آن دیده می شود ، از این رو در حواشی صفحات از این موارد با تعبیر « کذا » یاد شده ، و از مواردی که محتمل است به نوع نگارش

ص : ۴۴

---

۱-۱ \_ در مواضع گوناگونی که مصادر ما با ضبط مؤلف علامه هماهنگ نبود ، در ارجاع خود از واژه « بسنجید » استفاده کردیم .

۲-۲ \_ بنگرید به ذیل شرح فقره « والسفره الکرام البرره » .

مؤلف برگردد و یا به گونه ای متن توجیه گردد به «هكذا» تعبیر شده است .

همچنان که پیش از این گذشت ، از آن رو که متن کتاب آمیزه ای از نثر فارسی و عربی در موارد گوناگونی است ، شاید به افراط از علائم سجاوندی استفاده گردیده تا باشد که فهم این متن هموارتر گردد . و من الله التوفیق و علیه التکلان .

در پایان بر خود لازم می دانم از دوستان دانشمند و فرزانه آقایان مصطفی صادقی و حجّه الاسلام والمسلمین نریمانی که همتشان بدرقه راه این تحقیق و به فرجام رسیدن آن بود، کمال قدردانی و سپاس را داشته باشم؛ ولله درّهما.

شب عید غدیر مطابق با

۱۷ ذی الحجّه ۱۴۳۲ق

۲۳ مرداد ۱۳۹۰ش

اصفهان - حامد ناجی اصفهانی

ص : ۴۵



برگه اول از نسخه خطی

ص : ۴۶

برگه آخر از نسخه خطی

ص: ۴۷











بسم الله الرحمن الرحيم

رَبِّ يَسِّرْ! الحمد لله الذي جلّ جلاله عن توصيف الواصفين و نعت الناعتين ، و استغنى ذاته عن حمد الحامدين و تنزيه المسبّحين . و وسع كنه حقيقته عن أن يكون محاط عقول الكاملين من الأنبياء المصطفين و الملائكة المقربين الأبرار ، المقدّسين عن شهوات النفوس و أرجاس الأشرار . و أظهر آياته لعيون الناظرين أولوا الأبصار ، جاعل الفلك الدوّار ، و أوجد فيها الأضواء و الأنوار ، و جعلها مساكن ملائكة المُدَبِّرَاتِ أَمْراً (١) و الزَّاجِرَاتِ زَجْراً (٢).

و أصلّى و أسلم ، على جميع أنبيائه المرسلين و سفرائه الراشدين ، لاسيّما أشرف الأنبياء و خاتم الأولين و الآخرين ، و على وصيّهِ و وزيره أمير المؤمنين و يعسوب الدين ، أبي الأئمة المعصومين ، و على أحد عشر من أولاده الأمجاد و أحفاده الأوتاد ، الذين كانوا شمس فلك الولاية و أقمار سماء الهدايه و أعلام الدرايه في كلّ دوره و كوره .

بعد می گوید این عبد فانی « حاج میرزا محمد ابراهیم سبزواری » که : بعد از مراجعت سفر طهران \_ صانه الله عن الحدّثان \_ چون ملاحظه شد که وجه قلب از باب دین دنیا و حبّ هوی و استیلامی و ساوس شیطانی و هواجس نفسانی کدر ، و خاطر سلیم کلّیل و علّیل ، معرض عن المولی ، و مقبل علی الدنیا شده ، از خدا رفع غطا و کشف غشا درخواست نموده ، از باب آن که : « إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ

ص : ۳

۱-۱ \_ اقتباس از سوره مبارکه نازعات ، آیه ۵ : «فَالْمُدَبِّرَاتِ أَمْراً» .

۲-۲ \_ اقتباس از سوره مبارکه صافات ، آیه ۲ : «فَالزَّاجِرَاتِ زَجْراً» .



طَائِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ (۱)» چنان به خاطر فاتر خطور نمود که تنزیه و تطهیر نمایم صفحه قلب خود را به عون ملک منیان از خطرات شیطان به اشتغال به تحریر و ترقیم برخی از معانی دقیقه و اسرار خفیه بعضی از فقرات غامضه صحیفه سجادیه . یعنی بقدر الفهم تفسیراً و تأویلاً ، تصریح و تشریح نمایم . « وَاللَّهُ يَقُولُ الْحَقَّ وَهُوَ يَهْدِي السَّبِيلَ (۲)» .

ص : ۴

---

۱-۱ \_ سوره مبارکه اعراف ، آیه ۲۰۱ .

۲-۲ \_ سوره مبارکه احزاب ، آیه ۴ .

## ۱\_ و کان من دعائِهِ علیهِ السلام اذ ابتَدَأَ بالدُّعاء

### تحقیق در اسماء الهی

[قوله علیه السلام]: الْحَمْدُ لِلَّهِ الْأَوَّلِ بِلاَ أَوَّلٍ كَانَ قَبْلَهُ، وَالْآخِرِ بِلاَ آخِرٍ يَكُونُ بَعْدَهُ.

أولاً بدان که: از برای حق سبحانه و تعالی اسماء مقدسه متقابله ذاتیه ای است. از قبیل اول و آخر، ظاهر و باطن ضارّ و نافع، محیی و ممیت، و غیر ذلك، که هر یک از آنها به لحاظ و اعتباری بر او تعالی اطلاق می شود.

### صفت اول و آخر در خداوند

یعنی به واسطه آن که مبدأ و علت موجودات است، و تمام عوالم طولیه و عرضیه بلا واسطه و به وسایط از ذات او بذاته صادر و ناشی شده اول است، «کان الله و لم یکن معه شیء» و از باب آن که اول است غایه الغایات و منتهی الطلبات در سلسله صعودیه به مقتضای «إِنَّ إِلِيَّ رَجْعُكَ الرَّجْعَى (۱)»، و إِلَيْهِ الْمُنتَهَى (۲) آخر است، چه علت غائی مقدم در تصوّر و مؤخر در وجود است؛ قال تعالی «إِلَى رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ الْمُسْتَقَرُّ (۳)»، و فی موضع آخر: «هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ (۴)».

فقال: لیس شیء إلا یبید و یتغیر، أو یدخله الغیر و الزوال إلا رب العالمین، فانه لم یزل و لا یزال بحاله واحده، هو الأول قبل کل شیء، و هو الآخر علی ما لم یزل، و لا تختلف علیه الصفات و الأسماء.

ص: ۵

۱-۱ \_ سوره مبارکه علق، آیه ۸.

۲-۲ \_ اقتباس از سوره مبارکه نجم، آیه ۴۲.

۳-۳ \_ سوره مبارکه قیامت، آیه ۱۲.

۴-۴ \_ سوره مبارکه حدید، آیه ۳.

و فی الحدیث : « الأوّل لا عن أوّل قبله و لا [عن] بدأً سبقه ؛ و الآخر لا عن نهاییه و حدّ ، كما یعقل فی (۱) صفه المخلوقین » (۲).

و الآخر فی أنّه سبحانه و تعالی هو الباقي بعد فناء خلقه ، كما ورد فی الدعاء : « وجوده قبل القبل فی أزل الآزال ، و بقاؤه بعد البعد من غیر انتقال و لا زوال ، غنی فی الأوّل و الآخر ، مستغنّ فی الظاهر و الباطن » (۳).

### صفت ظاهر و باطن در خداوند

و الظاهر : من أسمائه تعالی ، أي هو الظاهر بآياته الباهره الدالّله علی وحدانیته و ربوبیته . و می شود ظهور به معنی علوّ گرفته شود كما ورد « و أنت الظاهر فلیس فوقك شیء » (۴).

و الباطن : یطلق علی الذات باعتبار خفاء كنه حقیقته عن الأوهام و الأبصار و العقول ، كما فی الحدیث : « احتجب عن العقول كما احتجب عن الابصار » (۵). پس آن ذات بحت بسیط كه مبدأ المبادی و أوّل الأوائل است چون از غایت ظهور مخفی از انظار و أبصار است كما قیل :

یا من هو اختفی لفرط نوره و الظاهر الباطن فی ظهوره (۶)

لهذا در لسان شرع مسمی به كنز مخفی و مرتبه عماست ، كما سُئل عن النبی صلی الله علیه و آله وسلم : « أين كان ربنا قبل أن یخلق الخلق ، فقال : كان فی العماء » (۷).

### عالم احدیت و واحدیت

و در اصطلاح عرفاء معروف است [به غیب] الغیوب و غیب مطلق است ، و به

ص : ۶

- 
- ۱-۱ \_ اصل : فیه .
  - ۲-۲ \_ الكافی ، ج ۱ ، ص ۱۱۶ ؛ التوحید ، ص ۳۱۳ ؛ بحار الانوار ، ج ۳ ، ص ۲۸۴ .
  - ۳-۳ \_ در منابع معتبر یافت نشد .
  - ۴-۴ \_ الكافی ، ج ۲ ، ص ۵۰۳ ؛ مصباح الكفعمی ، ص ۳۳۱ ؛ مصباح المتهدّج ، ص ۵۴۳ .
  - ۵-۵ \_ تحف العقول ، ص ۲۴۴ ؛ متشابه القرآن ، ج ۱ ، ص ۷۵ ؛ بحار الانوار ، ج ۴ ، ص ۳۰۱ .
  - ۶-۶ \_ شرح غرر الفرائد (منظومه حکمت) ، ص ۱ .
  - ۷-۷ \_ مسند أبی داود الطلیالیسی ، ص ۱۴۷ ؛ تأویل مختلف الحدیث ، ص ۲۰۷ ؛ صحیح ابن حبان ، ج ۱۴ ، ص ۹ ؛ المعجم الكبير ، ج ۱۹ ، ص ۲۰۷ .

وجهی تعبیر به مقام احدیت مطلقه بسیطه شده ، که در آن مقام لا إسم له و لا رسم له ، چنان که از مقام ظهور و بروز آن ذات در کسوت اسماء و صفات و مظاهر اسماء که حقایق و تعینات عوالم ایجادند تعبیر به عالم واحدیت شده ، اعی ظهور معانی و مفاهیم اسماء در کثرت مرئی انواع که لوازم غیر متأخر اسمائند کما قال الجامی قدس سره (۱):

در آن خلوت که هستی بی نشان بود به کنج نیستی عالم نهران بود

وجودی بود از قید دویی دور ز گفتگوی مائی و تویی دور

وجودی مطلق از قید مظاهر نمود خویشتن بر خویش ظاهر

برون زد خیمه ز اقلیم تقدّس تجلی کرد در آفاق و انفس

به هر آینه بنمود روئی به هر جا خواست از وی گفتگوئی

### عدم تعدّد مسّمی به اسماء مختلف

پس تعدّد در اسماء مستلزم تعدّد در مسّمی نیست ، چه تمام عنوانات در اسامی محتوی در معنون واحد است ، کما این که عقل ، اوّل ما صَدَر ، و صادر نخستین و ظلّ ممدود او است ، حکم ذی ظل خود ، مبدأ اعلی را دارد ، در اینکه حقیقت واحده و معنون واحد است ، ولی عنوانات و اسامی کثیره دارد که هر یک از آنها به اعتباری بر او اطلاق می شود ؛ زیرا که چون :

### عقل و تعدّد اسامی آن

مرآت لحاظ و ما به الانکشاف تمام اشیاء است ، عقلش گویند ؛

و چون مغرب عمّا فی الغیب است ، کلمه الله اش نامند ؛

و چون ظاهر بالذات ، مُظهر ما دون الله است ، نورش خوانند ؛

و چون حیات مادون از حی قیوم به توسط او است ، روح اعظمش نامند ؛

و چون صور حقایق موجودات از حق تعالی فایض و احصا در او است ، قبله

ص : ۷

موجودات و امام مبین است ، به مفاد : «كُلُّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ (۱)» ؛

و چون صور قدریه کونیه ما کان و ما یكون الی انقراض العالم به طریق توارد اشخاص و تعاقب افراد ثبت در او است ، لوح محفوظ است ؛

و چون مجرّد از مادّه و لوازم او است ، درّه بیضا است ؛

و چون نائب مناب حقّ است ، خلیفه الله اش نامند .

و از وجهی که مستجمع هیئت و فعلیت عالم است ، انسان کبیر است . الی غیر ذلك .

### وحدت اسماء

و اشاره به وحدت اسماء و انطواء آنها در ذات بسیط حقّ است ما ورد فی الدعاء : « سبحانک یا لا إله إلا أنت ، وحدک لا شریک لک ، اللهم أنت الأول فلیس قبلك شیء ، و أنت الآخر فلیس بعدک شیء ، و أنت الظاهر فلیس فوقک شیء ، و أنت الباطن فلیس دونک شیء ، و أنت العزيز الحكيم » . (۲)

### عدم رؤیت خداوند

قوله علیه السلام : الَّذِي قَصَرَتْ عَنْ رُؤْيَيْتِهِ أَبْصَارُ النَّاطِرِينَ .

یعنی : قاصر و عاجز است از رؤیت و مشاهده ذات بسیط حقّ تعالی ابصار ، اعنی عقول و بصیرت بصر متفکرین و متأملین ، زیرا که حکماء در رؤیت و ابصار شرایط اربعه تعیین نموده اند ، که مشروط رؤیت بدون تحقّق هر یک از شرایط اربعه صورت نگیرد .

أولاً باید قرب مُفرط در مرئی نباشد به واسطه آن که :

چو (۳) مبصر با بصر نزدیک گردد بصر ز ادراک او تاریک گردد (۴)

ص : ۸

۱-۱ \_ سوره مبارکه یس ، آیه ۱۲ .

۲-۲ \_ الکافی ، ج ۲ ، ص ۵۰۳ ؛ إقبال الأعمال ، ج ۱ ، ص ۲۵ ؛ عدّه الداعی ، ص ۲۶۰ ؛ مکارم الأخلاق ، ص ۳۰۸ .

۳-۳ \_ اصل : چه .

۴-۴ \_ گلشن راز ، شبستری ، سؤال در موضوع فکرت .

ثانی: آن که باید بعد مفرط در مرئی نباشد.

ثالث: باید صغر مفرط در مرئی نباشد.

و رابع: آن که اجتماع نورین باشد، یعنی نور باصره به معاونت نور دیگر از نور شمس و قمر و سایر کواکب یا نور سراج که خلیفه شمس اند.

و چون نور الانوار اقرب تمام اشیاء است نسبت به ناظرین به مقتضای «یا من هو اقرب الیّ (۱) من جبل الوریث» (۲) چگونه رؤیت او محقق شود با آن که انتفاء شرط مستلزم انتفاء مشروط است، لذا قیل:

یار نزدیک تر از من به من است وین عجبت که من از وی دورم

چه کنم، با که توان گفت که یار در کنار من و من مهجورم (۳)

دیگر آن که: حق سبحانه و تعالی محیط بر تمام اشیاء است، و ناظرین از جمله محاط او، و رؤیت موقوف بر این است که مرئی محاط باصره واقع شود و احاطه محاط بر محیط محال است.

### بررسی آیات مشعر بر رؤیت

قال تعالی: «أَلَا إِنَّهُمْ فِي مَرِيَةٍ مِنْ لِقَاءِ رَبِّهِمْ أَلَا إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُحِيطٌ» (۴).

و اما کلام کلیم که عرض می نماید «رَبِّ أَرِنِي أَنْظُرْ إِلَيْكَ (۵)» ایراد شده که چگونه جایز است این که کلیم الله موسی بن عمران جاهل باشد که خدای تعالی «لایری» است حتی یسأله عنه.

جواب داده اند که: وقتی که موسی خبر به نجوی و تکلم خود را با خدا به بنی اسرائیل داد، گفتند: دلیل صدق کلام تو آن است که سؤال نمایی از خدا که ارائه بدهد به تو سؤال تو را. اجابت می نماید، بعد از رؤیت خبر بده ما را که «کیف هو؟» حتی نعرفه حق معرفته. فقال موسی: یا قوم إِنَّ اللَّهَ لَا يَرَى بِالْأَبْصَارِ وَلَا كَيْفِيَهُ لَهُ،

ص: ۹

۱-۱\_ اصل: الیه.

۲-۲\_ الکافی، ج ۲، ص ۴۸۴؛ إقبال الأعمال، ج ۱، ص ۲۰۱؛ البلد الأمين، ص ۲۶.

۳-۳\_ گلستان، سعدی، حکایت ۱۱: «در جامع بعلبک وقتی کلمه ای همی گفتم...».

۴-۴\_ سوره مبارکه فصلت، آیه ۵۴.

۵-۵\_ سوره مبارکه اعراف، آیه ۱۴۳.

إنما يعرف بآياته ، و يعلم بأعلامه ، فقالوا : لن نؤمن لك حتى تسأله . فقال موسى : رب إنك قد سمعت مقالة بني اسرائيل و أنت أعلم بمصالحهم . فأوحى الله اليه يا موسى سلني (١) ما سألوك فلن أؤاخذك (٢) بجهلهم ، فعند ذلك قال موسى : « رَبِّ أَرِنِي أَنْظُرْ إِلَيْكَ قَال لَنْ تَرَانِي وَ لَكِنْ أَنْظُرْ إِلَى الْجَبَلِ فَإِنِ اسْتَقَرَّ مَكَانَهُ فَسَوْفَ تَرَانِي (٣) » ، (٤) که رؤیت ذات بسیط محیط خود را از باب امتناع او به انظار حسیه و مشاعر جزئیة تعلیق به محال فرموده که : استقرار جبل آئیت باشد در نزد تجلی اعظم که مندک و مضمحل است ، كما قال : « فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا وَ خَرَّ مُوسَى صَعِقًا (٥) » ای مبهوتاً ، كما قيل :

تجلی گر رسد بر کوه هستی شود چون خاک ره هستی ز پستی (٦)

قال تعالى : « لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَ هُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ وَ هُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ (٧) » .

### عدم نعت خداوند

قوله عليه السلام : وَ عَجَزَتْ عَنْ نَعْتِهِ أَوْهَامُ الْوَاصِفِينَ (٨)

که از عقول ناقصه خلق تعبیر به « وهم » نموده که او مدرک معانی جزئیة است ، یعنی حق تعالی چنان که محاط ابصار ناظرین نمی شود ، نیز محاط اوهام و عقول متفکرین هم نمی شود ، كما قيل :

« عجز الواصفون عن صفتك » (٩) « ما عرفناك حق معرفتك » (١٠) .

لذا حضرت مصطفی که عقل کل است در مقام عجز ، عرض می نماید : « لأحصى ثناء عليك أنت كما أثنيت على نفسك » (١١) .

ص : ١٠

١-١ \_ الكافي : أسألني .

٢-٢ \_ اصل : آخذك .

٣-٣ \_ سورة مبارکه اعراف ، آیه ١٤٣ .

٤-٤ \_ التوحيد ، ص ١٢١ ؛ الاحتجاج ، ج ٢ ، ص ٤٢٩ ؛ بحار الأنوار ، ج ٤ ، ص ٤٧ .

٥-٥ \_ سورة مبارکه اعراف ، آیه ١٤٣ .

٦-٦ \_ گلشن راز ، شبستری ، «قاعده در شناخت عوالم پنهان ...» .

٧-٧ \_ سورة مبارکه انعام ، آیه ١٠٣ .

٨-٨ \_ اصل : الواصفه .

٩-٩ \_ الكافي ، ج ١ ، ص ١٣٧ ، عن كنه صفته .

١٠-١٠ \_ عوالم اللثالی ، ج ٤ ، ص ١٣٢ ؛ بحار الانوار ، ج ٦٨ ، ص ٢٣ .

١١-١١ \_ شرح نهج البلاغه ، ج ١١ ، ص ٧٣ ؛ مصباح الشریعه ، ص ٥٥ ؛ عوالم اللثالی ، ج ٤ ، ص ١١٣ .

ما به کنه حقیقت نرسیم ای یقین و گمان ما همه هیچ

## ابتداع خلقت و مراتب سه گانه آن

قوله عليه السلام: **اِبْتَدَعَ بِقُدْرَتِهِ الْخُلُقَ اِبْتِدَاعًا.**

ابتدع أى ابداع و اوجد ، و أحدث الخلق أى العالم بما سوى الله إيجاداً بديعاً جديداً من غير مثالٍ أسبق .

بديع ، فعيل بمعنى الفاعل است ، أى مبدع ، قال تعالى : « **بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ (۱)** » يعنى : مبدعهما و موجدهما من دون مثال ، و خلقهما عديم النظير .

و البديع من إسمائه تعالى و هو الذى فطر الخلق مبدعاً لا على مثال سابق ، چه مخلوقات و مصنوعات و معاليل و أفعال خدا سه نوع است :

[۱] : مبدعات ،

[۲] : مخترعات ،

[۳] : و مكونات .

## مبدعات

زیرا که فعل خدا اگر مجرد از ماده و مدّت باشد آن را « مبدعات » گویند ، چون عقول مجرد و ملائکه مطهّره که بذاته مبرّأ و معرّأ هم از ماده و هم مدّت اند ، بلکه آنها سابق بر ازمه و زمانیات و امکنه و مکانیات اند ، و به این اعتبار حقّ را حق ، یا مبدع نامند .

## مخترعات

و اگر مسبوق به ماده باشند ، ولی سابق بر مدّت آنها را « مخترعات » گویند ، چون افلاک و کواکب ؛ زیرا که هر چند ماده در ضمن صورت را دارند ، ولی سابق بر زمان اند ، چه زمان قدر حرکت فلک اعظم و مسیر شمس است بنا به حرکت

ص : ۱۱



ذاتی آن ، فلک اقصی که در بیست و چهار ساعت بالتبع او یک دور بر گِرد کره ارض سیر نماید که مدّت شبانه روز است ، و وقوع شمس به حسب آن حرکت در قوس تحت الارض لیل است ، و در فوق الارض نهار ، چنان که به حسب حرکت ذاتی خود شمس در سیصد و شصت و شش روز اسمش سال است .

و نیز سیر شمس در شش بروج جنوبیه زمستان است ، و در شش بروج شمالیه نسبت به ساکن بعضی از نقاط اقلیم رابع تابستان . پس زمان مؤخر از وجود افلاک ، و افلاک مقدم بر زمانند که از حرکات آنها انتزاع شده . ولی باید دانست که مادّه افلاک مخالف بالنوع است با این مواد عنصریه یعنی آنها قابل تخیل و تکاثف و نمو و ذبول و کون و فساد نیستند بلکه مظهر دیمومیت حق اند الا در طامه الکبری (۱) که : « یَوْمَ نَطْوِي السَّمَاءَ كَطَيِّ السِّجِلِّ لِلْكُتُبِ (۲) » است ، پس به اعتبار ایجاد نمودن حق سبحانه و تعالی آنها را ، او را « یا مخترع » نامند .

## مکونات

و یا فعل خدا هم مسبوق به ماده و هم به مدّت است ، چون موالید ثلاثه ، اعنی کلیه معدنیات و نباتات و حیوانات انواعها و اقسامهای (۳) مختلفه که هم مسبوق به مادّه و هم مسبوق به مدّت اند ، و به این اعتبار خدا را « یا مکون » گویند ، اگر چه متکون به معنای ذی کون و ذی وجود عام تمام مراتب مذکوره را شامل است ، کما قیل :

اول ز مکونات عقل و جان است و اندر پس او نه فلک گردان است

زین جمله چو بگذری چهار ارکان است پس معدن و پس نبات و پس حیوان است (۴)

ص : ۱۲

---

۱-۱ \_ اشاره به آیه ۳۴ سوره نازعات می باشد .

۲-۲ \_ سوره مبارکه انبیاء ، آیه ۱۰۴ .

۳-۳ \_ کذا در اصل .

۴-۴ \_ رباعیات ، بابا افضل کاشانی .

قوله عليه السلام: وَاخْتَرَعَهُمْ عَلَى مَشِيَّتِهِ اخْتِرَاعًا.

یعنی هر فردی از افراد انواع موجودات را انشاء و ایجاد و اختراع نموده به اقتضای مشیت ازلیه خود بر نهج حکمت و مصلحت حاوی بر فنون حکم، بحيث لو اجتمعوا حکماء العالم لم يبلغوا بعشر من معشار حکمه التي يراعى في خلقه فرداً من أدنى خلقه، كالبعضه في إيجاد أعضائها الرئيسه والمرؤوسه و قوائها الظاهره و الباطنه، كالسمع و البصر و القلب و الكبد و الريه و الأورده و الشرائين، که از غایت لطافت و صغیر آنها باصراه با توسط آلات و اسباب طبیعی قادر بر احساس آن نیست، چه رسد به ادراک حکم و مصالح او، و وضع هر چیز در موضوع له خود.

لذا قال تعالى في حق السماء و آياتها: «فَارْجِعِ الْبَصِيرَ هَلْ تَرَى مِنْ فُطُورٍ \* ثُمَّ ارْجِعِ الْبَصِيرَ كَرَّتَيْنِ يَنْقَلِبْ إِلَيْكَ الْبَصِيرُ خَاسِئًا وَهُوَ حَسِيرٌ» (۱)، یعنی: اگر چندین مرتبه عقل و نظر و بصیرت خود را برای ملاحظه برگردانی که نقص و فتوری و فطوری در خلقت آنها تعیین نمائی، بالاخره برمی گردد نظر و عقل تو به تو در حال کلام و ملال و ذی حسره و العجز و الأعیاء عن بلوغ عُشْرِ از معشار حکمتهایی که ما در ایجاد آنها ملحوظ و منظور داشته ایم، کما قیل:

وجود پشه دارد حکمت ای خام نباشد در وجود شیر (۲) و بهرام (۳)

یعنی در صورتی که این همه غرائب حکمت در وجود پشه که اضعف موجودات است مندرج باشد، چگونه این حکم عدیده از وجود شیر و بهرام که اسامی بروج است که از اجتماع کواکب حاصل شده، خالی باشد جلّ جلاله و عظم آیاته.

### چگونگی اراده الهی

و فی الدعاء: « الحمد لله الذی اخترع الخلق بمشيته، ثم سلکهم طریقه إرادته ». (۴)

ص: ۱۳

۱-۱ \_ سوره مبارکه ملک، آیات ۳ و ۴.

۲-۲ \_ مصدر: تیر.

۳-۳ \_ گلشن راز، شبستری، «قاعده تفکر در آفاق».

۴-۴ \_ در مصادر معتبر یافت نشد، و به ظاهر تصحیف شده دعای ذیل است: صحیفه سجادیه، ص ۲۸: «ابتدع بقدرته الخلق ابتداءً، و اخترعهم علی مشیته اختراعاً، ثم سلک بهم طریق إرادته».

أولاً بدان که : « سلک » به معنای « ذهب » است . و مسلک اسم محل و طریقه است ، و سالک رونده در آن طریقه است .

بعد بدان که : معنای اراده در خلق ذی شعور اعم از حیوانات بأنواعها و اجناسها ، و از انسان آن تصوّر امر و اهتمام و ملاحظه غایت و نتیجه فعل است در قلب ، از جلب منافع و دفع مضارّ که موجب بر عزم و باعث بر تحریک عضلات می شود ، و هی کلّها من أوصاف الخلق .

و أمّا اراده در حق ، آن ایجاد فعل است نه غیر ، كما قال تعالى : « إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ (۱) » « بلا لفظ و لا نطق بلسان و لا اهتمام و فکر » (۲) .

بالجمله ، ما حصل عنوان فقره دعاء به انضمام فقره قبل از او ، آن که اختراع و انشاء و ایجاد نموده است خدا خلاق ذی روح و ذی شعور را ، چون مطلق حیوانات و اناسی بر حسب مشیت ازلیه خود از دون نمونه و مثال .

### مشیت اراده الهی به افعال انسانی

[قوله عليه السلام]: تَمَّ سَلَكَ بِهِمْ طَرِيقَ إِرَادَتِهِ.

یعنی : بعد از اختراع و ایجاد ، آنها را سیر و سلوک داده تکویناً نه تشریحاً ، به اقتضای اراده قدیمه خود در مذاهب و مسالکی که ذات او در ازل اقتضا نموده ، با آن که تمام حرکات و سکانات و آثار و افعال آنها را به امر تکوینی مقهور در تحت اذن و اراده قدیمه خود قرار داده ، چه آنها را اگر در شیء [ای] از آثار و اعمال مؤثر تامّ و فاعل مستقلّ تصور نمایند گویا برای خدا در آثار شریک قرار داده ، و مسأله توحید افعال به انجام نمی رسد ، با آن که در کلام مجید می فرماید : « وَ رَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَ يَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ سُبْحَانَ اللَّهِ وَ تَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ (۳) » ، چنان که جائی دیگر می فرماید : « وَ لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ لَهُ الدِّينُ

ص : ۱۴

۱-۱ \_ سوره مبارکه یس ، آیه ۸۲ .

۲-۲ \_ الکافی ، ج ۱ ، ص ۱۰۹ ؛ التوحید ، ص ۱۴۷ ؛ عیون اخبار الرضا علیه السلام ، ج ۱ ، ص ۱۱۹ ؛ بحار الانوار ، ج ۴ ، ص ۱۳۷ : « بلسان و لاهمه و لا تفکر » .

۳-۳ \_ سوره مبارکه قصص ، آیه ۶۸ .

وَاصِبًا أَفَغَيْرَ اللَّهِ تَتَّقُونَ (۱) چه دین به معنی طاعت است ، و « واسب » به معنی واجب و لازم و دائم است ، و « تتقون » به معنی « تخافون » است .

یعنی با آن که کلیه ما فی السماوات و ما فی الأرض به حکم مملوکیت و عبودیت از او در تحت امر قضا و از برای حق تعالی است ، طاعت و انقیاد آنها از روی وجوب و لزوم که ذره [ای] از ذرات در آنی از آنات از تحت نفوذ امر و فرمان او خارج نیستند ، یعنی به هر یک آنچه در ازل تکویناً امر فرموده واجب الوقوع است ، مع ذلک آیا غیر خدا از عباد او ، یتقون و یخافون ، لذا قال تعالی : « وَ مَا هُمْ بِضَارِّينَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ » . (۲)

و جای دیگر فرماید خطاباً لبنی آدم : و « مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ بِفَاتِنِينَ \* إِلَّا مَنْ هُوَ صَالِ الْجَحِيمِ (۳) » ، فتنه به معنی عذاب است ، یعنی نیستید شما بر کسی به (۴) عذاب کننده به اراده و اختیار و قدرت خودتان ، الا کسی را که او مستوجب جحیم و عقوبات شده باشد به سوء اعمالش ، و ما شما را به امر تکوینی و ادار نمائیم که آلت اسباب عذاب او شوید در دنیا ، کما قال تعالی فی حق الکفار : « يُعَذِّبُهُمُ اللَّهُ بِأَيْدِيكُمْ (۵) » ، و قال فی موضع آخر : « هُوَ الْقَادِرُ عَلَى أَنْ يَبْعَثَ عَلَيْكُمْ عَذَابًا مِّنْ فَوْقِكُمْ أَوْ مِنْ تَحْتِ أَرْضِكُمْ أَوْ يَلْبَسَكُمْ شِيْعًا وَ يُدِيقَ بَعْضَكُمْ بِأَسِّ بَعْضٍ (۶) » ، به این که مأمور و مسلط نماید بعضی از شما را بر بعضی .

و فی الحدیث : « إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ الْخَلْقَ ، فَعَلِمَ مَا هُمْ صَائِرُونَ إِلَيْهِ ، وَ أَمْرَهُمْ وَ نَهَاهُمْ ، [ ... ] فَلَإِ يَكُونُونَ آخِذِينَ وَ لَا تَارِكِينَ إِلَّا بِإِذْنِهِ » . (۷)

قوله عليه السلام : وَ بَعَثَهُمْ فِي سَبِيلِ مَحَبَّتِهِ .

أولاً بدان که : « بعث » به معنای نشوء و ایقاز از نوم ، و نهوض و سرعت دادن به امر و طاعت و ارسال استعمال می شود .

و « محبت » آن درجه فوق اراده و دون مرتبه عشق است ، و آن اضافه ای است

ص : ۱۵

۱-۱ \_ سوره مبارکه نحل ، آیه ۵۲ .

۲-۲ \_ سوره مبارکه بقره ، آیه ۱۰۲ .

۳-۳ \_ سوره مبارکه صافات ، آیات ۱۶۲ و ۱۶۳ .

۴-۴ \_ هکذا در نسخه .

۵-۵ \_ سوره مبارکه توبه ، آیه ۱۴ .

۶-۶ \_ سوره مبارکه انعام ، آیه ۶۵ .

۷-۷ \_ الکافی ، ج ۱ ، ص ۱۵۸ ؛ التوحید ، ص ۳۴۹ .

از عباد به حق تعالی و اضافه ای است از حق به خلق، كما قال: «يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ (۱)» أما محبت عبد از برای خدا آن حالتی است که یافت می شود در قلب، و حاصل می شود از او تعظیم و ایثار رضای او، و الأَنس بذكره.

و علامت آن حبّ او برای عبد، دوری از دار غرور [و] ارتقاء به عالم نور و أنس باللّه و وحشت از ما سواست.

و اما اثر محبت خدا به سوی عبد أنس و انصراف او است به عالم قدس و قرار دادن فکر او است مستغرق در اسرار ملکوت و حواس او مقصور بر انوار جبروت، فثبت فی مقام القرب قدسه و امتزج بالمحبه لحمه و دمه، حتّی یغیب عن نفسه و یذهل من حسه، كما قال فی القدسی: «[ما زال] العبد یتقرب (۲) إلیّ بالنوافل حتی أحبّته، فاذا أحبّته کنت سمعه الذی یسمع به، و بصره الذی یبصر به، و لسانه الذی ینطق به، و یده الذی یبطش به»، (۳) إلی آخره.

بالجمله، پس ما حصل فقره دعاء «و بعثهم فی سبیل محبته» یعنی: آنها را پس از ایجاد و اختراع در دنیا منبعث و منتشر نموده در طریقه و راههائی که محبوب او بوده و مشیت ازلیه و اراده قدیمه اش اقتضا نموده، یعنی عموم حرکات و سکانات و آثار و افعال خلابیق بر وفق قضا و قدر او است تکویناً، نه خارج از اراده او که بر حسب میل نفس خود مستقلاً کاری نمایند، كما قال تعالی: «وَمَا تَشَاؤُنَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ (۴)»، و لا حول و لا قوه الا باللّه.

قال الصادق علیه السلام: «[لا] یكون شیئاً فی الأرض و لا فی السماء إلاّ بخصال سبع، بمشیه و اراده و قضاء و قدر و إذن و کتاب و أجل». (۵)

و عن الباقر علیه السلام: «لا یكون شیء (۶) إلاّ ما شاء الله و أراد (۷) و قدر و قضی (۸)». زیرا که اگر عباد لو ما شاءوا صنعوا، ای أنّهم مستقلّون بمشیتهم و قدرتهم و لا توقّف بها

ص: ۱۶

۱-۱ \_ سوره مبارکه مائده، آیه ۵۴.

۲-۲ \_ اصل: لیتقرب.

۳-۳ \_ جامع الأخبار، ص ۸۱؛ مفتاح الفلاح، ص ۳۶۷.

۴-۴ \_ سوره مبارکه تکویر، آیه ۲۹.

۵-۵ \_ الکافی، ج ۱، ص ۱۴۹.

۶-۶ \_ مصادر: شیء.

۷-۷ \_ اصل: أراد.

۸-۸ \_ الکافی، ج ۱، ص ۱۵۷؛ المحاسن، ج ۱، ص ۲۴۴؛ بحار الأنوار، ج ۵، ص ۴۱.

علی مشیه الله و إرادته و قضائه ، یخرج الله تعالی عن سلطانه ، و هذا شرك جلی ، لذا قال فی مقام الانتباه : « أَلَا إِلَى اللَّهِ تَصِيرُ الْأُمُورُ (۱) » ، یعنی : آگاه باش که کلیه امور از آثار و اعمال خلائق بالحقیقه راجع و منسوب به او است تعالی ، حتی الایمان و الکفر و الهدایه و الضلاله ، كما قال : « وَ لَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَمَعَهُمْ عَلَى الْهُدَى (۲) »؛ زیرا که اگر چه افعال عباد به اختیار و اراده آنها است ظاهراً ، ولی اراده آنها به اراده آنها نیست ، بلکه به مشیت حق است ، « وَ هُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ (۳) » او است که بر حسب اراده ذاتیه قدیمه « یَفْعَلُ مَا یَشَاءُ (۴) » و « یَحْكُمُ مَا يُرِيدُ (۵) » ، كما قال : (۶)

بلی قضا است بهر نیک و بد عنان کش خلق بدان دلیل که تدبیرهای جمله خطاست (۷)

« عرفتُ الله بفسخ العزائم [و حلّ العقود] و نقض الهمم » . (۸)

### مقدّرات و عدم تقدیم و تأخر آن

قوله علیه السلام : لَا يَمْلِكُونَ تَأْخِيرًا عَمَّا قَدَّمَهُمْ إِلَيْهِ، وَ لَا يَسْتَطِيعُونَ تَقَدُّمًا إِلَيْهِ مَا أَخَّرَهُمْ عَنْهُ.

یعنی : حق تعالی عموم خلائق به خصوص نوع انسان را که نوع الانواع [است] ایجاد فرموده ، و در ازل به مقتضای اراده ازلی خود برای هر فردی مقدّرات و وارداتی از ابتدای عمر الی انتهاء تعیین و تقدیر نموده ، از قبیل زیادتی و نقصان در عمر و اولاد و مال ، و عزّت و ذلّت ، و سقیم و صحّت ، و خوف و امنیت ، و غیره ، حتّی عدد جویباتی که باید در مدت عمر تناول نمایند در علم خدا ثبت و ضبط است .

نهایت چون دار اسباب و عالم تدریج است از برای ورود هر واردی بر او حدّی

ص : ۱۷

۱-۱ \_ سوره مبارکه شوری ، آیه ۵۳ .

۲-۲ \_ سوره مبارکه انعام ، آیه ۳۵ .

۳-۳ \_ همان ، آیه ۱۸ .

۴-۴ \_ سوره مبارکه آل عمران ، آیه ۴۰ .

۵-۵ \_ سوره مبارکه مائده ، آیه ۱ .

۶-۶ \_ کذا در اصل .

۷-۷ \_ دیوان انوری ایبوردی ، ج ۱ ، ص ۴۱ ، در مدح ناصر الملّه والدین ابوالفتح طاهر .

۸-۸ \_ نهج البلاغه ، ص ۵۱۱ ؛ شرح نهج البلاغه ، ج ۱۹ ، ص ۸۴ ؛ بحار الانوار ، ج ۸۴ ، ص ۳۰۳ .

محدود و اجلی ممدود تقدیر شده ، که عباد مالک نیستند که به تأخیر اندازند آنی را از آنچه پیش آورده است آنها را ، و استطاعت و توانائی ندارند پیش انداختن و تقدّم به سوی آنچه « أَخْرَهُمْ عَنْهُ » ؛ زیرا که از برای وقایعات (۱) متوالیه عباد شرایطی تقدیر فرموده که دورات و حرکات و مقارنات کواکب باشد ، که هر یک از آنها اسباب وقوع امری است از امور وارده جزئی و کلیه ، که از باب « الْأُمُورَات (۲) » مرهونه بأوقاتها « (۳) بدون تحقق شرط ، وجود مشروط محال است ، لذا قال تعالی : « إِنَّ اللَّهَ بِالْأَمْرِ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا (۴) » ، یعنی : اندازه و قدری از زمان .

و چون کلیه امور مقدره این عالم تدریجی الوقوع است، نه دفعی الحصول، هر یک در زمان خاصّ به خود [محقق می گردند]، لهذا حق تعالی خطاباً لنبیه می فرماید: «وَأَمَّا نُزَيِّنُكَ بَعْضَ الَّذِي نَعِدُهُمْ أَوْ نَتَوَفِّيَنَّكَ (۵)»، یعنی: یا بعضی از عقوبات وارده آنها را به تو در حیات دنیائی ارائه می دهم، یا آن که بعد از قبض و وفات تو از دنیا به آنها خواهد رسید، به اقتضای زمان خود، هر یک از مواعید ما متدرّجاً.

### عدم تقدیم و تأخیر مرگ

چنان که یکی از امور مقدره محتومه حق تعالی بر عباد اجزاء موت است که از برای هر فرد مدّت معدود و اجل محدودی قرار داده که قادر نیستند که ساعت و آنی را از او به تأخیر اندازند ، به واسطه کثرت مراقبت و رعایت حفظ الصحه ؛ و نه آنی را جلو اندازند به واسطه تعبات دنیا و شداید امراض و کراهیت او زندگی [را] ، کما قال تعالی : « وَ لِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَ لَا يَسْتَقْدِمُونَ (۶) » ، یعنی : ما برای هر فردی اجلی و وقتی تعیین نموده ایم که تأخیر و

ص : ۱۸

۱-۱ \_ کذا در اصل / صحیح : وقایع (همچنین در سایر موارد) .

۲-۲ \_ کذا در اصل / صحیح : الأمور .

۳-۳ \_ بنگرید : بحارالانوار ، ج ۷۴ ، ص ۱۶۵ ؛ شرح اصول الکافی ، ج ۶ ، ص ۳۱۰ .

۴-۴ \_ سوره مبارکه طلاق ، آیه ۳ .

۵-۵ \_ سوره مبارکه یونس ، آیه ۴۶ .

۶-۶ \_ سوره مبارکه اعراف ، آیه ۳۴ .

تقدیم از او نمایند ، چه همان طور که امت بر جماعت اطلاق می شود نیز بر فرد هم اطلاق می شود ، کما قال فی حق ابراهیم : « كَانَتْ أُمَّةً قَانِتًا (۱) » .

### آیات نه گانه موسوی

بالجمله ، از جمله آیاتی که مشعر است بر وقوع امورات (۲) به اوقات معینه ، این آیات مبارکه است از وقایعات موسی و فرعون که خدا خبر می دهد : « وَ لَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى تِسْعَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ فَمَسَّئِلَ بَنِي إِسْرَائِيلَ إِذْ جَاءَهُمْ فَقَالَ لَهُ فِرْعَوْنُ إِنِّي لَأَظُنُّكَ يَا مُوسَى مَسْحُورًا \* قَالَ لَقَدْ عَلِمْتَ مَا أَنْزَلَ هَؤُلَاءِ إِلَّا رَبُّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ بَصَائِرَ وَإِنِّي لَأَظُنُّكَ يَا فِرْعَوْنُ مَثْبُورًا \* فَأَرَادَ أَنْ يَنْسِفَهُمْ مِنَ الْأَرْضِ فَأَغْرَقْنَاهُ وَمَنْ مَعَهُ جَمِيعًا \* وَقُلْنَا مِنْ بَعْدِهِ لِبَنِي إِسْرَائِيلَ اسْكُنُوا الْأَرْضَ فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ الْآخِرِ جِئْنَا بِكُمْ لَفِيفًا (۳) » که تفسیر ، و بعضی از تأویل آیات شریفه آن که :

به تحقیق ما دادیم موسی را آیات بینات که اولیه از آنها عصی و تقلیب او به صورت ثعبان است .

و دیگرید و بیضا ، کما قال : « أَسْلُكُ يَدَكَ فِي جَيْبِكَ تَخْرُجُ بَيْضًا مِنْ غَيْرِ سُوءٍ » (۴) .

و بعد : « فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ الطُّوفَانَ وَالْجَرَادَ وَالْقُمَّلَ وَالضَّفَادِعَ وَالدَّمَ آيَاتٍ مُفَصَّلَاتٍ (۵) » چه هر یک از آیات منفصل از دیگری بود به حسب زمان .

و هشتم او : نجات کلیه بنی اسرائیل از بحر .

و نهم او : هلاکت فرعون و قوم او .

بعد از مشاهده اغلب این آیات فرعون به واسطه حب جاه عناداً و جحوداً گفت که : من گمان می کنم تو را ای موسی مسحوراً ، یعنی : ذا سحر ، یا ساحر گردیده شده به صیغه مفعول .

بعد موسی جواب داد که : انکار تو از جحود است ، و الا در نفس خود می دانی

ص : ۱۹

۱-۱ \_ سوره مبارکه نحل ، آیه ۱۲۰ .

۲-۲ \_ کذا در اصل / صحیح : امور (و همچنین در موارد بعد) .

۳-۳ \_ سوره مبارکه اسراء ، آیه ۱۰۱ \_ ۱۰۴ .

۴-۴ \_ سوره مبارکه قصص ، آیه ۳۲ .

۵-۵ \_ سوره مبارکه اعراف ، آیه ۱۳۳ .



که مثل این طور آیات را نازل نتوان نمود «الآ رب سماوات و أرض بصائر» یعنی: حجج واضح و علامات ظاهره بر اثبات صانع حکیم علیم، چنان که خود فرماید: «وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ (۱)» یعنی: در قلب یقین دارند، عناداً انکار می نمایند، قال موسی: «إِنِّي لَأَظُنُّكَ يَا فِرْعَوْنُ مَثْبُورًا (۲)»، یعنی: تو را یقین می نمایم از جمله هلاکت گردیده شدگان.

### اسکان بنی اسرائیل در زمین

چون فرعون خبر هلاکت خود را شنید اراده نموده که «أَنْ يَسْتَفْزَهُم مِّنَ الْأَرْضِ (۳)» یعنی: قصد آن که تمام بنی اسرائیل «یستفزه» ای یستخفهم بالقتل من ثقل أرض البدن، و چون این اراده را نمود؛ لهذا «فَأَغْرَقْنَاهُ وَ مَن مَّعَهُ جَمِيعًا (۴)» ثم «قُلْنَا» ، یعنی: بعد از هلاکت و غرق فرعون و قومش گفتیم از برای بنی اسرائیل که حالا وقت خفت شما از ثقل ارض تن و رفتن به آخرت نبود، بلکه «اسْكُنُوا الْأَرْضَ (۵)» حالا در ارض تن سکونت نمائید «فَإِذَا جَاءَ وَعَدُ الْآخِرَةِ (۶)» یعنی: پس زمانی که آمد وعده رجوع به آخرت شما و مسافرت از دنیا و خفت شما از بدن ارضیه به مقتضای: «أَتَأْتَلْتُمْ إِلَى الْأَرْضِ أَرْضِيْتُمْ بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا مِنَ الْآخِرَةِ (۷)»، آن وقت «جِئْنَا بِكُمْ لَفِيفًا (۸)»، یعنی: می آوریم شما را «لفيفاً» ای مجتمعاً، بحيث لا يبقى منكم أحد؛ زیرا که دنیا دار ممر است، نه دار مقر (۹) که مقصود از ذکر آیات همان «فَإِذَا جَاءَ وَعَدُ الْآخِرَةِ» بود که مؤید مطلب است بر این که هر امری باید در زمان خاص به خود واقع شود.

ص: ۲۰

۱-۱ \_ سوره مبارکه نمل، آیه ۱۴.

۲-۲ \_ سوره مبارکه اسراء، آیه ۱۰۲.

۳-۳ \_ همان، آیه ۱۰۳.

۴-۴ \_ همان، آیه ۱۰۳.

۵-۵ \_ همان، آیه ۱۰۴.

۶-۶ \_ همان.

۷-۷ \_ سوره مبارکه توبه، آیه ۳۸.

۸-۸ \_ سوره مبارکه اسراء، آیه ۱۰۴.

۹-۹ \_ اشاره به حدیث أميرالمؤمنين عليه السلام در نهج البلاغه، ج ۴، ص ۳۳، حکمت ۱۳۳، «الدنيا دار الممر إلى دار القرار».

قوله عليه السلام: وَ جَعَلَ لِكُلِّ رُوحٍ مِنْهُمْ قُوتًا مَغْلُومًا مَقْسُومًا مِنْ رِزْقِهِ، لَا يَنْقُصُ مَنْ زَادَهُ نَاقِصٌ، وَلَا يَزِيدُ مَنْ نَقَصَ مِنْهُمْ زَائِدٌ.

یعنی: و قرار داده است از برای هر ذی روحی از انواع ذی حیاه چون مطلق حیوانات، حتی در طرف نقصان چون خراطین و در طرف کمال و چون انسان که نوع الانواع و فصل الفصول است و «رزقی»، ای کلّ ما ینتفع به الإنسان، و یعیش به الحيوان معلوم در علم عنائی و مقسوم در تقدیر خود، به طوری که «لاینقص من زاده ناقص»، یعنی: کم نمی نماید رزق آن را که خدا زیاد نموده ناقص کننده، «و لایزید من نقص منهم زائد»، و زیاد نمی نماید رزق کسی را که ناقص و کم قرار داده زیاد نمایند. كما قال علی علیه السلام: «الرزق مقسوم، و الحریص محروم» (۱).

بالجمله: اگر چه خداوند تعالی نوع انسان را مدنی بالطبع ایجاد نموده و هر یک را در حرکات و تصرّفات مصدر امری و آلت کاری در معاونت هم به واسطه تهیه و تکمیل ما ینحتاج یکدیگر قرار داده، که عموم در تلاش و حرکت و تهیه رزق و معایش کار یکدیگر را نموده، تا امر تمام به انجام رسد.

ولی باید دانست که تلاش و حرص زیاد در کسب رزق و تحصیل معاش موجب زیادتی رزق نشود، و همان طور که کثرت حرص در کسب مذموم است نیز به کلی وجود خود را مهمل و معطل واداشتن از کسب و اهتمام به امور دنیوی و انجام امر معاش مذموم است. كما قال فی القدسی: «لا یرزق عبادی إلاّ بکدّ الیمین و عرق الجبین، إلاّ طالب العلم» (۲).

### عدم جواز افراط و تفریط در کسب

چنان که حق تعالی در کلام مجید هر یک از دو طرف افراط و تفریط در کسب و اهمال را نهی فرموده، جائی که فرماید: «و لا تجعل يدك مغلولة إلى عنقك» (۳) بأن تمنع بالکلیه عن الكسب و التصرف فی أمور المعاشیه، کالذی قیدیده

ص: ۲۱

۱-۱ \_ غررالحکم، ص ۳۹۶.

۲-۲ \_ بسنجید: تفسیر النسفی، ج ۲، ص ۷.

۳-۳ \_ سوره مبارکه اسراء، آیه ۲۹.

بالسلاسل الی عنقه ، « فَتَقْعِدَ مَلُومًا مَّحْسُورًا (۱) » یعنی : دست خود را به کلّی از تصرف امور مربوطه معاشیه بازداشته ، و بنشیننی ملوماً ، ای یلومک الناس علی تعطیل وجودک ؛ محسوراً ، ای ذاحسره لما فی أیدی الناس أو منقطعاً عن النفقه أو ذی فقر و فاقه لعدم الکسب .

« وَ لَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ (۲) » ، یعنی : و نیز نباید در طرف افراط باشی ، مثل کسی که استولی علیه الحرص و الشحّ فی الکسب و تحصیل المعاش ، بحيث لا یبقی لنفسک راحه ، کالذی بسط یده دائماً فی التصرف و العمل ؛ زیرا که کوشش و حرص تو در کسب و اهتمام تو در طلب و تهیه روزی موجب زیادی او بر آنچه در ازل برای تو تهیه و تقدیر شده نمی شود ، کما قیل :

قسمت خود می برند منعم و درویش روزی خود می خورند پشه و عنقا(۳)

### سرّ توسعه در رزق

لذا قال تعالی عقیب ذلك : « إِنَّ رَبَّكَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَ يَقْدِرُ إِنَّهُ كَانَ بِعِبَادِهِ خَبِيرًا بَصِيرًا (۴) » ، یعنی : سعه رزق و ضیق معیشت از خداست ؛ زیرا که او به عباد خود خبیر ، یعنی عالم بر استعداد و مصالح باطنی عباد است ، چنان که بصیر ، اعنی عارف به ظاهر لیاقت و قدر مایحتاج و گنجایش آنها است ، کما فی القدسی : « و إنّ من عبادی من لا یصلحه الاّ الفقر [و لو صرفته إلى غیر ذلك لهلک] و إنّ من عبادی من لا یصلحه الاّ الغنی لو صرفته الی غیر ذلك لهلک » (۵) ، کما قیل در این مقاسمه اش بود نیز مصلحتی که مسکنت به گدا ، سلطنت به سلطان داد ، چنان که مشاهد است که زیادتی مال که وسیله رزق است در بعضی اسباب فساد و طغیان و مورث هلاکت او است ، کما قیل :

ص : ۲۲

۱-۱ \_ همان .

۲-۲ \_ همان .

۳-۳ \_ غزلیات ، سعدی ، ش ۱ ، مطلع : «اول دفتر به نام ایزد دانا . . .» .

۴-۴ \_ سوره مبارکه اسراء ، آیه ۳۰ .

۵-۵ \_ جواهر السنیه ، ص ۱۲۱ (با تقدم و تأخر در فقره ان من عبادی من لا یصلحه الاّ الغنی . . . الا الفقر) .

مال و دولت (۱) ناکسی کارد بدست طالب رسوائی خویش آمده است (۲).

پس معلوم است که زیاده و نقصان از کثرت کسب و تلاش نیست ، بلکه از باب ملاحظه در غایت مصالح مربوط به ربّ الارباب و مسبب الاسباب است و آن را که سعه و زیادتی رزق عنایت نموده ، نقصان کننده برای او این است ؛ و آن را که کم عطا فرموده زیاد نماینده ای برای او نیست ، که ما حاصل مفاد فقره دعا است ، چنان که در کلیه امور خیر و شرّ که مربوط و مستند به حقّ است ، یعنی جالب نفع و دافع ضرّی جز او نیست ، فرماید : « وَ إِنْ يَمَسُّكَ اللَّهُ بِضُرٍّ فَلَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ وَ إِنْ يُرِدْكَ بِخَيْرٍ فَلَا رَادَّ لِفَضْلِهِ يُصِيبُ بِهِ مَنْ يَشَاءُ » (۳) « وَ يَصْرِفُهُ عَنِ مَنْ يَشَاءُ » . (۴)

### عدم جواز تکیه بر غیر خداوند

از اینجا است که به واسطه انبتاه امت مرحومه و سلب توجه نظر آنها را از اعتماد و اتکال بما سوی و ارتباط آنها را در کلیه امور به مبدأ اعلی ، خبر می دهد در قرآن مجید احوال و ارشاد بنی اسرائیل « وَ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَ جَعَلْنَاهُ هُدًى لِّبَنِي إِسْرَائِيلَ أَلَّا يَتَّخِذُوا مِنْ دُونِي وَكَيْلًا (۵) » یعنی : ما دادیم موسی را کتاب \_ اَعْنَى تورات \_ و قرار دادیم آن کتاب را ارشاد بنی اسرائیل به این که ذکر نمودیم در او که نباید اخذ نماید از غیر من و کیلی ، یعنی ربّ و معتمدی که تکلون إلیه فی أمورکم ، « ذُرِّيَّةَ مَنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ إِنَّهُ كَانَ عَبِيدًا شَكُورًا (۶) » ، یعنی : آنهائی که نباید محلّ اعتماد و اتکال خود قرار بدهید آن عبارت از ذراری و احفاد کسانی است که ما حمل نمودیم در سفینه نوح علیه السلام ، یعنی کلیه نوع بشر را از معاصرین خود که آنها ذریه و احفاد اشخاصی اند که ما آنها را به واسطه ایمان به نوح از هلاکت غرق نجات دادیم ، شما نباید اولاد آنها را در جلب منافع و دفع مضارّ محلّ اعتماد خود قرار بدهید .

ص : ۲۳

۱-۱ \_ مصدر : منصب .

۲-۲ \_ مثنوی معنوی ، مولوی ، ج ۴ ، ص ۹۰۷ ، « بیان آن که حصول علم و مال و جاه ... » .

۳-۳ \_ سوره مبارکه یونس ، آیه ۱۰۷ .

۴-۴ \_ سوره مبارکه نور ، آیه ۴۳ .

۵-۵ \_ سوره مبارکه اسراء ، آیه ۲ .

۶-۶ \_ همان ، آیه ۳۰ .

زیرا که خود نوح علیه السلام که آباء آنها به معیت و خاطر او نجات یافتند ، برای ما عبد شکور ، یعنی در عبودیت و ابتهال و تضرع دائم الشکر و معترف به ما بود ، شما چگونه از رب حقیقی خود صرف نموده و از جهل و غفلت ذریه آنها ، اعنی کلیه افراد بشر را که ذراری متقدمین اند برای خود رب فرض نموده ، مورد اتکال و اعتماد خود اخذ نموده اید « ضَعْفَ الطَّالِبِ وَ الْمَطْلُوبِ \* مَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ (۱) » .

### در شناخت حضرت نوح علیه السلام

و آن که نوح « شکور » بود به صیغه مبالغه ، یعنی دائم الشکر ، كما روى عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم : « إنه كان إذا أكل قال : الحمد لله الذى أطعمنى و لو شاء أجاجنى . و إذا شرب قال : الحمد لله الذى اشربنى و لو شاء اظمأنى و إذا لبس قال : الحمد لله الذى كسانى . و لو شاء أعرانى » (۲) . و قال عند قضاء الحاجه : « الحمد لله الذى أخرج عنى الأذى سريعاً ، و لو شاء أحسنى » (۳) . و لذا قال اميرالمؤمنين عليه السلام فى مناجاته : « الهى أنت الذى قلت : « قُلْ ادْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُمْ مِنْ دُونِهِ فَلَا يَمْلِكُونَ كَشْفَ الضُّرِّ عَنْكُمْ وَ لَا تَحْوِيلًا » (۴) یا من يملك كشف الضرر عنا و تحويله ، اكشف ما بنا من ضرر » (۵) .

### اجل موفوت یا عمر مشخص

قوله عليه السلام : ثُمَّ ضَرَبَ لَهُ فِي الْحَيَاةِ أَجَلًا مَوْفُوتًا ، وَ نَصَبَ لَهُ أَمِدًا مَحْدُودًا ، يَتَخَطَّى إِلَيْهِ بِأَيَّامٍ (۶) عُمُرِهِ ، وَ يَزْهَقُهُ بِأَعْوَامٍ دَهْرِهِ ، حَتَّى إِذَا بَلَغَ أَقْصَى أَثَرِهِ ، وَ اسْتَوْعَبَ حِسَابَ عُمُرِهِ ، قَبِضَهُ إِلَى مَا نَدَبَهُ (۷) إِلَيْهِ مِنْ مَوْفُورِ ثَوَابِهِ ، أَوْ مَحْدُورِ عِقَابِهِ .

الأجل : المدّة ، و أجل الشىء ؛ مدّته و وقته الذى يحلّ فيه ، « وَ بَلَّغْنَا أَجَلَنَا الَّذِى أَجَّلْتَ لَنَا (۸) » ، أعنى بالأجل : الموت .

ص : ۲۴

۱-۱ \_ سورة مبارکه حج ، آیات ۷۳ و ۷۴ .

۲-۲ \_ جامع البيان ، ج ۱۵ ، ص ۲۷ .

۳-۳ \_ در مصادر معتبر روایى بدین الفاظ یافت نشد ، ولى بسنجید: مجموعه رسائل الامام الغزالی ، ۴۷۷ .

۴-۴ \_ سورة مبارکه اسراء ، آیه ۵۶ .

۵-۵ \_ مصباح الکفعمی ، ص ۵۸۶ ؛ البلد الأمين ، ص ۲۰۳ با اختلاف اندک .

۶-۶ \_ صحیفه : باعوام .

۷-۷ \_ اصل : ندب .

۸-۸ \_ سورة مبارکه انعام ، آیه ۱۲۸ .

الوقت : مقدار من الزمان مفروض لأمر ، و كل شىء قدرته له زمان فقد وقته الموقوت المكتوب المفروض محدوداً بأوقات معيّنه .

الأمد : النهايه ، و الغايه بلغ أمده ، أى وصل غايته ، الأمد : طول الزمان ، « فَطَالَ عَلَيْهِمُ الْأَمَدُ (١) » أى مده طويله من الزمان .

و رهبى به معنى ذلت و ضعف و غشيان و مقاربت است .

و تخطى به معنى گام زدن .

و العام : السنه ، و يجمع على الأعوام .

الحول : هو انتقال الشتاء بالصيف و بالعكس .

و الدهر : عباره عن الزمان و مرور السنين و الايام ، و الجمع : الدهور .

و عب : يقال : يستوعب جميع عمل العبد أى يأتى عليه نهايته ، و الاستيعاب : الاستقصاء .

و استقصى فلان فى المسأله ، أى بلغ فى الجدّ النهايه .

و الندبه : الدعوه ، ندبه لأمر فانتدب ، أى دعاه لأمر ، فأجاب .

و الموفور : الكامل التام .

المحذور : الشىء الذى يحذر الانسان عنه ، كما فى الدعاء : « أعوذ بك مما أخاف وأحذر » (٢) ، و يعنى : پناه مى برم به تو از

امر مكروهى كه حاصل است ، و از آن مكروهى كه يتوقع حصوله فى مستقبل .

اين بود مختصرى از ترجمه لغات الفاظ مفرده فقرات دعای شريف .

## اجل هر موجود

و ما حصل عنوان دعا آن كه « ثم ضرب له » يعنى : بعد از ايجاد ، ملازم نموده است برای هر موجود ذى روحى در حیات دنیا

اجل ، يعنى مدت و وقت مقدّر معيّنى از زمان موقوتى مكتوب ، و مفروض در علم عنائى خود محدود به اوقات معيّنه .

ص : ٢٥

١-١ \_ سوره مبارکه حدید ، آیه ١٦ .

٢-٢ \_ بسنجید : مستدرک الوسائل ، ج ٨ ، ص ١٤٤ : « أعوذ بالله مما . . . » .

و نصب: ای آقامه، و جعل له آمد، یعنی بپا داشته از برای او نهایت و غایتی از طول زمان عمر او.

«یتخطفی إليه بأیام عمره»: یعنی آن ذی روح گام می زند به سوی آن غایت و نهایت محدود مفروض در ایام زندگی خود.

و یرهقه: یعنی نزدیک می شود به سنین و أعوام روزگار خود، تا زمانی که بالغ شود به انتهای غایت آثار مقدره خود که باید آن آثار مفروضه در آن مدت معینه عمر از او صادر شود، و به انتها و کمال برساند تمام وقایعات مکتوبه مقدره خود را، آن وقت «قبضه إلی ما ندبه(۱) إليه»، یعنی: بعد از آن خداوند تعالی قبض و اخذ نماید روح او را به سوی آنچه ندبه الیه. یعنی دعوت کرده است او را که آن چیز مدعو الیه یا موفور، یعنی تام کامل از اجر و جزای حسنه او است، المعبر عنه بالثواب، یا آن مدعو الیه امر محذور مکروه، أو المعبر عنه بالعقاب والعقوبه است.

چه انسان بلکه هر ذی روحی مادام کونش در دنیا در مسافت و واقع بین مبدأ و منتها است، کما قال امیرالمؤمنین علیه السلام: «الدنيا دار ممر، والآخرة دار مقر، فخذوا من ممرکم لمقرکم»(۲)؛ چه سنین و اعوام به منزله منازل متوسّطه او است، و شهر و ایام چون فراسخ او و انفاس انسان خطوات است، کما مرّ فی الدعاء: «یتخطفی الیه بأیام عمره»، لذا قیل:

دو خطوه بیش نبود راه سالک اگر چه دارد او چندین مهالک(۳)

## جزای اعمال

قوله علیه السلام: إقتباساً و تضمیناً من القرآن: «لِيَجْزِيَ الَّذِينَ أَسَاءُوا بِمَا عَمِلُوا وَيَجْزِيَ الَّذِينَ أَحْسَنُوا بِالْحُسْنَى(۴)» عَدْلًا مِنْهُ.

و السوء: المکروه.

و السيئه: الخصله التي تسوء صاحبها عاقبتها، و حسنه واقع می شود بر نعمت

ص: ۲۶

۱-۱ اصل: ندب.

۲-۲ الأُمالی، صدوق، ص ۲۱۹؛ مجموعه ورام، ج ۲، ص ۲۱۸.

۳-۳ گلشن راز، شبستری، «سؤال از ماهیت من».

۴-۴ سوره مبارکه نجم، آیه ۳۱.

و طاعت و سیئه واقع می شود بر بلیه و معصیت .

بالجمله ، مقصود آن است که هر ذی حیاتی به خصوص بنی آدم را که مکلف است در دنیا وادار نموده . و به واسطه تکمیل نفس او اجل محدود و امد ممدود برای او قرار داده که بر اقتضای اعمال جزا بدهد کسانی را که اعمال مبغوضه و امور مکروهه بر خلاف نواهی حق تعالی عمل می نماید به سوء و مکروهات موافقاً بسوء أعمالهم ، و جزا بدهد کسانی را که اعمال و امورات حسنه رفتار نمودند بر طبق اوامر طاعت حق نیکیهها . « جَزَاءٌ وَفَاقًا (۱) » ای موافقاً مطابقاً لأعمالهم ، چه بای « بما عملوا » بای سببیه است ؛ زیرا که هر عملی از اعمال خیراً و شرراً حسنه و اسائه نسبت به جزاء چون علت و ذی ظل است که اثر او لازمه و قرین به او است که ذی ظل غیر مستقیم ، لابد ظل او معوج است ، لذا قال تعالی : « وَمَا ظَلَمْنَاهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ (۲) » ، و قال : « إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ وَإِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا (۳) » . کما قیل :

گر زخاری خسته خود گشته [ای] و حریر و قزدری خود رشته [ای]

زیرا که جزاء هر عملی از خیر و شرّ نتیجه و اثر و ظلّ لاینفک او است ، و هر عملی را با اثر او حق تعالی در ازل تکویناً ترویج نموده ، کما قیل :

گفت إِنْ عُدْتُمْ كَذَا عُدْنَا (۴) کذا نحن زَوْجنا الفعّال بالجزاء (۵)

و فی الحدیث : « الناس مجزیون بأعمالهم ، إِنْ خیراً فخیّرٌ و إِنْ شرّاً فشرٌّ » (۶) ؛ لذا قال تعالی عن لسان الشیطان : « فَلَا تَلْمُزْنِي وَ لَوْمُوا أَنْفُسَكُمْ (۷) » .

این عملهای چو مار و کژدمت مار و کژدم گردد و گیرد دمت

و قال تعالی : « وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَلْقَ أَثَامًا (۸) » آثام عقوبت اثم است که انسان لابد ملاقات می نماید ، این بود جزاء تکوینی هر عملی که چون بد لازم قرین او است ، چنان که حق تعالی هر عملی از خیر و شرّ [را] تکلیفاً و تشریفاً نیز جزائی

ص : ۲۷

۱-۱ \_ سوره مبارکه نبأ ، آیه ۲۶ .

۲-۲ \_ سوره مبارکه نحل ، آیه ۱۱۸ .

۳-۳ \_ سوره مبارکه اسراء ، آیه ۷ .

۴-۴ \_ اقتباس از سوره اسراء ، آیه ۸ .

۵-۵ \_ مثنوی معنوی ، مولوی ، ج ۳ ، ص ۶۸۴ ، « و خامت کار آن مرغ که ترک خرم کرد » .

۶-۶ \_ الغارات ، ج ۲ ، ص ۶۴۹ ؛ التبیان ، ج ۷ ، ص ۴۰۰ .

۷-۷ \_ سوره مبارکه ابراهیم ، آیه ۲۲ .

۸-۸ \_ سوره مبارکه فرقان ، آیه ۶۸ .



برای او تعیین فرموده که به ظاهر ابداً مثلث و مشابهت به هم ندارند ، کما قیل :

او زنا کرده جزا صد چوب بود گوید او کی من زدم کس را به عود

تو گناهی کرده ای شکل دگر دانه کشتی ، دانه کی ماند بپر(۱)

بالجمله ، پس برای هر عملی از سوء شرعاً جزائی معین نموده ، و قال : « إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا أَنْ يُقَتَّلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ مِنْ خِلَافٍ أَوْ يُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ (۲) » ، یعنی : جزاء کسانی که محاربه و مخالفت اوامر و نواهی حق کرده ، و ضدّ سنت رسول رفتار نموده سعی و کوشش کرده اند و ضدّ سنت رسول رفتار نموده سعی و کوشش کردند در ارض از روی فساد ، این است که اگر بکشند کشته شوند ، و اگر مزاحم شده بکشند ، و اخذ مال هم بنمایند باید کشته شود ، و بعد از کشتن به دار آویخته شوند ، و اگر مزاحم شده اخذ مال نمود و نکشت ، باید قطع شود ایدی و ارجل ایشان از خلاف ، یعنی ید یمنی و رجل یسری ، و اگر از روی اراده فساد به آلت محاربه مزاحم شده ولی نکشت و اخذ مال هم نمود جزای او این است که « يُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ » ، که نفی ارض تعبیر شده به حبس دائم .

### عدل در جزای اعمال

قوله عليه السلام : عَدْلًا مِنْهُ .

یعنی : ملازم قرار دادن حق تعالی هر عملی را تکویناً و تشریحاً به جزای خود از او جور و ظلم نیست ، بلکه عین عدل و احسان است .

و العدل : من أسمائه تعالی ، ای ذا عدلٍ و هو الذی لایمیل به الهوی فیجور فی الحکم .

قوله عليه السلام : تَقَدَّسَتْ أَسْمَاؤُهُ .

و القدوس : من أسمائه تعالی من القدس ، و هو الطاهر المنزه عن العيوب و النقایص . و فی القرآن : « وَ تَقَدَّسَ لَكَ (۳) » ای نظهرک عمّا لایلیق بک .

ص : ۲۸

۱-۱ \_ مثنوی معنوی ، مولوی ، ج ۳ ، ص ۷۲۴ : « جواب حمزه مرخلاق را » (با جابجایی در توالی دو بیت) .

۲-۲ \_ سوره مبارکه مائده ، آیه ۳۳ .

۳-۳ \_ سوره مبارکه بقره ، آیه ۳۰ .

قوله عليه السلام: وَ تَظَاهَرَتْ آلاؤُهُ.

و الظاهر من أسمائه تعالى ، و هو الظاهر لبصائر المتفكرين بآياته الباهره الدالّه على وحدانيته و ربوبيته ، چه آلاء به معنى نعم آمده . و نیز به معنى آیات حقّ است ، كما فى الحديث : « تفكروا فى آلاء الله » (۱) أى فى آیات الله ، چه حق تعالى از برای آن که ذات بحت بسیط و محیط بر تمام اشیاء است محاط باصره و عقول واقع نشود ، لهذا ظهور او در عالم به آیات و آثار است ، چه البعره تدل على البعير ، و كيف لاتدلّ السماوات و الأرض على وجود الصانع القدير!؟

این است که از کثرت آیات تکوینی که شواهد ذات اند فرماید که : [ «فَ بِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۲)» ] یعنی که : ابدأً جای تردید و تکذیب نیست . از اینجا است که بنده در جواب عرض نماید : « و بأى آلاء ربك أكذب (۳) و لك الحمد يا منان » قال تعالى : « وَ كَأَيِّنْ مِنْ آيَةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ يَمُرُّونَ عَلَيْهَا وَ هُمْ عَنْهَا مُعْرِضُونَ (۴) » . و قال فى موضع آخر : « أَفَى اللَّهِ شَكٌّ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ » . (۵)

و مى شود « تظاهرت » از ظهور به معنى علو باشد ، یعنی چه قدر عالی است آلاء و آیات او .

#### عدم جواز اعتراض بر خداوند

قال : اقتباساً من كلام الله : « لَا يُسْأَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَ هُمْ يُسْأَلُونَ » . (۶)

یعنی : حق تعالى سؤال کرده نمی شود از آنچه از افعال به جا می آورد ، ولی

ص : ۲۹

۱-۱ \_ بحارالانوار ، ج ۶۸ ، ص ۳۲۲ .

۲-۲ \_ سوره مبارکه رحمن ، آیه ۱۳ .

۳-۳ \_ بسنجید کشف الغطاء ، ج ۲ ، ص ۲۰۳ .

۴-۴ \_ سوره مبارکه یوسف ، آیه ۱۰۵ .

۵-۵ \_ سوره مبارکه ابراهیم ، آیه ۱۰ .

۶-۶ \_ سوره مبارکه انبیاء ، آیه ۲۳ .

عباد سؤال کرده می شوند . معنی سؤال خدا از آنها حقیقت آن است هر عملی را از آنها فوراً ایراد نموده و جزای موافق می دهد ، زیرا که اعمال عباد اغلب مطابق قوانین الهیه نیست ، بلکه محض متابعت هوای نفس است . ولی از افعال خدا بنده نمی تواند ایراد و اعتراض و سؤال نماید ، به واسطه آن که عین عدل و حکمت و صلاح است . عباد که از حکم افعال خدا غافل اند چگونه حق ایراد دارند .

لذا قال علی علیه السلام فی أفعال الله : « و ما أشکل علیک شیء من ذلک فاحمل علی جهالتک به » (۱) .

یعنی : تصوّر نما که من از حکمت او جاهل و غافلم ، و الاّ فعل خدا در هر متأثری محتوی بر چندین حکم و مصالح عدیده است .

### اعتراض حضرت نوح علیه السلام و پاسخ ربوبی

این است که نوح علیه السلام که وعده نجات اهل به او رسیده بود بعد از هلاکت یکی از اولاد او ، به طور اعتراض سؤال می نماید که : « رَبِّ إِنَّ ابْنِي مِنْ أَهْلِي وَإِنَّ وَعْدَكَ الْحَقُّ (۲) » ، ای صدق و ثابت « وَ أَنْتَ أَحْكَمُ الْحَاكِمِينَ (۳) » ، یعنی : اعلم و اعدل حکم کنندگانی ؛ پس در این صورت چه شد که به ظاهر بر خلاف وعده تو ابن من که از جمله اهل من است هلاک شد ، قال تعالی : « إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ (۴) » ، ای لانه لیس من أتباع دینک « إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ (۵) » که در مقام ارشاد نوح علیه السلام می فرماید که : این ایراد و سؤال تو در باطن متضمن اعتراض است از تو عمل غیر صالح ، یعنی عمل فاسد است ، به واسطه آن که « فَلَا تَسْئَلْنِ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ (۶) » ، یعنی : تو هرگز نباید ایراد و سؤال نمایی از من چیزی را که نیست از برای تو به آن علمی ، « إِنِّي آتِيَا أَعْظَمَكَ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ (۷) » ، نوح علیه السلام از این سؤال و اعتراض خود نادم شده ، توبه و انابه می نماید ، « وَقَالَ رَبِّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ

ص : ۳۰

۱-۱ \_ تحف العقول ، ص ۷۱ ؛ بحار الأنوار ، ج ۱ ، ص ۲۲۳ و ج ۷۴ ، ص ۲۲۲ : « فَإِنْ أَشْكَلَ » .

۲-۲ \_ سوره مبارکه هود ، آیه ۴۵ .

۳-۳ \_ همان .

۴-۴ \_ همان ، آیه ۴۶ .

۵-۵ \_ همان .

۶-۶ \_ همان .

۷-۷ \_ همان .

أَنْ أَسْأَلَكَ مَا لَيْسَ لِي بِهِ عِلْمٌ وَإِلَّا تَغْفِرْ لِي وَتَرْحَمْنِيَا أَكُنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ» (۱) كما قيل :

به بر در گه عزت همه خلق زبون کس را نرسد که این چرا و آن چرا

و باید دانست که بعضی ضمیر « إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ » را به ابن رجوع داده اند ، یعنی ابن تو عمل غیر صالح است ، و این به کلی بی مناسبت است ، که عمل چون اثر و عرض است بر ذات اطلاق شود ؛ و دیگر آن که اگر راجع به او بود محتاج به او عاطفه بود که گفته شود : « انه ليس من أهلك و إنه عمل غير صالح » .

### حمد خداوند به ارشاد او

قوله عليه السلام : [وَ] الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَوْ حَبَسَ عَنِ عِبَادِهِ مَعْرِفَةَ حَمْدِهِ عَلَى مَا أَبْلَاهُمْ مِنْ مَنِّهِ الْمُتَّبِعَهُ، وَ أَسْبَغَ عَلَيْهِمْ مِنْ نِعْمِهِ الْمُتَّظَاهِرَهُ، لَتَصَيَّرُوا فِي مَنِّهِ فَلَمْ يَحْمَدُوهُ، وَ تَوَسَّعُوا فِي رِزْقِهِ فَلَمْ يَشْكُرُوهُ وَ لَوْ كَانُوا كَذَلِكَ لَخَرَجُوا مِنْ حُدُودِ الْأَنْسَانِيَّةِ إِلَى حَدِّ الْبَهِيمِيَّةِ فَكَانُوا كَمَا وَصَفَ فِي مُحْكَمِ كِتَابِهِ «إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا» (۲)

الحمد : ثناء جميل يعرب عن تعظيم المنعم لكونه منعماً .

والابلاء لانعام و هو ضدّ الإبتلاء .

المتتابعه : المتواليه .

الحبس : نقيض التخليه .

المنّ : قد وقع بمعنى المنّه ، كما قال تعالى : « لَا تُبْطِلُوا صِدْقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَى (۳) » ، و قد وقع بمعنى العطاء و النعم .

المنّان من أسمائه تعالى بصيغه المبالغه ، أى كثير العطاء و عظيم النعم .

و سبغ : بمعنى وسع ، فالإسباغ (۴) الإفاضه و الاتمام . قوله تعالى : « وَ أَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعْمَهُ ظَاهِرَةً وَ بَاطِنَةً (۵) » ، أى أوسع و أتمّ و أفاضه نعمائه الظاهره ؛ چون كليّه

ص : ۳۱

۱-۱ \_ همان ، آیه ۴۷ .

۲-۲ \_ سوره مبارکه فرقان ، آیه ۴۴ .

۳-۳ \_ سوره مبارکه بقره ، آیه ۲۶۴ .

۴-۴ \_ اصل : فإسباغ .

۵-۵ \_ سوره مبارکه لقمان ، آیه ۲۰ .

مطعومات و مشروبات و فواکه و ملبوسات ، و کُلّ ما یتنعم به الإنسان و باطنه ، كما قال تعالى : « وَ جَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَ الْأَبْصَارَ وَ الْأَنْفُ فَئِدَةً قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ (۱) » .

بالجمله ، مفاد و ما حصل فقرات دعای شریف آن که حمد جمیل و ثنای نامحصور خاص خدائی که اگر چنانچه حبس و منع نموده بود محامد خود را \_ یعنی به توسط انبیاء مرسلین ، لا سیما خاتم و کتب مقدّسه سماوی ، به خصوص قرآن مجید که مشحون و محتوی اثّیه و مدایح حق است \_ تعلیم و تعریف نمی کرد به عباد خود ، معرفت حمد و ثنای خود را .

### ثنای حق در سبع المثانی

چنان که من جمله قرآن سوره فاتحه الکتاب است که او را سبع المثانی فرموده ، از باب آن که مشتمل بر هفت اثّیه است ، چه « الْحَمْدُ لِلَّهِ (۲) » ، ثنای اوّل است ، یعنی حمد خاص الله است که مستجمع تمام اسماء و صفات است ، « رَبِّ الْعَالَمِينَ (۳) » ، ثنای ثانی است ، یعنی او است مالک و مربّی و مدبّر عالمیان « الرَّحْمَنِ (۴) » ، ثنای ثالث است . یعنی الله است بخشنده روزی به عالمیان .

« الرَّحِيمِ (۵) » ثنای رابع است ، یعنی مهربان به مخلوقات .

« مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ (۶) » مدح خامس ، یعنی او است متصرّف یوم جزاء لا غیر .

« إِيَّاكَ نَعْبُدُ (۷) » ثنای سادس ، زیرا که حمد و ثنا نموده خود را که عبادت و خضوع و تذلل حصر به او است .

چنان که « وَ إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ (۸) » ثنای سابع است ، یعنی که او خدایی است که استعانت و طلب یاری منحصر از او است .

قال تعالى : « وَ لَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِي وَ الْقُرْآنَ الْعَظِيمَ (۹) » که اشاره به این

ص : ۳۲

۱-۱ \_ سوره مبارکه ملک ، آیه ۲۳ .

۲-۲ \_ سوره مبارکه فاتحه ، آیه ۲ .

۳-۳ \_ همان .

۴-۴ \_ همان ، آیه ۳ .

۵-۵ \_ همان .

۶-۶ \_ همان ، آیه ۴ .

۷-۷ \_ همان ، آیه ۵ .

۸-۸ \_ همان .

۹-۹ \_ سوره مبارکه حجر ، آیه ۸۷ .

سوره مبارکه است .

پس اگر خود حقّ تعالی ذکر این ائینه و مدایح خود را تعلیماً نمی فرمود ، از کجا عباد عارف و عالم بر این مدایح بودند .

### ثنای خداوند به زبان خویش

از اینجا است که پیغمبر عرض نماید : « الهی أعوذ بعفوك من عقابك(۱) [ ... ] و أعوذ برضاك من سخطك ، و أعوذ بك منك ، [لا أبلغ مدحتك و] لا احصي ثناء(۲) عليك ، أنت كما أثنيت على نفسك »(۳) .

بالجمله ، معصوم علیه السلام در دعا فرماید که : اگر حقّ تعالی خود تعلیم و تعریف نکرده بود به عباد معرفت حمد و ثناء خود را بر آنچه انعام کرده آنها را از عطایای متوالیه خود و افاضه و توسعه داد بر آنها از انعام عالیّه خود ، هر آینه عباد تصرّف نموده بودند « فی مننه » یعنی : در عطایای خدا .

و چون عارف به حمد نبودند « فلم یحمدوه » ، یعنی : حمد نمی کردند او را .

و توسعه داشتند در رزق او ، « فلم یشکروه » ، یعنی : مع ذلک شکر نمی کردند او را .

« و لو كانوا كذلك یخرجون من حدود الانسانیه » یعنی : با وجود وقوع در کثرت نعمت و عدم شکر ، خارج می شدند از حدود و تعریف و وصف انسانیت به سر(۴) حدّ و تعریف بهیمیت . « البهیمیه » : کَلِّمًا كَان مِنَ الْحَيَّوَانِ لَا تَمَيَّزُ لَهُ كَالْأَنْعَامِ مِنَ الْأَهْلِ وَالْوَحْشِيِّ كَالظَّبَاءِ وَالْبَقْرِ وَالْحِمَارِ الْوَحْشِيِّ .

پس آن وقت بودند چنانکه خود وصف فرموده در کتاب کریم خود : « إِنَّهُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا(۵) » ، چه انسان با تمام بهایم و حیوانات و سَبْع ضَاوَه در تمام آثار و قوای ظاهره و باطنه شریک است ، بلکه این آثار و قوی در

ص : ۳۳

۱-۱ \_ مصدر : عقوبتك .

۲-۲ \_ مصدر : لا الثناء .

۳-۳ \_ بحار الأنوار ، ج ۸۶ ، ص ۳۶۸ .

۴-۴ \_ اصل : بسرى .

۵-۵ \_ سوره مبارکه فرقان ، آیه ۴۴ .

حیوانات اتم و اکمل است و امتیازی که انسان دارد فقط به قوه تمیز و عقل و معرفت است ، این است که در صورت عدم آن از آنها « أضلّ سیلاً » است ، به واسطه آن که در حیوانات خداوند در ابتدا استعداد ارتقای به کمال قرار نداده ، به خلاف انسان که در طرف نقصان استعداد خود را عاطل و باطل نموده ، لذا قیل :

آدمی را گر نبودی عقل و جان کی شرافت داشتی بر این و آن

### شکر خداوند بر معرفت از ناحیه او

قوله علیه السلام : وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى مَا عَرَفْنَا مِنْ نَفْسِهِ.

یعنی : حمد و ثنا از برای خدا بر این که عارف نمود ما را از نفس خودش ، یعنی از ذات مقدّس خود بلا واسطه و به واسطه انبیاء که واسطه تعلیم بشرند . و تعبیر از ذات به نفس فرموده ، كما فی قوله تعالی عن لسان عیسی علیه السلام : « تَعَلَّمَ مَا فِي نَفْسِي وَلَا أَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِكَ (۱) » ، ای فی ذاتک ، که از باب صنعت مشاکله است .

### الهام شکر

قوله علیه السلام : وَ أَلْهَمَنَا [مِنْ] شُكْرِهِ.

الهام : القای در قلب است ، يقال ألهمه الله خيراً ، ای لَقَّنه ، و فی القرآن : « أَوْزَعْنِيَا أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ (۲) » ای ألهمنی شکرها .

### فتح ابواب علم

قوله علیه السلام : وَ فَتَحَ لَنَا مِنْ أَبْوَابِ الْعِلْمِ بِرُبُوبِيَّتِهِ.

یعنی : حمد مر خدائی را که مفتوح نمود از برای ما ابواب علم و معرفت را به ربوبیت و تربیت خودش به این که اولاً- نازل نموده برای امت مرحومه کتاب

ص : ۳۴

۱-۱ \_ سوره مبارکه مائده ، آیه ۱۱۶ .

۲-۲ \_ سوره مبارکه نمل ، آیه ۱۹ .

مقدّسی را که قرآن باشد ، که حاوی و جامع علوم اوّلین و آخرین است . و نیست شیئی (۱) از امور راجعه به دین و دنیا الا آن که مرکوز در او است ، كما قال فی حقّه : « لا رَطْبٌ وَ لا يَابِسٌ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ (۲) » .

و قال أيضاً فی حقّه : « أَنْزَلَهُ بِعِلْمِهِ (۳) » ، و در حق مکذّبین او فرمود : « بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ (۴) » یعنی : علّت تکذیب آنها قرآن را به واسطه این است که احاطه پیدا نمی نمایند به فنون علوم مندرجه او و الاّ تکذیب نمی کردند .

و همچنین ابواب علم را بر عباد خود مفتوح کرده به آن که مبعوث نموده در میان آنها پیغمبری که با وجود آن که حسب ظاهر تحصیل نکرده و امّی بوده ، یعنی بر حال ولادت امّ بوده وجود شریف او منشأ و مصدر علم ما کان و ما یکون گردید ، كما قال تعالی فی حقّه : « هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ (۵) » ، یعنی : تزکیه و تطهیر می نماید ایشان را از اخلاق ذمیمه حیوانیه و صفات رذیله بهیمیّه به علم و اداب و اخلاق ملکیه حمیده و صفات الهیّه ، و قال : « تَخَلَّقُوا بِأَخْلَاقِ اللَّهِ (۶) » ، و تعلیم معارف کتاب ، اعنی قرآن به آنها می نماید مع الحکمه ، و هی العلم بأحوال اعیان الموجودات علی ما هی علیه ، « وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ (۷) » ، یعنی : اگرچه بودند قبل از ظهور او اهالی زمان در ضلالت و جهالت و غفلت آشکارا ، كما قال علی علیه السلام فی حقّه : « أرسله بالدين المشهور و العلم المأثور و الكتاب المسطور و النور الساطع و الضياء اللامع و الأمر الصادع ، إزاحه للشبهات ، و احتجاجاً بالبينات ، و تحذيراً بالآيات ، و تخويفاً بالمثالات ، و الناس فی فتن انجذم (۸) فيها حبل الدين و تزعزعت (۹) سواری اليقين ، [ . . . ] فهم فيها تائهون حائرون ، [جاهلون ، مفتونون] فی خير دار و شر جيران ، نومهم سهود ، و

ص : ۳۵

۱-۱ \_ اصل : شیء .

۲-۲ \_ سوره مبارکه انعام ، آیه ۵۹ .

۳-۳ \_ سوره مبارکه نساء ، آیه ۱۶۶ .

۴-۴ \_ سوره مبارکه یونس ، آیه ۳۹ .

۵-۵ \_ سوره مبارکه جمعه ، آیه ۲ .

۶-۶ \_ بحارالانوار ، ج ۵۸ ، ص ۱۲۹ .

۷-۷ \_ سوره مبارکه آل عمران ، آیه ۱۶۴ .

۸-۸ \_ اصل : انجزم .

۹-۹ \_ اصل : تضع .



کحلهم دموع ، بأرض عالمها ملجم و جاهلها مکرم » (۱).

یعنی : ارسال فرمود خدا محمّد صلی الله علیه و آله وسلم را با دین مشهور ، و هو دین الإسلام الذی لایقبل الله دینا سواه ، كما قال : « وَ مَنْ يَتَّبِعْ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ » (۲).

### اتفاق انبیاء در اصول و اختلاف در فروع

و با علم مأثور ، یعنی با غوامض علومی که نقل شده بود از انبیاء اولوالعزم به وحی خدا علی الخصوص از ابراهیم علیه السلام كما قال تعالى : « إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَ هَذَا النَّبِيُّ وَ الَّذِينَ آمَنُوا (۳) » ، که در اصول عقاید حقه چون توحید و عدل و اقامه حق ترغیب به متابعت ابراهیم شده ، چنان که خود ابراهیم امر به متابعت نوح علیه السلام به مقتضای : « وَ إِنَّ مِنْ شِيعَتِهِ لَإِبْرَاهِيمَ (۴) » یعنی : هر چند قوانین فرعی هر یک از انبیاء از باب اختلاف استعداد امم مختلف است به امر «و جعلنا لكل منكم شرعه و منهاجا» (۵) ، ولی از حیث اصول قال : « فَاتَّبِعُوا مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ (۶) » ؛ چه اصول علوم دینی چون علم توحید و مبدأ و معاد و حشر ارواح و بعثت و اثبات قیامت از ابتداء آدم ابوالبشر الی خاتم ، واحد است ، و ابدأ تغییر و تبدیل و جرح و تعدیل ندارد ، جز آن که مرتبه به مرتبه تا خاتم الانبیاء غوامض او مکشوف و نواقص او توضیح و تشریح شده ؛ ولی تغییر و تبدیل و ناسخ و منسوخ در فروع مسائل و قوانین دینی است ، که در هر زمان به حسب اقتضاء اهالی آن و استعداد عباد تغییر و تبدیل و ناسخ و منسوخ به امر خدا پیدا می شود .

### ارسال پیامبر اسلام

« والکتاب المسطور » یعنی : او را ارسال و مبعوث فرمود با کتاب مسطور ، أعنی : قرآن .

ص : ۳۶

- 
- ۱-۱ \_ نهج البلاغه ، ص ۴۶ (خطبه ۲) ؛ شرح نهج البلاغه ، ج ۱ ، ص ۱۳۵ ؛ بحارالانوار ، ج ۱۸ ، ص ۲۷ .
  - ۲-۲ \_ سوره مبارکه آل عمران ، آیه ۸۵ .
  - ۳-۳ \_ همان ، آیه ۶۸ .
  - ۴-۴ \_ سوره مبارکه صفات ، آیه ۸۳ .
  - ۵-۵ \_ اقتباس از سوره مبارکه مائده ، آیه ۴۸ .
  - ۶-۶ \_ سوره مبارکه آل عمران ، آیه ۹۵ .

« والنور الساطع » أَعْنَى : نور معارف قرآنيه که ساطع و مرتفع است ، چه « العلم نور يقذفه الله في قلب من يشاء » . (۱)

« والضياء اللامع » أَى : نور مستوقد که اينها اوصاف انوار قرآن است .

« و الامر الصادع » يعنى : قوانين موضوعه او شق کننده و تمیز دهنده بين حق و باطل است .

« ازاحه للشبهات » يعنى : پیغمبر را ارسال نمود به واسطه زایل کردن و برطرف نمودن شبهاتی که در مرور ازمنه و طول آمد در احکام الهیّه برای خلق پیدا شده بود .

« و احتجاجاً بالبينات » يعنى : مبعوث شد تا محاجّه و مدافعه نماید با علماء يهود و نصارى و مجوس به بیانات واضحه و معجزات لایحه ، و قال له : « وَ جَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ » . (۲)

« و الناس فى فتن انجذم (۳) فيها حبل الدين » يعنى : و فرستاد او را ، و حال آن که مردم آن زمان واقع در فتنه و ابتلائی بودند که در آن فتنه قطع شده بود عهد الهیّه که به توسط انبیاء سلف به عباد اتصال و ارتباط یافته بود ؛ چه حبل به معنی عهد است ، كما قال تعالى : « إِلَّا بِحَبْلِ مِّنَ اللَّهِ وَ حَبْلِ مِّنَ النَّاسِ (۴) » ، أَى بعهد من الله .

« و تضع سواری اليقين » يعنى : در آن زمان پست و منهدم شده بود مرتفعات دين الهیّه که در بين مردم بود .

« فهم فيها تائهون حائرون » يعنى : مردم در آن فتنه جهالت و ضلالت بودند سرگشته و حيران ، كما قال تعالى فى حقّ بنى اسرائيل : « يَتِيهُونَ فِى الْأَرْضِ (۵) » .

« فى خير دار و شرّ جيران » يعنى : فرستاد و مبعوث نمود او را در بهترين دارى که مکه معظمه باشد .

و « شرّ جيران » أَعْنَى : بدترین همسايه ها که اهالى او باشند از حيث جهالت و عناد ، چه : « الْأَعْرَابُ أَشَدُّ كُفْرًا وَ نِفَاقًا وَ أَجْدَرُ أَلَّا يَعْلَمُوا حُدُودَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ » . (۶)

ص : ۳۷

۱-۱ \_ مصباح الشريعه ، ص ۱۶ .

۲-۲ \_ سوره مبارکه نحل ، آيه ۱۲۵ .

۳-۳ \_ اصل : انجزم .

۴-۴ \_ سوره مبارکه آل عمران ، آيه ۱۱۲ .

۵-۵ \_ سوره مبارکه مائده ، آيه ۲۶ .

۶-۶ \_ سوره مبارکه توبه ، آيه ۹۷ .

« نومهم سهود و کحلهم دموع » : یعنی نوم آنها قلیل بود به واسطه عدم راحت و اضطراب دشمن ، و سیرمه چشم آنها اشک بود به جهت ابتلاءات قحط و غلا [و] طاعون ، [و] و با و سایر عقوبات .

« بأرض عالمها ملجم و جاهلها مکرم » یعنی : پیغمبر را ارسال فرمود در زمینی که عالم او گویا لجام کرده شده بود از ابراز و ادای حرف حق ، و قادر بر گفتن نبود ، ولی جاهل او بزرگ و اکرام کرده شده بود در نظر عوام .

### اخلاص در توحید

قوله علیه السلام : وَ دَلَّلْنَا عَلَيْهِ مِنَ الْأَخْلَاصِ لَهُ فِي تَوْحِيدِهِ .

یعنی : دلالت نمود ما را « علیه » ، اعنی بر این علم که به توسیط پیغمبر و قرآن بر ما مفتوح نمود ابواب او را از خلوص و اخلاص ورزیدن از برای حق در مراتب توحید او ، اعنی توحید ذات و توحید صفات و توحید آثار و افعال او .

### اقسام توحید

چه مؤحد در توحید ذات آن است [که] خالص نماید ملک وجود را از برای حق بر آن که خدا در ذات و وجود شریک ندارد ، و آن وقتی است که وجود را بالحقیقه از قاطبه اعیان موجودات که موهوماً و مجازاً موجود می نمایند سلب نموده ، و مستند به حق تعالی نمائی ، به مقتضای : « لا هو الا هو » و مقرّ باشی که : « الأعیان الثابته ما شمّت رایحه الوجود أزلا و ابداً » .

و توحید صفات آن است که کلیه صفات را که در موجودات ملاحظه می نمائی منسوب به حق تعالی نموده ، و آنها را مظاهر اسماء و صفات دانی ، نه مالک آن ، لذا قال صلی الله علیه و آله وسلم : « من رآنی فقد رأى الحق » . (۱)

و توحید افعال آن است که آثار و افعال خلائق را مقتضی قضا و قدر و اراده قدیمه حق دانسته ، و خلائق را واسطه صدور آن دانی ، كما قال تعالی : « وَ مَا

ص : ۳۸

رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَ لَكِنَّ اللَّهَ رَمَى (۱) ، و قيل :

گر بپرانیم تیر آن کی ز ما است ما کمان و تیراندازش خداست (۲)

این است که عباد مادامی که در جلب منافع و دفع مضارّ خود خضوع و تذللّ که معنای عبادات است نزد غیر خدا از مخلوق نموده ، واقع در شرک خفی اند ، نه در توحید حقیقی ، كما قال عن لسان يوسف عليه السلام : « مَا كَانَ لَنَا أَنْ نُشْرِكَ بِاللَّهِ مِنْ شَيْءٍ (۳) » ، و أيضاً قال تعالى : « وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ (۴) » أى الطاعه .

### بیان امیرالمؤمنین علیه السلام در توحید

و قال امیرالمؤمنین علیه السلام : « أوّل الدین معرفته ، و کمال معرفته التصدیق به ، و کمال التصدیق به توحیده ، و کمال توحیده الإخلاص له ، و کمال الإخلاص له نفی الصفات عنه ؛ لشهاده کلّ صفة أنّها غیر الموصوف ، و شهاده کلّ موصوف أنّها غیر الصفة . فمن وصفه (۵) فقد قرنه ، و من قرنه فقد ثناه ، و من ثناه فقد جزّاه و من جزّاه فقد جهله ، [ و من جهله فقد أشار إليه ، و من أشار إليه فقد حدّه ، و من حدّه فقد عدّه ] و من قال : فیم فقد ضمنه ، و من قال : علامه (۶) ، فقد اخلی منه » (۷)

« أوّل الدین معرفته » به واسطه آن که دین یعنی طاعت حاصل نمی شود إلاّ بعد از معرفت اجمالی به حال معبود ، لذا قال تعالى : « وَ مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ (۸) » ، أى ليعرفون .

و کمال معرفت او تصدیق به او است ؛ چه تصدیق فی الحقیقه امر قلبی است نه لقلقه لسان ، و آن تصدیق به قلب موقوف بر علم و معرفت کامل است که از طریق برهان که مناط یقین و ازاله شک و تردید است حاصل شود ، و تصدیق کامل

ص : ۳۹

۱-۱ \_ سوره مبارکه انفال ، آیه ۱۷ .

۲-۲ \_ مثنوی معنوی ، مولوی ، ج ۱ ، ص ۴۵ ، « اعتراض مریدان بر خلوت وزیر » .

۳-۳ \_ سوره مبارکه یوسف ، آیه ۳۸ .

۴-۴ \_ سوره مبارکه بینه ، آیه ۵ .

۵-۵ \_ نهج البلاغه : فمن وصف الله سبحانه .

۶-۶ \_ مصدر : علام .

۷-۷ \_ نهج البلاغه ، ص ۳۹ ، (خطبه ۱) ؛ شرح نهج البلاغه ، ج ۱ ، ص ۷۲ ؛ التوحید ، ص ۵۶ .

۸-۸ \_ سوره مبارکه ذاریات ، آیه ۵۶ .

نیست الا بعد توحید خدا در مراتب ثلاثه که مذکور شد .

و کمال توحید خلوص او است ذاتاً و صفهً ، و آثاراً از شوب و مشارکت مخلوق .

و کمال اخلاص از برای او نفی صفات زائده است از او ، یعنی ذات و صفتی ندانی چون «زید عالم» ، ای ذات ثبت له العلم ؛ چه علم عالم عارض بر ذات زید است . چنان که اوایل زید بود و علم نبود ، و در بلوغ به ارذل العمر خواهد بود بدون علم ، « لِكَيْلَا يَعْلَمَ مِنْ بَعْدِ عِلْمٍ شَيْئًا » . (۱) ولی صفات حقیقیه در خدا عین ذات است ، الله عالم و قادر ، ای نفس العلم والقدرة ، لا ذات . و علم این است که می فرماید :

« لشهاده کلّ صفة أئها غیر الموصوف » ، یعنی مفهوماً ؛ پس کسی که وصف نماید حقّ تعالی را به صفات زائده «فقد قرنه» ، یعنی : ذات او را با مفهوم صفت او ، قرنه مع مخلوقه . « و من قرنه فقد ثناه» ، اعنی تشبیه از ذات و صفه و مجزا نموده او را . و کسی که تجزیه نمود او را به تحقیق که جاهل به او است نه عارف مصدق و موجد او .

« من قال : فیم فقد ضمّنه » ، یعنی : کسی که گوید خدا در چه است به تحقیق که تضمین نموده او را با آن که وقوع متمکن در مکان از خصایص اجسام است نه ذات بسیط مجرد که جمیع امکانه و مکانیات و ازمه و زمانیات بالنسبه الیه کالآن والنقطه .

«و من قال علام فقد أخلی منه» ، یعنی : کسی که بگوید خدا بر محل مخصوصی است یا بر سماوات است ، به تحقیق خالی نموده از او امکانه دیگر را ، و او را محدود کرده ، با این که او تعالی : « بِكُلِّ شَيْءٍ مُّحِيطٌ (۲) » ، كما فی الحدیث : « لو دلّیتم [بحبل] إلى الأرض السفلی لهبط علی الله » . (۳)

## اجتناب از الحاد و شک

ص : ۴۰

۱-۱ \_ سوره مبارکه حج ، آیه ۵ .

۲-۲ \_ سوره مبارکه فصلت ، آیه ۵۴ .

۳-۳ \_ بحارالانوار ، ج ۵۵ ، ص ۱۰۷ .

قوله عليه السلام : «وَجَبَّتْنَا مِنَ الْأَلْحَادِ وَالشَّكِّ فِي أَمْرِهِ (١)»

يعنى : حمد مر خدائى را كه اجتناب و دورى داد ما را از إلحاد و شكّ در امور تشريعيّه خود .

الاحاد : الظلم و ما يتجاوز فيه قوانين الشّرع ، و منه الملحد الذى لا يعملون بقواعد الشريعه و لا يحسنون بعثه الانبياء و يحكمان بالحسن والقيح العقليين .

الشك : التردد فى الرأى .

### حمد الهى

قوله عليه السلام : حَمْدًا نَعْمَرُ بِهِ فِيمَنْ حَمَدَهُ مِنْ خَلْقِهِ، وَ نَسْبِقُ بِهِ مَنْ سَبَقَ إِلَى رِضَاهُ وَ عَفْوِهِ.

العمر : التعيش فى الدنيا ، يقال : يعمر عمراً أى عاش زماناً طويلاً .

يعنى : حمد مى کنم خدا را حمدى بر آنکه تعیش و زندگى مى نمايم به واسطه اقتضای حمد و شكر خدا .

[قوله عليه السلام ] فيمن حمده

يعنى : در میان كسانى كه حمد کرده اند او را از خلق او ، أعنى در بين مُسلمين و مُصدّقين ، نه مشرکين جاحدين و سبقت مى نمايم به واسطه شرافت حمد او كسانى را كه سبقت نموده اند به سوى رضا و عفو او از عباد صالحين ، كما قال تعالى : « السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ \* أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ (٢) » يعنى : سبقت كنده به سوى متابعت سابقين از انبياء كرام كه آن گروه اند مُقَرَّبُونَ به رحمت حقتعالى .

### برزخ و حمد روشنگر آن

قوله عليه السلام : حَمْدًا يُضِيءُ لَنَا بِهِ ظُلْمَاتِ الْبَرْزَخِ.

البرزخ عالم بين العالمين ، و هو ما بين الدنيا والآخرة من أول الشروع الى الموت حتى الوصول الى الحشر و القيامة ؛ لأنّ «من مات فقد قامت قيامته» (٣) كه مراد به ظلمات او شداید و السؤال آن حال است ، كما قال الامام عليه السلام : «يخاف عليكم هول البرزخ» (٤) ، و هو [الـ] [احوال التى يعرض عند الموت والنزع من

ص : ٤١

١-١ \_ سورة مبارکه فرقان ، آیه ٤٤ .

٢-٢ \_ سورة مبارکه واقعه ، آیات ١٠ و ١١ .

٣-٣ \_ بحار الانوار ، ج ٥٨ ، ص ٧ .



الوحشه و الانقلاب و الاضطراب ، چه استعاره می شود از امورات صعب شديد به ظلم\_«ت» و از انبساط و ابتهاج و سرور به نور ، كما في قوله تعالى : « قُلْ مَنْ يُنَجِّيكُمْ مِنْ ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ تَدْعُونَهُ تَضَرُّعًا وَ خُفْيَةً لِيُنْجِيَكُمْ مِنْ هَذِهِ لَنُكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ (۱) » که مقصود از ظلمات برّ و بحر شدائد و ابتلاءات و امورات صعبه شاقه ای است که انسان گرفتار می شود در برّ ، از قبیل دچار شدن به عدوّ و قطاع الطريق و سبّ ضارّه و هول جان و غیره ، و در بحر چون احاطه امواج اربعه دریا ، و خرق سفینه ، و مشرف شدن بر غرق و هلاکت . این است که بعد می فرماید : « قُلِ اللَّهُ يُنَجِّيكُمْ مِنْهَا وَ مِنْ كُلِّ كَرْبٍ (۲) » که مراد حزن و اندوه باشد .

بالجمله ، البرزخ عند الحکیم هو عالم المثال الواسطه بين الدنيا و الآخرة ، كما قال الجامی قدس سره :

موج دیگر زد پدید آمد از آن برزخ جامع میان جسم و جان

پیش (۳) آن کز زمره اهل حق است نام آن برزخ مثال مطلق است (۴)

### حمد ، آسان کننده بعث

قوله عليه السلام : وَ يُسَهِّلْ عَلَيْنَا بِهِ سَبِيلَ الْمُبْعَثِ .

این فقره هم مشعر و مؤید فقره قبل است ، المبعث هو يوم الذي بعث فيه الخلائق فرداً الى الله .

یعنی توحید و تحمید می نمایم خدا را که سهیل و آسان قرار بدهد بر ما به واسطه آن حمد و توحید طریق و مرور یومی که بعثنا و حشرنا و ایقظنا فيه من نوم الدنیا و مرافقه الابدان الى الله المّان .

یعنی آن شداید و احوال يوم الموت را که مبعث ما است به واسطه آن توحید ما آسان نموده ، چه ، محیا و ممات موحد و غیر موحد مساوی نیست .

المحيا ما به الحياه من عموم معایش الانسان و ما كان عليهم في حال حياه ، هم

ص : ۴۲

۱-۱ \_ سورة مبارکه انعام ، آیه ۶۳ .

۲-۲ \_ همان ، آیه ۶۴ .

۳-۳ \_ اصل : نزد .

۴-۴ \_ اشعه اللمعات ، جامی .



من الطعم و اللبس و المسكن ، و كل ما يحتاجون إليه في بقاءهم في الدنيا .

و الممات ما يرد على الانسان قبل موته ، و يكون به موتهم من الآلام و الأسقام و الأوجاع ، كما قال تعالى : « أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ اجْتَرَحُوا السَّيِّئَاتِ (۱) » الى آخره که آیه مبارکه در این شرح دعای شریف تفسیراً و تأویلاً ذکر شد و تکرار نمی شود و ما حصل آیه آن که چون « أَمْ حَسِبَ » استفهام انکاری است ، مفاد او این است که نباید این گمان را کسب کنندگان سیئات و عاملین منہیات و مرتکبین عصیان بنمایند ، که ما در عاجله و آجله ، اعنی در دنیا و آخرت محیا و ممات آنها را با صاحبان ایمان و معرفت و توحید مساوی قرار می دهیم که اگر این گمان را بنمایند « سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ (۲) » ، یعنی : نفهمیده و بد حکم می نمایند .

### خلق لذایذ و ارزاق طیب برای مؤمنان

زیرا که آنچه طیبات ارزاق و لذایذ تمتعات و زینت ارض است بالحقیقه و بالذات برای اهل ایمان و معرفت ایجاد کرده ایم ، و انتفاع سایرین از عباد بالتبع و بالعرض است . كما قال فی محکم کتابه : « قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَ الطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ قُلْ هِيَ لِلَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا خَالِصَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ (۳) » . و قال فی موضع آخر : « إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لَهَا لِنَبْلُوَهُمْ أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا (۴) » ، یعنی : ما قرار داده و ایجاد نموده ایم آنچه بر روی ارض زینت او است ، از موالید ثلاثه \_ اعنی معدنیات و ما یتکوّن منها من الفلزات و الجواهرات ، و النباتات و ثمراتها و منافعها ، و حیوانات \_ تا آن که بالذات عطا و انعام نمائیم هر یک از بنی آدم را که « أَحْسَنُ عَمَلًا » می باشند ، هر کس را به میزان درجه خود ، «المعروف بقدر المعرفه» ، زیرا که «ابلا» به معنی انعام است ضد ابتلاء علی الجملة .

چون مبعث یوم البعث است لهذا مفاد و ما حصل فقره دعاء که : «سهل علينا به

ص : ۴۳

۱-۱ \_ سوره مبارکه جاثیه ، آیه ۲۱ .

۲-۲ \_ همان .

۳-۳ \_ سوره مبارکه اعراف ، آیه ۳۲ .

۴-۴ \_ سوره مبارکه کهف ، آیه ۷ .

سبیل المبعث» یعنی : آسان قرار بده بر ما به واسطه حمد و توحید خود همان احوالات و واردات و اضطرابات یوم موت را که یوم بعثت و انتباه ما است از نوم دنیا و مراقد ابدان ، حین قلنا : « مَنْ بَعَثْنَا مِنْ مَّرْقَدِنَا هَذَا مَا وَعَدَ الرَّحْمَنُ وَ صَدَقَ الْمُرْسَلُونَ (۱) » ، و مبعث الرسول لأجل الرساله ، هو السابع والعشرين من شهر رجب .

### شرافت منزلت حامدان حضرت حق

قوله عليه السلام : وَ يُشْرَفُ بِهِ مَنَازِلُنَا عِنْدَ مَوَاقِفِ الْأَشْهَادِ ، «يَوْمَ تُجْزَى كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ» . (۲)

الشرف : العلو والمكان العالی .

و المنازل : المراتب ، و منه الحديث : « اعرفوا منازل الرجال على قدر رواياتهم عنا » (۳) . أى مراتبهم فى الكمال و النقصان و المواقف المواضع الذى يقف فيه و الموقف يوم القيامة .

و الأشهاد : جمع شاهد ، و الشاهد : الحاضر كما قيل : الشاهد يرى ما لا يرى الغائب أى الحاضر يعلم ما لا يعلم الغائب . و أما الأشهاد بمعنى الشهداء ، و هم الأولياء الهادين و الحكماء الراشدين الذين يشهدون ، أى يكونون بأفعال (۴) و أخلاقهم شاهداً ، أى حججهم لغيرهم ، كما قال تعالى : « لَتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَ يَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا » . (۵) قال مولانا أمير المؤمنين عليه السلام : « نحن شهداء الله على خلقه و حجته فى أرضه » (۶) ، و الرسول شاهد و حججنا علينا .

بالجملة ، مفاد فقره دعا آن که حمد می نمائیم خدا را که عالی بشود به واسطه آن حمد مراتب ما در موضع حضار از ملائکه با حضور خلق اولین و آخرین یا نزد حضور اشهاد یعنی انبیاء و مرسلین فى موقف الأشهاد ، و هو یوم القيامة ، یوم

ص : ۴۴

۱-۱ \_ سورة مبارکه یس ، آیه ۵۲ .

۲-۲ \_ اقتباس از سورة مبارکه جائیه ، آیه ۲۲ .

۳-۳ \_ الکافی ، ج ۱ ، ص ۵۰ ؛ وسائل الشیعه ، ج ۲۷ ، ص ۷۹ ؛ بحار الأنوار ، ج ۲ ، ص ۱۵۰ .

۴-۴ \_ کذا در اصل .

۵-۵ \_ سورة مبارکه بقره ، آیه ۱۴۳ .

۶-۶ \_ بحار الأنوار ، ج ۲۲ ، ص ۴۴۱ .

«لِتُجْزَى كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ (۱)»، «يَوْمَ لَا يُغْنِي مَوْلَى عَنْ مَوْلَى شَيْئًا وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ (۲)» یعنی: عالی می شود مراتب ما در یومی که جزا داده می شود هر نفسی به سبب اعمال و اخلاق مکتسبه خود حسنه کان او سیئه و هم لایظلمون، و ایشان ظلم کرده نمی شوند به این که جزای عمل مطیع به عاصی داده شود و عقاب عاصی شامل مطیع گردد، و آن روزی است که هیچ مولی و ارباب و مالکی دفاع نکند از مملوک و تابع خودش شیء را قلیلاً او کثیراً و هم لاینصرون، یعنی و نیستند مالکین که به توسط مملوکین و تبعه خودشان یاری کرده شوند، «والأمر يومئذ لله الواحد القهار» (۳).

### حمد واصل به اعلیٰ علین

قوله عليه السلام: حَمْدًا يَزْتَفِعُ مَنَّا إِلَىٰ أَعْلَىٰ عَلَيْنَ فِي كِتَابٍ مَرْقُومٍ يَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ (۴).

یعنی: باز حمد و تمجید و تحمید و توحید می نمائیم تو را حمدی که مرتفع باشد ما را به رفعت معنویه به سوی مرتبه اعلیٰ علین در درجات قرب، کما قال تعالیٰ فی حق عیسیٰ علیه السلام: «يَا عِيسَىٰ إِنِّي مُتَوَفِّيكَ وَرَافِعُكَ (۵)»، یعنی: من از دون وساطت ملک قابضه بذاته، قبض می نمایم روح تو را از کالبد دنیویه، و بعد از قبض «وَرَافِعُكَ إِلَيَّ (۶)» یعنی: رفعت می دهم روح تو را از مرتبه بعد اسفل السافلین به سوی خودم در اعلیٰ علین، «وَمُطَهِّرُكَ (۷)» ای منزّهک و مُبعدک من الذین کفروا، أعنی از معاشرت و مجاورت اهالی دار طبیعت که دار کافرین یعنی محجوبین و مستورین از مبدأ و متعبدین از مقام قرب اند؛ چه مراتب ایجاد که از او به «آیام سته» تعبیر شده است کما قال تعالیٰ: «خلق الله السموات والأرض في ستة أيام» (۸)، ای فی مراتب متوالیه فی التقدم والتأخر، المعبر عنها بعوالم الطولیه، و

ص: ۴۵

- 
- ۱-۱ \_ سوره مبارکه جاثیه، آیه ۲۲.
  - ۲-۲ \_ سوره مبارکه دخان، آیه ۴۱.
  - ۳-۳ \_ اقتباس از سوره مبارکه انفطار، آیه ۱۹.
  - ۴-۴ \_ اقتباس از سوره مطفین، آیه ۲۰ و ۲۱.
  - ۵-۵ \_ سوره مبارکه آل عمران، آیه ۵۵.
  - ۶-۶ \_ همان.
  - ۷-۷ \_ همان.
  - ۸-۸ \_ اقتباس از سوره مبارکه اعراف، آیه ۵۴.

## عوالم وجود

[۱]: عالم اللاهوت ، أى عالم الأسماء و الصفات .

[۲]: و عالم الجبروت ، المعبر عنه فى لسان الشريعة بأعلى عليين ، مقام ملائكة كروبيان الوالهيين فى شهود الحق ، الغافلين عن كل ما سوى ، مشغولين بذكر الله بحيث من حيرتهم لا يعلمون أن فى الوجود غير الله ، كما ورد فى الحديث : « إن لله [تعالى] أرضاً بيضاء ، [ مسيره الشمس ، فيها ثلاثون يوماً هى مثل أيام الدنيا ثلاثون مره ] مشحونه خلقاً ، يسبحون الله و يهللونه ، و لا يعلمون أن الله خلق ادم و لا- إبليس » . (۱) با آن كه آنها مجردات اند عين علم و شهود ، و در اصطلاح حكيم عالم عقول مجردة طوليه كه به حسب عليت و معلوليت الصفات صفانند يعنى كالصفوف المرتبه .

[۳]: و بعد از او عالم ملكوت است ، و هى عالم الأرواح و النفوس المجرده فى سلسله النزوليه ، من قبل تعلقها بالأبدان و بعد صعودها عن عالم الناسوت ، كما قال تعالى : « فَسُبْحَانَ الَّذِي يَدِيهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ (۲) » أى أرواحهم فى تحت تصرفه .

[۴]: و بعد از او عالم مثال ، المعبر عنه بالبرزخ .

[۵]: و بعد از او عالم طبائع و اجسام است ، المعبر عنه بعالم الشهاده و عالم الناسوت ، كما عبر عن عالم الملكوت بعالم الغيب لغيبها عن الأنظار .

## أعلى عليين و اسفل سافلين

بعد بدان كه : از عالم لاهوت ب « أعلى عليين » تعبیر شده ، چه از مرتبه او سواى مرتبه ذات كه علّه العلل است اعلى تر (۳) مرتبه در وجود نيست .

چنان كه از مرتبه طبائع به أسفل السافلين تعبیر شده ، چه پست ترين عوالم است كه اگر وجود از او تنزل نموده بود منتهى به عدم شده بود ، قال تعالى : « لَقَدْ

ص : ۴۶

۱-۱ \_ بسنجيد : اعلام الدين ، ص ۲۸۰ ؛ عوالى اللثالى ، ج ۴ ، ص ۱۰۰ با اختلاف اندك .

۲-۲ \_ سوره مباركه يس ، آيه ۸۳ .

۳-۳ \_ كذا .

خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ \* ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ (۱)» که احسن قوام انسان بدو مقام روحانیت او است ، و ردش به مرتبه اسفل السافلین هبوط او است به عالم طبایع و تعلقش به تن .

و آن که بعد می فرماید : « إِلَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ (۲) » . مقصودش آن است که تمام نفوس به امر « اهبطوا منها جميعاً (۳) » نزول و هبوط به عالم اجسام و اجرام می نمایند ، نهایت ، نفس شقیه جاهله به واسطه و غولش به عالم تن و اشتغالش به شهوات عاجله ، و عدم معرفت و یقین به مرتبه فوق او در عبورش هم ، اضطرار از دنیا و عدم توجه به مرتبه اعلی ، نظرش قاصر بر همین ادنی است ؛ لهذا منکوس الرأس و به مقتضای : « أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَ اتَّبَعَ هَوَاهُ (۴) » محبوس در سجن دنیا است ، به خلاف اهل ایمان و معرفت و اعمال صالحه که در کون دنیویه « هم أرواحهم متعلقه بالمحل الأعلى شوقاً إلى لقاء الله » حتی آن که گویا بدن برای آنها به منزله قمیصی است که خلع و لبس او به اختیار آن است ، چنانچه از بعضی انبیاء متقدمین این حال بروز داشته که ایامی از بدن به اختیار اعراض نموده بعد از مدتی باز علاقه می گرفته اند .

کما این که از حالات سلیمان بن داود حق تعالی به ایماء خبر می دهد که گاهی القاء و طرح جسد می نمود بدون تعلق به او کما قال : « وَ لَقَدْ فَتَنَّا سُلَيْمَانَ وَ أَلْقَيْنَا عَلَى كُرْسِيِّهِ جَسَداً ثُمَّ أَنَابَ (۵) » ، چه « فَتَنَّا » اینجا به معنی خلصا است ، کما قال فی حق موسی علیه السلام : « وَ فَتَنَّاكَ فَتُونًا (۶) » ای خلصناک خلاصاً .

و جسد کلیه بر هیكلی اطلاق می شود که بلا-روح باشد ، چون جسد میت و غیره . و انابه به معنای رجع است . معنی آیه شریفه آن که ما خلاص نمودیم روح سلیمان از ثقل کالبد او ، و طرح نمودیم بر روی تخت او جسدی را بلا روح . « ثُمَّ أَنَابَ » یعنی : بعد از ایامی ، رجع روحه الیه و تعلق به .

ص : ۴۷

۱-۱ \_ سوره مبارکه تین ، آیه ۴ و ۵ .

۲-۲ \_ همان ، آیه ۶ .

۳-۳ \_ سوره بقره ، آیه ۳۸ .

۴-۴ \_ سوره مبارکه اعراف ، آیه ۱۷۶ .

۵-۵ \_ سوره مبارکه ص ، آیه ۳۴ .

۶-۶ \_ سوره مبارکه طه ، آیه ۴۰ .

و مؤید او فقره خواب اصحاب کهف است که سیصد و نه سال طول کشید ، چه نوم هم به اعتبار ترک علاقه بدون موت « و أخ الموت » (۱) است و نمونه او در متأخرین حالات علی علیه السلام است کما روی عن ابي درداء « إني رأيت علياً عليه السلام في بعض مواقفه و قد ألقى على وجه الأرض كالخشبه اليابسه ، ليس فيه حس و لا حرکه ، زعمت أنه عليه السلام قد مات ، فأخبرت به فاطمه عليها السلام أن أبا الحسن قد قضى نحبه و لقي ربه » . (۲)

### صحف مطهره و کتاب فجّار

باری ، پس از این مقدمات بدان که گاهی حق تعالی تعبیر می نماید از نفوس کامله به صحف مطهر ، آی : منزّه عن رجس أخلاق الرذيله مجردة عن الكذب و الباطل .

« فِيهَا كُتِبَ قِيَمَةٌ (۳) » یعنی : در آن نفوس و قلوب صافیه مکتوبات و مرقومات علوم ربانیه است . قیّمه : آی مستقیمه عادلّه ، لیس فیها إعوجاج و التباس و اختلاف و الملهم فیها هو الله تعالی .

و مقابل آن کتاب فجّار است ، اعنی نفوس کفره فجره که مملوّ است از مکتوبات و شبهاتی که « ألقا فیها بوساوس الشيطان من الكذب و البهتان ، ملوثة بمعاصی و اخلاق ذمیمه » .

### شجره طیبه و شجره خبیثه

و جایی از آن نفس طیبه به « شجره طیبه » تعبیر نموده که اصل او به ظاهر ثابت در ارض بدن است « وَ فَرَعُهَا فِي السَّمَاءِ (۴) » ، و اکل و ثمرات او علوم ربانی است که در نزد استعداد طالب از او به الهام خدا تراوش می نماید ، « لیس لها

ص : ۴۸

۱-۱ \_ مسکن الفؤاد ، ص ۷۷ ؛ بحار الأنوار ، ج ۸۴ ، ص ۱۷۳ .

۲-۲ \_ بسنجید : الأمالی ، صدوق ، ص ۱۳۸ ؛ روضه الواعظین ، ص ۱۱۲ ؛ بحار الأنوار ، ج ۸۴ ، ص ۱۹۶ .

۳-۳ \_ سوره مبارکه بینه ، آیه ۳ .

۴-۴ \_ سوره مبارکه ابراهیم ، آیه ۲۴ .

كما قال مولانا امير المؤمنين عليه السلام : « اعلم أن هاهنا لعلماً جماً لو أصبَتْ له حملة ، و أشاره الى صدره الشريف » . (۱) .  
چنانکه پیغمبر صلوات الله عليه از آن شجره علم تعبیر نموده به شجره طوبی ، و چون علی علیه السلام منبع و مصدر آن علم  
است در حق او فرموده : « إِنَّ شَجْرَةَ الطُّوبَى أَصْلَهَا فِي بَيْتِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ مَا مِنْ مُؤْمِنٍ إِلَّا وَ فِي بَيْتِهِ غَصَنٌ مِنْ  
أَغْصَانِهَا » . (۲) .

باری ، و در مقابل ، از نفوس کفره فجره به شجره خبیثه تعبیر نموده و قال : « كَشَّجَرَهُ حَبِيثَهُ اجْتَثَّتْ مِنْ فَوْقِ الْأَرْضِ مَا لَهَا مِنْ  
قَرَارٍ (۳) » به واسطه شکوک و اضطرابات ، و تردید این که در او است : « مَا لَهَا مِنْ قَرَارٍ » چنان که در طرف نقیض او فرموده :  
« يُبَيِّنُ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ (۴) » ، اگرچه به لحاظی مراد از شجره خبیثه ، بدن است که : « اجْتَثَّتْ مِنْ فَوْقِ الْأَرْضِ  
(۵) » ، آی استوصلت و ارتفعت من فوق الارض ، لَأَنَّ الْجُثَّةَ بِالضَّمِّ وَ التَّشْدِيدِ هَيْكَلُ الْإِنْسَانِ .

و الجُثَّةُ : الجسد ، استوصلت به واسطه اتصال و ارتباط بدن عنصریه از حیث ترکیب و اتصال اجزاء عناصر بسیطه به غلبه جزء  
ارضیه است . « مَا لَهَا مِنْ قَرَارٍ » از باب آن که از ابتداء بر حال واحد ثابت نیست ، بلکه دائماً در نمو و ذبول و کون و فساد و  
تحلیل و اخذ بدل ما يتحلل است ، علاوه بر آن که مورد عوارضات متکثره و اطوارات متعدده است از طفولیت و شبابت و  
شیخوخت و کهولت و امراض و آلام ، تا آن که به کلی استعدادش برای علاقه روح تمام شود .

### کتاب ابرار در سدره المنتهی

و گاهی حق تعالی از آن نفس طیبه و روح مجرّده مؤمن تعبیر به « کتاب » فرموده : « إِنَّ كِتَابَ الْأَبْرَارِ لَفِي عَلَيِّنَ (۶) » .

ص : ۴۹

۱-۱ \_ نهج البلاغه ، ص ۴۹۵ ؛ کمال الدین ، ص ۲۹۱ ؛ کشف الیقین ، ص ۱۸۴ ، با اختلاف در عبارت .

۲-۲ \_ مصدر آن یافت نشد .

۳-۳ \_ سوره مبارکه ابراهیم ، آیه ۲۶ .

۴-۴ \_ همان ، آیه ۲۷ .

۵-۵ \_ همان ، آیه ۲۶ .

۶-۶ \_ سوره مبارکه مطفین ، آیه ۱۸ .

اما آن که بر نفس اطلاق کتاب شده برای آن است که معنای کتاب که « ما یکتب فیه » باشد بر او صادق است ، کما قال تعالی : « أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ (۱) » چه به الهام الهیه مکتوب و مرقوم می شود در او صور علمیه و وقایعات کونیه ما کان و ما یکون .

و آن که کتاب ابرار در علیین است ، یعنی نفوس اولیاء مضعیفین در اعلی علیین ، اعنی در مراتب عالیہ المعبر عنها ب« السدره المنتهی » ، اند که عالم عقول مجرد است ، التي ینتهی الیها نفوس السعداء .

### کتاب فجار در سجین

و اما آن که کتاب فجار در سجین است ، السجین : المحبس ، یعنی نفوس فجره که در دنیا مکتوب و مرقوم نموده صفحه قلب خود را از جهالات بسیطه و مرکبه و کسب رذایل اخلاق در جلب منافع دنیویه و نیل شهوات بعد از قطع علایق صوری به موت اضطراری یصعد الی السماء ، فتأبی السماء أن تقبلها ، و تهبطها الی الأرض و أسفل السافلین بالقهقری ، و هی محبس نفوس للأولیاء ، المعبر عنها فی لسان الشریعه : الاحقاب و العقبات التي تكون بین النفس و وصولها الی القیامه .

### سر تعلق روح به جسد

بالجمله ، اگر چه سفر روح امری که از عالم قدس و سلک ملائکه کروبیان است به اعتبار علاقه اش به این شجره خبیثه جثّه که از عالم اسفل السافلین و معرکه ابلیس و منبع قاذورات صوریه و معنویه و مصدر صفات کلب غضب و خنزیر شهوت و قبر مظلم است ، هر چند در اول امر موجب ظلم انسان بر نفس و دخولش در ظلمت است ، چنان که حق تعالی به واسطه انهماک اش (۲) در این کالبد مظلّمه تکیویناً نهی تنزیه می نماید ، « وَ لَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ (۳) » ، ولی چون به اعتبار مآل و عاقبت تعلق روح انسانی به او موجب

ص : ۵۰

۱- ۱ \_ سوره مبارکه مجادله ، آیه ۲۲ .

۲- ۲ \_ انهماک : پافشاری ، لجاجت ورزیدن .

۳- ۳ \_ سوره مبارکه بقره ، آیه ۳۵ .



ترقیات آدم و نائل شدن او به حقایق و معارف می شود ، اعنی آنچه انسان در مقام استعداد در کمون داشت در این علاقه بدن ، اگر قوای او را که خداوند برای معاونت و تحصیل کمال به انسان عنایت نموده صرف « فیما خلق لأجله » یعنی : در کسب معارف الهیه نماید ، مصلحت آدم تقرّب به آن شجره بدنیه است ؛ زیرا که قبل از هبوطش به مرتبه اسفل السافلین از عوالم مبصرات و مسموعات و خیالیات و موهومات و غیره به کلی بی خبر بوده . علی الجملة آن هیکل مظلّمه است .

صورت (۱) لیلہ القدری که نزول ارواح و ملائکه قوی در او است به امر ربّ و به این جهات خیریه که مزرعه آخرت است ممدوح خدا است که می فرماید : این انسان ادراک حقیقت او را نکرد ، دیگر چه چیز است حقیقت او و خیرات و منافع او از برای تو به مفاد : « وَ مَا أَدْرَاكَ مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ (۲) » ، و چون ظاهر او مستور است ، لهذا توصیف فرماید که : « لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ (۳) » اعنی : به اعتبار نتیجه و عاقبت ؛ ولی چون در اغلب نفوس شقیّه « أَخْلَمَدَ إِلَى الْأَرْضِ (۴) » و اسباب بُعد آنها است از مبدأ ، و از این مسافرتشان جز زیان و خسران سودی نبرده ، لهذا برای انتباه آنها به تأکید قسم یاد فرموده : « وَالْعَصْرِ \* إِنَّ الْأِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ (۵) » چه ، سرمایه و زاد سفر که عمر باشد که رأس المال (۶) است صرف نموده ، و یعنی تحصیل کمال و نیل معرفتی حاصل نکرده .

پس ، اگر انسان بذاته مایل به مبدأ و راغب به معاد خود بود و طریقه صرف رأس المال عمر را در موضوع له خود ، اعنی در کسب حقایق و معارف و تهذیب اخلاق که موجب خلاصی او از این دار غرور و قریه « ظالمه اهلها » (۷) است می داشت ، ابداً محتاج به ارسال رسل و انزال کتب نبود ، اینها عموماً برای خلاصی او است از این شجره خبیثه جنّه ، و کالبد مظلّمه مؤحشه ، لذا قال تعالی خطاباً

ص : ۵۱

۱-۱ \_ کذا / بظاهر عبارت افتادگی دارد .

۲-۲ \_ سوره مبارکه قدر ، آیه ۲ .

۳-۳ \_ همان ، آیه ۳ .

۴-۴ \_ سوره مبارکه اعراف ، آیه ۱۷۶ .

۵-۵ \_ سوره مبارکه عصر ، آیه ۱ و ۲ .

۶-۶ \_ رأس المال : سرمایه .

۷-۷ \_ اقتباس از سوره مبارکه نساء ، آیه ۱۷۵ : « الْقَرْيَةِ الظَّالِمِ أَهْلِهَا » .

لنبيّه : « وَ مَا جَعَلْنَا الرُّؤْيَا الَّتِي أَرَيْنَاكَ إِلَّا فِتْنَةً لِلنَّاسِ (۱) » .

و الشجره الملعونه فى القرآن ، چه رؤيت ظاهر او إبصار به باصره است ، و باطن او به معنای معرفت است .

« سُنِّرِيهِمْ آيَاتِنَا (۲) » أى سنعرفهم ؛ يا آن كه : « أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ (۳) » أى ألم تعرف .

و تفتين به معنی تلخیص است ، چنانكه گذشت آیه « فَتَنَّاكَ فَتُونًا (۴) » أى خَلَصْنَاكَ خلاصاً .

و شجره ملعونه اشاره به همین شجره خبیثه است ، كه از باب آن كه كریهه و منبع اوصاف مذمومه كون و فساد و تخلخل و تكاثف فات خبیثه فرموده ، و از حیث آن كه مطرود و مُبعد از حق و علت بُعد انسان است از مبدأ نورالانوار ملعونه اش فرموده ، چه لعن طرد و إبعاد است ، « يقال لكل كریهه ملعونه » .

پس ، تأویل آیه شریفه : « وَ مَا جَعَلْنَا (۵) » الی آخره آن كه ما قرار ندادیم رؤیا و معارفی كه أعرفناك و أعلمناك فى القرآن كه مَجْمَع علوم و معارف است « إِلَّا فِتْنَةً (۶) » ، أى لأجل التلخیص و تجريد الناس من الشجره الملعونه ، یعنی به واسطه خلاصی ارواح انسیه از این شجره مطروده كه ایماء به بدن است ؛ زیرا كه مرتكب شدن انسان تمام معاصی و منهیات را كه موجب بُعد او می شود از رحمت حق تعالی به معاونت تن و جلب شهوات او است ، كما قيل :

فرج و كلو و فرج و كلو کرده تو را دنگ و دلو هر كه از این دو بگذرد هست كل او هست كل او (۷)

### حمد حقیقی موجب صعود

پس مقصود از ذكر این مقدمات توضیح و تشریح فقره دعا قول معصوم علیه السلام

ص : ۵۲

۱-۱ \_ سوره مبارکه اسراء ، آیه ۶۰ .

۲-۲ \_ سوره مبارکه فصلت ، آیه ۵۳ .

۳-۳ \_ سوره مبارکه فیل ، آیه ۱ .

۴-۴ \_ سوره مبارکه طه ، آیه ۴۰ .

۵-۵ \_ سوره مبارکه اسراء ، آیه ۶۰ .

۶-۶ \_ همان .

۷-۷ \_ حکیم سبزواری ، دیوان .

است که : « حمداً یرتفع بنا(۱) إلى اعلیٰ علین » .

یعنی : حمد می کنم تو را حمدی که بلند نماید ما را از حسیض عالم ناسوت به سوی مقام لاهوت و جبروت که اعلیٰ علین است در مراتب وجود مقابل اسفل السافلین فی : « کِتَابٌ مَّرْقُومٌ \* یَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ(۲) » .

یعنی این حقیقه حمد و توحید فقط در ظاهر لسان و لقلقه زبان نیست ، بلکه مرقوم و مکتوب است در کتاب نفسی ، و ثابت و راسخ است در قلب « یَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ » ، اعنی : شهادت می دهند بر حَقانیت آن قلب مقربون از ارواح طیبه انبیاء علیهم السلام الذین یشهدون لأممهم كما قال تعالی : « فَاکْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ(۳) » ای مع الانبیاء والمرسلین ، و قال فی حق رسوله : « إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا(۴) » .

### حمد آرامش دهنده

قوله علیه السلام : حَمْدًا تَقَرُّ بِهِ عُيُونُنَا إِذَا بَرَقَتِ الْأَبْصَارُ.

أولاً بدان که : « قَرَّ » به معنی فرح و سرور گرفته اند ، و عین را به معنی چشم ، در « قَرَّه عین لی و لک » ، یعنی فرح و سرور باشد برای من و تو ، و دعای « أقر الله عینک »(۵) را گفته اند : ای اُبرد الله دمعک ، یا آن که : « أقر الله عینک » ، ای انامه . ولی این معانی به حسب لغت مناسب ما نحن فیه نیست ، یعنی « قره » به معنای سرور نیست ، بلکه از قرار است که به معنای سکون و ثبوت باشد ، و دیگر آن که اگر مراد در این موارد از عین چشم بود باید فرموده باشد « أقر الله عینک » نه « عینک » ؛ زیرا که از برای عین هفتاد معنی است که هر یک به مناسبت مطلب اطلاق می شود ، من جمله در این موارد مراد از عین نفس و قلب است ، يقال : عین الشیء ای ذاته و حقیقه ؛ و معنی « أقر الله عینک » ، ای بلغک أمانک حتی ترضی نفسک و تسکن قلبک » .

ص : ۵۳

۱-۱ \_ مصدر : مَنَّا .

۲-۲ \_ سوره مبارکه مطفین ، آیات ۲۰ و ۲۱ .

۳-۳ \_ سوره مبارکه آل عمران ، آیه ۵۳ .

۴-۴ \_ سوره مبارکه احزاب ، آیه ۴۵ .

۵-۵ \_ إرشاد القلوب ، ج ۲ ، ص ۴۳۱ .

پس ما حصل فقره دعاء « حمداً تقرّ به عيوننا إذا برقت الأبصار » آن است که انسان را مادامی که در دنیا معرفت کامل و یقین تام از طریقه علم و عیان حاصل نگردید در مقام هول و اضطراب است ، كما ورد في الدعاء : « أعوذ بك من هول المطلاع » (۱) الذي وقع عليه الاطلاع بعد الموت ؛ ولي وقتی که از ذکر خدا یعنی قرآن و توحید رفع تردیدات و شبهات او گردید سکون قلب و اطمینان که معنی ایمان است پیدا می شود ، كما قال تعالى : « أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ » (۲) .

پس معصوم عرض می نماید حمد و توحید می نمائیم تو را حمدی که از هول و اضطراب قرار بگیرد و ساکن و ثابت شود به سبب آن حمد و توحید قلوب ما .

### برخی علائم قیامت

« إذا برقت الأبصار » : یعنی وقتی که ابيضت و فتحت عيوننا عند الموت که یکی از علائم قیامت است ، که وقتی که به طور انکار و اعتراض از پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم سؤال می کردند که اگر تو در اخبار و اقوال صادق ، پس بگو چه زمان است یوم القیامه؟ از باب آن که علم به تعیین وقت او از باب آن که علم به تعیین وقت او از جمله علومی است که « استأثره الله لنفسه » که باید احدی از عباد بخصوصیت و تعیین وقت او عالم نباشند ، چه صلاح آنها نیست ، چنانچه می فرماید : « ثَقُلَتْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ » (۳) یعنی : تحمّل علم او صعب و ثقیل است بر اهل سماوات و ارض ، « لَا تَأْتِيكُمْ إِلَّا بَعَثَهُ » (۴) و نباید بیاید شما را الاّ دفعه بدون سابقه علم به وقت او ، به مقتضای : « قُلْ إِنَّمَا عَلَّمَهَا عِنْدَ اللَّهِ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ » (۵) ، یعنی : علمش از مختصات حق است . و اغلب ناس نباید که بدانند ؛ چنان که اگر انسان غافل از روی یقین به وقت موت خود عالم شود از هول و اضطراب اقدام به هیچ امری از امور زندگی خود ننماید ؛ و امور معاش عباد به کلی مختل و مهمل گردد .

ص : ۵۴

۱-۱ \_ الاقبال ، ص ۳۷۶ ؛ بحار الأنوار ، ج ۹۵ ، ص ۲۴۶ .

۲-۲ \_ سوره مبارکه رعد ، آیه ۲۸ .

۳-۳ \_ سوره مبارکه اعراف ، آیه ۱۸۷ .

۴-۴ \_ همان .

۵-۵ \_ همان .

این است که حکیم علی الاطلاق در نزد سؤال نمودن از پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم که: «يَسْئَلُ أَيَّانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ (۱)»، یعنی: چه آن است یوم قیامت باز تعیین وقت ننموده، بلکه ایماء به علامات و آثار جواب داده که: «فَإِذَا بَرِقَ الْبَرْقُ (۲)» یعنی: وقوع او زمانی است که برق: ای ایض و فتح البصر عند الموت و تحیر یعنی: چشم سفید می شود تشبهاً بالبرق، و گشاده می نماید؛ که آن از علامات موت و ظهور قیامت است از باب: «من مات فقد قامت قیامته» (۳).

و دیگر از علامات قیامت چنان که فرموده: «وَ خَسَفَ الْقَمَرُ (۴)» چه قمر بوجهی به حسب تأویل اشاره به قلب است که کسب نور خود و حرکت و ادراک از شمس روح می نماید. «خسف»: ای نقص نوره و ذهب ضوؤه، کما قال تعالی فی موضع آخر: «وَ أَفْنَدْتُهُمْ هَوَاءً (۵)» ای قلوبهم خالیه عن الحسّ والشعور.

و دیگر از علامت قیامت که فرموده: «وَ جُمِعَ الشَّمْسُ وَ الْقَمَرُ (۶)»، جمع اینجا به اعتباری به معنی اخذ و قبض است، یعنی وقتی است که نور شمس روح و قمر قلب از این ارض بدن قبض کرده شود، اعنی غروب نماید و القا نماید ارض بدن ما فیها من الأرواح و القوی.

«وَ تَخَلَّتْ (۷)»، یعنی: از تمام اینها خالی شود.

و علامت دیگر که فرموده: «وَ إِذَا الْعِشَاءُ عَطَلَتْ (۸)»، عشار به معنی حوامل است، و حوامل اشاره به ابدان طبیعی که مادام الحیوه حامل ارواح و حواس اند، و از باب آن که جسم و قوای جسمانی متناهی التاثير و التاثرند، کما قال تعالی: «وَ مَنْ نُعَمِّرُهُ نُنَكِّسْهُ فِي الْخَلْقِ (۹)» عن قریب معطل شده از کار بمانند، و نفس هم به واسطه آن که بالفطره و به حسب تکوین اشتیاق به محلّ ذاتی و بعد از محلّ مستعار دارند، بالأخره قلیل المبالات شود در امر تدبیر بدن، و تعطیل شدن قوای

ص: ۵۵

۱-۱ \_ سوره مبارکه قیامت، آیه ۶.

۲-۲ \_ همان، آیه ۷.

۳-۳ \_ بحار الأنوار، ج ۵۸، ص ۷ و ج ۷۰، ص ۶۵.

۴-۴ \_ سوره مبارکه قیامت، آیه ۸.

۵-۵ \_ سوره مبارکه ابراهیم، آیه ۴۳.

۶-۶ \_ سوره مبارکه قیامت، آیه ۹.

۷-۷ \_ سوره مبارکه انشقاق، آیه ۴.

۸-۸ \_ سوره مبارکه تکویر، آیه ۴.

۹-۹ \_ سوره مبارکه یس، آیه ۶۸.

بدنیه موت و از علائم موت است .

## حمد نورانی کننده

قوله عليه السلام : وَ تَبْيَضُّ بِهِ وُجُوهُنَا إِذَا اسْوَدَّتِ الْأَعْبَشَارُ .

أولاً بدان که : « وجه » گاهی اطلاق می شود بر قصد ، آیه : « وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ (۱) » ای قصدت قصدی ، و گاهی بر صورت اطلاق می شود ، چنان که گاهی اطلاق می شود بر ذات و قلب ، « وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاضِرَةٌ (۲) » ، ای قلوب ، « وَأَعُوذُ بِوَجْهِكَ الْكَرِيمِ (۳) » ای بذاتک .

و ابیضاض ، استعاره می شود گاهی از نوریت و بهجت و سرور ، چنان که اسوداد از حزن و اندوه .

و دعای : « اللَّهُمَّ بَيِّضْ وَجْهِي يَوْمَ تَسْوَدُّ فِيهِ الْوُجُوهُ (۴) » ، أعنی : خدایا نورانی و مسرور نما قلب مرا ، روزی که کدر و ظلمانی و مغموم باشد قلوب ، اگرچه از کثرت ارتباط و علاقه بین روح و بدن عوارضاتی که در باطن عارض روح می شود از قبیل غضب و خوف و فرح و اندوه اثره او از نفس سرایت به ظاهر بدن می نماید ، چون حُمرت و صُفرت و انبساط و انقباض وجه ، مثلاً وقتی که نفس به یکی از حواس خود از قبیل باصره و سامعه و خیال و واهمه ادراک امر مکروهی نمود از اثره او اضطراب و التهابی در باطن پیدا شود که موجب قلیان دم قلب گردد ، به واسطه دفع منافذ از خود روح دفعه توجّه به ظاهر بدل ، و اثر توجّه او در ظاهر بدن حُمرت وجه می شود ، چنان که در خوف نفس امر منفردی را ادراک نموده در ظاهر به واسطه هرب از مودی روح دفعه از ظاهر بشره فرار به باطن نموده ، و روح بخاری که مَطِيَه (۵) نفس است نیز به تبعیت روح به باطن توجّه نماید .

ص : ۵۶

۱-۱ \_ سوره مبارکه انعام ، آیه ۷۹ .

۲-۲ \_ سوره مبارکه قیامت ، آیه ۲۲ .

۳-۳ \_ الکافی ، ج ۳ ، ص ۳۴۶ .

۴-۴ \_ الکافی ، ج ۳ ، ص ۷۰ ؛ الفقیه ، ج ۱ ، ص ۴۱ ؛ روضه الواعظین ، ج ۲ ، ص ۳۰۵ ؛ جامع الأخبار ، ص ۶۳ .

۵-۵ \_ مطیه : مرکب ، وسیله سواری .

و چون روح بخاری دفعه از ظاهر بدن هرب به باطن کرده به واسطه عدم توجه خون به ظاهر جلد صفرتی در بشره پیدا می شود، چنان که در فرح و سرور که نفس امر محبوبی را درک نموده از اشتیاق او متدرجا به ظاهر بدن توجه نماید، و از توجه روح بخاری به ظاهر جلد خلل و مسامات قشر صورت را پر کرده، لهذا انبساطی در وجه پیدا می شود، و در غم و حزن به خلاف آن ادرک امر مکروه متدرجاً نفس با مرکب خود، یعنی روح بخاری توجه به باطن نموده، و از قلت آن روح در ظاهر بدن انقباضی در بشره حاصل می شود، پس غضب توجه نفس است از باطن به ظاهر دفعه، چنان که فرح توجه او است از باطن به ظاهر متدرجاً، و غم و اندوه توجه نفس است از ظاهر بدن به باطن متدرجاً.

بالجمله، بدان که: جائی حق تعالی از اشراق و نوریت و بهجت باطنی قلب تعبیر ب«نضره»، نموده و قال: «وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَّاصِرَةٌ (۱)» ای منوره مسروره، و نقیض او که ظلمت و کدورت و کراهت قلب باشد ب«بسه» تعبیر فرموده، و قال: «وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ بَاسِرَةٌ (۲)»، ای کدره متکرهه، که اثر او در ظاهر بدن انقباض وجه است، و گاهی از نوریت و ابتهاج قلب تعبیر به بیاض فرموده، و قال: «يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌ (۳)»، و از ظلمت و کدورت و اندوه قلب که وجه باطنی است تعبیر سواد، و قال: «وَتَسْوَدُّ وُجُوهٌ (۴)».

پس، بعد از این مقدمات فقره دعاء قول معصوم علیهم السلام: «وَتَبْيَضُّ به وجوهنا اذا اسودت الأبخار» مفادش این که حمد و توحید می نمایم تو را، توحیدی که به سبب آن نورانی و مسرور شود قلب ما زمانی که ظلمانی و کدر شود در آن روز ابشار، یعنی بشره، و ظاهر صور مشرکین و جاحدین؛ و هو یوم الموت الذی لایغنی فیهِ مولی عن مولی شیء، «وَالْأَعْمُرُ يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ (۵)»، این است که عرض می نماید.

ص: ۵۷

۱-۱ \_ سوره مبارکه قیامت، آیه ۲۲.

۲-۲ \_ همان، آیه ۲۴.

۳-۳ \_ سوره مبارکه آل عمران، آیه ۱۰۶.

۴-۴ \_ همان.

۵-۵ \_ سوره مبارکه انفطار، آیه ۱۹.

قوله عليه السلام: حَمْدًا نُعْتَقُ بِهِ مِنْ أَلِيمِ نَارِ اللَّهِ إِلَى كَرِيمِ جِوَارِ اللَّهِ.

العتق والعتاق الخلاص ، و هو خلاص المملوك من قيد العبوديه .

الألم: الوجع و أليم به معنى اسم فاعل است ، يعنى : مولم و موجع .

و جوارالله : كنفه ، و فى الدعاء : « اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي فِي كَنْفِكَ » (١) ، أى فى حرزك و حفظك .

و « نار الله » بدان که از باب آن که لكل حقيقه رقيقه ، و لكل معنى صوره دقيقه او عين نار ظاهريه است که خداوند از باب فوائد و منافع و خيرات لاتعد و لاتحصى براى رفع مهمات و مصالح مايحتاج عباد ايجاد نموده ، و حقيقه گاهى استعاره مى شود از فتنه و عذاب و عقوبات جسمانى و روحانى به نار که ابتداء بروز او بر قلب است ، و از قلب اثره او سرايت به بدن مى نمايد ، كما قال تعالى : « نَارُ اللَّهِ الْمُوقَدَةُ \* الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى الْأَعْفَادِ » (٢) چنانکه حق تعالى از آن تهيه فتنه و فساد و قتل و غارت کفار تعبیر به نار فرموده که : « كَلَّمَا أَوْقَدُوا نَارًا لِلْحَرْبِ أَطْفَأَهَا اللَّهُ » (٣) ، يعنى هر وقت که حيل و تدبير در تهيه و هييجان آن فساد نمايند خداوند به ادنى سببى باطل مى نمايد تدبير آنها را ، چنان که از آن عقوبات و شدايدى که انسان براى خود تهيه نموده به سبب ارتكابش معاصى و منهيات الهيه را از باب آن که هر عقوبتى به مراتبها نتيجه عملى از اعمال است از آنها تعبیر به نار شده و از اطفاء و تکفير آنها به اعمال حسنه که : « إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ » (٤) ، كما فى الحديث : « قوموا الى نيرانكم التى أوقدتموها على ظهوركم ، فاطفئوها بالصلوه » (٥) .

و نیز حق تعالى در کلام مجيد خود از آن کدورات و شدايد و عقوبات وارده بر انسان که انسان از باب متابعت هواهاى نفسانى \_ المعبر عنها بالطاغوت \_ جلب به

ص : ٥٨

١-١ \_ الكافى ، ج ٢ ، ص ٥٦٨ ؛ بحار الأنوار ، ج ٩٢ ، ص ١٤٦ .

٢-٢ \_ سوره مبارکه همزه ، آيه ٦ و ٧ .

٣-٣ \_ سوره مبارکه مائده ، آيه ٦٤ .

٤-٤ \_ سوره مبارکه هود ، آيه ١١٤ .

٥-٥ \_ الفقيه ، ج ١ ، ص ٢٠٨ ؛ التهذيب ، ج ٢ ، ص ٢٣٨ ؛ الأمالى ، صدوق ، ص ٤٩٦ .



خود می نماید ، تعبیر به ظلمت و نار نموده ، و از آن ابتهاج و سروری که برای خود کسب می نماید به واسطه رفتار نمودن در طاعات و اوامر الهیه تعبیر به « نور » ، و قال : « اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاءُ الظُّلُمَاتِ يُخْرِجُونَهُم مِّنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ(۱) » ، یعنی : خداوند مالک و اولی به تصرّف و صاحب اختیار اهل ایمان و یقین است به این که آنها چون کما هو حقّه عمل به مأمورات واجبه و ترک منہیات می نماید ، لهذا خارج می کند آنها را از شدايد و واردات شاقّه و عقوبات صعبه که از اثر متابعت هوای انسان به خود جلب نموده به سوی سرور و ابتهاج و تنویر قلب .

و کسانی که کافر \_ اعنی جاحد و مستور از رحمت حق اند \_ اولیاء یعنی صاحب اختیار و اولی به تصرّف در وجود آنها طاغوت \_ اعنی نفس اماره بالسوء(۲) \_ است ؛ لَأَنهَا كَثِيرٌ الطَّغْيَانِ وَالتَّجَاوُزِ عَنِ حُدُودِ الْإِلَهِيَةِ . آنها را طاغوت نفس خارج می نماید به واسطه متابعت خود از نور و سرور به سوی ظلمات و شدائد ، یعنی تابعین او مصاحبین نار ، « وَ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ(۳) » ای باقون .

چه در خارج معلوم است که آنچه عقوبات و صدماتی که در دنیا به انسان می رسد منشأ آن متابعت هواست ، لذا قال تعالی : « وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَى فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنَّ الَّذِينَ يَضِلُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ(۴) » ، یعنی : آنهایی که غفلت می نمایند از طریقه و قوانین موضوعه الهیه برای آنها عذاب شدید است ، کما ورد فی الحدیث : « الغضب شعله من نار تلقى صاحبها فی النار(۵) » که مقصود همان صدماتی است که از اثره غضب انسان بر خودش طاری می شود .

بالجمله ، پس مفاد و ما حصل فقره دعا آن که حمد و توحید می کنم تو را حمدی که به واسطه شرافت آن حمد خلاص شویم از آلام و اوجاع نار الله و

ص : ۵۹

۱-۱ \_ سوره مبارکه بقره ، آیه ۲۵۷ .

۲-۲ \_ اشارت است به کریمه یوسف ، آیه ۵۳ .

۳-۳ \_ سوره مبارکه بقره ، آیه ۲۵ .

۴-۴ \_ سوره مبارکه ص ، آیه ۲۶ .

۵-۵ \_ بسنجید بحار الانوار ، ج ۷۰ ، ص ۲۶۷ ، قال بعض المحققين : « الغضب شعله نار اقتبست من نار الله الموقده إلا أنها لا تطلع على الأفتده » .

عقوبات دار طبیعت که عالم فرق الفرق و رقیقه جهنم است : لَأَنَّهُا بَعِيدٌ قَعْرَهُ ، و قال : « إِنَّهَا سَاءَتْ مُسْتَقَرًّا وَ مُقَامًا (۱) » إلى کریم جوار الله ای الجنة والآخرة ؛ لأنَّ دار الکرامه : الجنة ، لذا قيل :

هست دنیا قهر خانه کردگار قهر بین چون قهر کردی اختیار(۲)

### حمد برتر از حمد ملائکه

قوله عليه السلام : [حَمْدًا] نَزَّاحِمٌ بِهِ مَلَائِكَتُهُ الْمُقَرَّبِينَ .

« زحم » به حسب لغت بر دو معنی اطلاق می شود ، به معنی : « دفع » ، يقال : زحمته أي دفعته . و نیز به معنی غلبه ، تراحموا الناس علی فلان أي تغالبوا علیه . ولی در فقره دعاء معنای ثانی مراد است .

یعنی حمد می کنم خدا را حمدی که غلبه بنمائیم به سبب آن حمد ملائکه مقربین را ، أعنی در شرافت و اجر تحمید ؛ زیرا که از برای حق سبحانه و تعالی دو نوع اسماء و صفات است :

### اسماء تنزیهیه و تشبیهیه

[۱] : اسماء تقدیسیه تنزیهیه ، چون سَبَّوح و قَدَّوس که به این صفات تنزیه و تبعید می شود ذات اقدس از عموم نقایص و مشابَهت خلق ، و ملائکه چون ذاتشان مجرّد از تعلّق جسم اند لهذا دائماً به زبان حالشان تقدیس خدا می نمایند ، یعنی ذاتشان مشعر [بر] تجرید و تطهیر حقّ است ، به این که از تجرید و تقدیسی که در آنها است از جسم و لواحق او از قبیل کون و فساد نمو و ذبول تخلخل و تکاثف و امکان استعدادی و غیره ، یا (۳) آن که معلول و مجعول خداوند شهادت می دهند که این تجرید و تقدیس در ذات علت و جاعل باید باشد ، و اعلی باشد .

این است که این اسماء و صفات که بر جاعل اطلاق می شود به صیغه مبالغه است چون : سَبَّوح و قَدَّوس ، یعنی خیلی منزّه و مبزّا و خیلی مطهّر ، و مجرّد است

ص : ۶۰

۱-۱ \_ سوره مبارکه فرقان ، آیه ۶۶ .

۲-۲ \_ مثنوی معنوی ، مولوی ، ج ۶ ، ص ۱۴۸۰ « باقی قصه فقیر روزی طلب » .

۳-۳ \_ این عبارت ، قسیم جمله : « به این که از تجرید و تقدیسی . . . » می باشد .

[۲]: و در حق تعالی چنانکه در اسماء و صفات تنزیهیه بود نیز اسماء و صفات تشبیهیه است ، از قبیل سمیع و بصیر [و] حی [و] عالم [و] قادر [و] مرید ، الی غیر ذلک ، چه در این صفات گویا مشابهت به مخلوق دارد ، الحق : سمیع بصیر ، الخلق : سمیع بصیر ؛ چنان که در این آیه شریفه جمع هر دو نوع از صفات را نموده ، « لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ (۱) » ، چه « لیس کمثله شیء » به اعتبار صفات تنزیهیه است ، « وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ » به اعتبار تشبیهیه ، هر چند که مصادیق این صفات حقایق مشککه اند ، یعنی مراتب متفاوتی دارند در شدت و ضعف .

مثلاً- حقیقت علم اعلای او که اطلاق بر واجب الوجود می شود علم ما کان و ما یکون است قبل کون المعلوم موجوده (۲) فی الخارج ، به این که صورت تمام معلومات متعاقبات در سلسله زمان و مجتمعات در وعاء دهر نزد شهود ذات حق حاضرند ، و ادنی مرتبه علم آن ادراک قوه لمسی است که در خراطین (۳) و حشرات الأرض هم موجود است ، که اگر حرارت و برودت قریب به او شود درک نموده خود را حفظ نماید .

### ظهور اسماء تشبیهی در انسان

و چون انسان نوع الانواع و خلیفه خدا است در ارض و خلیفه بر صفت مستخلف و خلق علی صورته است ، لهذا ذاتش مجمع صفات و اسماء متقابله است ، اعنی همان طور که به حسب روحانیت مشعر و حاکی از اسماء تقدیسیه حق است چون ملائکه نیز دارای صفات و اسماء تشبیهیه است ، که ملائکه از آنها بی خبرند این است که در بدو خلقت که حق تعالی به ملائکه اخبار و اعلام نمود که : « إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً (۴) » .

ص : ۶۱

۱-۱ \_ سوره مبارکه شوری ، آیه ۱۱ .

۲-۲ \_ کذا / صحیح : موجود .

۳-۳ \_ خراطین : کرمها .

۴-۴ \_ سوره مبارکه بقره ، آیه ۳۰ .

ملائکه چون به تسبیح و تقدیس خود مشعوف بوده و از انسان جز هیکل خاکی که منبع و مصدر شهوت و غضب و دارای صفات سبعیه و بهیمیه است تصور دیگر نمی کردند ، اعتراضاً اظهار نمودند که : « أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَ نَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَ نُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ(۱) » .

بعد ، از باب آن که شرافت انسان و حکمت خود را در خلافت او برساند فرمود : « أَتُبُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ(۲) » ، بر این که شما استحقاق خلافت را بیش از آنها دارید ، چون به واسطه نداشتن صفات تشبیهی از صفات انسان و جامعیت او بی خبر بودند .

جواب دادند : « لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا(۳) » ، یعنی : آنچه را که تو به تعلیم تکوینی به ما تعلیم نموده از معرفت تقدیسیه همان را فقط عالم می باشیم « أَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ(۴) » .

بعد ، به واسطه الزام طرف و اثبات الحججه به آدم فرمود : « يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ(۵) » الی آخره .

و خبر نمودن آدم اسماء ملائکه را به لسان حال و تکوین است ، یعنی در مقام فعلیت بروز دادن اسماء و صفات تنزیهیه ملائکه است که به آنها مباحثات و فخریه بر آدم کرده ، و به آنها تسبیح و تمجید خدای می نمودند ، و اِبا نمودن ملائکه از اخبار اسماء آدم ، نبودن اسماء تشبیهیه که انسان مظهر او است در وجود آنها ، و بی خبر بودن از صفات حیوانات انسان است که بذاته مظهر توحید و مجمع تفرید و جامع تنزیه و تشبیه است ؛ چنان که امیرالمؤمنین علیه السلام در وصف انسان کامل فرموده : « الصوره الإنسانیة أكبر حجج الله علی خلقه ، و هی الكتاب الذی کتبه بیدیه ، و هی الهیکل الذی بناه بحکمه ، و هی مجموع صوره العالمین ، و هی مختصره من لوح المحفوظ ، و هی الشاهده علی کل غائب ، و هی الحججه علی کل جاحد ، و هی الطريق المستقیم الی کل خیر ، و هی الجسر الممدود بین الجنه و

ص : ۶۲

۱-۱ \_ همان .

۲-۲ \_ سوره مبارکه بقره ، آیه ۳۱ .

۳-۳ \_ همان ، آیه ۳۲ .

۴-۴ \_ سوره مبارکه مائده ، آیه ۱۰۹ .

۵-۵ \_ سوره مبارکه بقره ، آیه ۳۳ .

بالجمله ، از اینجا است که معصوم در فقره دعاء عرض می نماید : حمد کنیم تو را حمدی که « نزاحم » یعنی : مزاحمت و غلبه نمائیم به سبب آن حمد ملائکه مقربین را ، از این که گویا آنها به لسان واحد تنزیه و تقدیس و تهلیل خدا را می نمایند ، و انسان ذو لسانین و ذو جهتین و ذو العینین است ، لهذا بر تسبیح آنها غلبه دارد .

### حمد متواصل به مقام انبیاء

قوله عليه السلام : وَ نُضَامٌ بِهِ أَنْبِيَاءُ الْمُرْسَلِينَ فِي دَارِ الْمُقَامَةِ الَّتِي لَا تَزُولُ ، وَ مَحَلُّ كَرَامَتِهِ الَّتِي لَا تَحُولُ .

الضم : الجمع ، يقال ضمته ضمًّا جمعته جمعاً . تضام القوم : أى ضمَّ بعضهم بعضاً . و نضام در دعاء چون نزاحم مقدم ، متکلم مع الغير است .

و مفاد فقره دعاء آن که : توفیق حمد بده که حمدی کنیم تو را حمدی که به واسطه شرافت آن حمد منضم شویم به درجات انبیاء و مرسلین .

أولاً- بدان که : فرق بین نبی و رسول آن که نبی : « هو الذی یری فی منامه و یسمع الصوت و لا یعاین الملک . والرسول : هو الذی یری فی منامه و یسمع الصوت و یعاین الملک » (۲).

و النبى واسطه پیغام الله إلى عباده ، و الرسول هو أن يكون مع ذلك الأوصاف له قوانين موضوعه ، ذی رأی و عزم بحیث ینسخ فروعاً قوانین رسول السابق .

### دارالمقامه

و « دار المقامه » در دعاء ، هی الدار الآخرة ، كما قال تعالى عن لسان نفوس الصاعده الى مقام القرب و الجنة : الحمد لله «الذی أَحَلَّنَا دَارَ الْمُقَامَةِ مِنْ فَضْلِهِ لَا يَمَسُّنَا فِيهَا نَصَبٌ وَلَا يَمَسُّنَا فِيهَا لُغُوبٌ» (۳) ، « دار المقامه » ، اعنى دار إقامه ، به

ص : ۶۳

۱-۱ \_ بسنجید شرح الاسماء الحسنی ، ج ۱ ، ص ۱۲ .

۲-۲ \_ الاختصاص ، ص ۳۲۸ ؛ بحارالانوار ، ج ۱۱ ، ص ۴۱ .

۳-۳ \_ سوره مبارکه فاطر ، آیه ۳۵ .

خلاف دنیا که دار ارتحال و انتقال و زوال است .

«لَا يَمَسُّهَا فِيهَا نَصَبٌ» یعنی : دیگر هرگز نائل نمی شود و مخالفت نمی کند ما را آلام و اسقام و اوجاع ، چنان که از لسان ایوب فرمود : «أَنْتَى مَسْنَى الشَّيْطَانِ بِنُصَبٍ (۱)» ، و عذاب النصب فى البدن من الأسقام ، و العذاب فى القلب من الهموم و الأحزان .

و آن که نسبت به شیطان داده با آن که خداست فاعل تمام آثار و جاعل خیرات و شرور ، به واسطه آن است که شیطان نفس است سبب قریب و علت معده برای تمام ابتلاءات انسان ، ولی نسبت مجاز است نه حقیقت .

باری ، و آن که آخرت را دار اقامت فرموده از باب آن که ترکیب عناصر در ابدان اهالی آخرت نیست ، که هر یک از آنها که غلبه نماید باعث تولید مرضی از امراض گردد ، کما قیل :

هست هفتاد و دو علت در بدن از کششهای عناصر بی رسن (۲)

لذا آن عالم را حق تعالی دار السلام نام نهاده : «و قال لهم فيها دار السلام» (۳) ، از باب این که سگان او سالمون اند از عموم آفات و امراض ، «و ما مسنا من لغوب (۴)» ، لغوب : تعب و عجز است ؛ چه انسان اولاً در دنیا ضعیف است که قادر بر امری نیست ، بعد متدرجاً قوی و قادر بر امورات صعبه شاقه می شود ، چنان که بعد باز متدرجاً به همان ضعف مفرط رجوع می نماید ، به طوری که عاجز از تمام امور می شود ، به خلاف اهالی آخرت که دیگر برای آنها تغییر و تحول از حالی به حالی ، یعنی از ضعف به قوت ، و از قوت به ضعف ، و از عجز به قدرت و بالعکس نیست .

چنان که معصوم در آخر فقره دعا متذکر است : «فی دار المقامه التی لاتزول ، و محل کرامته التی لاتحول» ، لاتزول نفی در نفی است که اثبات باشد ، اعنی ابداً

ص : ۶۴

۱-۱ \_ سوره مبارکه ص ، آیه ۴۱ .

۲-۲ \_ مثنوی معنوی ، مولوی ، ج ۳ ، ص ۷۸۶ ، «جذب هر عنصری جنس خود را ...» .

۳-۳ \_ اقتباس از سوره مبارکه انعام ، آیه ۱۲۷ .

۴-۴ \_ سوره مبارکه ق ، آیه ۳۸ .

دائم و ثابت اند ، به خلاف دنیا که آنآ فآناً در تحوّل است از یوم و لیل ، زمستان و تابستان ، عسرت و سختی ، رخا و یسر ، علاوه بر اختلافات اهل او از صحّت و مرض ، خوف و امنیت ، راحت و تعب ، شیباب و هرم ، و غیر ذلک ممّا لاتحصی ؛ لذا قال تعالی : « وَ لِلآخِرَةِ خَیْرٌ لَّكَ مِنَ الْآءُولَى (۱) » ، این اگر چه به ظاهر خطاب به نفس شریف پیغمبر است ، ولی از باب آن که خطابات الهی عام و نزول قرآن به «ایاک اعنی و اسمعی یا جاره إن خوطب به النبی صلی الله علیه و آله وسلم ؛ لکن المراد به الأمّه» (۲) ، هر کس اهلیت داشته باشد شامل او است .

### محاسن خلق در انسان

قوله علیه السلام : وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي اخْتَارَ لَنَا مَحَاسِنَ الْخُلُقِ .

المحاسن : مواضع الحسن و موارد الزینه . و آن هیئت بدنی و صورت جسدانی است که از عالم خلق و ترکیب است ، مقابل عالم « أَلَا لَهُ الْخُلُقُ وَ الْأَمْرُ (۳) » امر ، ای له عالم الأجسام و عالم الأرواح .

یعنی حمد و ثنا خاص خدائی است که اختیار نموده برای ما نوع انسان \_ که آن هم نوعی از انواع غیر محصوره حیوان است \_ محاسن خلقت ، اعنی خلق بدنی که [از] موارد حُسن و زینت است ، کما قال تعالی : « مَيَّا غَرَّكَ بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ \* الَّذِي خَلَقَكَ فَسَوَّاكَ فَعَدَلَكَ (۴) » ، ای جعلک معتدل الأعضاء و حَسَنَ الصوره ، به این که قرار نداده یکی از یدین را اطول از دیگری ، و یکی از عینین را أوسع . و جعلک مستوی القامه ، چه بدن دنیوی مرکب روح است که انسان مادامی که در مسافرت دار آخرت است محتاج به او است ، و این مرکب را خدا بر صورت حَسَنَ ایجاد نموده که مکره نباشد ، کما قال تعالی : « فِي أَيِّ صُورَةٍ مَا شَاءَ رَكَّبَكَ (۵) » ، ای حملک ، یقال : ركب على الدابة ، ای استقرّ و حمل عليها . « فِي أَيِّ صُورَةٍ » ای فی ای هیکل شاء طویلاً أو قصیراً ، حسناً أو قبیحاً ، سمیناً أو هزلاً .

ص : ۶۵

۱-۱ \_ سوره مبارکه ضحی ، آیه ۴ .

۲-۲ \_ بسنجید : عیون اخبار الرضا علیه السلام ، ج ۲ ، ص ۱۸۰ .

۳-۳ \_ سوره مبارکه اعراف ، آیه ۵۴ .

۴-۴ \_ سوره مبارکه انفطار ، آیات ۶ و ۷ .

۵-۵ \_ همان ، آیه ۸ .

« رَزَقَكَ » و حملك إلى انقضاء أجلك و وصول وطنك ، كما قيل :

طفلی است جان و مهد تن او را قرارگاه چون کشت راه رو فکند مهد یک طرف

قال مولانا علی علیه السلام : « سَيَتَعْقِبُونَ مِنِّي جِئْتُ خَلَاءً سَاكِنَةً بَعْدَ حِرَاكٍ ، وَ وَصَامَتَهُ بَعْدَ نَطْقٍ » (۱) ، أَيْ سَتَجِدُونَ بَعْدَ مَوْتِي هَيْكَلًا خَلَاءً (۲) خَالِيَهُ عَنِ الرُّوحِ .

بالجمله ، پس چون حق تعالی در صورت بدنی انسان محسنات خلقت و دقایق حکمت منظور داشته ، لهذا خود در مقام تمجید ذات مقدس در باب خلقت صوری انسان فرموده : « فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ (۳) » ، و کلام علی علیه السلام گذشت که : « الصورة الانسانية و اکبر حجج الله علی خلقه و هیکل الذی بناه بحکمه » (۴) إلى آخره که در ورقه قبل معروض شد .

### طبیات رزق

قوله علیه السلام : وَ أَجْرِي عَلَيْنَا طَيِّبَاتِ الرِّزْقِ .

یعنی : جاری نمود بر ما نوع انسان طبیات و مستلذات ارزاق ، و کَلَمَّا نَحْتَاجُونَ إِلَيْهِ فِي مَعَاشِنَا ، كما قال تعالى : « اللَّهُ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ الْأَرْضَ رِزْصًا قَرَارًا وَ السَّمَاءَ بِنَاءً وَ صَوَّرَكُمْ فَأَحْسَنَ صُورَكُمْ وَ رَزَقَكُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ (۵) » ، یعنی : ارض را ساکن و ثابت قرار داد که مقرّ ما باشد ، و سماء را به منزله بنا و سقف بیت ما بلند ساخت ، و شمس و قمر را سراج این خانه قرار داد ، و قال : « وَ جَعَلْنَا سِرَاجًا وَهَاجًا (۶) » ، ای وقّاداً ، و منبسط نمود در او مائده عامّه از اغذیه و اطعمه لذیذه ، و داعی او نبی و مدعوّ بالذات نوع بشر ، و سایرین تبع و مستخدم او .

چنان که مشهود است که خداوند نبات و حیوان را به منزله دو پستان برای آدم قرار داد ، که باید نبات اغذیه کثیفه که لایق اوست چون آب و خاک را جذب نماید ، و در وجود خود آنها را تصفیه و تلطیف نموده ، الطف او را حبوب و فواکه

ص : ۶۶

۱-۱ \_ نهج البلاغه ، ص ۲۰۷ (کلام ، ص ۱۴۹) ، شرح نهج البلاغه ، ج ۹ ، ص ۱۱۶ .

۲-۲ \_ کذا در اصل ، به ظاهر زایدات .

۳-۳ \_ سوره مبارکه مؤمنون ، آیه ۱۴ .

۴-۴ \_ مصدر آن قبلاً آمد .

۵-۵ \_ سوره مبارکه غافر ، آیه ۶۴ .

۶-۶ \_ سوره مبارکه نبا ، آیه ۱۳ .



کرده به انسان خوراند ، یا آن که حیوان خار و خاشاک غلیظه را اکل نماید و در قرع و انبیق وجود خود او را چندین مرتبه تصفیه و تعدیل نموده ، بعد از کیلوس و کیموس الطف او را خون نموده ، و فضولات او را جدا کرده ، به اعانت ملک دافعه دفع نموده ، مصفای او را شیر و گوشت و روغن کرده ، قابل اکل انسان نماید .

### فضیلت ملکات حسنه در انسان

قوله علیه السلام : وَ جَعَلَ لَنَا الْفَضِيلَةَ بِالْمَلَكَةِ عَلَى جَمِيعِ الْخَلْقِ .

الملکه : مأخوذ من الملک ، و التاء فیها علامته النقل و هی الصفات و أخلاق الملائکه و فی اصطلاح أهل العلم : فلان حسن الملکه اذا کان حسن الصنیعه الی ممالیکه ، و یملک نفسه عند شهوتها ، و یقدر علی حبسها .

بالجمله ، مفاد فقره دعا آن که حمد خدا را که قرار داد برای ما فضیلت و برتری به سبب ملکات حسنه بر جمیع خلق ، کما قال تعالی : « وَ لَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَ حَمَلْنَاهُمْ فِي الْبُرِّ وَ الْبَحْرِ وَ رَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَ فَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِّمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلاً (۱) » ؛ چه کرامت و عزت انسان بالنطق و العقل و التمییز و حسن الصورة و تسلیطهم علی ما فی الارض است .

و چون « بَرَّ » به حسب تأویل اطلاق بر عالم اجسام شده ، و « بحر » بر عالم ارواح ، و وجه مناسبت لجریان الماء و جمود الأرض کجریان الروح بخفته و سکون البدن لثقله ، پس ملائکه که روحانی صرف اند راهی به عالم بر طبایع و اجسام ندارند ، و حیوانات راهی به عالم بحر ارواح ندارند ؛ انسان است که صاحب دو جنبه و دو جهت است ، لهذا به مقام روحانیتش در بحر عوالم عقول مجرده و ارواح مرسله راه دارد چنان که به حسب جسمانیت بشری اتصال به عالم اجسام ، کما قال المولوی قدس سره :

مر ملایک را سوی بَرّ راه نیست جنس حیوان هم ز بحر آگاه نیست

تو به تن حیوان ز جانی از ملک تا روی هم بر زمین هم بر فلک (۲)

ص : ۶۷

۱-۱ \_ سوره مبارکه اسراء ، آیه ۷۰ .

۲-۲ \_ مثنوی معنوی ، مولوی ، ج ۲ ، ص ۴۹۶ .

قوله عليه السلام: فَكُلُّ خَلْقِيَّتِهِ مُنْقَادَةٌ لَنَا بِقُدْرَتِهِ، وَ صَائِرُهُ إِلَى طَاعَتِنَا بِعِزَّتِهِ.

الخلیقه: یقال: إنَّها کلُّ البهائم، و یقال: هی المخلوق جمیعاً من البهائم و غیره. و این اطلاق ثانی که عام است آنسب بما نحن فیه است که طبقات پست از بشر را هم شامل شود.

یعنی حمد خاصّ خدائی است که تمام مخلوق ذی حیات را منقاد و مطیع ما قرار داده به قدرت خودش، و قرار داده آنها را صائره و راجعه به سوی طاعت و خدمت ما بعزّته، كما فی الدعاء: « الحمد لله الذی [ . . . ] أخدمنا فی عانین » (۱) عانین: صاحبان عنا و تعب و مشقت اند.

یعنی خدا طبقه رنج بران را خادم ما قرار داده، و ما را به توسط آنها خدمت نموده، چنان که معلوم است اگر نفوس جاسیه قاسیه غلاظ المباشره لأمر العالم نبودند برای انجام امورات شاقّه از قبیل حفر قنوات و تعمیر عمارات و غیره امور معاشیه کل معوق بود، لذا قال: « وَ رَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِيَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا سُخْرِيًّا (۲) »، ای مستخدماً.

بلکه، تمام موجودات آفاقی و انفسی، و سماء و سماوی را خدمت گزار انسان قرار داده چنانکه فرموده: « سَخَّرَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَ النَّهَارَ وَ (۳) الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ وَ النُّجُومَ مُسَخَّرَاتٍ بِأَمْرِهِ (۴) »، « وَ سَخَّرَ لَكُم مَّا فِي الْأَرْضِ (۵) » چه اینها مسخر انسانند؛ یعنی حرکات و سکنات و ذهاب و ایابشان به واسطه وصول منافع و تکمیل ما یحتاج انسان است.

روز برای تهیه و اصلاح امر معاش، و شب برای نوم و سکونت و راحت انسان، و حرکات ذاتی و عرضی شمس و قمر و سایر کواکب به واسطه نضج و

ص: ۶۸

۱-۱ \_ المحاسن، ج ۲، ص ۴۳۶؛ مفتاح الفلاح، ص ۱۷۴.

۲-۲ \_ سوره مبارکه زخرف، آیه ۳۲.

۳-۳ \_ اصل: + سَخَّرَ لَكُمْ.

۴-۴ \_ سوره مبارکه نحل، آیه ۱۲.

۵-۵ \_ سوره مبارکه حج، آیه ۶۵.

تکمیل مطعومات و مشروبات و ملبوسات انسان است؛ چنان که اگر شمس این حرکت عرضیه فلک الافلاک را نداشت لیل و نهار نبود، چه لیل از غیبت او است در تحت الأرض.

و الأرض مانعه من إيصال نورها الی جهة الفوق. و یوم به واسطه محاذات او است در دائره فوق الأرض با ارض، لذا قیل:

چون زمین برخاست (۱) از جوّ فلک نی شب و نی سایه ماند، لی و لک (۲).

و اگر آن حرکت ذاتی او در سیصد و شصت روز نبود فصول اربعه حاصل نشده بود، چه نصف این مدّت را در اوج ناحیه شمال است که ایام صیف باشد به واسطه غلبه حرارت و قربش به خط استوا، و نصف دیگر او را به حسب آن حرکت در حسیض است در بروج جنوبیه که شتا باشد به واسطه عدم محاذات او به طور استقامت و بُعدش از سمت الرأس و دائره معدّل النهار، و ما بین این دو نقطه اوج و حسیض رو به اوج بهار است و رو به حسیض خریف که حصول فصول اربعه که از مهمّات لازمه است واقع شود.

پس، اگر شمس در نقطه واحده ساکن بود اولاً محاذی خود را ارض می سوخت و نقاط دیگر از عدم حرارت منجمد بود، که در هر دو صورت تکوّن حیوان و نبات نشود.

اینها قلبی از آیات ظاهره آنها است، و الاّ چندین هزار حکم و مصالح و بدایع صنع و دقائق حکمت در وجود آنها است که به کلی غیر معروف است، کما قال تعالی: «عَنْ آيَاتِنَا غَافِلُونَ (۳)»، و در تمام این تغییرات و تبدیلات در حرکات و اوضاع و آثارشان مستخدم انسان اند که اثر منافع آنها به آدم برسد کما قیل:

همه از بهر تو سرگشته و فرمان بردار شرط انصاف نباشد که تو فرمان نبری (۴).

ص: ۶۹

۱-۱ اصل: برخواست.

۲-۲ مثنوی معنوی، مولوی، د ۳، ص ۷۳۱: «بیان آن که هر چه غفلت و غم و کاهلی...».

۳-۳ سوره مبارکه یونس، آیه ۷.

۴-۴ گلستان، سعدی، دیباچه.

قوله [و] الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَعْلَقَ سَدًّا (۱) عَنَّا بَابَ الْحَاجَةِ إِلَّا إِلَيْهِ

اعنی : حمد و ثنا خاص خدائی است که مسدود نموده از ما ابواب احتیاج را از عموم ما سوی الا بخودش ، كما قال : « وَ مَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ » . (۲)

روی آن ابراهیم علیه السلام حین سقوطه الی النار قال له جبرائیل : « هل لك حاجة؟ قال : أما اليك فلا . قال : فاسأل من الله خلاصك : قال : علمه بحالی كفانی عن سؤالی » . (۳) كما ورد في الحديث الهی : « كفى علمك عن المقال ، و كفى كرمك عن السؤال » (۴) .

قال تعالى إخباراً عن لسان يعقوب عليه السلام : « إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَعَلَيْهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ (۵) » . یعنی : اگر کسی خواهد بر چیزی اتکال و اعتماد نماید ، پس باید بر خدا اعتماد کند نه غیر ؛ زیرا که غیر او لایضرّ و لاینفع ، كما قال المولوی قدس سره :

پیش من غیرت چه سنگ است (۶) و کلوخ گر صبی و گر جوان و گر شیوخ (۷)

این است که تضرّع و استغاثه کننده نزد غیر خدا چنان که خود در کلام مجید فرموده مثل کسی است که نزد اشیاء عدیم الشعور غیر ذی روح چون جمادات ابتهال نموده و از او قضاء حوائج خود را خواهان باشد كما قال تعالى : « لَهُ دَعْوَةُ الْحَقِّ وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لَا يَسْتَجِيبُونَ لَهُمْ بِشَيْءٍ إِلَّا كَبَاسِطٍ كَفَيْهِ إِلَى الْمَاءِ لِيَبْلُغَ فَاهُ وَ مَا هُوَ بِبَالِغِهِ وَ مَا دُعَاءُ الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ » . (۸)

یعنی : مورد ابتهال و استغاثه بالحقیقه نه مجاز حقّ است ، و کسانی که دعا و تضرّع بنمایند غیر او را ابدأً اجابت نمی نمایند آنها را بشیء قلیلاً أو کثیراً ؛ «الا»

ص : ۷۰

۱-۱ \_ صحیفه : اغلق .

۲-۲ \_ سوره مبارکه طلاق ، آیه ۳ .

۳-۳ \_ بسنجید : بحار الأنوار ، ج ۶۸ ، ص ۱۵۵ با اختلاف در الفاظ .

۴-۴ \_ بحار الأنوار ، ج ۹۲ ، ص ۲۵۲ .

۵-۵ \_ سوره مبارکه یوسف ، آیه ۶۷ .

۶-۶ \_ مصدر : غیر من پیشت چو سنگ است .

۷-۷ \_ مثنوی معنوی ، مولوی ، د ۴ ، ص ۱۰۰۴ ، « وحی کردن حق تعالی به موسی علیه السلام » .

۸-۸ \_ سوره مبارکه رعد ، آیه ۱۴ .

استثنای منقطع است ، اعنی اجابت نمی نمایند الا این که بخواهد خدا ، و به قلوب مدعّوین القا نماید معاونت او را ، « كَبَابِطٍ كَفَّيْهِ إِلَى الْمَاءِ » ، یعنی : حال از داعی غیر خدا مثل کسی است که گشاده است دو کف خود را به سوی آب ، و درخواست نماید از آب که برسد به دهن او ، « وَ مَا هُوَ بِبَالِغِهِ » یعنی : اگر کسی صد سال به آب این استغاثه را نموده که آب بذاته آمده به فضای فم او رسیده و رفع عطش از او بنماید ، نخواهد آمد .

« وَ مَا دُعَاءُ الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ » ، یعنی : هر چند دعا و ابتهال نمایند جاحدین به خدا از غیر خدا ، نیست دعا و سؤال آنها « إِلَّا فِي ضَلَالٍ » ، یعنی : در ضیاع و بطلان بلا نتیجه و اثر و از اسماء مقدسه حق تعالی « صمد » است ، اُی الذین (۱) یصمدون و یقصدون الخلاق فی حوائجهم إلیه .

### عدم استطاعت حمد و شکر الهی

قوله علیه السلام : وَ كَيْفَ (۲) نُطِيقُ حَمْدَهُ أَمْ مَتَى نُوءَدَى شُكْرُهُ [لَا، مَتَى].

أولاً : بدان که : فرق بین حمد و شکر آن است که حمد آن ثنای جمیل است بر قصد تعظیم و تجلیل مُنعم لانعامه ، و شکر آن فعلیت است که خبر نماید از تعظیم مُنعم ، چون اظهار تذلل و انکسار و تواضع نزد منعم ، و حقیقت شکر خدا آن اعتراف نمودن به نعمت او ، و ادا کردن واجبات مأمورا بها از طاعات و اجتناب از منہیات او است .

پس داعی عرض می نماید با آن دور نعماء لایتناهی که تمام مخلوقات و موجودات سماوی و ارضی را مستخر و منقاد و مستخدم ما قرار داده ، بر این که غایت حرکات و سکنت آنها در ایاب و ذهاب جلب منافع به سوی ما منظور بوده ، چگونه ما طاقت و استطاعت داریم اداء حمد او را ، كما قال تعالی : « وَ إِنْ تَعُدُّوا نِعْمَتَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا (۳) » .

ص : ۷۱

۱-۱ \_ هکذا در اصل .

۲-۲ \_ صحیفه : فکیف .

۳-۳ \_ سوره مبارکه ابراهیم ، آیه ۳۴ .

قوله عليه السلام: وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي رَكَّبَ فِيْنَا آلَاتِ الْبَسْطِ، وَ جَعَلَ لَنَا أَدْوَاتِ الْقَبْضِ.

یعنی: حمد خاص خدائی است که ترکیب و ترتیب داده در بدن دنیوی ما قوا و اعضای مرتبه ظاهریه و باطنیه، هر یک را به اقتضای حکمت بالغه در محل و موضعی مخصوص، یعنی صلابت را به پا داده و لطافت را به گونه، سیاهی را به چشم داده و سفیدی را به صورت، اگر امر به عکس بود چه قدر مکروه بود، کما قیل:

جهان چون چشم و خط و خال و ابروست که هر چیزی به جای خویش نیکو است(۱)

ای عزیز از حکیم بد ناید آنچه او کرده آنچه آنچنان باید

### فرق آلات و ادوات

بالجمله، اولاً بدان که: فرق بین آلات و ادوات آن است که آن قوائی که خداوند در انسان و حیوان قرار داده، از قبیل قوای طبیعی نباتیه چون جاذبه و ماسکه و هاضمه و دافعه و نامیه و مصوره، که هر یک فعل و اثری که خدا در آنها ودیعه نهاده آداء و ایتان می نمایند، از این حیث آنها را «ادوات» گویند. یعنی آدا نماینده فعل مأمور به را.

### در شناخت ادوات بدن

چنان که جاذبه، طعام و شراب را اولاً جذب به معده نموده، و از آنجا بعد از تصفیه و تعدیل جاذبه هر عضوی از اعضای باطنیه چون طحال و ریه و کبد و قلب هر یک سهم خود را از معده جدا نموده جذب به محل خود نمایند، و در قلب بعد

ص: ۷۲

---

۱- ۱ \_ گلشن راز، شبستری، «سؤال از معانی اصطلاحات عبارت شاعرانه عارفان».

از آن که غذا صورت خون گرفت به توسط آن عروق و شرائین متصله به قلب که به منزله جداول و انهارند تقسیم شده ، و از مجاری خود به تمام اسافل و اعالی اعضا برساند ، تا آن که هر جزء و هر عضوی آنچه سهم او است از قلب اخذ نماید ، و قوه جاذبه که به آن محلّ رسانید باید قوه ماسکه که به منزله مَلَكِ موکله است آن خون را که به واسطه رقت و مائیت مایل به اسفل است قهراً در علوّ نگاه بدارد ، تا آن که قوه مصوره او را به صورت آن عضو نماید . قیاس نما باقی دیگر را .

## در شناخت آلات بدن

باری ، و آن اعضای باطنیه و ظاهریه که موارد و محلّ هر یک از این قواوند که به توسط آن عضو آن اثر بروز و ظهور می نماید ، آنها را « آلات » نامند ، چون آلات صانع ظاهریه که هر یک مصدر کاری اند که بدون آن آلات صانع نمی تواند اظهار صنعت نماید ، علاوه آن که آلات طبیعی او چون یدّین و اصابع او در عمل باید گاهی گشاده و منبسط ، و گاهی جمع و منقبض گردد ، تا صنعت و آثار خود را بتواند به ظهور برساند ، قال تعالی : « أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ لَنْ نَجْمَعَ عِظَامَهُ \* بَلَى قَادِرِينَ عَلَى أَنْ نُسَوِّيَ بَنَانَهُ (۱) » ، یعنی : آیا گمان می کند انسان که ما جمع و تألیف نمی نمائیم به این هیئت حسنه عظام اعضای او را حاوی بر حکم عدیده ، چه در جمع و ترکیب و تألیف هر عظمی بر عظمی چندین حکم و مصالح منظور شده که اگر بر غیر این تألیف و هیئت اجتماعیه بود عمل بدنیه به کلی مختلّ و مهمل بود ، پس آیا مع ذلک گمان می نماید که این جمع و تألیف از ما نیست بکله ، به اقتضای طبیعت عدیم الشعور این هیئت اعضا و عظام فراهم شده ؛ لیس الأمر كما زعم ، « بَلَى قَادِرِينَ عَلَى أَنْ نُسَوِّيَ بَنَانَهُ (۲) » ، یعنی : ما قادر بودیم که بنان و اصابع یدین و رجلین او را مستویه و مساویه قرار می دادیم ، نه آن که به اقتضای حکمت و مصلحت طویل و قصیر ، کبیر و صغیر ، یا آن که قادر بودیم که قرار بدهیم آنها را

ص : ۷۳

۱-۱ \_ سوره مبارکه قیامت ، آیه ۳ و ۴ .

۲-۲ \_ همان ، آیه ۴ .

شیء واحد كُخِفَ البعير و حافر حمار ، تا ممکن نباشد که يعمل شيئاً مما كان يعمل بأصابعه المتفرقه ، ذات مفاصل و الأنامل من البسط و القبض ، المستلزم لبروز الآثار و الأعمال و الصنائه . قال مولينا اميرالمؤمنين عليه السلام :

و فى قبض كفّ الطفل عند ولوده دليل على حرص المركب فى الحى

و فى بسطها عند الممات مواعظ ألا فانظرونى قد خرجت بلا شىء (١)

و من أسمائه تعالى : يا باسط يا قابض ، أى يبسط الرزق لمن يشاء من عباده و يقبض و يضيق لمن يشاء ، و يبسط الارواح فى الأبدان عند الحياه و يقبض الارواح عن الأبدان عند الموت .

## ارواح حيات

قوله عليه السلام : وَ مَتَّعَنَا بِأَرْوَاحِ الْحَيَاةِ (٢).

يعنى : حمد خدا را که تمتّع و انتفاع داد ما را به ارواح الحياه . ارواح را به لفظ جمع فرموده اند ، به واسطه آن که هر فردى از ارواح متعدده اى است نه روح واحد .

## ارواح پنجگانه انبياء

در بعضى چون انبياء و مرسلين ارواح خمسه است ، أعنى : روح قدسى و روح ايمان و روح الشهوه و روح القوّه و روح البدن . روح قدسى آن روحى است که عالم اند به او حقايق امور ما كان و ما يكون را على ما هى عليه .

## ارواح چهارگانه مؤمنان

و مؤمن را چهار روح است ، أعنى : روح الشهوه و روح القوّه و روح البدن يا روح الايمان ، که به أطاع الله و لا يعصى ، و اذا صدر عنه فعل المعصيه فارقه روح الايمان ، و بقى فيه ثلاثه الأخيره ، روح الشهوه التى يميل النكاح ، و روح القوّه الذى تحصل به أمور المعاش ، و روح البدن الذى يتحرّك به على وجد الارض حتى

ص : ٧٤

١-١ \_ ديوان على عليه السلام ، ص ٤٨٨ .

٢-٢ \_ اصل : + و أثبت فينا جوارح الأعمال .



## روح بخاری

روح بدن همان روح بخاری است ، اعنی دمی که حاصل می شود از الطیفِ اغذیه ، و منبع او در قلب است که به حرارت قلب تبخیر و تصعید شده و از مجاری آورده ، و شرائین منبسط می شود به تمام بدن ، و در محل هر یک از قواء عشره حیوانیه عین آنها است ، از این است که به نرسیدن غذا که به منزله زیت این سراج است ضعف در تمام قوی حاصل می شود ، حتی یطفیء السراج .

## روح یا جوهر ملکوتی

بعد ، بدان که : جوهر ملکوتیه که مدبر این کالبد و آمر و ناهی در او است گاهی از او به روح تعبیر می شود که « نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي (۱) » ، و از برای روح چنان که گذشت مراتب متفاضله است .

و گاهی به ذات و نفس تعبیر شده : « تَعَلَّمُ مَا فِي نَفْسِي وَ لَا أَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِكَ (۲) » .

## اقسام نفس و قوای آن به روایت حضرت علی علیه السلام

و از برای او نیز چنانکه علی علیه السلام تعبیر فرموده ، مراتب اربعه است ، کما قال کمیل بن زیاد : « سألت مولانا أمير المؤمنين عليه السلام ، قلت : أريد ان تعرفني نفسي .

قال : يا كميل ! أي نفس (۳) تريد أن اعرفك؟

قلت : يا مولاي هل هي الأ نفس واحده؟

فقال : يا كميل ! إنما هي أربعه ، الناميه النباتيه ، و الحسيه الحيوانيه ، و الناطقه القدسيه ، و الكليه الإلهيه . و لكل واحد من هذه خمس قوی [و خاصيتان] .

فالناميه النباتيه لها خمس قوی : ماسكه و جاذبه هاضمه و دافعه و مریه . و لها

۱-۱ \_ سوره مبارکه حجر ، آیه ۲۹ .

۲-۲ \_ سوره مبارکه مائده ، آیه ۱۱۶ .

۳-۳ \_ مصدر : الأنفس .

خاصيتان : الزيادة و النقصان ، و انبعاثها من الكبد . و هي أشبه الأشياء بنفس الحيوان .(١)

و الحسيه الحيوانيه لها خمس قوى : سمع و بصر و شم و ذوق و لمس ؛ و لها خاصيتان : الرضا و الغضب ، و انبعاثها من القلب .  
و هي أشبه الاشياء بنفس السباع .(٢)

و الناطقه القدسيه ، لها خمس قوى : فكر و ذكر و علم و حلم و نباهه . و ليس لها انبعاث ، و هي أشبه الأشياء بنفس  
الملائكه(٣) ؛ و لها خاصيتان : النزاهه والحكمه .

والكلية الالهيه لها خمس قوى : بقاء فى فناء و نعيم فى شقاء ، و عزّ فى ذل ، و فقر فى غنا ، و صبر فى بلاء ؛ و لها خاصيتان :  
الحلم و الكرم(٤) . و هذه التى مبدؤها من الله ، و اليه تعود ، لقوله تعالى : «فَنَفَخْنَا فِيهِ مِنْ رُوحِنَا (٥)» . و أمّا عودها(٦) فلقوله  
تعالى : «يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ \* ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً (٧)» ، و العقل وسط الكلّ « (٨)

### فضل الهى بر انسان

قوله عليه السلام : وَ أَثْبَتْنَا فِيهَا جَوَارِحَ الْأَعْمَالِ ، وَ غَدَّانَا بِطَيِّبَاتِ الرِّزْقِ ، وَ أَغْنَانَا بِفَضْلِهِ ، وَ أَقْنَانَا بِمَنِّهِ .

جوارح الانسان : أعضاؤه التى يكتسب بها ، كيديه و رجليه .

و الاجتراح : الاكتساب .

و الغنا : ضدّ الفقر ، و فى الحديث : «مَنْ يَسْتَعْنِ بِاللَّهِ وَ عَطَائِهِ يَغْنِيهِ اللَّهُ ، أَى يَخْلُقُ فِي قَلْبِهِ غِنًا أَوْ يَعْطِيهِ مَا يَغْنِيهِ عَنِ الْخَلْقِ» (٩) .

و القنا : بمعنى العطا و بمعنى الرضا ، قوله تعالى : « وَ أَقْنَى (١٠)» . و اقنى يعنى :

ص : ٧٦

١-١ \_ مصدر : \_ و هي أشبه ... الحيوان .

٢-٢ \_ مصدر : \_ و هي أشبه ... السباع .

٣-٣ \_ مصدر : بالنفوس الفلكيه .

٤-٤ \_ مصدر : الرضا و التسليم .

٥-٥ \_ سورة مباركه تحريم ، آيه ١٢ .

٦-٦ \_ مصدر : \_ و أمّا عودها .

٧-٧ \_ سورة مباركه فجر ، آيه ٢٧ و ٢٨ .

٨-٨ \_ بحار الانوار ، ص ج ٥٨ ، ص ٨٥ .

٩-٩ \_ مجمع البحرين ، ج ٣ ، ص ٣٣٥ ، ماده «غنى» .

١٠-١٠ \_ سورة مباركه نجم ، آيه ٤٨ .

خدا است که عطا می نماید بعضی از عباد را به مقتضای استحقاق ، حتی ارضاهم ، كما قال في حق نبيه : « وَ لَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى (۱) » .

### چگونگی اختبار و ابتلاء الهی

قوله عليه السلام : ثُمَّ أَمَرْنَا لِيُخْتَبَرَ طَاعَتَنَا، وَ نَهَانَا لِيُتَبَلَى شُكْرَنَا.

أولاً بدان که : اختیار و ابتلا را به معنی امتحان گرفته اند ، و اطلاق این معنی بر خدا مجاز است ؛ چه امتحان نسبت به کسی حقیقت است که جاهل و غافل به حال و مال طرف باشد ، و بخواهد از طریقه امتحان علم کامل به اخلاق و اوصاف ممتحن حاصل نماید که آیا جاهل است ، یا عالم صادق است ، یا کاذب امین است یا خائن ، و هو تعالی عالم به احوال و افعال الخلائق حالاً و مالاً بحيث لا یغیب عن علمه ذره فی السماوات و لا فی الأرض . (۲) فلا یحتاج أن یختبرهم لیعرفهم .

پس بلا بر سه وجه است : [۱] : نعمت ، [۲] : و اختبار ، [۳] : و مکروه .

و اختبار به معنای خبر کردن است .

### اوامر و نواهی الهی

و تحقیق مطلب آن که خدای تعالی از باب عنایت از لیه عباد خود را به توسط عباد مکرمون و انبیاء مرسلون و کتب سماوی آنها را به اموراتی (۳) از فرائض مستحسنه مأمور نموده که خیر و صلاح دارین آنها در او است ؛ چه موجب تکمیل نفس و اصلاح معاش و معاد است . و از اموراتی نهی فرموده که ارتکاب آنها موجب قبایح صوری و معنوی و فساد امور دنیوی و اخروی آنها است ؛ چنان که بعد از تدقیق نظر مشهود اولی الابصار است که هیچ امری از امور واجبه نیست الا آن که حُسن صوری دارد ، و هیچ نهی از منهیات شرعیه نیست الا آن که قُبْح صوری دارد ، نهایت امر (۴) ناهی حقیقی حکیم علی الاطلاق بر اثرات و نتایج او

ص : ۷۷

۱-۱ \_ سوره مبارکه فجر ، آیه ۵ .

۲-۲ \_ اقتباس از سوره مبارکه سبأ ، آیه ۳ : « لَا یَعْزُبُ عَنْهُ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ ... » .

۳-۳ \_ کذا ، و همچنین در سایر موارد .

۴-۴ \_ اصل : + و .

کما هو حقّه عالم است ، و عباد جاهل و غافل .

## ترغیب و ترهیب الهی

و از آن قوانین موضوعه واجبه و منهیّه که عاقبت اسباب قرب خدا و منتهی به او است تعبیر به طریق مستقیم فرموده ، و عباد را به توسّط آن داعیان به آن طریق دعوت نموده و داخل کرده ، نهایت اگر آنها از آن طریق انحراف ورزند آنها را به سوط و لجام مجازات خبر نماید ، گاهی ترغیباً و گاهی ترهیباً ، اعنی مرتبه [ای] به احسان و انعام خبر نماید ، و مرتبه [ای] به عذاب و زجر ؛ تا آن که از شرور و فساد طرف افراط و تفریط طریق که منتهی به جهنّم عقوبات است خلاص نموده ، به جاده مستوی داخل نماید ، کما قال تعالی : « وَ لَتَبْلُوَنَّكُمْ <sup>(۱)</sup> » بالخیر و الشرّ فتنه ، یعنی : ما شما را اختبار می نمائیم .

گاهی به وصول خیرات و گاهی به ایصال شرور فتنه ، اى لأجل تخلیصکم کما ورد فی الحدیث : « إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى خَلَقَ جَهَنَّمَ مِنْ فَضْلِ رَحْمَتِهِ سَوَاطِئاً يَسُوقُ بِهِ عِبَادَهُ إِلَى الْجَنَّةِ » <sup>(۲)</sup> . اعنی : عذاب و عقوبات جهنم را به منزله تازیانه قرار داده از باب فضل و احسان خودش که به او می راند ، و سوق می دهد عباد خود را إلى الجنة ، کما قال النبی صلی الله علیه و آله وسلم : « عَجِبْتُ مِنْ قَوْمٍ يَجْرُونَهُمْ إِلَى الْجَنَّةِ بِالسَّلَاسِلِ » <sup>(۳)</sup> .

## در علت وصول خیر و شر به عباد

این وصول خیرات و شرور برای آن است بدانند عباد که به کلی غافل اند غیر مغفول عنه اند ، بلکه چون مربوب اند ، لهذا واقع در تحت قاهریت و تربیت ربی اند که « هُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ » <sup>(۴)</sup> ، چنان که خود در کلام مجید علت ارائه آیات آفاقی و انفسی خود را اعمّ از خیرات و شرور علم به وجود خود قرار داده است ؛

ص : ۷۸

۱-۱ \_ سوره مبارکه محمد ، آیه ۳۱ .

۲-۲ \_ بسنجید : تذکره الموضوعات ، ص ۲۲۸ (حدیث درین مصدر جعلی دانسته شده است) .

۳-۳ \_ بسنجید : کنز العمال ، ج ۱۲ ، ص ۹۲ : « مِنْ قَوْمٍ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ فِي السَّلَاسِلِ » .

۴-۴ \_ سوره مبارکه انعام ، آیه ۱۸ .

حيث قال: « سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ (۱) » چه سين « سَنُرِيهِمْ » علامت استقبال نيست كه بعدها ارائه بدهيم ، بلكه به معنای دوام و استمرار است ، يعنى مستمراً و دائماً ارائه مى دهيم ما آيات خود را با آنها در آفاق ، يعنى در جوانب عالم از خسف و زلزله و قحط و غلا و طاعون و وبا [و] هلاكت ثمرات و فساد زراعات و غيره .

« وَفِي أَنْفُسِهِمْ » يعنى : و ما ارائه مى دهيم آيات خود را بر آنها در نفوس آنها ، گاهى به مرض و گاهى به صحت ، گاهى به رفاهيت و رخا ، گاهى به عسرت و عنا ، گاهى به استيلاى خوف ، و زمانى با مٓيت ، گاهى به سرور و فرح ، گاهى به حزن و اندوه . اين آيات انفسى و آفاقى را براى چه به آنها ارائه مى دهيم « حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ » يعنى : تا ظاهر و منكشف و بين شود از براى آنها كه ربّ آنها حق است . يعنى واجب الوجود ، و وجودش ثابت و محقق است .

### احاطه علمى خداوند بر موجودات

چنان كه جائي ديگر از قرآن مجيد استدلال بر وجود و بر احاطه علم خود به موجودات مى نمايد : « اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ يَتَنَزَّلُ الْأَمْرُ بَيْنَهُنَّ (۲) » ، يعنى : خدائى كه خلق نموده سماوات سبعة را ، « وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ » يعنى : و از ارض ايجاد نموده طبقات سبعة را به اعتبار اقاليم سبعة آنآ فآناً نازل مى نمايد بين طبقات ارض براى هر نفسى از خير و شرّ به مقتضاي لزوم : « لَتَعْلَمُوا أَنَّهُ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ، وَ أَنَّ اللَّهَ قَدْ أَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا (۳) » ، يعنى : نازل كردن امر و فرمان براى هر فردى از نفوس بر حسب استحقاق و لزوم به علت آن است ، بدانيد كه خدا بر هر شىئى قادر و حكم كننده است ، و بدانيد به تحقيق كه احاطه دارد به هر شىء ، علم او « مَا رُبُّكَ بِعَاقِلٍ عَمَّا يَعْمَلُونَ (۴) » .

ص : ۷۹

۱-۱ \_ سوره مبارکه فصلت ، آيه ۵۳ .

۲-۲ \_ سوره مبارکه طلاق ، آيه ۱۲ .

۳-۳ \_ همان .

۴-۴ \_ سوره مبارکه هود ، آيه ۱۲۳ .

لذا باید در همه حال ابلا و ابتلا شاکر باشند ، زیرا که ربّ عباد ، ما أراد بعباده إلاّ خيراً لذا ورد فی الدعاء : « نحمدک علی ما کان و نستعینک علی ما یكون » (۱). اعنی : حمد می نمائیم تو را بر آنچه بر ما در ماضی از ایام واقع شده ، و طلب اعانت می نمائیم در آنچه بر ما مستقبل از زمان واقع می شود .

### سزاهمال عباد در عدم عذاب

قوله علیه السلام : فَخَالَفْنَا عَنْ طَرِيقِ أَمْرِهِ، وَرَكِبْنَا مُتُونًا زَجْرِهِ، فَلَمْ يَبْتَدِرْنَا بِعُقُوبَتِهِ، وَ لَمْ يُعَاجِلْنَا بِنِقْمَتِهِ، [بَلْ] تَأَنَّنَا بِرَحْمَتِهِ تَكْرُمًا، وَانْتَظَرَ مُرَاجَعَتَنَا بِرَأْفَتِهِ حِلْمًا.

المتن و المتون : بمعنی الشده و الغلظه و الصلابه .

الزجر : بمعنی المنع .

و بدر : بمعنی المسابقه و المسارعه ، و المبادره الى الشیء .

والقمه : بمعنی الکراهه و الاخذ بالعقوبه .

الانتظار : التأخیر ، و النظر : هو التأمل فی الشیء .

المراجعه : المعاوده الى الشیء المعهود .

الرافه : العطوفه والرحمه .

الحلیم : الذی لایهیجه الغضب .

بالجمله ، پس از تشریح و توضیح لغات مفرده فقره دعاء ، ما حصل او این است که : خداوند تعالی ما را چنان که گذشت مأمور نموده به اموراتی از اوامر فرضیه ، و نهی نموده از اعمالی قبیحه .

پس ، ما نوع بشر از باب استیلای شیطان نفس که بالفطره أمر به سؤال است مخالفت نمودیم از طریق امر او ، و مرتکب شدیم شدید و غلیظ از زواجر و ممنوعات او را از کبائر منهیّه ، مع ذلك مبادرت نفرموده ما را به عقوبات خود ، و عجله نکرده به عذاب ما به سبب کراهت خود از ما ، بلکه تأخیر و تأنیّ نموده بر ما به سبب رحمت و مهربانی خود از روی تکرم ؛ چه معنای کرم که در حقّ است

آن افاده و اجاده و عطای به مستفید و مستجاد است ، لا لعوضٍ و لا لغرضٍ ؛ چه اگر لعوضٍ باشد مستعیض و معامل خواهد بود ، و اگر لغرضٍ باشد مستکمل به غیر خواهد بود ، و هر دو بر حق تعالی محال است .

باری ، و انتظار کشید از ما مراجعت و معاودت ما را از معصیت به طاعت خود به واسطه اقتضای صفت کرم و حلم ، کما فی الدعاء : « فَإِنَّهُ غَيْرُ مَنْقُوصٍ مَا أَعْطَيْتَ ، فَزِدْنِي مِنْ فَضْلِكَ يَا كَرِيمَ » (۱) .

### توبه و باب مفتوح آن

قوله عليه السلام : وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي دَلَّنَا عَلَى التَّوْبَةِ الَّتِي لَمْ نُفِدْهَا إِلَّا مِنْ فَضْلِهِ .

اعنی : حمد خاصّ خدائی است که دلالت نموده ما را بر توبه آن چنان که ما فائده از او نمی بریم الا از باب فضل و احسان او که ما را موفق به او نماید .

امّا دلالت نمودن به توبه آن تحریص و ترغیب او است تعالی در کلام مجید ، حیث قال : « كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ أَنَّهُ مَنْ عَمِلَ مِنْكُمْ سُوءًا بِجَهَالَةٍ ثُمَّ تَابَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَصْلَحَ فَأَنَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ » (۲) . و معنی توبه رجوع است .

و آن از خدا نسبت به عباد القا و الهام در قلوب عباد است حالت رجوع و عقاب است از آنها به واسطه او .

و از عباد نسبت به خدا دعوت آنها است از معصیت به طاعت ، و از اعراض به اقبال و ندامت بر ذنب لکونه ذنبا ؛ چنان که مفاد کلام علی علیه السلام هست در باب حقیقت توبه : « من الذنب الندامة ، و للفرايض الإعادة و ردّ المظالم و استحلال الخصوم ، و العزم علی أن لاتعد و ذوب الجسم فی الطاعة کما ربّيتها فی المعصیه ، و إذاقه النفس مراره الطاعة کما أذقتها حلاوه المعصیه » (۳) .

بعد ، بدان که : هر یک از عبادات به خصوص توبه و صلوات که موجب قرب و معراج مؤمن است به منزله ابوابی از حقّ تعالی به روی عباد مطیعین است ، ولی

ص : ۸۱

۱-۱ \_ بحار الأنوار ، ج ۹۵ ، ص ۳۹۰ : « وزدنی » .

۲-۲ \_ سوره مبارکه انعام ، آیه ۵۴ .

۳-۳ \_ بدین الفاظ در مصادر یافت نشد ، لکن بنگرید به : نهج البلاغه ، ج ۴ ، ص ۹۸ .

عموماً این ابواب گاهی مفتوح و گاهی مسدود است الاً باب توبه که دائماً مفتوح است الى انقضاء المده ، كما فى الحديث : « لا يغلِق باب التوبه على العباد حتى تطلع الشمس مغربها » (۱) ، که مسدودی او را تعلیق بر محال کرده که طلوع شمس از مغرب باشد و تعلیق بر محال محال است ، قال المولوى قدس سره :

آن همه گه بسته باشد ، گه فراز جز در توبه که نبود جز که باز (۲)

### فضیلت امت مرحومه در امهال بر عذاب

قوله عليه السلام : فَلَؤَ لَمْ نَعْتَدِدْ مِنْ فَضْلِهِ إِلَّا بِهَا لَقَدْ حَسَنَ بَلَاؤُهُ عِنْدَنَا ، وَ جَلَّ إِحْسَانُهُ إِلَيْنَا وَ جَسَمَ فَضْلُهُ عَلَيْنَا .

عتید : به معنی حاضر و مهیا است .

دو لفظ فضل در فقره دعا اگر به معنای واحد باشد تکرار لازم آید ؛ لهذا اول به معنای احسان است ، و ثانی به معنی زیاده .

« بلا » به معنی اختیاب است .

و « جَلَّ » به معنی علوّ ، و بمعنی العموم یقال : مطر مجلل ، التى تعمّ الأرض بمائه الجسیم بمعنی العظیم .

بالجمله ، مفاد فقره دعا آن که : از فضل و احسان خدا به این امت مرحومه که آنها را به اضافه عبادی فضیلت بر جمیع امم ماضیه داد .

« فلو لم نعتد » یعنی : پس اگر چنانچه ما از روی خطا و نسیان و اسراف بر نفس حاضر و مهیا نشویم كما هو حقّه بر اداء اوامر واجبه در طاعات و اجتناب منهیات إلا بها ، یعنی مگر فقط به همین توبه ، باز هم مع ذلك « لقد حسن بلائه عندنا » : یعنی : اختیاب و ابتلاء او به ما بلا و اختیاب حسن است ، أعنى به ادنی عقوبتی متنبّه و خبر می نماید ، نه آن که چون امم ماضیه که در ترک اوامر و

ص : ۸۲

۱- ۱ \_ بسنجید : تفسیر الإمام العسکری علیه السلام ، ص ۴۷۷ ؛ بحار الأنوار ، ج ۶ ، ص ۳۴ : « أخبرني عن التوبه إلى متى

تقبل ؟ ، فقال رسول الله صلى الله عليه و آله : يا أبا العرب إن بابها مفتوح لابن آدم لا يسدّ حتى تطلع ... » .

۲- ۲ \_ مثنوی معنوی ، مولوی ، د ۴ ، ۹۷۶ ، « بیان آن که در توبه باز است » (با اختلاف در ضبط) .



ارتکاب نواهی آنها را مبتلا نماید به ابتلاءات سوء ، چون استیلاء عدو بر آنها به قتل و غارت و اسارت و خرابی معابد و احراق کتب سماوی آنها ، چون ابتلای بنی اسرائیل و غلبه بخت النصر و آتش زدن و منهدم نمودن بیت المقدس و احراق تورات در دفعه اول ، و مرتبه ثانی در مجازات عصیان و تمرد آنها غلبه قحط و غلا و طاعون و وبا . ولی در این امت مرحومه « ابلأه الله بلاء حسناً » (۱) یعنی : اختبار حسن است ، چون مرض و فقر و شیب که کفاره گناهان است ، کما ورد : « و لا تبتلنا إلا بالتي هي أحسن » (۲) ، ای لا تختبرنا إلا بوجه الحسن .

و لذا قال المعصوم : « و أجل إحصانه إلينا » یعنی : عالی و عام است در عموم احوال عطوفت خدا به ما امت مرحومه ، « و جسم (۳) فضله علينا » یعنی : و عظیم است زیادتی رأفت و تعالی بر ما ، چنان که در کلام مجید نوید مرحمت کرده حیث قال : « يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا (۴) » ، یعنی : ای عبادی که اسراف و افراط و جهالت ورزید بر نفوس خود به این که تجاوز نمودید از حدود الهیه مأیوس مباشید از رحمت عامه خدا ، که خدا غفران و ستر می نماید ذنوب و اثرات مفساد و تجاوزات شما را جمیعاً ، لذا داعی علیه السلام در فقره دعاء می فرماید :

### رفع تکالیف مشکل از امت اسلام

فَمَا هَكَذَا كَانَتْ سُنَّتُهُ فِي التَّوْبَةِ لِمَنْ كَانَ قَبْلَنَا، لَقَدْ وَضَعَ عَنَّا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ.

یعنی : پس این طوری که به این امت مرحومه رعایت نموده نبوده سنت و سیره و طریقه حق تعالی در توبه امم ماضیه که قبل از ما بودند ؛ چه شرط قبول توبه آنها موقوف بر قتل انفس بود ، کما قال تعالی : « فَتُوبُوا إِلَىٰ بَارئِكُمْ فَاقْتُلُوا أَنفُسَكُمْ (۵) » ، لهذا از خصایص پیغمبر صلی الله علیه و آله خبر می دهد « يَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي

ص : ۸۳

۱-۱ \_ شرح نهج البلاغه ، ج ۸ ، ص ۲۶۸ .

۲-۲ \_ بسنجید : بحارالانوار ، ج ۹۴ ، ص ۲۳۳ : « و لا تبتلنی » .

۳-۳ \_ متن : و جسیم .

۴-۴ \_ سوره مبارکه زمر ، آیه ۵۳ .

۵-۵ \_ سوره مبارکه بقره ، آیه ۵۴ .

كَانَتْ عَلَيْهِمْ (۱)»، یعنی: پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم به قوانین و احکام سهله سَمَحَه از امت خود اِصْر و ثقل اعمال شاقّه و تکالیف صعبه که به منزله قیودات و اغلال و سلاسل بر آنها بود از آنها موضوع و مطروح می نماید، که من جمله از آن تکالیف شاقّه قطع موضع نجاست از ثوب و احراق غنایم و حرمت اخذ اسیر و فدیة او و صوم ثلاثه اشهر و غیر ذلک بود.

لذا معصوم در این فقره دعا متذکر است: «وضع عنا ما لا طاقه لنا به» چنان که حق تعالی از باب عنایت ازلیه که به این امت دارد آنها را به این دعا تلقین می نماید که: «رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِنْ نَسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا رَبَّنَا وَ لَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا إِصْرًا كَمَا حَمَلْتَهُ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِنَا رَبَّنَا وَ لَا تُحْمِلْنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ وَ اعْفُ عَنَّا وَ اغْفِرْ لَنَا وَ ارْحَمْنَا (۲)» الی آخره؛ چه نسیان ترک اوامر و ارتکاب نواهی است غفلت من غیر عمد، و خطا مرتکب شدن عصیان است متعمداً.

رَبَّنَا، ای مالک و مربی و مدبّر ما، تحمیل مکن بر ما تکالیف شاقّه فوق طاقت ما چنان که تحمیل کردی بر اممی که سابق بر ما بودند، کما این که به یک تمرد بنی اسرائیل از دخول بیت المقدس، بآن «قَالُوا يَا مُوسَى إِنَّ فِيهَا قَوْمًا جَبَّارِينَ (۳)»، «إِنَّا لَنْ نَدْخُلَهَا أَبَدًا مَا دَامُوا فِيهَا (۴)»، خدای تعالی به مجازات این عصیان آنها را به عقوبت: «فَإِنَّهَا مُحَرَّمَةٌ عَلَيْهِمْ أَرْبَعِينَ سَنَةً يَتِيهُونَ فِي الْأَرْضِ (۵)»، ای یتحیرون و یترددون، مبتلا نمود.

### عدم تکلیف بر اوامر دشوار

قوله عليه السلام: وَ لَمْ يُكَلِّفْنَا إِلَّا وُسْعًا، وَ لَمْ يُجَسِّمْنَا (۶) إِلَّا يُسْرًا، وَ لَمْ يَدْعُ لِأَحَدٍ مِنَّا حُجَّةً وَ لَا عُذْرًا.

التكليف منّا: كان معرضاً للثواب و العقاب .

الوسع: الطاقه .

ص: ۸۴

۱-۱ \_ سوره مبارکه اعراف، آیه ۱۵۷ .

۲-۲ \_ سوره مبارکه بقره، آیه ۲۸۶ .

۳-۳ \_ سوره مبارکه مائده، آیه ۲۲ .

۴-۴ \_ همان، آیه ۲۴ .

۵-۵ \_ همان، آیه ۲۶ .

۶-۶ \_ اصل: لم تكلفنا ... لم تجسمنّا .

التجشم : التكلّف و التحميل على أمر الشاقّ .

اليسر : السهولة خلاف العسر .

الحججه : من الاحتجاج .

العدر : التقصير .

ما حصل فقره دعا آن که حق تعالی تکلیف به اوامر و قوانینی که مورد وقوع ثواب و تحقّق عقاب است نمی نماید ، ما را زیاده از قدر طاقت و قدرت و تحمّل ما ، كما قال فی کلامه المجید : « لا یُکَلِّفُ اللّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا (۱) » ، و تحمیل بر اوامر و نواهی مفروضه نمی نماید الاّ به طور یسر و آسانی از دون ضیق و عسرت .

### عدم قبول عذر بعد از ارسال رسل

« و لم یدع لأحد منّا [حجّه و لا] عذراً » ، یعنی : به واسطه ارسال رسل و انزال کتب به خصوص قرآن مجید که حاوی علوم اوّلین و آخرین و احتوای او بر اقامه براهین قاطعه و استدلالات واضحه است ، واگذار نکرده از برای احدی جایّ محاجّه و احتجاج ، و از برای خود مورد عذر و تقصیری كما قال تعالی : « لِيَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ (۲) » .

### هلاکت در عدم اتیان حجّت

قوله عليه السلام : فَالْهَالِكُ مِنَّا مَنْ هَلَكَ عَلَيْهِ، وَ السَّعِيدُ مِنَّا مَنْ رَغِبَ إِلَيْهِ.

یعنی : چون حقیقت ها از کثرت اقامه حجج واضحه و دلایل قاطعه در کلام مجید خود جای شک و تردید و عذر و احتجاج برای احدی از عباد خود باقی نگذاشته ، لهذا مع ذلک هلاک شونده ، و عطب یابنده از ما کسی است که بنفسه خود ، خود را به غضب و هلاکت انداخته .

« علیه » أعنى : مع العلم بقوانين الدّين و يقينه بحسنه ، و اطلاعه على أثار السوء و الفساد فى مخالفه ؛ چه هر فردی لابد ، علم اجمالی به حدود الهی دارد ، و

ص : ۸۵

۱-۱ \_ سوره مبارکه بقره ، آیه ۲۸۶ .

۲-۲ \_ سوره مبارکه نساء ، آیه ۱۶۵ .

با این علم اجمالی اگر تمرد از احکام نماید خود به دست خود « ألقى نفسه في التهلكه » (۱). چه جاهل مقصر است نه قاصر ، و جاهل قاصر معاف است به واسطه عدم این علم اجمالی ، چه « من كان أعلم فتكليفه أشكل ، و من كان أجهل فتكليفه أسهل » .

### سعادت در رغبت به دین و قوانین الهی

و قول معصوم علیه السلام : « والسعيد منا من رغب اليه » ، سعيد ضد شقی است ، شقی مخالفت کننده . و سعيد مساعدت و موافقت نماینده است ، یعنی با سعادت از ما کسی است که رغبت به دین و قوانین او نموده قال تعالی : « وَ لَوْ تَوَاعَدْتُمْ لِأَخْتَلَفْتُمْ فِي الْمِيعَادِ وَ لَكِنْ لِيُقْضَىٰ لِلَّهِ أَمْرًا كَانَ مَفْعُولًا لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَن بَيْنِهِ (۲) » . « مواعده » مفاعله است از طرفین ، و میعاد اطلاق می شود بر وعده و بر زمان وعده و بر موضوع قرارداد ، وعده به امری .

مجملی از تفسیر و تأویل آیه شریفه آن که : اگر شما نوع بشر الاقلیلی به هم مواعده نمائید ، هر آینه مخالفت خواهید نمود ، یا در خود وعده ، یا در زمان وعده ، یا در محل مواعده ؛ ولی خدای تعالی امضا و ایتان می نماید در عالم ، آن امری را که « کان مفعولاً » ، اَعْنَى بجا آورده شده و معین گردیده در علم او ، و لوح محفوظ است ، چه آنچه سبقت یافته در علم خدا وقوع او در عالم شهادت لابد واجب الوقوع است ، ولو بعد از مرور از منته متمادیه ؛ چه امورات تدریجی الوقوع دفعی الحصول است در لوح محفوظ ، ولی چون این عالم تدریج و دار اسباب است ، و از برای هر شیء شرایط و معدّاتی است از دورات فلکیه و سیر کواکب تا به آن دوره مخصوص که شرط وقوع امر معین است نرسد وجود فلان امر ، که مشروط است محقق نشود .

« لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَن بَيْنِهِ وَ يَحْيَىٰ مَنْ حَيَّ عَن بَيْنِهِ (۳) » ، مثلاً در علم خدا گذشته و بجا آورده شده که : زید نام ، در فلان یوم معلوم هلاک شود ، و فلان عمرو

ص : ۸۶

۱-۱ \_ اقتباس از کریمه بقره ، آیه ۱۹۵ : « وَ لَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ » .

۲-۲ \_ سوره مبارکه انفال ، آیه ۴۲ .

۳-۳ \_ همان .

نام ، باید در همان یوم باقی و زنده بماند ، ولی این هلاکت آن و بقای این که در علم خدا است نزد غیر خودش مستور و غیر معروف است ، و اذا وقع المعلوم فی حاقّ الواقع ، اعنی از نشأه علم به عالم عین آید بین ، و انکشف المعلوم لكلّ أحدٍ ؛ چنان که حق تعالی به پیغمبر خود خبر می دهد که در فلان سنه و فلان یوم و ساعت فلان زید باید هلاک شود ، بعد به آن زمان وعده خدا که رسید .

« لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيِّنَةٍ » یعنی هلاک می شود آن کسی که گذشته است هلاکت او در آن روز در علم خدا « عن بینه » ای عن الکشف و البیان ، بحیث یشاهد هلاکته کلُّ من کان حاضراً .

« وَ يَحْيَى مَنْ حَيَّ عَنْ بَيِّنَةٍ » و به واسطه آن که زنده بماند کسی که گذشته است در علم خدا حیات و بقای او در آن روز « عَنْ بَيِّنَةٍ » ای عن الوضوح و الحقیقه ؛ لأنّ البینه و البیان جعل الشیء مبیناً ظاهراً ، یقال : تبین الشیء ای تحقّق و ظهر خفائه .

### حمد خداوند ، بسان ملائکه

قوله عليه السلام : وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ بِكُلِّ مَا حَمِدَهُ بِهِ أَدْنَى مَلَائِكَتِهِ إِلَيْهِ وَ أَكْرَمُ خَلِيقَتِهِ عَلَيْهِ وَ أَرْضَى حَامِدِيهِ لَدَيْهِ .

أولاً- باید دانست که : « ادنی » اطلاق می شود بر معانی ثلاثه ، یک مرتبه به معنی أقلّ ، و مرتبه [ای] به معنی اذلّ و أحقر ، و مرتبه [ای] به معنی أقرب است . التّدانی إلى الشیء : التقرّب إليه ، كما فی قوله تعالی : « دَنَا فَتَدَلَّى (۱) » . ای قرب و تعلق . و « ادنی ملائکته » که در فقره دعا است به معنای أقرب است .

اعنی : حمد می نمائیم تو را به تمام حمدی که مقرب ترین ملائکه تو ، تو را حمد می کنند ، چنان که این معنی از « اکرم خلیقته » بعد استفاده می شود که ادنی به معنی أشرف و أقرب است نه به معنی اذلّ و أحقر .

ص : ۸۷

چه از برای ملائکه درجات متفاوت و عبادات مختلفه و مراتب متوالیه است در تقدّم و تأخّر و قرب و بُعد از حقّ تعالی ، كما فی الحدیث : « و للملائکه مقامات معلومه ، منهم شیءٌ لا یرکعون ، و منهم رُکع لا ینصبون » . و آن اولاً- دو قسم اند [۱] : ملائکه سماوات که سکان سماوات اند ، [۲] : و ملائکه ارض .

چه اجرام سماوی اولاً ذی روح و ذی شعورند و حرکات دوری آنها سریعاً و بطیئاً حرکات ارادی است ، چون حرکت انسان و حیوان از محلی به محلی که اولاً تصور منفعت و غایت حرکت را از جلب نفع و دفع ضرر می نمایند ، و بعد اقدام بر حرکت و اثبات اراده در حرکات افلاک از این است که مهروب آنها مطلوب می شود ، و مطلوب مهروب ، و در حرکات طبیعی و قسری چون حرکت ثقیل به مرکز و خفیف به محیط ممکن نیست که مهروب مطلوب شود ، پس از آن ارواحی که متعلقه به آن اجرام عظیمه سماویه و موجب تحریک آن اجرام شده اند در اصطلاح حکماء به « نفوس سماویه » تعبیر شده ، و در لسان شرع و قرآن به « ملائکه مُدَبِّرَاتِ أَمْرًا » (۱) ؛ زیرا که آنها به حرکتشان تدبیر مواد عنصریه نمایند .

قال تعالی : « وَ تَرَى الْمَلَائِكَةَ حَافِّينَ مِنْ حَوْلِ الْعَرْشِ (۲) » حفا به معنی : مشی کردن و دوران و طواف نمودن است ، و « حول » : حرکت و تحول انتقال از نقطه ای [به نقطه ای است . یعنی می بینی ملائکه سماویه را که دوران می زنند به گرد کره ارض از حول و حرکت عرض که فلک الافلاک و فلک اقصی باشد ، و همان حرکت آنها عبادات و تسبیحات آنها است .

كما ورد « صلت السماء بدورانها ، و المطر بهطلانه ، و الماء بسیلانه ، و الأرض برجحانها ، و قد یصلی و لایشعر و لذكر الله أكبر » (۳) . که عباداتشان به فنون مخصوص است ، اعنی آن که حرکت سریع دارد بطیئه نخواهد داشت ؛ و آن که بر منطقه بروج حرکت نماید حرکت مستقیم نمی شود ، و آن که رو به حضيض سیر

ص : ۸۸

۱-۱ \_ اقتباس از کریمه نازعات ، آیه ۵ : « فَالْمُدَبِّرَاتِ أَمْرًا » .

۲-۲ \_ سوره مبارکه زمر ، آیه ۷۵ .

۳-۳ \_ شرح الأسماء الحسنی ، ج ۲ ، ص ۸ .

نماید رو به اوج نخواهد رفت و بالعکس ؛ و آن که از مشرق به مغرب رود از مغرب به مشرق نخواهد رفت .

## ملائکة فلکی

بالجمله ، چنانکه از برای هر فلکی از افلاک تسعه نفسی است ، نیز به ازای هر فلکی عقلی است از عقول عشره طولیه ، که از آنها در قرآن به ملائکه « فارقات فرقا » تعبیر شده ، به واسطه مفارقت آنها به کلی از عالم اجسام ؛ آنهااند از حیث تنزه و تجردشان ملائکه مقربین إلی الله و ادنی ملائکه . دو فقره دعا اشاره به آنها است .

## اقسام ملائکه ارضی

و اما ملائکه ارضیه نیز دو قسم اند : [الف] : ملائکه علامه ، [ب] : و ملائکه عماله ؛ که اول از جنود جبرائیل اند ، و ثانی از أعوان میکائیل و عزرائیل .

## ملائکه علامه

و باطن ملائکه علامه در ارض اشاره به قوی و مدارک جزئیه است که اعظم آنها قوه عاقله است در انسان که مدرک معانی کلیه است ، و مظهر جبرائیل است در عالم صغیر ، كما قال المولوی :

آن ملک با عقل یک جوهر بدند بهر حکمت در دو صورت آمدند (۱)

و بعد قوای عشره او که مدارک جزئیه اند ، پنج در ظاهر بشره است از باصره و سامعه و شامه و ذائقه و لامسه ، و پنج در باطن است ، اعنی : حس مشترک و واهمه و خیال و حافظه و متصرفه .

## ملائکه عماله

ص : ۸۹

---

۱- ۱ \_ بسنجید : مثنوی معنوی ، د ۳ / ۷۶۲ ، « گفتن شیطان قریش را » : چون فرشته و عقل کایشان یک بدند بهر حکمتهاش دو صورت شدند

و باطن ملائکه عمّاله اشاره به قواء سبعه نباتیه است که هر یک در عملی که مأمور بر اویند ، و به منزله عبادت آنها است مشغول اند ، و آن جاذبه و ماسکه و هاضمه و دافعه و نامیه و مصوره و مرتبه است .

باری ، کلام قدماء از حکماء است : « الملک و الشیطان و الجنّ متحدین بالنوع ، مختلفین بحسب الأعمال و الأفعال ان لم یصدر منه إلاّ خیراً فهی ملائکه ، و ان لم یصدر منه إلاّ شراً فهو شیطان و ان صدر منه تاره الخیر و تاره الشر ، فهو جنّ » .

اگر چه لفظ جن بر هر مرتبه سه قسم (۱) اطلاق شده به اعتبار استتارهم عن العیون ، كما قال تعالی فی حقّ الشیطان : « کَانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ (۲) » ، ای کان من الملائکه .

و جای دیگر فرماید : « وَ جَعَلُوا بَیْنَهُ وَ بَیْنَ الْجِنَّ نَسَبًا (۳) » ، یعنی : قرار دادند بین خدا و بین ملائکه المعبر عنها بالجنّ نسبت ، به این که گفته اند الملائکه بنات الله .

[حَمْدًا یَفْضَلُ سَائِرَ الْحَمْدِ كَفَضْلِ رَبَّنَا عَلَی جَمِیعِ خَلْقِهِ]

[ ... ]

### حمد بی اندازه بر خداوند

قوله علیه السلام : ثُمَّ لَهُ الْحَمْدُ مَكَانَ كُلِّ نِعْمَةٍ لَهُ عَلَيْنَا وَ عَلَی جَمِیعِ عِبَادِهِ الْمَاضِیِّنَ وَ الْبَاقِیْنَ عِدَدَ مَا أَحَاطَ بِهِ عِلْمُهُ مِنْ جَمِیعِ الْأَشْیَاءِ ، وَ مَكَانَ كُلِّ وَاحِدَةٍ مِنْهَا عِدَدُهَا أَضْعَافًا مُضَاعَفَةً أَبَدًا سَرْمَدًا إِلَى یَوْمِ الْقِیَامَةِ .

الحمد : مبتدا است ، و « له » خبر او است . و علامه بر آن که لام « له » لام اختصاص است ، مع ذلك ، خبر ، حقّ او تأخیر از مبتدا است ، و تقدیم ما هو حقّه التأخیر یفید الحصر .

یعنی حمد خاص خدا است به ازاء هر نعمتی از نعم ظاهره و باطنه که از او بر

ص : ۹۰

۱-۱ \_ کذا در اصل / اصح : بر هر سه قسم مرتبه .

۲-۲ \_ سوره مبارکه کهف ، آیه ۵۰ .

۳-۳ \_ سوره مبارکه صفات ، آیه ۱۵۸ .



ما است ، و به ازاء هر نعمتی که به تمام خلق ذی حیات او است از گذشتگان و باقیان ، و به عدد اشیائی که احاطه دارد علم خدا به آنها از ذرات موجودات علوی و سفلی به اضعاف مضاعف ، ای امثالاً کثیراً ابداً ، ای دهرراً طویلاً سرمداً ، ای دائماً مستمرّاً الی یوم القیامه ، انتهاء عمر العالم ؛ و حمدت الله بجوامع الحمد ، ای بکلمات جمعت أنواع الحمد و الثناء علی الله .

### حقّ حمد الهی

ولی باید دانست که آن حمدی که این همه اهتمام دارد نه فقط همان است که انسان در نعمت و رفاهیت عادهً به زبان بگوید : « الْحَمْدُ لِلَّهِ (۱) » ، بلکه مقصود اثبات توحید است که انسان در تمام احوال در شدت و رخاء ، یسر و عُسر ، مرض و صِحّت ، قلب و لسان و سایر جوارح خود را انکساراً و تذللاً مشغول به ذکر خدا نموده ، و عموم واردات خود را مقتضای حکمت و مصلحت خود دانسته و به مفاد : « وَ مَا كَانَ لَنَا أَنْ نُشْرِكَ بِاللَّهِ مِنْ شَيْءٍ (۲) » هیچ چیز را از ذی روح و غیر ذی روح مؤثر در امور خود نداند ؛ بلکه به مقتضای « مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ (۳) » و لاینفع الشفاعة إلا من بعد إذنه ، تمام را آلات و معدّات و جنود مأموره در وصول و ایصال انتفاعات و دفع ملمات خود تصور نموده ، و در نعمت ظهور و آثار منعم را مشاهده نماید .

این شکر و اعتراف به منعم است که موجب فوز دارین و باعث نجات از عقوبات است ، کما قال الله تعالی : « مَا يَفْعَلُ اللَّهُ بِعَدَابِكُمْ إِنْ شَكَرْتُمْ وَ آمَنْتُمْ (۴) » ، ولی واصلین و واقفین در این درجه قصوی به غایت قلیل اند ، کما قال تعالی : « اَعْمَلُوا آلَ دَاوُدَ شُكْرًا وَ قَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشُّكُورُ (۵) » .

### توجه به نعمات الهی و وجوب شکر بر آن

ص : ۹۱

۱-۱ \_ سوره مبارکه فاتحه ، آیه ۲ .

۲-۲ \_ سوره مبارکه یوسف ، آیه ۳۸ .

۳-۳ \_ سوره مبارکه بقره ، آیه ۲۵۵ .

۴-۴ \_ سوره مبارکه نساء ، آیه ۱۴۷ .

۵-۵ \_ سوره مبارکه سبأ ، آیه ۱۳ .

و چون اغلب از عباد به کلی غفلت از منعم خود دارند ، لهذا آنها را در مواضع کثیره از قرآن مجید متذکر به نعمتهای خود نموده ، و قال : « أَفَرَأَيْتُمُ الْمَاءَ الَّذِي تَشْرَبُونَ (۱) » ، « ءَأَنْتُمْ أَنْزَلْتُمُوهُ مِنَ الْمُزْنِ [أَمْ نَحْنُ الْمُنزِلُونَ\*] لَوْ نَشَاءُ جَعَلْنَاهُ أُجَاجًا فَلَوْلَا تَشْكُرُونَ (۲) » ، یعنی : آیا آن آبی که بیاشامید شما او را از سحاب نازل نموده اید ، یا ما اگر می خواستیم قرار می دادیم او را اجاج ، اعنی شدید الملوحة ، كما كان حين وقوعه في البحر من قبل تبخيره و تصعيده الى السماء .

چه علت نزول باران و اسباب طبیعی او آن است اولاً- به اراده حکیم علی الاطلاق و فاعل مختار اشعه شمسیه بر بحار تابش نماید ، و از اثر تابش او آب ثقیل را حرارت خفیف نموده بخارش نماید ، و بخار مرکب است از اجزاء رشیه مائیه ؛ و از حرارت مکتسبه شمسیه و چون حرارت به سبب خفت خود مایل به علو است ، لهذا عنفاً و قسراً آب ثقیل را که مایل به مرکز است صعود دهد ، تا به نقطه [ای] از هوا که اثر انعکاس اشعه شمس و حرارت نمی رسد ، و آن نقطه از هوا به واسطه نرسیدن اثر انعکاس در کمال برودت است ، لهذا حرارت را مغلوب نموده و رطوبات متصاعده را منجمد نماید که اسم آن « مزن » و « سحاب » است .

و بعد قطعات متفرقه سحاب را خداوند به توسیط ریح به هم تألیف نموده ، متراکم شود ، و بعد از تراکم و الصاق و غلبه فشارش ریح رطوبات منافذ او خارج شود ، و در نزول ، اجزاء ماء به هم ملصق شده قطرات باران گردد ، كما قال تعالى : « وَ أَنْزَلْنَا مِنَ الْمُعْصِرَاتِ مَاءً ثَجَّاجًا (۳) » ، یعنی : ما نازل کردیم از فشرده شده ها که سحاب باشد ماء سیال را ، چنان که حق تعالی عین همین قواعد حکمت را در نزول مطر برای پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم تشریح می فرماید حیث قال : « أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُزْجِي سَيِّحَابًا ثُمَّ يُؤَلِّفُ بَيْنَهُ ثُمَّ يَجْعَلُهُ رُكَامًا فَتَتَرَى الْوَدْقَ يَخْرُجُ مِنْ خِلَالِهِ (۴) » چه « ودق » همان رطوبات و قطرات آب است که خارج می شود از خلل و فرج و مسامات سحاب چون جامه مرطوبی که بعد از فشردن رطوبات او خارج شود .

ص : ۹۲

۱-۱ \_ سوره مبارکه واقعه ، آیه ۶۸ .

۲-۲ \_ همان ، آیه ۶۹ و ۷۰ .

۳-۳ \_ سوره مبارکه نبا ، آیه ۱۴ .

۴-۴ \_ سوره مبارکه نور ، آیه ۴۳ .

پس چون حقیقت حمد و شکر نه فقط لقلقه لسان است ، بلکه توحید خدا و خارج نمودن ماسوی در تأثیر است ، لهذا خود ، کفران نعمت خود را شرک قرار داده ، چنان که می فرماید : « وَ مَا بِكُمْ مِنْ نِعْمَةٍ فَمِنَ اللَّهِ ثُمَّ إِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ فَإِلَيْهِ تَجْتَرُونَ \* ثُمَّ إِذَا كَسَفَ الضُّرُّ عَنْكُمْ إِذَا فَرِيقٌ مِّنْكُمْ بِرَبِّهِمْ يُشْرِكُونَ (۱) » یعنی : آنچه در شما است از نعمت از خدا است ، و بعد از نعمت اگر به مجازات و مکافات اعمال شما را نائل شد ضرر که نقصان اموال و اولاد و زراعات باشد لابد بالفطره « إلیه تجارون » ، یعنی به او پناه برده و استغاثه رفع او را می نمائید ، بعد زمانی که برطرف شد ضرر ، فرقه [ای] از شما « بِرَبِّهِمْ يُشْرِكُونَ » مشرک شوند ، یعنی : در حال رفاهیت از تحت اوامر و نواهی ما به عصیان خارج شوند .

### دلیل کفر برخی انسانها

« لِيُكْفُرُوا بِمَا آتَيْنَاهُمْ فَتَمَتَّعُوا فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ (۲) » ، یعنی : علّت شرک شما که غیر خدا را وسیله جلب نفع و دفع ضرر خود تصور نموده اید به واسطه این است که کافر ، یعنی غافل و جاهل و محجوب و مستورید به آنچه ما به شما داده ایم ، « فتمتعوا » ، یعنی : این چند روز محدوده دنیا را تعیش و زندگی نمائید در جهالت و غفلت .

« فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ » یعنی : عن قریب بعد از کشف حجاب و رفع غطا و حدّت بصر به موت می دانید که لا مؤثر فی الوجود الاّ الله ، به مقتضای این آیه وافی هدایت .

« كَسِرَابٍ بَقِيَعِهِ يَحْسَبُهُ الظَّمَانُ مَاءً حَتَّى إِذَا جَاءَهُ لَمْ يَجِدْهُ شَيْئًا وَ وَجَدَ اللَّهَ عِنْدَهُ فَوَفَّاهُ حِسَابَهُ (۳) » ، که بالاخره غیر خدا چیزی را نیابد ، کما قیل :

هستی عالم نماید چون سراب در بیابان از شعاع آفتاب

ص : ۹۳

۱-۱ \_ سوره مبارکه نحل ، آیه ۵۳ و ۵۴ .

۲-۲ \_ همان ، آیه ۵۵ .

۳-۳ \_ سوره مبارکه نور ، آیه ۳۹ .

[حمداً لا منتهی لحدہ ، و لا حساب لعدده ، و لا مبلغ لغایتہ و لا انقطاع لأمدہ]

[ ... ]

### حمد موجب طاعت و مغفرت

قوله عليه السلام : حَمْدًا يَكُونُ وُضْلَهُ إِلَى طَاعَتِهِ وَ عَفْوِهِ ، وَ سَبَبًا إِلَى رِضْوَانِهِ ، وَ ذَرِيعَةً إِلَى مَغْفِرَتِهِ .

الوصله : ما يتوصل به الى الشيء لطاعه العباده .

و العباده : الخضوع و التذلل و الانقياد الى المولى .

العفو : التجاوز عن الذنب .

الرضوان : الرضا ، و هو ضد السخط ، قال تعالى : « يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ (١) » ، يعنى : هدايت و ارشاد مى نمايد خدا به اين قرآن كسى را كه متابعت نمايد رضاي او را در اداء اوامر مفروضه و ترك نواهي طرق سلامتى دارين را .

و ذريعه : به معنى وسيله و ما به التقرب است .

و مغفرت : اگرچه « غفر » به معنى ستر و غطاء است ، يقال : غفر الله ذنبه ، أى ستره و غطاه ، ولى مغفرت حقيقه به معنى معرفت است ، چنان كه معصوم در تأويل آيه شريفه : « قُلْ لِلَّذِينَ آمَنُوا يَغْفِرُوا لِلَّذِينَ لَا يَرْجُونَ أَيَّامَ اللَّهِ لِيَجْزِيَ قَوْمًا بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ (٢) » فرموده : أى « قل للذين آمنوا يغفروا للذين لا يعلمون ، فاذا عرفوهم فقد غفروا لهم » (٣). (٤)

« لَا يَرْجُونَ أَيَّامَ اللَّهِ » ، أى وقایع الله لعباده من إيصال أجر الحسن لأهل الطاعة ، و وصول العقوبه للعاصين .

### جزای اعمال در تمام ادیان

أعنى : بگو به صاحبان علم و معرفت و ایمان كه تعلیم و تعریف كنند به جهال

ص : ٩٤

١-١ \_ سوره مبارکه مائده ، آیه ١٦ .

٢-٢ \_ سوره مبارکه جاثیه ، آیه ١٤ .

٣-٣ \_ اصل : بمعرفتنا يغفروا أى يعرفوا و يعلموا الذين ، به جای : بمعرفتنا . . . غفروا لهم .

٤-٤ \_ بحارالانوار ، ج ٢ ، ص ١٥ و ج ٩ ، ص ٢٣٧ .

که البته « لِيُجْزِيَ قَوْمًا بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ » ، یعنی : البته جزا می بیند هر قومی از اقوام ، اعم از یهود و نصاری و مجوس و مسلم ، عالم و جاهل ، مطیع و عاصی ، شقی و تقی ، به آن اعمالی که کسب می نمایند « إن خيراً فخير و إن شراً فشر » (۱) ، « فإذا علموهم أو عرفوهم فقد غفر لهم » (۲).

و چنان که در موضع دیگر فرمود : « وَ لِكُلِّ دَرَجَاتٍ مِّمَّا عَمِلُوا » (۳) ، یعنی : برای هر عاملی در طاعت و معصیت درجه و مرتبه ای است از ثواب و عقوبت به مقتضای اعمال و بر قدر استحقاق ؛ زیرا که مجزی ، نقّاد بصیر است ، « وَ مَا رَبُّكَ بِغَافِلٍ عَمَّا يَعْمَلُونَ » (۴) ، چنان که هر وقت را حق تعالی به واسطه مجازات اهل قریه و شهری بلای عامی فرستاد ، از قبیل قحط و غلا و طاعون و وبا و استیلای دشمن ، هر فردی از افراد ساکنین آن بلده به قدر استحقاق خود مجازات می شدند ، یکی به قتل یکی به اسارت یکی به جراحت و یکی به غارت اموال ، با آن که تمام در شهر واحدند ، کما قیل :

دو کشتی [متساوی] المزاج (۵) در یک بحر یکی رساند به ساحل ، یکی به طوفان داد (۶)

لذا قال تعالی فی موضع آخر : « لَيْسَ بِأَمَانِيكُمْ وَ لَا أَمَانِي أَهْلِ الْكِتَابِ مَنْ يَعْمَلُ سُوءًا يُجْزَى بِهِ وَ لَا يَجِدُ لَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيًّا وَ لَا نَصِيرًا » (۷) .

ضمیر « کم » (۸) اشاره به مسلمین است ، و اهل کتاب یهود و نصاری ، یعنی نیست هرگز به میل و خواهش و اراده شما و اهل کتاب که بگویند : « نَحْنُ أَبْنَاءُ اللَّهِ وَ أَحِبَّاؤُهُ » (۹) ، اعنی : ماها مسلم و اهل کتابیم ، هر چه می کنیم معفو و مغفوریم ، فقط به همین اسم اسلام و انتساب به کتاب آسمانی ؛ بلکه « مَنْ يَعْمَلُ سُوءًا » (۱۰) ، یعنی :

ص : ۹۵

۱-۱ \_ الکافی ، ج ۲ ، ص ۲۹۴ ؛ بحارالانوار ، ج ۶۸ ، ص ۳۶۸ .

۲-۲ \_ بسنجد : تفسیر القمی ، ج ۲ ، ص ۲۹۴ ؛ بحارالانوار ، ج ۲ ، ص ۱۵ : \_ علموهم أو .

۳-۳ \_ سوره مبارکه انعام ، آیه ۱۳۲ .

۴-۴ \_ همان .

۵-۵ \_ هکذا در اصل ، مصدر : متساوی اساس را در بحر .

۶-۶ \_ قصاید ، محتشم کاشانی ، « در مدح پادشاه دکن گفته » .

۷-۷ \_ سوره مبارکه نساء ، آیه ۱۲۳ .

۸-۸ \_ اصل : منکم .

۹-۹ \_ سوره مبارکه مائده ، آیه ۱۸ .

۱۰-۱۰ \_ سوره مبارکه نساء ، آیه ۱۱۰ .

مطلقاً هر فرقه از شما که اعمال سوء نماید فوراً به آن عمل سوء خود جزا داده می شود، نمی باید برای خود ولّی، اعنی (۱) و معانی در جلب نفع به خود، « و لَانصیراً ». یعنی: و نه مانعی که منع و دفع ضرر و مکروه نماید از او.

## ورود به انواع جَنّت

قوله علیه السلام: وَ طَرِيقاً إِلَى جَنَّتِهِ، وَ خَفِيراً مِنْ نَقَمَتِهِ.

أی حافظاً و مجیراً من انتقامه و عذابه:

[قوله علیه السلام]: وَ أَمْنًا مِنْ غَضَبِهِ، وَ ظَهيراً عَلَى طَاعَتِهِ، وَ حَاجِزاً عَنِ مَعْصِيَتِهِ.

یعنی: حمد و توحیدی که راه نما و راه بر باشد به جَنّت او تعالی، اعمّ از جَنّت الذات و جَنّت الصفات و جَنّت الأفعال.

چنان که اشاره به جَنّت الذات است کلام امام علیه السلام: « یا الهی و جَنّتی و نعیمی » (۲)، یعنی: تو بذاته جنت و نعیم منی.

و اشاره به جَنّت صوری است کلام علی علیه السلام: « ما عبدتک خوفاً من نارک و لا طمعاً فی جنتک » (۳)، و حمدی که موجب امن و امان من باشد من غضبه. و معنی الغضب فی غیر الله هو قلیان دم القلب لإیراده الانتقام، و هذا المعنی من أوصاف المخلوق، و لا يجوز فی حقّ الله. و الغضب منه تعالی هو إیصال العقوبه الی العصاه.

« و ظهیراً الی طاعته »: یعنی: باز حمدی که عون و پشت به آن باشد مرا بر طاعت خدا، و حاجز و حایل و مانع باشد مرا از معصیت خدا، كما قال تعالی: « وَ أَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَ نَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ \* فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَىٰ » (۴). « خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ » به آن که انسان عالم شود بر آن که: إن الله يراه و يسمع ما يقول، و يعلم ما يعلمه من خير و شرّ، فيحجزه و يمنع ذلك العلم عن مشتبهات النفس من غير حلّه و مطلق قبایح الأعمال و الأقوال، فذلك الذي خاف مقام ربّه، كما قيل:

ص: ۹۶

۱-۱ \_ هکذا در اصل / جمله ناقص به نظر می رسد.

۲-۲ \_ در مصادر معتبر یافت نشد.

۳-۳ \_ بحار الانوار، ج ۶۹، ص ۲۷۸؛ عوالی اللئالی، ج ۱، ص ۴۰۴.

۴-۴ \_ سوره مبارکه نازعات، آیات ۴۰ و ۴۱.

از پی آن گفت حق خود را سمیع تا ببندی لب ز گفتار شنیع (۱)

### حمد موجب ادای حق الهی

قوله عليه السلام: وَ عَوْنًا عَلَى تَأْدِيهِ حَقِّهِ وَ وَظَائِفِهِ. حَمْدًا نَسَعْدُ (۲) بِهِ فِي السُّعْدَاءِ مِنْ أَوْلِيَائِهِ، وَ نَصِيرٌ بِهِ فِي نَظْمِ الشُّهَدَاءِ بِسُيُوفِ أَعْدَائِهِ.

یعنی: حمد می نمایم خدا را حمدی که معاونت نماید ما را بر اداء حق الله من احکامه و فرائضه و وظایفه. و وظایف خدا نسبت به عباد ما یقدر لهم فی کلّ یوم من الطعام و الشراب کلّ ما یحتاجون إلیه فی تعیشهم.

و حمدی که به واسطه او خارج شویم از فرقه اشقیاء و داخل شویم در زمره سعداء از اولیاء، «الَّذِينَ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ» (۳).

### حمد موجب شهادت

«و نصیر به فی نظم الشهداء»، یعنی: حمدی که رجوع نمائیم به واسطه آن حمد در نظم و رشته شهداء بسیوف أعداء الله.

الشهید: الفعیل بمعنی الفاعل اعنی شهادت دهنده، و هو من قتل فی جهاد الأعداء بین یدی نبی او إمام معصوم.

و اطلاق لفظ شهید بر او شده از باب این که به این هلاکت و جان فشانی خود در رکاب نبی و امام فعلاً دون قولاً، گویا شهادت می دهد بر حقانیت دین خود، و تصدیق قول نبی و امام. اعنی اگر او در دین خود و اقوال نبی تردید و شک داشت «لا تلقی (۴) نفسه فی التهلکة» (۵)، پس به این فعل خود شاهد و حجّت بر صحت و یقین دین خود است، از این جهت او را شهید گویند.

یعنی حجت دیگران؛ چنان که وقتی که فرقه یهود اظهار و ادعای ولایت به

ص: ۹۷

۱-۱ \_ مثنوی معنوی، مولوی، د ۴، ص ۸۲۸، «غرض از بصیر و سمیع گفتن خدا را».

۲-۲ \_ اصل: نصعد.

۳-۳ \_ سوره مبارکه یونس، آیه ۶۲.

۴-۴ \_ هکذا در اصل.

۵-۵ \_ اقتباس از کریمه بقره، آیه ۱۹۵.

خدا می نمودند که: « نَحْنُ أَوْلِيَاءُ اللَّهِ وَ أَوْلِيَاءُ اللَّهِ (۱) » ، ای ابناء انبیاء الله ، خداوند تعالی برای اثبات کذب و بطلان داعیه آنها بر خود ، موت را که مؤدی بقاء الله است معیار آنها قرار داده ، فرمود : « قُلْ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ هَادُوا آءَا إِن زَعَمْتُمْ أَنكُمْ أَوْلِيَاءُ لِلَّهِ مِن دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوْا الْمَوْتَ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۲) » ، بعد خود تکذیب داعیه آنها نموده که : « وَلَا يَتَمَنَّوْنَهُ أَيَّدًا بِمَا قَدَّمْتُمْ أَيْدِيهِمْ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ (۳) » بلکه « وَ لَتَجِدَنَّهْم أٰحْرَصَ النَّاسِ عَلَىٰ حَيَاتِهِ (۴) » .

## تفسیر ولی

قوله عليه السلام : إِنَّهُ وَلِيُّ حَمِيدٌ.

الولاية : الحكومه ، والسلطنه ، و التمكّن في التصرف . و من أسمائه تعالى : الولي ، هو المالك للأشياء المتولّى أمرها ، المتصرف فيها بالتدبير ، والقائم بها الولاية الربوبية والمختاربه .

قال تعالى : « هُنَالِكَ الْوَلَايَةُ لِلَّهِ الْحَقِّ هُوَ خَيْرٌ ثَوَابًا وَ خَيْرٌ عُقْبًا (۵) » یعنی : ربوبیت و حکومت و سلطنت حقه دون مجاز خاصّ حق است .

« هو خیر » یعنی : او است مختار مطلق از حیث ثواب و اجر نیک دادن ، و او است مختار در عقوبت کردن به مقتضای استحقاق . و چون ولایت امارت و سلطنت است لهذا این معنی را مجازاً در عباد استعمال فرموده ، حیث قال : « وَ كَذٰلِكَ نُؤَلِّیٰ بَعْضَ الظَّالِمِينَ بَعْضًا بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ (۶) » ، یعنی : ما حکومت داده و مسلط می نمائیم بعضی از ظلمه را بر بعضی دیگر به قتل نفوس و غارت اموال و هلاکت زرع و نسل آنها ، بر حسب مجازات و اقتضای اعمال مکتسبه شان ، چنان که در موضع دیگر از احکام مجید عین همین مطلب را به طور دیگر خبر می دهد : « أَنَا أَرْسَلْنَا الشَّيَاطِينَ عَلَى الْكَافِرِينَ تُوْزُهُمْ أَرْأًا (۷) » ، مقصود از شیاطین جهال از

ص : ۹۸

- ۱-۱ \_ سوره مبارکه مائده ، آیه ۱۸ .
- ۲-۲ \_ سوره مبارکه جمعه ، آیه ۶ .
- ۳-۳ \_ همان ، آیه ۷ .
- ۴-۴ \_ سوره مبارکه بقره ، آیه ۹۶ .
- ۵-۵ \_ سوره مبارکه كهف ، آیه ۴۴ .
- ۶-۶ \_ سوره مبارکه انعام ، آیه ۱۲۹ .
- ۷-۷ \_ سوره مبارکه مریم ، آیه ۸۳ .



یعنی ما فرستاده و مسلط نموده ایم متمردین از ظلمه و شیاطین انس ، اعوان و جنود شیاطین باطنیه مطیع نفس اماره و تابع هوی را به قهر و غلبه بر کافرین و جاحدین اوامر و نواهی الهیه ، که « تَوَزُّهُمْ أَزًّا » : ای تهیجوهم ، تضطربوهم اضطراباً بأنواع العقوبات و الصدمات ، لذا قیل : « من منع عن ماله حقوق الله من الزكاه و حقوق الفقراء من الصدقات یبعث الله علیه سلطاناً أو شیطاناً ، فیأخذ ما یجب علیه عنفاً فی غیر طاعه الله » ، كما قیل : « چه سائل از او به زاری طلب کند چیزی بده ، و گرنه ستمگر به زور بستاند » .

و « ولی حمید » در فقره دعا که از اسماء الله است ، فعیل به معنای مفعول است ، ای أنه تعالی محبوب فی قلوب اولیائه ، و فی حکومته (۱) ، و ولایتیه محمود علی کل حال . یا آن که « ولی » در فقره دعا ، فعیل به معنای فاعل است ، ای إنه الذی یکون اولی بالغیر و أحق بتدبیره .

و نیز « ولی » به معنای محب و متبوع مطاع است ، كما قال تعالی : « اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ (۲) » ای إنه یحب الذین آمنوا و معینهم فی قبول الهدایه ، و مکمّل قلوبهم بکمال العرفان ، المعبر عنه بالإیمان بأن یرجهم من الظلمات الخلقه الی نور الهدایه ، از باب آن که هر فردی از افراد ناس به حسب اصل طینت و اول خلقت از ظلماتند از قبیل جسمانیت و طبیعت و حیوانیت ، که اولاً بر آنها مستولی است .

و مقتضای ذات آن مرتبه بروز و ظهور افعالی است که موجب طرد و بُعد انسان است از رحمت ، و مهجوری او است از جنت ، و هبوط او است در ظلمت اسفل السافلین عالم طبیعت به غلبه ظلمات اوصاف نفسانیه ، چون شهوت و غضب و وهم که : « ظُلُمَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ (۳) » ، و درکات بعضها تحت بعض ، قبل از آن که مسخر نماید آن اخلاق و اوصاف را قلب به آن که استعمال نماید آنها را « فیما

۱-۱ \_ اصل : حکومه .

۲-۲ \_ سوره مبارکه بقره ، آیه ۲۵۷ .

۳-۳ \_ سوره مبارکه نور ، آیه ۴۰ .

خلقت لأجله» .

و اگر نبود اثر محبت و تدبیر خدا بر انسان به تنویر قلوبشان و تربیته لهم بالنصر و المعونه لما آمنوا و كانوا من الكافرين .

## اشکال

اگر چه بعضی از علمای ظاهریه چون شاعر به معنی کلام الهی که فرموده: « وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ (۱)» نشده، و «ولی» را فقط به معنی محب و متصرف گرفته اند ایراد نمایند که باید به مقتضای آیه مبارکه، کفر کافر و خروج او از نور به ظلمت نباشد به قضا و قدر الهی؛ زیرا که بالحقیقه اضافه به طاغوت داده شده، با آن که از باب توحید افعال و مفاد: « وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ وَمَا تَعْمَلُونَ (۲)»، و « لا مؤثر فی الوجود الا الله» حق تعالی است مبدأ الكل، عالم بالاشیاء، قادر علی جمیع الممكنات، و لو خرج شیء من الأشياء عن علمه و قدرته و ایجاده و تأثیره بواسطه و بلا واسطه لم یصح مبدأیه للكل .

چه مفاد آیه شریفه نه آن است که دوستان آنها طاغوت خارج می نمایند آنها را از نور به ظلمت؛ زیرا که طاغوت در لسان اخبار اطلاق شده بر اصنام و بر نفس اماره بالسوء، لآنها کثیر الطغیان و التجاوز عن حدود الله؛ چه اگر حمل بر اصنام شود معلوم است که آنها بعیدند از ولاء و محبت، تا محبت آنها کفار را خارج نماید از نور به ظلمت؛ و اگر اطلاق بر نفس و شیطان شود نیز آنها اعداء بنی آدم اند نه اولیاء آنها .

أما الشيطان، كما قال تعالى: « أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ » (۳).

و أما النفس، كما ورد في الحديث: « أعداء عدوك نفسك التي بين جنبيك » (۴).

ص : ۱۰۰

۱-۱ \_ سوره مبارکه بقره، آیه ۲۵۷ .

۲-۲ \_ سوره مبارکه صافات، آیه ۹۶ .

۳-۳ \_ سوره مبارکه یس، آیه ۶۰ .

۴-۴ \_ عوالی اللثالی، ج ۴، ص ۱۱۸؛ مجموعه ورام، ج ۱، ص ۵۹؛ عدّه الداعی، ص ۳۱۴ .

و دفع ایراد آن که لفظ طاغوت در آیه در محلّ مفعول است ، یعنی کفار متابعت و دوستی آنها طاغوت نفس اماره و شیطان را ، ایشان را خارج می نماید از نور هدایت به ظلمت غوایت و جهالت ، چنان که مفاد کلام الهی که خبر می دهد از لسان ابراهیم علیه السلام « وَ اجْتَنِبْنِي وَ بَيْتِي أَنْ نَعْبُدَ الْأَعْضِيَانَا \* رَبِّ إِنَّهُمْ أَضَلُّوا كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ (۱) » ، معنا (۲) آن که : دوری و اجتناب بده مرا و اولاد مرا از این که عبادت و اطاعت و خضوع و تذلل نمائیم اصنام و هیاکل اوثان را ؛ زیرا که آنها گمراه کرده اند بسیاری از ناس نسناس را . یعنی مردم به واسطه توجه و متابعت آنها ضلّوا عن سبیل الله ، لا یاضلّاهنّ ضلّوا عن السبیل ، که مستلزم تعدّد در مبدأ اثر و اشتراک در تأثیر باشد با آن که « لا- مؤثر فی الوجود الا- الله » ؛ چه آن که عین او مکتحل به نور الله است ، داند و بیند که عالم بأسرها عبادالله است ، به مفاد : « إِنْ كُلُّ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ إِلَّا آتِي الرَّحْمَنِ عَبْدًا (۳) » ، و لیس لهم شیء من الوجود و الصفات و الافعال إِلَّا بِاللّهِ و بحوله و قوته كما فی الخبر : « لا حول و لا قوه إِلَّا بِاللّهِ العلی العظیم » (۴) .

پس ضلّوا عن طریق الله به اطاعت و مودّتهم إیّاهنّ ، لا- باضلالهنّ إیّاهم ، كما أنّ الکفار بتولیتهم الطاغوت أخرجوا من نور الإیمان و المعارف الی ظلمات الشهوات و الجهالات .

چه « طاغوت » مفعول است ، و فاعل او مستتر در خود ، که مرجع ضمیر « هم » راجع به کفار باشد ، چنان که استنباط می شود این معنی از جمع آوردن « اولیاء » که راجع به کفار است ، و مفرد آوردن طاغوت ، که بالحقیقه نفس اماره به سوء است .

### ورود به نور با بهره از ولایت

ص : ۱۰۱

۱-۱ \_ سوره مبارکه ابراهیم ، آیات ۳۵ و ۳۶ .

۲-۲ \_ هکذا در اصل .

۳-۳ \_ سوره مبارکه مریم ، آیه ۹۳ .

۴-۴ \_ الکافی ، ج ۱ ، ص ۲۳۰ ؛ البلد الأمين ، ص ۱۵۰ ؛ مهج الدعوات ، ص ۷۷ .

بالجمله ، پس ولا و محبت نفس خارج می نماید کفار را از نور روحانیه و ایمان فطری ، المشار الیه فی قوله صلوات الله علیه : « کلّ مولود یولد علی الفطره » (۱) ، ای فطره الإسلام إلى ظلمات صفات النفسانیة الشهویة البهیمیة و السبعیة الغضبیة ، إلى أن کدر الأرواح ، و أظلمت بهذه الظلمات ، و تخلّق بأخلاق النفوس الأرضیة ، كما أن بولایه الله و تربیته و تدبیره أخرج النفوس المستعدّه عن ظلمات الطبیعه الی أنوار القدسیه و أخلاق الملکیه ، حتی تنوّرت بنور الإیمان و المعارف ، و علت الی عالم القدس و أعلى علیین ، مع كونها سفلیه أرضیه ، كما قال تعالی : « لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ (۲) » بحسب روحه الذی هو من عالم النور ، « ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ (۳) » بإفساد الاستعداد بالكفر و متابعه الهوى و الطاغوت ، « إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا (۴) » .

### نزع روح و نفیس

زیرا که انسان چون مرکب است از عالم امر و عالم خلق ، لهذا از برای او دو جزء است ، یکی روحانی نورانی علوی من عالم الأمر و الملكوت الأعلى ، و دیگری ظلمانی سفلی از عالم خلق و هو جسد (۵) الطبیعی ؛ و از برای هر یک از دو جزء شوق و میل مفرط است به عالم خود ، كما قیل :

میل جان اندر ترقی و شرف میل تن در کسب (۶) اسباب و علف (۷)

و قصد الروح الی عالمه ، و هو جوار ربّ العالمین و مجاوره المقرّبین . و میل النفس و هواها الی عالمها ، و هو أسفل السافلین .

و بین نفس و روح مادام العمر تغالب و تقاوم ؛ است ؛ زیرا که هر یک اراده دارد که مسخّر نموده صاحب خود را ، و مطیع نماید در تحصیل حوائج . و از برای هر یک اولیائی است ، پس ولیّ روح ، خدا و جنود و احزاب او ، ملائکه است ، از

ص : ۱۰۲

۱-۱ \_ الکافی ، ج ۲ ، ص ۱۲ ؛ بحار الأنوار ، ج ۳۹ ، ص ۳۲۸ ؛ عدّه الداعی ، ص ۳۲۳ .

۲-۲ \_ سوره مبارکه تین ، آیه ۴ .

۳-۳ \_ همان ، آیه ۵ .

۴-۴ \_ همان ، آیه ۶ .

۵-۵ \_ کذا .

۶-۶ \_ مصدر : + و .

۷-۷ \_ مثنوی معنوی ، مولوی ، د ۳ ، ص ۷۸۷ ، « منجذب شدن جان نیز . . . » .

مباشترین معارف و اخلاق حسنه و قوای روحانیه . و ولیّ نفس ، طاغوت و جنود او جهالات و صفات ذمیمه و قوای نفسانیه است .

و مجادله و مدافعه ثابت است بین آنها در فضای قلب انسانی تا آن که مملکت قلب مفتوح شود از برای هر یک از آن دو ، پس حکم و غلبه مر اوراست ، كما فی الخبر : « إن غلب عقله علی شهوته فهو أعلى من الملائکه ، و إن غلبت شهوته علی عقله فهو أدنی من البهائم » (۱) . كما قيل :

از دو قوم آسوده از جنگ و حراب این بشر با دو مخالف در عذاب (۲)

پس اگر غلبه برای حزب الله بود به علاماتی که تعرفها ارباب العقول ، أنه خلق للجنه ، فسابق القضاء و التقدير . پس می باشد خدا متولی امر او [و] مخرجه من الظلمات التي هي دواعی النفسانیه بحسب فطره النفس الی نور العرفان و فعل الخیر .

و اگر بود غلبه برای حزب شیطان معلوم أنه للنار ، و یسیر له أسباب المعصیه لحکمه الهیه و مصلحه قدریه . پس می باشد شیطان و جنود او ، اولیاء و متولی امر او ، و مخرجه من النور الذی کان له بحسب الفطره الی ظلمات الدنیاویه من الشهوات و اللذات التي يرغبهم الطاغوت فیها ، و کلّ ذلك غیر خارجه عن قضاء الله و قدره ، كما قال تعالی : « فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ وَمَنْ يُرِدْ أَنْ يُضِلَّهُ يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيِّقًا حَرَجًا » (۳) .

### سز تفاوت مراتب وجود

و قال فی موضع آخر : « وَ لَوْ شِئْنَا لَأَاتَيْنَا كُلَّ نَفْسٍ هُدَاهَا وَ لَكِنْ حَقَّ الْقَوْلُ مِنِّي لَأَءْمَلَاءُ نَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّهِ وَ النَّاسِ أَجْمَعِينَ (۴) » ، یعنی : به واسطه تعمیر دار طبیعت نباید مردم بر طبقه واحده باشند ، چه علت عدم اعطای هر نفسی از نفوس بشریه را هدایت و ارشاد \_ چنان که فرموده \_ مملوّ بودن دار طبیعت دنیویت که رقیقه جهنم است ، لَأَنْهَا اسفل السافلین از اصناف متفاوته و طبقات مختلفه من الجنه و

ص : ۱۰۳

۱-۱ \_ بسنجید : مشکاه الانوار ، ص ۴۳۹ ؛ بحار الأنوار ، ج ۵۷ ، ص ۲۹۹ .

۲-۲ \_ مثنوی معنوی ، مولوی ، د ۴ ، ص ۹۱۱ ، « در تفسیر این حدیث مصطفی ... » .

۳-۳ \_ سوره مبارکه انعام ، آیه ۱۲۵ .

۴-۴ \_ سوره مبارکه سجده ، آیه ۱۳ .

الناس اجمعين است ، أعني من نفوس الصالحاء و السعداء الذين هم كثره الأوفى و اللب الأصفى لشجرة الوجود ، و من نفوس الغلاظ الأشقياء المباشرة لعمارته العالم و اصلاح معاش آدم ؛ چه لفظ « حق » در آیه مبارکه به معنای حکمت است .

و «قول» امر تکوینی خدای تعالی کما قال علی علیه السلام : « إِنَّمَا يَقُولُ لِمَا أَرَادَ [کونه] کن ، فیکون لا بصوت یقرع و لا بנדاء یسمع و انما کلامه سبحانه فعل منه» (۱)؛ آن ایجاد او است ؛ زیرا که هر یک از موجودات چون مشعر و مبرز مقام غیب الغیوب اند کلمه اند ، چه کلمه مشعر ضمیر متکلم است ؛ پس مفاد « لَقَدْ حَقَّ الْقَوْلُ مِنِّي (۲) » ، یعنی : حکمت و مصلحت است فعل و ایجاد من ، بر این که باید عالم مملو از مراتب متفاوت و اشخاص متباینه و درجات مختلفه باشد ، که هر یک لیاقت و صلاحیت امری از امور را دارند .

## جَنِّ و اقسام آن

زیرا که جنّ چنان که از بعض آیات شریفه استنباط می شود به اعتباری اطلاق بر پاره[ای] از مراتب و طبقات بشر می شود ؛ چه طبقات او مختلف است از انسی و مدنی و وحشی و بزی ، که آنها نیز در تحت قوانین احکام کتاب و اوامر و نواهی مفروضه مطاعه داخل اند .

یعنی : رسول آنها پیغمبر خاتم صلی الله علیه و آله وسلم ، و کتاب آنها هم قرآن کریم است ، به مقتضای قوله تعالی : « يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ أَلَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِنْكُمْ يَقُصُّونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِي وَ يَنْذِرُونَكُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا (۳) » ؛ چه اگر آنها از نوع بشر نباشند ممکن نیست رسول آنها بشر باشد ، و مسلم است که پیغمبر ما مبعوث بر آنها است .

و « ليله الجنّ » : الليله التي جاءت الجنّ برسول الله و ذهبوا به الى قومهم ليتعلموا منه الذين .

و في الخبر : « خلق الله الجن خمسة أصناف (۴) ، صنف حیات و عقارب ، و صنف

ص : ۱۰۴

۱-۱ \_ نهج البلاغه ، ص ۲۷۲ (خطبه ۱۸۶) ؛ بحار الأنوار ، ج ۵۴ ، ص ۳۰ .

۲-۲ \_ سوره مبارکه سجده ، آیه ۱۳ .

۳-۳ \_ سوره مبارکه انعام ، آیه ۱۳۰ .

۴-۴ \_ مصادر : + صنف كالريح في الهواء و .

فی صورہ حشرات الأرض ، و صنف فی الهواء فی صورت الطيور ، و صنف کبني آدم عليهم الحساب والعقاب» (۱). که این فقره اخيره مؤيد مطلب است .

### ارسال پیامبر صلی الله علیه و آله بر جنیان

بالجمله ، پس چون رسول از نوع بشر أعنی خاتم الانبياء بر آنها ارسال شده ، لهذا باید آنها مکلف بوده و طبقه [ای] از نوع بشر باشند ، چه رسول از سنخ مرسل إليهم است ؛ زیرا تا جنسیت و سنخیت فیما بین نباشد ، ارشاد و هدایت صورت نگیرد ، كما قال تعالى : « وَ لَوْ جَعَلْنَاهُ مَلَكًا لَجَعَلْنَاهُ رَجُلًا وَ لَلْبَشِيَئَا عَلَيْهِم مَّا يَلْبَسُونَ (۲) » ، یعنی : اگر رسول ملکی را خواهیم ارسال نمایم لابد او را قرار داده به صورت رجل ، و می پوشانیم بر آن ملائکه « ما یلبسون » آنچه را بر آنها پوشانده ایم ، یعنی آن روح ملکی چون برای هدایت و ارشاد خلایق باید به عالم دنیا و دار طبیعت آید ، لابد اولاً هیكل بشری و جسد دنیوی که به منزله لباس روح بر او پوشانیده ، و بعد به عالم ارسال خواهیم نمود . و قال فی موضع : « لَوْ كَانَ فِي الْأَرْضِ مَلَائِكَةٌ يَمْشُونَ مُطْمَئِنِّينَ لَنَزَلْنَا عَلَيْهِم مِّنَ السَّمَاءِ مَلَكًا رَسُولًا . (۳) »

و نیز از جمله آیاتی که دلالت نماید بر آن که طبقه اجنه هم نبی آنها پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم ، و کتاب آنها قرآن و مأمور به ایمان و تصدیق همین احکام و وظیفه از همین طبقات پست بشرند و عليهم الأمر و النهی و الثواب والعقاب ، قوله تعالى است : « قُلْ أُوْحَىٰ إِلَيَّ أَنَّهُ اسْتَمَعَ نَفَرٌ مِّنَ الْجِنِّ فَقَالُوا إِنَّا سَمِعْنَا قُرْآنًا عَجَبًا \* يَهْدِيآ إِلَى الرُّشْدِ فَآمَنَّا بِهِ وَ لَن نُشْرِكَ بِرَبِّنَا أَحَدًا (۴) » .

### اعمال و صنایع جنیان

و نیز از آیاتی که دلالت می نماید که آنها هم در هیكل بشرند و اعمال و صنایع

ص : ۱۰۵

۱-۱ \_ بسنجید بحار الانوار ، ج ۶۰ ، ص ۲۶۷ ، ج ۸۷ ، ص ۲۲۴ : با اختلاف اندک .

۲-۲ \_ سوره مبارکه انعام ، آیه ۹ .

۳-۳ \_ سوره مبارکه اسراء ، آیه ۹۵ .

۴-۴ \_ سوره مبارکه جن ، آیات ۱ و ۲ .

دنیوی از قبیل تعمیر عمارات و حفر قنوات و سایر صنایع و امورات شاقه دنیویه را عامل اند . این کلام الهی است که در قصه سلیمان و مغلوبیت آنها در تحت فرمان خبر می دهد : « وَ مِنَ الْجِنَّ مَنْ يَعْمَلُ بَيْنَ يَدَيْهِ بِإِذْنِ رَبِّهِ وَ مَنْ يَزِغُ مِنْهُمْ عَنْ أَمْرِنَا نُذِقْهُ مِنْ عَذَابِ السَّعِيرِ (۱) » ، یعنی : کسی که از آنها منحرف می شد از اوامر و نواهی مطاعه ما هر آینه می چشانیم بر او بعضی از عذاب سعیر را در دنیا ؛ که کنایه از ابتلای آنها به قحط و غلا و گرانی ارزاق و اجناس که به اعتباری عذاب عاجله است دون عذاب آجله ، و عمل مأمور به آنها برای سلیمان علیه السلام کما أخبر الله تعالى : « يَعْمَلُونَ لَهُ مَا يَشَاءُ مِنْ مَحَارِبٍ (۲) » المحارِب : هی البیوت الشریفه و القصور الرفیعه ، سَمَى القصر محراباً لِأَنَّ المحراب مقدّم المجالس و أشرفها .

« وَ تَمَائِيلٌ » ، اعنی : حجاری و تراشیدن تمثالها و صور مختلفه از سنگ و سایر نقاشیها .

« وَ جِفَانٍ » ، کالجواب یعنی : حوض و دریاچه های وسیعه عظیمه چون اسطخر و حفره های مستدیره .

« وَ قُدُورٍ رَاسِيَاتٍ » ، یعنی : دیگهائی که از عظمت آنها راسیات و ثابتات بودند در محلّ خود که حمل و نقل آنها خیلی دشوار بود .

و بدیهی است که تا آلت و اعضای بدنی و صورتی جسدانی در آنها نباشد این آثار و صنایع و افعال و اعمال غریبه عجیبه از آنها صادر نشود .

### اطلاق جن بر طبقات پست بشری

و نیز از جمله شواهد و آیاتی که دالّ است بر آن که مراد از جنّ بعضی از همین طبقات پست نوع بشرند که آنها را حق تعالی از حکمت بالغه برای انتظام و تکمیل مایحتاج نفوس قدسیه و مستخدم ایشان خلق نموده کما أخبر تعالی : « قَالَ أَوْلِيَائُهُمْ مِنَ الْأَنْسِ (۳) » ای متبوعین ، هم من الإنس .

« رَبَّنَا اسْتَمِعْ بَعْضَنَا بِبَعْضٍ (۴) » ، ای انتفع بعضنا ببعض این آیه مبارکه است که

ص : ۱۰۶

۱-۱ \_ سوره مبارکه سبأ ، آیه ۱۲ .

۲-۲ \_ همان ، آیه ۱۳ .

۳-۳ \_ سوره مبارکه انعام ، آیه ۱۲۸ .

۴-۴ \_ همان .



می فرماید: « وَ لَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِّنَ الْجِنِّ وَالْإِنسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَ لَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَ لَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَلَاءُ نِعَامٍ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ (۱) »، یعنی: ما به تحقیق و لزوم خلق کردیم از برای اصلاح جهنم دارِ طبیعت که رقیقه دوزخ است بسیاری از جن و انس، یعنی از مدنی و انسی لانس و اجتماعهم فی المدائن (۲)، و از وحشی و بری لاستیحاشهم من الانس و الألفه و انقطاعهم عن المعاشره و بعد قلوبهم من المؤذات، و استتارهم عن الأنظار و انسهم بالبهايم .

و آن که جن را مقدم بر انس قرار داده در ذکر، با آن که شرفاً انس مقدم بر آنهااند، به واسطه کثرت عدد جهال وحشی است نسبت به افراد انسی، و آن طبقه پست از بشر موصوف به این اوصاف رذیله سخیفه اند، که خود فرماید: « لَهُمْ قُلُوبٌ »، یعنی: قلب صنوبری دارند ولی « لَا يَفْقَهُونَ بِهَا » که ابداً قابل تفقه و ادراک معانی نیست، کما قیل:

آن که دل نام کرده به مجاز رو به پیش سگان کوی انداز (۳)

دل یکی منظری است سبحانی خانه دیو را چه دل خوانی

« وَ لَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا » چه قوه استماع کلمات حقّه الهیه را ندارند، زیرا که فی الحقیقه به حسب موت جهالت میت اند، و قال فی حقهم: « وَ مَا أَنْتَ بِمُسْمِعٍ مَّن فِي الْقُبُورِ (۴) »، « وَ لَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا (۵) »، یعنی: عمی القلب اند لایبصرون و لایشاهدون آیات الله کما قیل:

گر بدیدی حسّ حیوان، شاه را پس بدیدی گاو و خر، الله را (۶)

بلکه این حواس ظاهره در سایر حیوانات اتم و اکمل از این نوع است، قال المولوی قدس سره:

ص: ۱۰۷

- 
- ۱-۱ \_ سوره مبارکه اعراف، آیه ۱۷۹ .
  - ۲-۲ \_ هکذا در اصل / عبارت دقیق نیست .
  - ۳-۳ \_ سنایی، حدیقه الحقیقه، « اندر جان و دل و تن گوید »، مطلع: از در تن که صاحب کله است . (مصدر فاقد بیت بعدی است) .
  - ۴-۴ \_ سوره مبارکه فاطر، آیه ۲۲ .
  - ۵-۵ \_ سوره مبارکه اعراف، آیه ۱۷۹ .
  - ۶-۶ \_ مثنوی معنوی، مولوی، د ۲، ص ۲۷۳، آغاز دفتر دوم .

پنج حسی هست جز این پنج حس آن چو زر سرخ و ر این حس همچو مس

صحت این حس بجوئید از طیب صحت آن حس بجوئید از حیب

صحت این حس ز معموری تن صحت آن حس ز تخریب بدن(۱)

این است که خود حق تعالی در متمم آیه شریفه در توییح و توصیف این طبقه می فرماید: «أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ (۲)» اولئك هم الغافلون ، أى الجاهلون المعرضون عن المولى ، الراغبون الى الدنيا .

پس ، «أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ» و «أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ» ، هم راجع به جن است و هم به بعضی از طبقات انس که مقصود اصلی از خلق او ایجاد آنها فی الحقیقه تعمیر و اصلاح امور دنیا است که رقیقه جهنم است ، چنانکه دعای « الحمد لله الذی [ ... [أخدمنا فی عانین» (۳) مشعر است ، یعنی : حمد و ستایش خاص خدائی است که خدمت نموده ما را به توسط «عانین» ، یعنی : طبقه رنج بران را که صاحبان عنا و مشقت ، و متحمل امورات صعبه شاقه ، از قبیل زراعت و حراست و نساجت و تعمیر عمارات و حفر قنوت . و سایر حرفه و صنایع اند ، مستخدم ما قرار داده ، و قال فی القدسی :

«إِنِّي جعلت معصية آدم سبباً لعماره العالم» (۴) . و نیز ایماء به همین مطلب است ما ورد أيضاً فی الحدیث : « لولا أنكم تذبون لذهب الله بكم ، و جاء بقوم يذبون» (۵) .

ص : ۱۰۸

۱-۱ \_ مثنوی معنوی ، مولوی ، د ۱ ، ص ۲۴ ، « حکایت مرد بقال و طوطی ... » .

۲-۲ \_ سوره مبارکه اعراف ، آیه ۱۷۹ .

۳-۳ \_ الکافی ، ج ۶ ، ص ۲۹۵ ؛ مفتاح الفلاح ، ص ۱۷۴ ؛ بحار الانوار ، ج ۶۳ ، ص ۳۸۱ .

۴-۴ \_ ریاض السالکین ، ج ۳ ، ص ۱۸۵ ؛ تفسیر ابن عربی ، ج ۲ ، ص ۱۴۰ .

۵-۵ \_ اللمع فی أسباب ورود الحدیث ، ص ۷۸ ؛ کنز العمال ، ج ۴ ، ص ۲۴۶ : تذبون لجااء الله بقوم .

و آن که در آیه مبارکه فرماید: « وَ خَلَقَ الْجَانَّ مِنْ مَّارِجٍ مِنْ نَارٍ (۱) »، مقصود ابتدای خلقت جان حیوانی و روح بخاری است ، که اولاً جان بر او اطلاق نموده لاستتاره عن العیون ، و مارج فرموده چون المرج : الخلط ، یعنی آن روح بخاری [که] مخلوط است از عناصر اربعه به غلبه جزء ناری و حرارت غریزی بر سایر اجزاء عناصر .

چه حصول آن جان حیوانی و روح بخاری اجزاء غریبه او عناصر است که ترکیب شده اغذیه نباتیه ، چون حبوبات و فواکه و حیوانیه ، چون گوشت و فروعات او از شیر و روغن حاصل شود .

و آن غذا در معده بعد از کیلوس و کیموس تصفیه شده اخلاط اربعه شود ، و خون از کبد به قلب صنوبری توجّه نماید و در قلب که معدن و منبع حرارت است از حرارت مفرط او خون بخار گردیده و به واسطه خفت حرارت از اسافل بدن به اعلی ، یعنی به سوی دماغ که ابرد اعضا است صعود نماید بعد از تبرید و تعدیل و قلت حرارت و غلبه مائیت که بالطبیعه مایل به اسفل است به توسط عروق و شرائین تنزل نموده ، و در محلّ هر یک از قوی عین آنها شود ، یعنی آن روح در مقام بصر ، بصر است ، و در سامعه سمع ، فی کلّ بحسبه .

بالجمله ، چون در هیکل انسانی جزء ترابی و مائی غلبه دارد فرموده : « خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُيَالَةٍ مِنْ طِينٍ (۲) » ، یعنی : از خلاصه و تصفیه گردیده شده از طین ، و در جان حیوانی چنانکه ذکر شد چون جزء ناری غلبه دارد فرموده : « وَ خَلَقَ الْجَانَّ مِنْ مَّارِجٍ مِنْ نَارٍ (۳) » ، يقال : مرجت الشیء بالشیء ، إذا خلطت أحدهما بالآخر (۴) .

باری ، چنان که نوع بشر که صاحب دو جنبه روحی و جسدی ملکی و حیوانی است ، از برای او در طرف ترقیات روحانی صعودی و درجات و مقاماتی است ، که در هر مقامی اسمی بر او اطلاق می شود ، از مرتبه رسالت و نبوت و ولایت و

ص : ۱۰۹

۱-۱ \_ سوره مبارکه رحمن ، آیه ۱۵ .

۲-۲ \_ سوره مبارکه مؤمنون ، آیه ۱۲ .

۳-۳ \_ سوره مبارکه رحمن ، آیه ۱۵ .

۴-۴ \_ تفسیر غریب القرآن ، ص ۱۶۰ .

عالم و عارف و مؤمن و مسلم ؛ همچنین در طرف تنزلات درکاتی است که در هر مقامی اسمی بر او اطلاق شده ، یعنی به اعتبار تمرد او از حدود الهیه شیطان است كما قال تعالى : « وَقُلْ رَبِّ أَعُوذُ بِكَ مِنْ هَمَزَاتِ الشَّيَاطِينِ \* وَأَعُوذُ بِكَ رَبِّ أَنْ يَحْضُرُونِ (۱) » ، که مراد پناه بردن به خدا است از بدگوئی و عیب جوئی متمردین از کفار و منافقین ، و پناه بردن از حضور آنها است در محضر پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم برای سخریه و استهزاء .

و به اعتبار غلبه شهوت و غضب و افراط آنها در قتل و غارت و اطاعت نفس و هوا ، « دیو » بر او اطلاق شده ، كما قيل : « تو مر دیو را مردم بدشناس » .

و به اعتباری بر او اسم « اجنه » و « غول » اطلاق می شود ، كما فی المجمع : « الغول بالضم ، واحد الغیلان ، و هو جنس من الجنّ و الشیاطین و هم سحرتهم » . (۲)

و قول علی علیه السلام فی التمر (۳) : « فَإِنَّه زاد إخوانکم الجنّ » (۴) ، دلالت دارد :

أولاً : علی أنّهم متحدون معنا فی النوع ، و بعضهم إخواننا فی الدین .

و ثانياً : علی أنّهم يأكلون الطعام و الشراب ، كما أنّ فی قوله تعالى : « قَالِ عَفْرِيتٌ مِنَ الْجِنِّ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ تَقُومَ مِنْ مَقَامِكَ (۵) » ، قيل : إنّ القائل بهذا الكلام لسليمان بن داود بشر مرتاض من الرهبان يجلس على التراب ، يقال له « عفريت » ، لأنّ العفر هو التراب و كان من أجل رياضات النفس و تحمّل الشدايد و المكاره ، و قلّه الأكل و النوم قادره على اتیان افعال عجيبه و خوارق العادات .

### در شناخت معشر جن و انس

علی الجملة ، اگر چه به اعتباری لفظ جنّ اطلاق می شود بر قوای روحانیه و ارواح جزئیه حیوانیه لاستتارها عن العیون ، كما این که انس اطلاق می شود بر

ص : ۱۱۰

۱-۱ \_ سوره مبارکه مؤمنون ، آیه ۹۷ .

۲-۲ \_ مجمع البحرین ، ج ۵ ، ص ۴۳۹ .

۳-۳ \_ در مصادر آمده : « لا تستنجوا بالروث و العظام ، فإنّه زاد إخوانکم من الجنّ » .

۴-۴ \_ بسنجد : المعجم الكبير ، ج ۱۰ ، ص ۷۷ ؛ کنز العمال ، ج ۹ ، ص ۳۵۴ ؛ بحار الأنوار ، ج ۶۰ ، ص ۳۲۲ با اختلاف در نقل به روایت از رسول اکرم صلی الله علیه و آله .

۵-۵ \_ سوره مبارکه نمل ، آیه ۳۹ .

همین هیاکل صوریه بشریه ، لظهورهم فی الانظار .

و به این لحاظ است که حقّ تعالی بر ارواح جزئیّه و ملائکه ارضیه و شیطان لفظ جانّ و جنّ اطلاق فرموده ، كما قال فی حقّ الشیطان : « أَتَّهَّ كَانَ مِنَ الْجِنَّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ (۱) » ، اى كان من الملائکه ، فخرج عن أمر ربه بعدم سجوده لآدم صار اسمه شیطان ، لأنّ کلّ متمرّد عاصّ شیطان ، و به واسطه امتزاج و اختلاط آنها در هیاکل اناسی به لفظ « معشر » تعبیر فرموده ، و قال : « يَا مَعْشَرَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ إِنِ اسْتِطَعْتُمْ أَنْ تَنْفُذُوا مِنْ أَقْطَارِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ فَانفُذُوا لَا تَنْفُذُونَ إِلَّا بِسُلْطَانٍ (۲) » ، لأنّ المعشر والعشیر : القوم و الرهط لمعاشرتهم و مخالطتهم ، و الخلط يستعمل فی الجمع مع امتزاج كخلط الماء و اللبن ، و بغیر امتزاج كخلط الدنانیر .

چه ، به وجهی تفسیر این آیه شریفه آن که ای معاشرین جن و انس اگر توانائی و تمکن دارید به این که « تَنْفُذُوا مِنْ أَقْطَارِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ » یعنی : بدون انقضاء أجل مسمی حجم آنها را خرق نموده و خارج شوید از عالم مُلك دنیا که محبس ابرار و جنت فجار است ، پس ، « فَانفُذُوا » به این که به اختیار در حال حیات ، خود را از دنیا به آخرت و از شهادت به غیب اندازید ، بعد خود فرماید : « لَا تَنْفُذُونَ إِلَّا بِسُلْطَانٍ » ، یعنی : هرگز استطاعت ندارید مگر به سلطان ، یعنی به حکم قاهر غالبی که ایماء به خود ذات مقدس است .

چنان که مفاد کلام حقّ تعالی است که در موضع دیگر فرماید : از جمله شواهد و آیات او است ، چندی وقوف و اقامت شما به امر او تعالی ، بین سماء و ارض ، یعنی عالم دنیا ، چه سماء به منزله بناء و ارض بساط ما است ، تا انتهای امد ممدود و اجل محدود . « ثُمَّ إِذَا دَعَاكُمْ دَعْوَةً مِنَ الْأَرْضِ إِذَا أَنْتُمْ تَخْرُجُونَ (۳) » ، یعنی : پس از زمان معهود موعود که دعوت کرد شما را ، یک نوع دعوتی که غیر دعوت قولی و لسانی است ، آن وقت شما از اینجا خارج کرده می شوید ، یعنی « يَقْدِفُونَ بِالْغَيْبِ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ (۴) » .

ص : ۱۱۱

۱-۱ \_ سوره مبارکه كهف ، آیه ۵۰ .

۲-۲ \_ سوره مبارکه رحمن ، آیه ۳۳ .

۳-۳ \_ سوره مبارکه روم ، آیه ۲۵ .

۴-۴ \_ سوره مبارکه سبأ ، آیه ۵۳ .



قوله علیه السلام: اللَّهُمَّ اسْقِنَا الْغَيْثَ.

بدان که: «اللَّهُمَّ» أصل او «یا الله» بوده، حذف شده از او «یا»، و عوض آورده شده از او «میم»، و چون «یا» به حسب عدد کروح حروفات است یازده است، که عدد «هو» که اسم ذات است باشد. و در قواعد علم اعداد ثابت شده آن که دو اسم که از حیث عدد یکی باشند گویا به روح متحدند در ترتیب اثر؛ و از همین طریقه است که تحیب و تفریق بین طالب و مطلوب می نمایند از راه جمع و تفریق عدد اسم آن دو، زیرا که معلوم است دو روح که به طریق احسن جمع شوند دو بدن هم که تابع و منقاد روح اند در خارج تقرّب حاصل نمایند، چنان که در تفریق عدد اسم طالب و مطلوب امر به عکس است.

این است که گویند: مثلث متعلق به آدم است چه پُر می شود از عدد چهل و پنج که روح آدم است، به طوری که تمام اضلاع او مساوی است که عدد پانزده باشد، و آن عدد اسم حوّا است، چنان که مأثور است که حوا از ضلع آدم پیدا شد.

بالجمله، پس جانشین شدن «میم» که جزء اسم آدم است از «یا» که مطابق عدد «هو» که اسم ذات باشد اشاره به خلافت آدم است در عالم ملک از هویت بسیطه، كما قال تعالى: «إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَأَآئِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً (۱)».

قوله: اسقنا الغيث، أي اشربنا المطر كما في الدعاء: «اسقنا سقى رحمة لا سقى عذاب» أي اشربنا مطراً فيه النفع بلا ضرر و لا تخريب. يقال: «غاث الله البلد» أي

ص: ۱۱۳

أنزل بها المطر .

## توسعه رزق با باران

قوله عليه السلام : وَ أَنْشُرْ عَلَيْنَا رَحْمَتَكَ بَعِيثَكَ .

نشر به معنی انبساط و رحمت اینجا به معنی نعمت است ، چه تمام نعماء ظاهریه از عموم مأكولات و مشروبات و ملبوسات و فواکه و اثمار و ادویه جات ضارّه و نافعہ حاصل شونده به واسطه غیث است ، و او است رزق الموجب للحیاء ، چنان که در قرآن در همان مطر فقط اطلاق رزق فرموده لا غیر . قال : « هُوَ الَّذِي يُرِيكُمْ آيَاتِهِ وَيُنزِلُ لَكُمْ مِنَ السَّمَاءِ رِزْقًا وَ مَا يَتَذَكَّرُ إِلَّا مَنْ يُنِيبُ » . (۱)

قوله عليه السلام : الْمُغْدِقِ [مِنَ السَّحَابِ] .

أى مطر كثير القطر ، عميم النفع كما فى القرآن : « وَ أَنْ لَوْ اسْتَقَامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ لَأَسْقَيْنَهُمْ مَاءً غَدَقًا (۲) » ، یعنی : اگر استقامت نمایند جن و انس بر طریقه ایمان و توحید لأنعمنا عليهم رزقهم بالسعه و الانبساط .

و الغدق : يطلق على رجل كريم كثير الخير ، به این اعتبار تأویل آیه شریفه این که : لو اثبتوا أو أقاموا و استقام الانسان على متابعه شریعه الاسلام بحيث لا ینحرف عن أداء أوامره و نواهیه بترك متابعه النفس و الهوى ، المعبر عنها بالطاغوت لأشربناهم الماء الكريم ، أعنى ماء العلم والمعرفه ؛ لأنّ به حياه الروح الذى هو من عالم الملكوت عن موت الجهاله ، كما بالماء الظاهر حیات الأجسام الذى من عالم الملك . و چنان که اشاره به حیات ظاهریه اجسام طبیعیه دنیویه است به ماء ظاهر .

كلام الهی : « وَ جَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ (۳) » همچنين ایماء به حیات ابدیه معنویه به ماء علم و معارف الهیه است .

آیه مبارکه : « أَوْ مَنْ كَانَ مَيِّتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَ جَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا (۴) » ، که مقصود وقوع او است در ظلمت

ص : ۱۱۴

۱-۱ \_ سوره مبارکه غافر ، آیه ۱۳ .

۲-۲ \_ سوره مبارکه جن ، آیه ۱۶ .

۳-۳ \_ سوره مبارکه انبیاء ، آیه ۳۰ .

۴-۴ \_ سوره مبارکه انعام ، آیه ۱۲۲ .



جهالت و غفلت اولاً، و به عدد دخول در حیات معرفت و ایمان ثانیاً، به مصداق: «الناس موتی و أهل العلم أحياء» (۱).

و مؤید مقام است ما ورد فی الحدیث: «من أخلص قلبه (۲) لله أربعين صباحاً، فقد جرى من قلبه على لسانه ينابيع الحكمة» (۳).

قوله عليه السلام: الْمُنْسَاقِ لِبَنَاتِ (۴) أَرْضِكَ.

يقال: نسقت الكلام إذا عطفت بعضه على بعض مرتباً، أي المطر يخرج به نبات الأرض متوالياً بالتقدم والتأخر، كترتيب بروز الثمرات بعضها عقب بعض.

قوله عليه السلام: الْمَوْتِقِ فِي جَمِيعِ الْأَفَاقِ.

و جوانب العالم، كما قال تعالى: «و أَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً طَهُورًا (۵)»؛ لأنه الطاهر بالذات، المطهر للغير.

### امتنان بر عباد در رسیدن ثمرات

قوله عليه السلام: وَ ائْتِنُ عَلَى عِبَادِكَ يَبْنَعِ الثَّمَرَةَ.

المن: العطاء. و منان به صیغه مبالغه که از اسماء الله است به معنی کثیرالعطاء است.

«ینع» به معنی نضج که تکمیل ثمرات باشد، كما قال تعالى: «انظُرُوا إِلَى ثَمَرِهِ إِذَا أَثْمَرَ وَ يَنْعِهِ (۶)»، یعنی: تفکرُوا و تدبّرُوا فيه بنظر العقل و الاعتبار من ابتدا خروج من الشجرة الى انتهاء كماله و نضجه و اطوارات (۷) متفاوتة، که او را چگونه حکیم علی الاطلاق سپرد در مراتب ترقیات داده.

یعنی: تدبّر نما در انتقالات ثمره به حسب احوالات او در طعم و لون و رایحه و صغر و کبر، که ابدأ ممکن نیست که این تدبیر نسبت داده شود به طبیعت عدیم

ص: ۱۱۵

۱-۱ \_ بنگرید: شرح الاسماء الحسنی، ج ۱، ص ۲۰۷ و ۲۷۴.

۲-۲ \_ مصادر: \_ قلبه.

۳-۳ \_ بسنجید: جامع الأخبار، ص ۹۴، شرح نهج البلاغه، ج ۲۱، ص ۲۱۳: «ظهرت ينابيع».

۴-۴ \_ اصل: نبات.

۵-۵ \_ سوره مبارکه فرقان، آیه ۴۸.

۶-۶ \_ سوره مبارکه انعام، آیه ۹۹.

۷-۷ \_ کذا / صحیح: أطوار.

الشعور ، كما قال . یعنی : ما انشاء و ایجاد کرده ایم به واسطه ماء بساتینی از نخیل و اعناب و فواکه کثیره ، لا غیر .

## احیای شهرها

قوله عليه السلام : وَ أَحْيِ بِلَادَكَ بِبُلُوغِ الزَّهْرَةِ .

البلد : الارض كلها ، عامراً كان أو غير عامر . كما قال تعالى : « الْبَلَدُ الطَّيِّبُ يَخْرُجُ نَبَاتُهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ (١) » . و البلده : القرية معموراً .

و الزهره [١] : (٢) إمّا بمعنی الزينه والبهجه ، كما فی القرآن : « زَهْرَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا (٣) » ، أى زينتها .

[٢] : و إمّا بمعنی النور و الإشراق . و كلاهما يناسب المقام ؛ لأنّ كمال الارض و زينتها بالنباتات بسبب نزول الأمطار عليها ، كما قال تعالى : « إِنَّمَا مَثَلُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَاءٍ أَنْزَلْنَاهُ مِنَ السَّمَاءِ فَاخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ مِمَّا يَأْكُلُ النَّاسُ وَ الْأَنْعَامُ حَتَّى إِذَا أَخَذَتِ الْأَرْضُ زُخْرُفَهَا وَ أَزْيَنْتْ (٤) » إلى آخره .

كما أنّ حياتها أولاً- ببلوغ وصول أنوار الكواكب ، لا- سيّما نور الشمس عليها التي هي خليفة الله و ربّ الأبدن في عالم العنصریات ، كما نشاهد حين دخول الشمس في برج الحمل و هو قريب بنقطه الاعتدال ، كيف يظهر آثار النشوء (٥) و النماء في جميع المواليده الثلاثه من تكميل المعدنيات و توليد الفلزات ، و حصول أجسام سبعة متطرقة و جواهرات صافيه در جوف آنها ، و ظهور و بروز نمود در قاطبه نباتات و حيوانات كلها ، بتقدير العزيز العليم (٦) و صانع قديم .

## درخواست باران سودمند

قوله عليه السلام : وَ أَشْهَدُ مَلَائِكَتَكَ (٧) الْكِرَامَ السَّفَرَةَ .

ص : ١١٦

- ١-١ \_ سورة مبارکه اعراف ، آیه ٥٨ .
- ٢-٢ \_ زهره ، در دعای شریف به معنی « شکوفه » است که امام علیه السلام درخواست بالغ شدن شکوفه ، یعنی به میوه رسیدن آن را کرده اند . لذا تفسیر شارح حکیم درین مقام غیر استوار است .
- ٣-٣ \_ سورة مبارکه طه ، آیه ١٣١ .
- ٤-٤ \_ سورة مبارکه یونس ، آیه ٢٤ .
- ٥-٥ \_ اصل : النشو .
- ٦-٦ \_ اقتباس از کریمه انعام ، آیه ٩٦ .
- ٧-٧ \_ اصل : ملائکتہ .

شهدت على شىء أى اطلعت عليه و عاينته ، فأنا الشاهد ، أى شاهدت ملائكة الليل و النهار التى كانوا سفيراً بين الله و انبيائه و أوليائه الكاملين .

[قوله عليه السلام ] : بِسَقِي مِّنْكَ .

أى بسبب شربى بنزول المطر من جانبك كما روى عن النبى صلى الله عليه و آله وسلم : « إِنَّ مَعَ كُلِّ قَطْرَةٍ مَلَكٌ نَازِلٌ مِنَ السَّمَاءِ » (١) .

قوله عليه السلام : نَافِعٌ ، دَائِمٌ غُزْرَةٌ .

أى شديد النفع و كثير القطر ، كما قيل : « الشىء يعزّ حيث يندر ، والعلم يعزّ حيث يغزر » (٢) .

[قوله عليه السلام ] : وَاسِعٌ دِرْرَةٌ .

أى عام شامل جريانه و سيلانه ، كما قال تعالى : « يُزِيلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا » (٣) .

[قوله عليه السلام ] : وَابِلٌ سَرِيْعٌ عَاجِلٌ .

الوابل : المطر الشديد .

قوله عليه السلام : تُخِيْبِي بِهِ مَا قَدْ مَاتَ .

كما قال تعالى : « وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَاحْيِينَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا » (٤) .

قوله عليه السلام : وَ تَرُدُّ بِهِ مَا قَدْ فَاتَ .

من أرزاق العباد فى سنه الجذب بما فى الدعاء : « يَا جَامِعُ كُلِّ فَوْتٍ » (٥) .

قوله عليه السلام : وَ تُخْرِجُ بِهِ مَا هُوَ آتٍ .

أى ما سقط على الارض من الحبوب ، من هوا يهوى سقط من علو إلى سفلى .

**توسعه روزى به واسطه باران بدون ضرر**

ص : ١١٧

١-١ \_ بسنجيد : نوادر الراوندى ، ص ٤١ ؛ تفسير الامام العسكرى ، ص ١٤٨ .

٢-٢ \_ بسنجيد : شرح الاسماء الحسنى ، ج ٢ ، ص ٤١ .

٣-٣ \_ سورة مبارکه نوح ، آیه ١١ .

٤-٤ \_ اشاره به آیه ٦٥ سورة مبارکه نحل : « وَاللَّهُ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا » .

٥-٥ \_ بحارالانوار ، ج ٨٣ ، ص ١٣٨ ؛ مصباح الكفعمی ، ص ٣٢ ؛ مصباح المتعجد ، ص ٦٠ .

قوله عليه السلام : [وَ] تُوَسَّعُ بِهِ فِي الْأَقْوَاتِ .

يعنى : وسعت بده به سبب نزول امطار فى اقوات عبادك . القوت : ما يقوم به بدن الانسان من الأطمعه و الاشربه ، كما قال تعالى : « قَدَّرَ فِيهَا أَقْوَاتَهَا (١) » ، فى أوقات معينه و فصول متواليه .

كما قال تعالى فى موضع آخر : خلق السماوات فى أربعة أيام (٢) ، أى اربعة أوقات ، المعبر عنها بفصول الأربعة ، أعنى : الربيع و الصيف و الخريف و الشتاء ، التى يخرج الله فيها أقوات أهل العالم من الناس و إليها و الحشرات و السباع ؛ لأن فى الشتاء لبرودته نزل الأمطار و يسقى الأرض و الأثمار ، ثم من بعده يأتى الربيع و هو معتدل ، فيخرج الاشجار أثمارها و الارض نباتها ، ثم يجىء الصيف فينضج فيه الثمار و الحبوب ، ثم الخريف لتكميل الحبوب و الأثمار و حان حين حصاده . و لو كان كل الأوقات شتاء لم يخرج النبات ، و لو كان كله الربيع لم ينضج الثمار ، و لو كان كله الصيف لا يحترق كل شىء على وجه الأرض . سبحان من قال : « أَأَنْتُمْ تَزْرَعُونَهُ أَمْ نَحْنُ الزَّارِعُونَ (٣) » .

قوله عليه السلام : سَحَابًا مُتْرَاكِمًا .

أى انصم و جمع بعض أجزاءها فوق بعض ، و ذلك لأجل استيلاء الرياح عليه لإخراج الرطوبات من منافذه و أجوافه ، كما قال تعالى : « وَ أَنْزَلْنَا مِنَ الْمُعْصِرَاتِ مَاءً ثَجَّاجًا (٤) » ، يعنى : از فشرده شده ها كه سحاب باشد به هبوب رياح داديم ، به شما ماء سيال را .

قوله عليه السلام : هَيْنَأُ مَرِيئًا .

أى سهل الغائله ، لا يكون فيه تعب و إضرار من فساد الزراعات و انهدام العمارات .

قوله عليه السلام : طَبَقًا .

ص : ١١٨

١-١ \_ سورة مبارکه فصلت ، آیه ١٠ .

٢-٢ \_ گویى مستند مرحوم مؤلف سورة مبارکه فصلت ، آیه ١٠ است : « وَ قَدَّرَ فِيهَا أَقْوَاتَهَا فِي أَرْبَعَةِ أَيَّامٍ سَوَاءً لِلْسَّائِلِينَ » .

٣-٣ \_ سورة مبارکه واقعه ، آیه ٦٤ .

٤-٤ \_ سورة مبارکه نبأ ، آیه ١٤ .

أى سحابه ، أى تعمّ جميع بقاع الارض ليس محدود بمحلّ خاص دون محلّ ، كما فى دعاء آخر : « أسقنا(١) مطبقه مغدقه »(٢) .  
أى شامله كثيره .

قوله عليه السلام : مُجَلَجَلًا .

أى تعمّ الأرض بماء المطر .

قوله عليه السلام : غَيْرَ مُلْتٌ وَذُقُهُ .(٣)

اللوث الاسترخاء و البطء ، أى لا يكون رطوباتها قليله بطيئه فى النزول ، قال تعالى : هو « الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيَّاحَ فَتَنِيثُ سَيَّحَابًا فَيَبْسُطُهُ  
فِي السَّمَاءِ كَيْفَ يَشَاءُ وَ يَجْعَلُهُ كَسَفًا فَتَرَى الْوَدْقَ يَخْرُجُ مِنْ خِلَالِهِ » .(٤)

قوله عليه السلام : وَ لَا خُلْبٌ بَرْقُهُ .

الخلب : الخدعه ، أى لا يكون سحاباً ظهر برقه فى السماء ، و ظن الناس أنه ممطرهم و لا يكون المطر .

قوله عليه السلام : اللَّهُمَّ اسْقِنَا غَيْثًا مُغِيثًا مَرِيحًا مُمْرِعًا .

أى خصيباً كثير العشب و الحشيش .

[قوله عليه السلام ] : عَرِيضًا وَاسِعًا .

أى طال مدّته و عمّ منفعتة لا يختصّ ببعض البلاد دون بعض .

[قوله عليه السلام ] : عَزِيْرًا ، تَرُدُّ بِهِ التَّهِيْضَ .

أى قام به ما سقط من النبات على الارض لعدم وصول الماء عليه .

[قوله عليه السلام ] : وَ تَجْبُرُ بِهِ الْمَهِيْضَ .

أى أصلح بسببه ما انكسر منه ، كما قال : « يا جابر العظم الكسير »(٥) بلطفه(٦) .

[قوله عليه السلام ] : اللَّهُمَّ اسْقِنَا غَيْثًا(٧) تُسِيلُ مِنْهُ الظَّرَابَ ، وَ تَمْلَأُ مِنْهُ الْجِبَابَ .

يعنى : يُر كنى از ماء او ، كلّ الأودية و المسيلات و البروك ، حتّى يشرب منه

- ۱-۱ \_ اصل : سقنا .
- ۲-۲ \_ الفقيه ج ۱ ، ص ۵۳۵ .
- ۳-۳ \_ اصل : ودقها .
- ۴-۴ \_ سوره مبارکه روم ، آيه ۴۸ .
- ۵-۵ \_ فلاح السائل ، ص ۱۷۵ ؛ مصباح الكفعمي ، ص ۷۸ ؛ بحار الأنوار ، ج ۱۲ ، ص ۳۱۹ .
- ۶-۶ \_ واژه « بلطفه » در ذيل دعا موجود نيست ، ولي در ديوان امام علي عليه السلام ، ص ۱۸۹ آمده است : عسى جابر العظم الكسير بلطفه / سيراتاح للعظم الكسير فيجبر .
- ۷-۷ \_ صحيفه : سقياً .

[قوله عليه السلام ] : وَ تُفَجِّرُ بِهِ الْأَنْهَارَ ، وَ تُنْبِتُ بِهِ الْأَشْجَارَ .

كما قال : « وَ هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ نَبَاتَ كُلِّ شَيْءٍ فَأَخْرَجْنَا مِنْهُ خَضِرًا نُخْرِجُ مِنْهُ حَبًّا مُتَرَاكِبًا وَ مِنَ النَّخْلِ مِنْ طَلْعِهَا قِنْوَانٌ دَانِيَةٌ وَ جَنَّاتٍ مِنْ أَعْنَابٍ وَ الزَّيْتُونِ وَ الرُّمَّانِ مُشْتَبِهًا وَ غَيْرَ مُتَشَابِهٍ (١) » .

### اقسام نهر

ثمّ اعلم ، إنّ الأنهار قسمين : [١] : قسماً فى الجبال و التلال ، قربته بسطح الارض ، جريان مياهها منوطه برطوبات السماء من المطر و الثلج و البرد ، حتى تكون قليله بقلتها و كثيره بكثرتها ، و هذا القسم ينفد و يجفّ لعدم نزول المطر .

[٢] : و القسم الآخر من الأنهار ما هو جريانها مربوطه برطوبات جوف الأرض ، التى يحصل بسبب الأبخرة فى باطنها ، و اذا انكشف الأبخرة صار ماءً ، و لما حفر الآبار نزل و سقط فيه متدرّجاً قطرات الماء ، و انفجر و خرج من العين ، و هو لا يزيد و لا ينقص بزياده الأمطار و عدمه ، كما قيل زلزله الارض لحبس الأبخرة ، و العين من تكثيفها منفجره .

### فوائد باران

قوله عليه السلام : وَ تُرَخِّصُ بِهِ الْأَسْعَارَ .

الرخص : ضد الغلا .

و الأَسْعَارُ : الذى يقوم عليه الثمن ، يعنى : ارزان كنى به آن باران ، نرخ و گرانى اجناس و حيوانات را .

فى جَمِيعِ الْأَمْصَارِ .

يعنى : در تمام بلدان .

وَ تَنْعَشُ بِهِ الْبَهَائِمَ [وَ الْخَلْقَ] .

ص : ١٢٠



یعنی: فربه کنی و قوت دهی به آن مطلق بهائم و انعام را، که وجود آنها حاوی نعماء غیر محصوره است.

وَ تَكْمِلُ لَنَا بِهِ طَيِّبَاتِ الرِّزْقِ.

یعنی: به واسطه آن باران، تکمیل نمائی برای ما طیبیات ارزاق و اطعمه و اغذیه لذیذه را، نباتیه: چون مطلق فواکه و اثمار و حبوبات و ادویه جات نافع.

و اغذیه حیوانیه، چون گوشت و روغن و شیر و سایر فروعات آن، کما قال تعالی: «قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَ الطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ (۱)».

قوله عليه السلام: وَ تُنَبِّتُ لَنَا بِهِ الزَّرْعَ.

یعنی: برویانی برای ما به واسطه باران، تمام زراعات ما یحتاج را از مأكولات، کما قال تعالی: «يُنَبِّتُ لَكُمْ بِهِ الزَّرْعَ وَ الزَّيْتُونَ (۲)».

### چگونگی تولید شیر

قوله عليه السلام: وَ تُدْرِ بِه الضَّرْعَ.

یعنی: پُر و کثیر نمائی به واسطه باران پستانهای حیوانات شیرده را از قبیل ثور و غنم و غیره، کما قال تعالی: «وَ إِنَّ لَكُمْ فِي الْأَنْعَامِ لَعِبْرَةً نُسْقِيكُمْ مِمَّا فِي بُطُونِهِ مِنْ بَيْنِ فَرْثٍ وَ دَمٍ لَبْنَا خَالِصًا سَائِغًا لِلشَّارِبِينَ (۳)».

به واسطه آن که چون حیوان انثوی تناول علف نماید اولاً در معده او هضمی پیدا شود که او را هضم معدی گویند، طبیعت حیوانی که فی الحقیقه ملائکه و جنود رحمان است او را تصفیه و تعدیل نماید، لطیف او را از کثیف او جدا نموده، سفلی او را ردّ به امعاء نماید، و صافی او را جذب به کبد حیوانی نموده، و در آنجا مصوره که مَلَكٌ دیگر است او را به صورت اخلاط اربعه نماید، یعنی دم و صفرا و سوداء و بلغم کرده، جزء مائی او را به مثانه، و جزء صفراوی او را به طحال، و سوداوی او را به ریه، و جزء دموی او را صعود به عروق و آورده داده. و از عروق و شرائین که متصل به کبد است راهی است به ضرع و پستان حیوان که آن دم نزول

ص: ۱۲۱

۱-۱ \_ سوره مبارکه اعراف، آیه ۳۲.

۲-۲ \_ سوره مبارکه نحل، آیه ۱۱.

۳-۳ \_ همان، آیه ۶۶.

به آنجا نموده ، و در آن محلّ به امر قادر علیم و صانع حکیم طبیعت صورت دمی را از او خلع نموده ، صورت شیر پوشاند ، چنان که در آیه شریفه فرمود که : از بین « فرث » \_ که فضولات است \_ و « دم » که « نسقیکم لبناً خالصاً » ، ای حالکونه لایشوب بأحدهما ، کما قیل :

تا نزیاد بخت تو فرزند نو خون نگردهد شیر شیرین ، خوش شنو(۱)

قوله علیه السلام : وَ تَزِيدُنَا بِهِ قُوَّةً إِلَى قُوَّتِنَا.

کما قال تعالى : « وَ يَا قَوْمِ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا وَ يَزِدْكُمْ قُوَّةً إِلَى قُوَّتِكُمْ (۲) » .

### درخواست دفع بلیات باران

قوله علیه السلام : اللَّهُمَّ لَا تَجْعَلْ ظِلَّةً عَلَيْنَا سَمُومًا.

کما قال تعالى : « عِيدَابُ يَوْمِ الظُّلَّةِ (۳) » چنان که چون قوم شعیب تکذیب او نمودند وارد شد آنها را اولاً غَیم و حرّ شدید ، فرفعت لهم سحابه فخرجوا يستظلون بها ، فسألت عليهم فأهلكهم ؛ لأنّه كان ظل من يحموم(۴) ، و قیل هی النار التي تكون منها الصواعق لا یرد علی أحد قتله و فی الحدیث : « [غذاء] الدنيا سمام و أسبابها رمام . (۵) »

قوله [ علیه السلام ] : وَ لَا تَجْعَلْ بَزْدَهُ عَلَيْنَا حُسُومًا.

برد : به فارسی تگرگ است .

و حسوم : به معنی شوم و نجس است ، و أيضاً حسوم به معنی قطع آمده ؛ ولی دو معنی اولیه انطباق به مقام است .

ص : ۱۲۲

۱-۱ \_ مثنوی معنوی ، مولوی ، ج ۲ ، ص ۲۷۰ ، « عشق محبت بی حساب است » .

۲-۲ \_ سوره مبارکه هود ، آیه ۵۲ .

۳-۳ \_ سوره مبارکه شعراء ، آیه ۱۸۹ .

۴-۴ \_ اقتباس از سوره واقعه ، آیه ۴۳ : « وَ ظِلٌّ مِنْ یَحْمُومٍ » .

۵-۵ \_ غررالحکم ، ص ۱۴۳ .

یعنی خدایا قرار مده تگرگ و برد آن سحاب را بر ما شوم و نحس ، بأن یهلك حرثنا و یسقط أثمارنا و ینکسر أشجارنا قال تعالی : « وَ يُنَزِّلُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ جِبَالٍ فِيهَا مِنْ بَرَدٍ فَيُصِيبُ بِهِ مَنْ يَشَاءُ وَ يَصْرِفُهُ عَنِ مَنْ يَشَاءُ (۱) » .

اولاً بدان که : عرب اطلاق می نماید بر اجسام صلبه ، جبل و بر اجسام لینه ، سهله و رخوه ؛ چنان که : حضرت عیسی علیه السلام در کلام خود فرموده : « فی السهل ینبت الزرع لا فی الجبل » (۲) .

استعاره نموده از قلب متواضع لینه به « سهل » ، که موضع نشو و انبات حکمت و معرفت است ، و از قلوب قاسیه متکبره تعبیر به « جبل » ، که أبداً قابل تعلیم معرفت نیست ؛ کما قال تعالی : قلوبهم « کَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً وَ إِنَّ مِنَ الْحِجَارَةِ لَمَا يَتَفَجَّرُ مِنْهُ الْأَنْهَارُ (۳) » ، یعنی : از صلابت و غلظت و عدم تأثر او جریان انهار علم و حکمت نمی شود .

پس بنابراین معنی آیه شریفه مذکوره : « وَ يُنَزِّلُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ جِبَالٍ فِيهَا مِنْ بَرَدٍ » ، قیل : « من » ، « من برد » زائده است ، و التقدير فیها « برد » است ، و واو [ « وَ يُنَزِّلُ » ] واو عاطفه است که عطف می نماید این جمله را بر آیه کریمه سابقه ، اعنی : « أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُزْجِي سَحَابًا ثُمَّ يُؤَلِّفُ بَيْنَهُ ثُمَّ يَجْعَلُهُ رُكَّامًا (۴) » الی آخره .

بر این وجه معنی این می شود که : آیا باز نمی بینی و نمی فهمی که ما سیر می دهیم سحاب را و « ينزل » یعنی : از سحاب که جهت علو است بعضی از اجسام صلبه که تگرگ باشد « فیها برد » که در آنها است برد ، لَأَنَّهُا یبرد من أجلها وجه الأرض ، کما فی المجمع : « البرد : شیء ينزل من السحاب یشبه الحصى ، و یسمى حب الغمام [ و حبّ المزن (۵) ] .

« فَيَصِيبُ بِهِ مَنْ يَشَاءُ » « صاب یصوب : إذا نزل من السماء . و المصوبه : أمر مکروه ، الذی ینزل بالإنسان » (۶) ؛ یعنی : زحمت و ضرر و کراهت می رساند به آن

ص : ۱۲۳

۱-۱ \_ سوره مبارکه نور ، آیه ۴۳ .

۲-۲ \_ الکافی ، ج ۱ ، ص ۳۷ ؛ بحار الأنوار ، ج ۲ ، ص ۶۲ ؛ منیه المرید ، ص ۱۸۳ .

۳-۳ \_ سوره مبارکه بقره ، آیه ۷۴ .

۴-۴ \_ سوره مبارکه نور ، آیه ۴۳ .

۵-۵ \_ مجمع البحرین ، ج ۳ ، ص ۱۱ .

۶-۶ \_ مجمع البحرین ، ج ۲ ، ص ۱۰۱ ، با تصرّف .

برد در زراعات و اشجار و اثمار کسی که بخواهد از عباد خود که مستحق باشند، و منصرف می نماید او را و ضرر او را از کسی که نخواهد سالم ماند.

قوله عليه السلام: **وَلَا تَجْعَلْ صَوْبَهُ عَلَيْنَا رُجُومًا.**

یعنی قرار مده نزول آن برد و تگرگ را بر ما رجوم، یعنی چون رمی به حجاره در وقوع ضرب و الم اذا، و بر ما چنان که آنفاً در تفسیر آیه مبارکه ذکر شد.

قوله عليه السلام: **وَلَا تَجْعَلْ مَاءَهُ عَلَيْنَا أُجَاغًا.**

یعنی قرار مده آب آن غیث را بر ما شدید الملوحة كما كان حين وقوعه في البحر مرّاً أُجَاغًا، یعنی قبل تبخیره و صعوده الى السماء، اگرچه کلیه اسباب چنان که مذکور در عنوانات شریف است مربوط و مستند به مسبب الاسباب و صانع قدیم است، اما از باب وقوع آنها در عالم طبیعی؛ [که] دار اسباب است به مقتضای «أبي الله أن يجرى الأمور إلا بأسبابها» [می باشد]. (۱)

### سبب پیدایش کائنات جوی

سبب طبیعی در نزول باران و صعود او اولاً به جانب علو برخلاف میل طبیعی او و انعقاد سحاب و حصول باران و برف و تگرگ به حسب اسباب طبیعی آن است که اولاً به اذن قادر متعال چون شمس تابش برنماید از اثر حرارت حادثه از او بخار حاصل شود، که عبارت است از اجزاء رشیه مائیه که به واسطه حرارت خفت پیدا نموده، و به تبع حرارت که مایل به علو است صعود نماید، و اغلب صعود و وقوع او در فصل بهار است؛ که درجه حرارت شمس در حد اعتدال است، چه در زمستان کمتر است به واسطه غلبه برودت، و در تابستان کمتر است به جهت شدت حرارت، که ابخره هنوز به محل انعقاد نرسیده تجفیفش نماید.

بالجمله، بعد از صعود چون به نقطه [ای] از هوا واصل شود که اثر انعکاس اشعه شمسیه به آن نقطه نمی رسد، لهذا از غلبه برودت در آن نقطه اجزاء مائیه

ص: ۱۲۴

---

۱-۱ \_ بسنجید: غرر الحکم، ص ۱۰۲: «إِنَّ اللَّهَ سَبْحَانَهُ يَجْرِي الْأُمُورَ عَلَى مَا يَقْضِيهِ لَا عَلَى مَا تَرْضِيهِ». و الكافي، ج ۱، ص ۱۸۳: «أبي الله أن يجرى الأشياء بأسباب».

منجمد شده که اسمش سحاب است بعد از انعقاد و نفاذ حرارت مائیه که به قسر قاسر به علو رفته ، به میل طبیعی خود به مرکز[ی] از منافذ سحاب معاودت نموده ، كما قال تعالى : « فَتَرَى الْوَدْقَ يَخْرُجُ مِنْ خِلَالِهِ (۱) » ، بعد از خروج اجزاء رشیه مائیه از خلل و فرج سحاب اجزاء ماء به هم متصل شده به حال کرویت ، که اقتضای طبیعت او است .

اگر در نزول برودت هوا قطرات آب را منجمد نکرده ، هبوط کرد « باران » است ، و اگر در حین انضمام و اجتماع اجزاء رشیه مائیه برودت او را منعقد نموده نازل شد اسمش « تگرگ » است ، چنانکه اگر هنوز اجزاء ماء[ء] در بین هوا به هم ملصق نشده برودت بر او غلبه نمود « برف » است .

كما این که سبب طبیعی رعد یا به واسطه اصطکاکات(۲) قطعات سحاب است به هم ، به واسطه ریاح شدید که صدا حادث می شود ، یا به علت آبخره متصاعده است که چون مایل به علو است ، و سحاب فوق او مانع از او است ؛ لهذا در حین غلبه اجزای سحاب را به عنف خرق نماید از شدت خرق او ناری ظاهر شود که اسمش « برق » است و صدائی حادث گردد که اسمش « رعد » است ، و این اسباب طبیعی منافاتی ندارد در انتساب کلیه امور بالحقیقه به صانع عالم که مسبب الاسباب است .

### برکات سماوی و ارضی

قوله عليه السلام : اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ ، وَ ارزُقْنَا مِنْ بَرَكَاتِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ .

أى من كل ما نزل من السماء و ما خرج من الأرض من إيجاد المعدنيات و نشو النباتات و توليد الحيوانات من المأكوله و المحموله ، الذى(۳) خلق الله لمصالح عباده و معاشهم ، كما قال تعالى فى كلامه : و « خَلَقَ لَكُمْ مَّا فِى الْأَرْضِ جَمِيعًا » . (۴)

و روى عن النبى صلى الله عليه و آله وسلم : « أَنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ أَرْبَعَ بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ ، أَنْزَلَ

ص : ۱۲۵

۱-۱ \_ سورة مبارکه نور ، آیه ۴۳ .

۲-۲ \_ اصل : استکاکات .

۳-۳ \_ کذا در اصل / صحیح : التی .

۴-۴ \_ سورة مبارکه بقره ، آیه ۲۹ .

الحديد و الماء و النار و الملح» (۱)، این چهار را ذکر فرموده اند به واسطه آن که اینها اهمّ منافع مایحتاج انسانند، و الا عموم معایش خلق که از حصر و تعداد خارج است به مقتضای: «وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَتَ اللَّهِ لَا تَحْصُوهَا (۲)» کلاً و طراً از برکات نازله سماء است؛ زیرا که عموم به واسطه تأثیرات سماء و سماوی در ارض حاصل شود، كما ورد في الدعاء: «اللّهم اهدنا من عندك و أفضّ علينا من فضلك و انشر علينا من رحمتك، و أنزل علينا من برکاتك» (۳)؛ «اللّهم أنزل علينا من برکات السماوات و الأرض» (۴)، «إِنَّكَ عَلَيَّ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۵)» که تمام را استناد به نزول داده اند.

كما قال تعالى: «وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَ مَا نُنزِلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَّعْلُومٍ (۶)»، یعنی: نیست شیء [ای] از اشیاء ممکنه و انواع مختلفه الا آن که نزد ما است مخزن و منبع او در خزینه مکنونه، که عبارت از نفس کلیه سماویه باشد که از او به «لوح قضا و قدر» حقّ تعبیر شده محفوظ است، و از برای او مفتاحی است که عبارت از کلمه «کن» باشد.

ولی نزول هر چیز به اندازه معین مرهون به اوقات مشخصه است، و اذا جاء وقتها يقول له: «كُنْ فَيَكُونُ (۷)»، كما قال مولانا علی علیه السلام: «إِنَّ الْأَمْرَ يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ كَقَطْرِ الْمَطَرِ (۸)»، أي مبثوث فی جميع أقطار الارض لكلّ نفس بما قدر لها من زیاده أو نقصان فی العمر و المال و الولد، قوله علیه السلام (۹): «إِنَّكَ عَلَيَّ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۱۰)»، یعنی: تو بر وصول و ایصال هر چیز قادری و توانائی یا مقدور معینی.

ص: ۱۲۶

- 
- ۱-۱ \_ نورالثقلین، ج ۵، ص ۲۵۰؛ مجمع البحرین، ج ۴، ص ۲۹۶؛ کنز العمال، ج ۱۵، آص ۴۱۸ \_ ۴۱۹.
  - ۲-۲ \_ سوره مبارکه ابراهیم، آیه ۳۴.
  - ۳-۳ \_ بسنجید: مصباح المتهجد، ص ۲۱۶ (بدون ذکر جمله آخر).
  - ۴-۴ \_ بسنجید: بحار الأنوار، ج ۸۸، ص ۳۳۳ (با تغییری در آخر عبارت).
  - ۵-۵ \_ سوره مبارکه آل عمران، آیه ۲۶.
  - ۶-۶ \_ سوره مبارکه حجر، آیه ۲۱.
  - ۷-۷ \_ سوره مبارکه بقره، آیه ۱۱۷.
  - ۸-۸ \_ الکافی، ج ۵، ص ۵۷؛ قرب الإسناد، ص ۱۹؛ بحار الأنوار، ج ۹۷، ص ۹۰.
  - ۹-۹ \_ کلام معصوم علیه السلام مقتبس از آیه است، چنان که گذشت.
  - ۱۰-۱۰ \_ سوره مبارکه تحریم، آیه ۸.



كما قال تعالى : «فَقَدَرْنَا فَنِعْمَ الْقَادِرُونَ (۱)»

### حمد الهی بر خلق روز و شب

قوله عليه السلام : الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ بِقُوَّتِهِ.

أولاً بدان که : معنی حمد : الثناء الجمیل علی قصد التعظیم للممدوح ، سواء لنعمه أو غيرها .

و الشکر : فعل یتبئ عن تعظیم المنعم ، لكونه منعماً ، سواء كان باللسان أو بالجنان أو بالأركان .

و النهار : اسم لضوء واسع ممتد من أول طلوع الفجر إلى غروب الشمس .

و الليل : الظلمه ، و لیل اللیل ای شدید الظلمه .

بعد بدان که : این هر دو یعنی لیل و نهار از آیات تکوینیہ حق اند ، چه هر یک علامت بر وجود صانع حکیم اند از باب احتوای آنها بر آثار عدیده و خیرات غیر متناهیہ از برای تکمیل مصالح و منافع دنیویہ عباد ، كما قال تعالى : « وَ جَعَلْنَا اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ آيَاتَيْنِ فَمَحَوْنَا آيَةَ اللَّيْلِ وَ جَعَلْنَا آيَةَ النَّهَارِ مُبْصِرَةً (۲) » ، چنان که داعی علیه السلام در ضمن عنوانات و فقرات دعا بعضی از مصالح لیل و نهار را ذکر می فرماید . قال تعالى : « وَ آيَةُ لَهُمُ اللَّيْلُ نَسَلَخُ مِنْهُ النَّهَارَ فَإِذَا هُمْ مُظْلِمُونَ (۳) » .

ص : ۱۲۸

۱-۱ \_ سوره مبارکه مرسلات ، آیه ۲۳ .

۲-۲ \_ سوره مبارکه اسراء ، آیه ۱۲ .

۳-۳ \_ سوره مبارکه یس ، آیه ۳۷ .



و « مقیت » (۱) از اسماء الله و مأخوذ از « قوت » است ، ای : هو المقتدر الحافظ لقوت الخلائق .

قوله عليه السلام : وَ مَيَّزَ بَيْنَهُمَا بِقُدْرَتِهِ .

یعنی : با آن که لیل و نهار هر دو در قدر مشترک زمان که قدر حرکت فلک اعظم است شریک و متحدند ، حقّ تعالی آنها را به تقدیر خود از هم در اوصاف و آثار ممتاز نموده ، یعنی متحد در ماهیت و مختلف به عوارض اند .

قوله عليه السلام : وَ جَعَلَ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا حَدًّا مَحْدُودًا .

ای منتهی ینتهی الیه ، چنان که در دو نقطه اعتدال ربیعی و شتوی ، یعنی حمل و میزان لیل و نهار در اقلیم رابع غایت حد اعتدال آنها که هر یک منتهی می شوند به دوازده ساعت ، و مع ذلك برای هر یک از آنها امد ممدود است ، یعنی مدت و زمانی است در طرف زیادتی و نقصان مدید و منبسط ، که هر یوم و لیلی با یوم و لیل مصاحب خود اختلاف کثیره دارد موقتاً ، یعنی به حسب وقت و زمان .

[قوله عليه السلام : وَ أَمَدًا مَمْدُودًا]

[...]

قوله عليه السلام : يُوَلِّجُ كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا فِي صَاحِبِهِ، وَ يُوَلِّجُ صَاحِبَهُ فِيهِ .

كما قال تعالى : « تُوَلِّجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَ تُوَلِّجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ (۲) » ، یعنی : داخل می نماید بعضی از اجزاء زمان و آنات لیل را در زمان نهار ، و بالعکس .

ای کل ما زاده فی أحدهما نقص من الآخر ، چون داخل نمودن زمان ایام شتا را در لیل شتا ، و اجزاء لیل صیف را در یوم او یوماً فیوماً ، که هر یوم و لیلی غیر از یوم و لیل مصاحب خود است ، یا در طرف زیادتی یا در نقصان تا باز منتهی شود به همان دو نقطه اعتدال که تساوی طرفین است .

ص : ۱۲۹

۱-۱ \_ توضیح لفظ « مقیت » استطراداً به واسطه عبارت « بقوته » در دعا آمده است .

۲-۲ \_ سوره مبارکه آل عمران ، آیه ۲۷ .

چنان که اگر کسی فرضاً واقع شود در تحت قطب شمالی یا تحت قطب جنوبی نسبت به او شش ماه روز است و شش ماه شب ، یعنی آن شش ماه که در بروج شمالیه سیر نماید اعم از آن که در قوس اللیل باشد یا در قوس النهار نسبت به ساکنین قطب شمال تماماً روز آنها است ؛ زیرا که حائل و حاجزی نیست از وصول نور شمس برای اهالی آن نقطه در شش ماه ، چه شمس در تحت الأرض باشد و چه در فوق الأرض ، و همان شش ماه دیگر که شمس در بروج جنوبیه سیر می نماید تماماً اهالی آن طبقه واقعه تحت قطب شمالی است به واسطه عدم وصول نور شمس ، اعم از قوس النهار به آن نقطه تحت قطب شمال ، از باب حایل شدن کرویت ارض و عدم محاذات است نور شمس به آن محل ، چنان که در ساکنین تحت قطب جنوب امر به عکس می شود ، یعنی همان شش ماه شب مفروض اهالی تحت قطب شمالی روز آنها می شود ، و شش ماه شب اینها به همان قاعده مذکوره .

### تقدیر ارزاق به واسطه روز و شب

قوله عليه السلام : بِتَقْدِيرِ مَنْهُ لِلْعِبَادِ فِيمَا يَغْذُوهُمْ بِهِ، وَ يُنْشِئُهُمْ عَلَيْهِ.

یعنی این اختلافات لیل و نهار به تقدیر خدا است از برای مصالح حال عباد ، تا به سبب این تقدیر و تدبیر غذا بدهد آنها را و نشو و نما نمایند بر او ، کما قال تعالی : « ذَلِكْ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ (۱) » ، چه ، فهمیدی که اختلاف لیالی و ایام و دخول اجزاء هر یک در دیگری به واسطه حرکت ذاتی شمس در بروج اثنی عشریه در سیصد و شصت و شش روز است ، که این مدار ذاتی او است که شش ماه در بروج شمالیه اوج و حضیض دارد ، و شش ماه در بروج جنوبیه ، چنان که بالتبع فلک اعظم در بیست و چهار ساعت به دور مرکز خود سیر نماید که وقوعش در تحت الارض ، لیل و در فوق الارض ، نهار است .

ص : ۱۳۰

بالجمله ، از حرکت ذاتی شمس در آن بروج دوازده گانه اولاً حاصل می شود فصول اربعه ، که هر یک از آنها سر جای خود موجب تکمیل اغذیه و البسه و جمیع مایحتاج بنی نوع انسان ، و باعث نشو و نمای آنها است .

### خلقت شب و منافع آن

قوله عليه السلام : فَخَلَقَ لَهُمُ اللَّيْلَ لِيَسْكُنُوا فِيهِ مِنْ حَرَكَاتِ التَّعَبِ وَ نَهَضَاتِ النَّصَبِ .

التعب : عباره عن الهموم والاحزان الحاصله في القلب .

و نصب و نهض : هما ثقل حاصله في الجسد بحسب الأمراض البدنيه (۱) .

ماحصل کلام معصوم آن است که : حقّ تعالی از حکمت بالغه و عنایات شامله خود لیل را خلق فرموده برای سکون ارواح .

اولاً : از حرکات فکریه که موجب هموم و غموم روحانیت است .

و ثانیاً : برای سکونت ابدان از حرکات عنیفه در دفع مضارّ و غلبه و استیلائی حرص در ایاب و ذهاب بر تحصیل حطام دنیویّه که باعث ثقل بدن و تولید نصب و الام است ، لذا قال تعالی : « وَ جَعَلْنَا نَوْمَكُمْ سُبَاتًا (۲) » ، ای جعلنا نومکم راحه لأبدانکم و قطعاً لأعمالکم .

و وجه حکمت او نزد عاقل لیبب معلوم است که حرکات مطلقاً اعم از حرکات فکریه دماغیه و حرکات بدنیه موجب تحلیل رطوبات غریزیه است ، و اگر ربّ حکیم لیل را برای نوم و سکون از این دو حرکت قرار نمی داد ، ابداناً نفس به واسطه عدم راحت و سکون قادر بر تحصیل بدل ما يتحلّل از برای بدن نبود ، و بدن به اندک مدّتی بدون بلوغ نفس به کمالات مترقّبه از ورود تعبات و نصبات متلاشی شده بود ، کما قال المولوی :

گر نبودى شب همه خلقان ز آرز سوختندی خویشتن را زاهتر از

شب همی آید چه گنج رحمتی تا رهند از حرص خود یک ساعتی (۳)

قوله عليه السلام : وَ جَعَلَهُ لِبَاسًا لِيَلْبَسُوا مِنْ رَاحَتِهِ وَ مَنَامٍ (۴) .

ص : ۱۳۱

۱-۱ \_ اصل : البدنه .

۲-۲ \_ سوره مبارکه نبأ ، آیه ۹ .

۳-۳ \_ مثنوی معنوی ، مولوی ، ج ۳ ، ص ۷۴۱ « ظهور روح القدس به صورت آدمی » .

۴-۴ \_ صحیفه : راحته و منامه .

یعنی: قرار داده است لیل را لباس، ای مسکناً یسکنون فيه للراحه و النوم، أو سترأ لیواریهم. قال تعالی: « وَ جَعَلْنَا اللَّيْلَ لِبَاسًا (۱)»، ای سترأ، كما قال تعالی فی موضع آخر: « فَأَذَاقَهَا اللَّهُ لِبَاسَ الْجُوعِ (۲)»، ای شملهم الجوع والخوف و سترهم كما يشمل اللباس البدن.

قوله عليه السلام: فَيَكُونُ ذَلِكَ لَهُمْ جَامًا (۳) وَ قُوَّةً.

الجم: الرفاهیه والراحه.

### خلقت روز و منافع آن

[قوله عليه السلام]: وَ خَلَقَ لَهُمُ النَّهَارَ مُبْصِرًا.

كما قال تعالی: « وَ جَعَلْنَا آيَةَ النَّهَارِ مُبْصِرَةً (۴)»، ای لیبصروا فيه.

[قوله عليه السلام: وَ لِنَأْلُوا بِهِ لَذَّةً وَ شَهْوَةً].

[ ... ]

قوله عليه السلام: لِيَبْتَغُوا فِيهِ مِنْ فَضْلِهِ.

یعنی قرار داد مبصره، تا به واسطه او قادر باشند بر طلب و تحصیل منافع معاشیه که از فضل و احسان او است، كما قال تعالی: « وَ جَعَلْنَا النَّهَارَ مَعَاشًا (۵)» العاش: کل ما يتعیش به الإنسان من التجاره والفلاحه و سایر الصنایع، که موقوف بروز و تردد در ایاب و ذهاب است.

قوله عليه السلام: وَ لِيَتَسَبَّبُوا إِلَى رِزْقِهِ، وَ يَسْرَحُوا فِي أَرْضِهِ.

یعنی: روز را قرار داد که در او متوسل به اسباب شوند برای تهیه رزق او از قبیل فلاحه و زراعت و غیره، كما فی الحدیث: « أبی الله أن یجری الأمور إلاّ

ص: ۱۳۲

۱-۱ \_ سوره مبارکه نبأ، آیه ۱۰.

۲-۲ \_ سوره مبارکه نحل، آیه ۱۱۲.

۳-۳ \_ صحیفه: جماماً.

۴-۴ \_ سوره مبارکه اسراء، آیه ۱۲.

۵-۵ \_ سوره مبارکه نبأ، آیه ۱۱.

باسبابها(۱)، فجعل لكل شىء سبباً، وجعل لكل سبب شرحاً، وجعل لكل شرح علماً، وجعل لكل علم باباً ناطقاً» (۲).

ولى از آنجائی که کل اسباب منتهی به مسبب الأسباب است به واسطه ارشاد عباد که به کلی نظر آنها محصور و مقصور بر همان اسباب فقط نباشد فرموده است: «أَلَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ» (۳)، مولوی گفت:

أليس الله بكاف عبده تا بنا شد بنده(۴) هر سو چاره جو

دیده خواهم(۵) سبب سوراخ کن تا سبب را بر کند از بیخ و بن(۶)

[قوله عليه السلام]: وَ يَسْرَحُوا فِي أَرْضِهِ طَلَبًا لِمَا فِيهِ نَيْلُ الْعَاجِلِ مِنْ دُنْيَاهُمْ، وَ دَرَكَ الْأَجْلِ فِي أُخْرَاهُمْ.

یعنی: باز روز را قرار داده به واسطه آن که سیر نمایند در ارض، که: [«أَلَمْ تَكُنْ» (۷)] «أَرْضُ اللَّهِ وَاسِعَةٌ فَتَهَاجِرُوا فِيهَا» (۸) به جهت نائل شدن عاجله، یعنی تحصیل غنائم و فواید متاع نقد دنیویه، و به واسطه درک کردن آجله، راجع به امور و منافع اخروی، از قبیل مسافرت بیت الله و زیارت قبور ائمه هدی و غیره، که ثمرات اخروی است.

### اصلاح شؤون عباد

قوله عليه السلام: بِكُلِّ ذَلِكَ يُصْلِحُ شَأْنَهُمْ.

الصلاح: ضد الفساد.

والشأن: الأمر والحال.

یعنی حق تعالی را مقصور از عطا و تقدیر تمام این مذکورات از ورود و

ص: ۱۳۳

۱-۱ \_ مصادر: أن يجرى الأشياء إلا بأسباب.

۲-۲ \_ الكافي، ج ۱، ص ۱۸۳؛ بصائر الدرجات، ج ۶؛ بحار الأنوار، ج ۲، ص ۹۰.

۳-۳ \_ سورة مبارکه زمر، آیه ۳۶.

۴-۴ \_ مصدر: تا نگردد بنده.

۵-۵ \_ مثنوی معنوی، ج ۱، ص ۲۱۴، «تهدید کردن نوح علیه السلام».

۶-۶ \_ مثنوی معنوی، ج ۵، ص ۱۱۶۹ «بیان آن که عطای حق».

۷-۷ \_ اصل: أن.

۸-۸ \_ سورة مبارکه نساء، آیه ۹۷.

اختلافات لیل و نهار و سکون در لیل به جهت راحت ، و حرکات در یوم برای تسبب و تحصیل ارزاق و غیره ، برای این است که اصلاح فرماید بار احوال و اخلاق عباد را ، كما فی الدعاء : « اجعل اول نهاری (۱) صلاحاً و اوسطه نجاحاً و آخره فلاحاً » (۲) ای ، صلاح امور دنیا بسبب الاشتغال بقضاء دیننا فی الدنيا ، و الفوز بمقاصدنا فی أمور المعاشیه ، لأن « من لا معاش له لا معاد له » (۳).

و فی الحدیث : « من اصلاح ما بینہ و بین اللہ أصلح اللہ ما بینہ و بین الناس » . سئل عن النبی صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم : ما شأن اللہ؟ فقال: (۴) « من شأنه أن یغفر ذنباً و یفرج کرباً و یرفع قوماً و یضع آخرین » (۵).

### آزمایش الهی

قوله علیه السلام : وَ یَبْلُو أَعْبَارَهُمْ .

ای یختبرهم و اختبار اللہ للعبد امتحانهم ، و هو عالم بأحوالهم فلا یتحتاج أن یختبرهم لیعرف حالهم ، و هذا حسب الظاهر یتلزم أن یتکون أولاً - جاهلاً - غیر عالم بهم ، و بعد الامتحان یحصل له المعرفة ، و هو فی حق مبین قال : « ألا - یعلم من خلق و هو اللطیف الخبیر (۶) » ، ای العالم بما کان و ما یتکون ، الذی « لا یغزب عنه مثقال ذره (۷) » محال (۸).

و لذا به واسطه دفع این توهم ممکن است تأویل کلام امام علیه السلام که اقتباس از آیه شریفه شده ، بر این که بلا را در اینجا به معنی انعام و احسان گرفت ، چنان که ابتلاء به معنی بلیه و مصیبت است ، كما ورد « الحمد لله علی ما أبلانا » (۹) . و ابتلاء ، ای الحمد علی إنعامه و ابتلائه و اختباره . و اخبار به معنی « خبر » و دانشمند (۱۰) گرفته

ص : ۱۳۴

- ۱-۱ \_ مصادر : اللهم اجعل أول هذا النهار .
- ۲-۲ \_ البلد الأمين ، ص ۱۰۹ ؛ مصباح الكفعمی ، ص ۱۰۸ ؛ مصباح المتهجد ، ص ۵۰۴ .
- ۳-۳ \_ اعیان الشیعه ، ج ۴ ، ص ۲۱۶ .
- ۴-۴ \_ مصادر : \_ ما شأن اللہ فقال .
- ۵-۵ \_ أمالی الطوسی ، ص ۵۲۱ ؛ مجموعه ورام ، ج ۲ ، ص ۱۷۶ ؛ بحار الأنوار ، ج ۴ ، ص ۷۱ .
- ۶-۶ \_ سوره مبارکه ملک ، آیه ۱۴ .
- ۷-۷ \_ سوره مبارکه سبأ ، آیه ۳ .
- ۸-۸ \_ کذا در اصل .
- ۹-۹ \_ الکافی ، ج ۱ ، ص ۴۸۸ ؛ الفقیه ، ج ۲ ، ص ۱۶۷ ؛ وسائل الشیعه ، ج ۷ ، ص ۴۵۳ .
- ۱۰-۱۰ \_ کذا در اصل .

یعنی خداوند احسان نعمت عظیمه و اعطای معرفت را به دانشمندان و علما تاسی نموده اختیاراً ، تا ملاحظه نماید که چگونه اند آنها در اداء وظایف طاعات او در منازل فروض و مواقع احکام ، یعنی مراعات موارد و مواقع امر فرضیه او را ، \_ کما هو حقّه \_ در حقّ خود و اجراء در حق دیگران از عوامّ دارند ، یا آن که احکام واحیه الهیه را که ابلاغ او بر عوام از مسلمین بعد از قاطبه اولیاء به عهده آنها است که نواب عامه و قدوه الانام آنها ، آیا بر حسب هواهای نفسانی خود جاری بر خلق می نمایند نه خالصاً لوجه الله ، أم لا ؛ کما قال تعالی فی حقّ داود علیه السلام : « يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَى فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ (۱) » ، به واسطه این که مواقع و موارد در عنوان دعا که می فرماید :

و ينظر كيف هم في طاعته و منازل فروضه و مواقع أحكامه

أى مواضع الذی وقع و ورد فيه أحكام الله من الأوامر و النواهي المفروضة ، لذا قال تعالی خطاباً لعلماء السوء ، الذین لا يعملون بعلمهم : « وَ مَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ (۲) » ، و فی موضع آخر : « أُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ (۳) » .

### پاداش اعمال

قوله عليه السلام اقتباساً من القرآن : « لِيَجْزِيَ الَّذِينَ أَسَاءُوا بِمَا عَمِلُوا وَيَجْزِيَ الَّذِينَ أَحْسَنُوا بِالْحُسْنَى » . (۴)

یعنی حقّ تعالی این فرضیات احکام را از اوامر و نواهی بر قاطبه مکلفین تحمیل و تکلیف فرموده از عالم و جاهل ، حاکم و محکوم ، به واسطه آن که جزا بدهد در دنیا و عقبی کسانی را که رفتار سوء نمودند به ترک اوامر و ارتکاب

ص : ۱۳۵

۱-۱ \_ سوره مبارکه ص ، آیه ۲۶ .

۲-۲ \_ سوره مبارکه مائده ، آیه ۴۵ .

۳-۳ \_ همان ، آیه ۴۴ .

۴-۴ \_ سوره مبارکه نجم ، آیه ۳۱ .

مناهی و اجرای احکام در غیر مواقع و موارد ما انزل الله تعالی بما عملوا ، یعنی به نتیجه اعمال سوئشان ، چنان که جزا می دهد محسنین را به جزاهای حسنه ، كما فی الحدیث : « الناس مجزیون بأعمالهم إن خیراً فخیراً و إن شراً فشرّاً » . (۱)

قال المولوی :

کی نکو (۲) کردی و کی کردی تو شر که ندیدی لایقش در پی اثر (۳)

قال تعالی فی موضع آخر من کتابه الکریم : « قُلْ لِلَّذِينَ آمَنُوا يَغْفِرُوا لِلَّذِينَ لَا يَرْجُونَ أَيَّامَ اللَّهِ لِيَجْزِيَ قَوْمًا بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ » . (۴)

روی عن المعصوم فی تأویل الآیه : « أى قل للذين مننا عليهم بمعرفتنا » (۵) ، و هم أهل العلم و اليقين ، الذى هو حقیقه الایمان تعرفوا و تعلموا العوام و الجهال ، الذين لا يرجون أيام الله ، أى من عدم علمهم لا يتوقعون و لا يخافون و لا يلاحظون وقایع الله فی الدنيا والآخرة لعباده .

یعنی اعلام نمایند آنها را که البته جزا می دهد عاجلاً و آجلاً هر قومى از اقوام را از عالم و عامی ، تقی و شقی ، مسلم و کافر بما كانوا یکسبون ، یعنی به اعمال مکتسبه صادره ایشان خیراً و شراً ، فإذا عرفوهم و علموهم كأَنَّهُ استغفروا لهم ؛ زیرا « هُنَالِكَ الْوَلَايَةُ لِلَّهِ الْحَقِّ هُوَ خَيْرٌ ثَوَابًا وَ خَيْرٌ عُقْبًا » (۶) ، و خیر عقبی یعنی ولایت و سلطنت و ربوبیت بالحقیقه از برای حق است لا غیر ، او است مختار از حیث ثواب و اجر نیک دادن ، چنان که او است مختار از حیث عقوبت کردن و ولایت و امارت را در خود مقید به ولایت حق فرموده ، که حکام و سلاطین مجازی که فی الحقیقه مظاهر و به منزله آلات و ادوات اویند ، خارج شوند چه اطلاق سلطنت بر غیر مالک الملوك حقیقی مجاز است ، یعنی از آنها صحت سلب دارد ، چون حرکت نسبت به سفینه و جالس سفینه ، که اگر چه به لحاظ ظاهر هر دو موصوف به حرکت ، ولی حرکت نسبت به سفینه بالحقیقه است و نسبت به

ص : ۱۳۶

۱-۱ \_ الغدير ، ج ۵ ، ص ۴۵۲ .

۲-۲ \_ مصدر : كزى .

۳-۳ \_ مثنوی معنوی ، ج ۴ ، ص ۹۷۳ ، « حمله بردن این جهانیان » .

۴-۴ \_ سوره مبارکه جاثیه ، آیه ۱۴ .

۵-۵ \_ تفسیر القمی ، ج ۲ ، ص ۲۹۴ ؛ بحار الانوار ، ج ۲ ، ص ۱۵ .

۶-۶ \_ سوره مبارکه كهف ، آیه ۴۴ .



جالس او بالمجاز . مولوی :

پادشاهان ، مظهر شاہی حقّ عارفان(۱) مرآتِ آگاہی حقّ(۲)

لذا ورد فی بعض الکتب السماوی : « إِنِّی أَنَا اللَّهُ ، مَالِکُ الْمُلُوکِ ؛ قُلُوبُ السَّلَاطِینِ بَیْدِی مِنْ أَطَاعَنِی جَعَلْتُهُمْ عَلَیهِ رَحْمَةً ، وَ مِنْ عَصَی فِی جَعَلْتُهُمْ عَلَیهِ نَقْمَهُ ، فَلَا تَشْتَغَلُوا أَنْفُسَکُمْ بِسَبَبِ الْمُلُوکِ ، تَوَبُّوا إِلَیَّ حَتَّى أُعْطِفَهُمْ عَلَیْکُمْ »(۳) .

### حمد الهی بر ظهور صبح

قوله عليه السلام : اللَّهُمَّ فَلكَ الْحَمْدُ عَلَي مَا فَلقَتَ لَنَا مِنَ الْأَصْبَاحِ .

الفلق : الشق ، والضوء .

والصباح : خلاف المساء ، و الإصباح والصبح واحد ، و هو أوّل النهار و الفجر ، قوله تعالى : « فَالِقُ الْأَصْبَاحِ (۴) » ، أى شق جيب الليل عن نور الصبح .

بالجملة ، ما حصل کلام امام عليه السلام آن که خدایا پس حمد و ثنا و ستایش عباد از هر حامدی که صادر شود خاصّ تو است ، برای آن که نور دادی از برای منافع و مصالح ما عباد خود صبح را ؛ چه فهمیدی که فلک گاهی به معنی شقّ و صدع استعمال می شود ، چون دریا « فَالِقُ الْحَبِّ وَ النَّوَى (۵) » ، که در وقت نمو اولاً خداوند شق نماید مابین حبوب و دانه خرما را حتی « أَخْرَجَ شَطَأَهُ (۶) » ، یعنی تا اطراف نبات بیرون آید .

و گاهی فلک به معنی ضوء و نور استعمال شده ، چون در آیه شریفه : « قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ (۷) » ، أى برب الضوء هر چند که اطلاقتش بر ضوء هم به اعتبار آن است که به آن تمیز و فرق داده می شود بین اشیاء متضاده و الوان مختلفه ، و بین حفره و ارض مستویه و غیره .

باری ، این بود تفسیر و معنی تحت اللفظی فقره دعا .

ص : ۱۳۷

۱-۱ \_ مصدر : فاضل .

۲-۲ \_ مثنوی معنوی ، ج ۶ ، ص ۱۵۵۷ ، « باخبر شدن آن غریب از وفات آن محتسب » .

۳-۳ \_ بحارالانوار ، ج ۷۲ ، ص ۳۲۸ ، با کمی اختلاف .

۴-۴ \_ سوره مبارکه انعام ، آیه ۹۶ .

۵-۵ \_ همان ، آیه ۹۵ .

۶-۶ \_ سوره مبارکه فتح ، آیه ۲۹ .

۷-۷ \_ سوره مبارکه فلک ، آیه ۱ .

اما به حسب تأویل از باب آن که کلمات ائمه هدی علیهم السلام چون آیات کلام الهی ذی وجوه یعنی حاوی بر تفسیر و تأویل است ، لهذا تأویل عنوان دعا آن که : حمد خاص خدائی است که چون عنایت ازلیه اش اقتضای ایجاد نمود که آثار فیض عامه و رحمت واسعه او از محل خفا به معرض ظهور و بروز و از ممکن غیب الغیوبی به منصفه شهود رسیده ، و کلیه ماسوی که عباد اویند مستفیض شوند .

لهذا ، شقّ نمود ظلمت عدم را به نور وجود ، از افق اعلیٰ به ظهور و بروز آثار و اشراق وجود اولاً از افق مبین که عالم عقول مجرّات است که از آنها به عالم جبروت و صبح ازل تعبیر شده ؛ چه اول طلّعه نور وجود از آنها است که اول ما صدراند ، کما ورد : « أوّل ما خلق الله العقل » (۱) .

و ایضا قال مولانا امیرالمؤمنین علیه السلام فی الجواب عن سؤال الحقیقه که : « ماالحقیقه » چه ، حقیقت همان وجود است از باب ثبوت او بالذات و ثبوت الأشياء به . قال علیه السلام : « الحقیقه نور یشرق من صبح الأزل ، فیلوح علی هیاکل التوحید آثاره » (۲) .

اولاً- بر آن حقیقت وجود ، نور اطلاق فرموده اند ، برای آن که مصداق نور و تعریف او ظاهر بالذات و مظهر لغیره است ، و این وصف وجود است که ظاهر و موجود است بذاته ، و مظهر و موجد غیری است که تعینات و ماهیات باشد ؛ یعنی حقیقت ، نوری است که اشراق و اضاءه و ظهور نمود از صبح ازل ، یعنی عالم جبروت و عقول مجرّده به همان اعتباری که آنها اول ما صدرند از مبدأ اعلیٰ .

« فیلوح علی هیاکل التوحید آثاره » یعنی : ظاهر و هویدا شده مبدأ و مصدر آثار است بر « هیاکل التوحید » که عبارت از تعینات عالم باشد از ذره بیضاء تا ذره هبا هیولای آثار ، آن وجود چه وجود مطلقاً در هر چه باشد مبدأ و مصدر آثار است اعم از اسماء و سماویات ، چون کواکب ثابته و سیاره که از عالم مُلکند ،

ص : ۱۳۸

۱-۱ \_ بحارالانوار ، ج ۱ ، ۹۷ ؛ سعد السعود ، ص ۲۰۱ ؛ عوالی اللثالی ، ج ۴ ، ص ۹۹ .

۲-۲ \_ بسنجید : شرح الأسماء الحسنی ، ج ۱ ، ص ۱۳۳ .

و ملائکه سگان سماوات که از عالم ملکوتند .

و اعم از ارض و ارضیات از بسایط چون ارض فقط و ماء فقط و نار و هوا و مرکبات از آنها ؛ اعم از معدنیات بأقسامها ، و مرکبات نباتیه بأصنافها ، و مرکبات حیوانیه باجناسها و انواعها ، و نوع اشرف و اصفی آدم است که نوع الانواع و فصل الفصول باشد ، خصوص افراد کاملش که هیاکل مقدسه انبیاء و اولیاء علیهم السلام باشند ، لا سیما اکمل از کامل که هیکل مبارک حضرت ختمی مآب که لب اصفای این شجره مبارکه حقیقت و ثمره اوفی و غایه الغایات و منتهی الطلبات است که اگرچه تمام ذرات عوالم علوی و سفلی مظهر ظهور آن حقیقت وجودند .

ولی آن حقیقت کامله مظهر جامع از برای ظهور آثار آن حقیقت است ، که آنچه خوبان همه دارند تو تنها داری ، چه آن ظهوری که حضرت از او به حقیقت تعبیر فرموده القاب و اسماء حسنی بسیار دارد ، که هر یک به اعتباری بر او اطلاق می شود ، چون : نور الله ، و ظل الله ، و مشیه الله ، و کلمه الله ، [و] کن امر تکوینی ، و حق مخلوق به ، و رحمت واسعه ، و ظل ممدود ، و فیض مبسوط ، و وجه الله الباقی بعد فناء کل شیء ، و حقیقت محمدیه ، الی غیر ذلك .

### تابش روز و منافع آن

قوله علیه السلام : وَ مَتَّعْنَا بِهِ [مِنْ] ضَوْءِ النَّهَارِ .

تمتع : به معنی انتفاع است .

یعنی انتفاع تو دادی عباد خود را به واسطه آن صبح از ضوء و نور روز ، چه معلوم است که کل انتفاعات و تمام معایش و ما یحتاج قاطبه بشر موقوف به نور شمس است ، او است موجب تکمیل زراعات و وصول آنها به غایات ، و او است باعث بر تربیت اشجار و نضج اثمار و طبخ فواکه ، کما قیل :

آفتاب از امر حق طبخ ما است ابلهی باشد که گوئیم او خدا است (۱)

ص : ۱۳۹

چه از اثره نور شمس است که موجب تولید و حصول فلزات معدنیه می شود چنان که از اثره تابش ضوئ او اولاً در جوف ارض تولید أبخره و ادخنه شود، و از ترکیب این دو جزء که اصل الاصول اند حاصل شود زاج و زیبق و کبریت، و متکون شود اجسام سبعة متطرقة از فلزات بر این وجه، که:

در حین اختلاط ابخره و ادخنه اگر جزء بخار غلبه داشته بر جزء دخان تولید شود اجسام صافیه غیر متطرقة، چون جواهرات شفافه از قبیل الماس و یاقوت و زمرد و بلور.

و اگر جزء دخان غلبه داشته اولاً زیبق و کبریت تولید شود.

و از اختلاط زیبق و کبریت باز اگر جز زیبقی غلبه بر جزء کبریتی داشت، حاصل می شود طلا.

و اگر غلبه زیبق کمتر از درجه طلائی بوده، تولید شود نقره.

و اگر کمتر از درجه نقره بود، پیدا شود مس.

و اگر جزء زیبق کمتر از درجه تکون مسی بود، تولید شود آهن.

به همین طریق تا تکون تمام اجسام سبعة متطرقة از اینجا است که در ذوب مس باید اولاً در گداز اجزاء کبریتی او را از او به آتش خارج نمایند.

باری، تمام این مذکورات به واسطه تابش آفتاب است که صانع حکیم برای تمتعات و انتفاعات معاش دنیویه انسان تهیه فرموده، این است که وقتی که ملت مجوس برای دیدن این آثار عجیبه و غریبه از شمس او را ستایش نموده و مرئی خود دانسته، حق تعالی در کلام مجید خود برای تنبیه آنها می فرماید که: مغرور نباشند بر این که خود او را مستقلاً مؤثر بدانند، بلکه او را چون آلتی فرض نموده و آثار را مستند به مبدأ اثر دهند، فرمود: «لَا تَسْجُدُوا لِلشَّمْسِ وَلَا لِلْقَمَرِ وَ اسْجُدُوا لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَهُنَّ إِن كُنتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ (۱)»، جلّ جلاله و عظم نواله و تم آثاره و آیاته.

ص: ۱۴۰

## شناسایی قوت در روز

قوله عليه السلام: وَ بَصُرْتَنَا مِنْ مَطَالِبِ الْأَعْقَابِ.

یعنی: ای خدا حمد و ثناء جمیل خاصّ تو است که معرفی کرده و شناسانیدی عباد خود را به سبب روشنائی نور روز طریق تحصیل و مُطالبه اَقوات خود را.

القوت: ما يقوم به بدن الإنسان، قال تعالى: «وَ كَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ مُقِيمًا (۱)»، و في الحديث: «اللَّهُمَّ اجْعَلْ رِزْقَ آلِ مُحَمَّدٍ قَوْتًا» (۲)، أي بقدر الكفاية من غير إسراف.

## شناسایی آفات در روز

قوله عليه السلام: وَ وَقَيْتَنَا [فِيهِ] مِنْ طَوَارِقِ الْأَفَاتِ.

یعنی: باز حمد بر تو ای خدا که به واسطه نور روز حفظ نمودی عباد خود را از آفات وارده، که به واسطه استیلاي ظلمت لیل و فقدان شرط دیدن ممکن نباشد اجتناب از او؛ كما في الدعاء: «أعوذ بك من طوارق الآفات» (۳) و «أعوذ بك من طوارق الليل» (۴) و هي تأتي في الليل على حين غفلة يقال لكل آتٍ بالليل طارق.

## انقیاد تمام موجودات آسمانی و زمینی بر خداوند

قوله عليه السلام: اصْبَحْنَا وَ اصْبَحَتِ الْأَشْيَاءُ كُلُّهَا بِجَمَلَتِهَا لَكَ سَمَاوُهُمَا وَ أَرْضُهَا.

یعنی: صبح کردیم، یا رجوع نمودیم ما بنی نوع بشر و اشیاء عالم بتمامها از سماء و سماوی و ارض و ارضی از برای تو. یعنی ساجد و مسبح و عابد به حسب عبادت تکوینی و تسبیح فطری به مقتضای: «وَ إِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ» (۵).

و همچنین گردیدیم بجملتها مظاهر آیات و صفات جلالیه و جمالیه تو، و متنعم

ص: ۱۴۱

۱-۱ \_ سوره مبارکه نساء، آیه ۸۵.

۲-۲ \_ بحار الأنوار، ج ۶۹، ص ۱۰؛ حلیه الأبرار، ج ۱، ۲۳۵؛ صحیح مسلم، ج ۳، ص ۱۰۳.

۳-۳ \_ بسنجید: مجمع البحرين، ج ۳، ص ۴۵.

۴-۴ \_ فلاح السائل، ص ۲۴۹.

۵-۵ \_ سوره مبارکه اسراء، آیه ۴۴.

بنعماء تو ، و موجود به ایجاد تو ، و مسخر و منقاد در تحت اوامر و نواهی تو تکویناً ، کما قال تعالی : « إِنَّ كُلَّ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَّا آتَى الرَّحْمَنِ عَبْدًا (۱) » ، و أيضاً : « وَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ (۲) » .

قوله عليه السلام : وَ مَا بَشَتْ فِي كُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا .

یعنی : منسوب به تو است آنچه انبساط و انتشار دادی از مخلوق در سماوات و ارضین ، از آیات آفاقیه و انفسیه ، کما قال : إِنَّ فِي خَلْقِ وَ مَا يَبْتُ مِنْ دَابَّةٍ لآيَاتٍ (۳) .

قوله عليه السلام : سَاكِنُهُ وَ مُتَحَرِّكُهُ .

یعنی : و نیز از تو و راجع به تو است مملوکیت تامه و عبودیت محضه ، آنچه متفرق و منتشر نمودی در هر یک از سماء و ارض اعم من ساکنه و متحرکه چون کواکب ثابته و سبعة سیاره در سماوات ، و ساکن بالذات در ارض ، چون جمادات و نباتات که ساکن بالطبع اند و متحرک او ، چون حیوانات و طیور و انسان که حرکت آنها ارادی است نه حرکت طبیعی و قسری ، از قبیل حرکت ثقیل به مرکز و حرکت او به محیط که اول طبیعی است ، و ثانی قسری و جبری است .

قوله عليه السلام : وَ مُقِيمُهُ وَ شَاخِصُهُ .

یعنی اعم از مقیم آنها در محلی ، چون اقامت افراد انسان در بلدی . يقال : قام بالبلد ، أى اتخذهُ وطناً فهو مقیم .

وَ شَخَّصَ شُخُوصاً إِذَا خَرَجَ عَنْ مَوْضِعٍ إِلَى غَيْرِهِ (۴) . و منه الحدیث : « اقامه العاقل أفضل من شخوص الجاهل » (۵) ، أى ذهابه الى الجهاد و الغزوه .

که تمام این مذکورات در حیطة تصرف تو و مقرب بر معبودیت صانع و مظهر و مبرز آثار و آیات صنعه و حکمه ، کما قال تعالی : « إِنَّ فِي اخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ وَ مَا خَلَقَ اللَّهُ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ لآيَاتٍ لِقَوْمٍ يُتَّقُونَ (۶) » . مولوی :

جمله ذرات عالم در نهان با تو می گویند روزان و شبان

ص : ۱۴۲

۱-۱ \_ سوره مبارکه مریم ، آیه ۹۳ .

۲-۲ \_ سوره مبارکه بقره ، آیه ۲۸۴ .

۳-۳ \_ بسنجد : سوره مبارکه جاثیه ، آیه ۴ : « وَ فِي خَلْقِكُمْ وَ مَا يَبْتُ مِنْ دَابَّةٍ لآيَاتٍ لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ » .

۴-۴ \_ مجمع البحرين ، ج ۲ ، ص ۴۸۹ .

۵-۵ \_ الکافی ، ج ۱ ، ص ۱۲ ؛ بحار الأنوار ، ج ۱ ، ص ۹۱ ؛ المحاسن ، ج ۱ ، ص ۱۹۳ .

۶-۶ \_ سوره مبارکه یونس ، آیه ۶ .

که (۱) سمیعیم و بصیریم و هُشیم با شما نامحرمان ما خامشیم (۲)

قوله عليه السلام : وَ مَا عَلَا فِي الْهَوَاءِ .

چون طیور .

[قوله عليه السلام ] : وَ مَا كُنَّ تَحْتَ الثَّرَى .

چون خراطین و حشرات الأرض ، كما قال تعالى : « لَّهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَمَا تَحْتَ الثَّرَى (۳) » .

### استیلاء سلطنت الهی

قوله عليه السلام : أَصْبَحْنَا فِي قَبْضَتِكَ يَحْوِينَا مُلْكُكَ وَ سُلْطَانُكَ ، وَ تَضُمْنَا مَشِيَّتَكَ .

أولاً بدان که : القبض و الاحتوا والانضمام كلها بمعنى واحد ؛ و هو الجمع ، و انضمام بعض الأشياء الى بعض .

كما أنّ الملك و السلطنه بمعنى واحد ، أى الاستيلاء و الغلبه والحكم والتمكّن فى الشىء .

قد صار الشىء فى قبضتك ، أى فى ملكك ، و يقبض الله الأرض و السماء ، أى يجمعها .

### تشكيل مدینه و وضع قانون و تشكيل قوه مجريه

مفاد عنوان دعا آن که : ما بنى نوع بشر را جمع و منظم نموده ملک و سلطنت و مشیت ذاتیه تو در مواضع متعدده از ارض ، چه نوع انسان چون فرداً فرداً از عهده اصلاح امور معاشیه خود بر نمی آید که بانفراده بتواند امور خود را انجام داده و سلب احتیاج از خود بنماینند ، لهذا حکیم علی الاطلاق به حکمت بالغه ، آنها را مدنی خلق فرموده که در بلدان و مداین و در برابری در مواضع معینه اجتماع نمایند ، تا هر فردی از آنها کاری نموده و معاون یکدیگر باشند ، تا سلب حاجت هم را به انضمام از خود بکنند ، از فلاحت و زراعت و حصادت ، و سایر صنایع در

ص : ۱۴۳

۱-۱ \_ مصدر : ما .

۲-۲ \_ مثنوی معنوی ، مولوی ، ج ۳ ، ص ۵۶۳ .

۳-۳ \_ سوره مبارکه طه ، آیه ۶ .

تحصیل ملبوس و مطعوم، و اخراج فلزات از معادن و حفر قنوات و غیره، تا آن که امر معیشت تمام به انجام رسد.

پس چون اجتماع لازم ملزوم آنها است، و از باب غلبه صفات حیوانیه شهویه و سبّعیه که بر آنها مسئولیت است، لابد هر یک برای جلب منفعت خود و دفع مضرت از خود خواهد بر دیگری تعدی نماید؛ لهذا برای جلوگیری این بر خالق حکیم به جعل و قرارداد دو چیز لازم می شود:

یکی: وضع قانونی که هر یک در حدود خود واقف شده بر دیگری تجاوز ننمایند، و آن نیز مستلزم وجود انبیاء است که آنها مُبَلِّغِ الهیه اند از برای اصلاح معاش و معاد خلایق.

و دیگری: قوه مجریه است که سلاطین و ولات و حکام باشند بمراتبهم که آن قانون که منافی با خواش نفسانی آنها است جبراً بر آنها اجرا نموده، و بر متعدی آنها جزاء سوء بدهد؛ چنان که مفاد کلام الهی است خطاباً لرسوله: «فَوَرَبِّكَ لَنَحْشُرَنَّهُمْ وَ الشَّيَاطِينَ ثُمَّ لَنُحْضِرَنََّّهُمْ حَوْلَ جَهَنَّمَ جِثِيًّا \* ثُمَّ لَنَنْزِعَنَّ مِنْ كُلِّ شِيعَةٍ أَيُّهُمْ أَشَدُّ عَلَى الرَّحْمَنِ عِتِيًّا (۱)»، چه «حشر و جثو» هر دو به معنای اجتماع است، و مقصود از شیاطین متمردین از انس مراد است؛ لاین العرب یطلق علی کلّ متمرد من الجن و الإنس و الدواب: الشیطان؛ چنانچه در قصه سلیمان علیه السلام خبر می دهد که ما مسخر نمودیم برای او از شیاطین کلّ بناء و غواص (۲).

پس، به این لحاظ تاویل آیه مبارکه آن که: قسم به ربّ تو ای محمد که هر آینه ما جمع می نمایم ایشان و شیاطین را، و بعد از جمع ما اقامت می دهیم آنها را در اطراف جهنم عالم طبیعت دنیا که باطن او جهنم است؛ لاینها بعید قعره، به واسطه آن که در مراتب وجود، اسفل السافلین است، کما قال تعالی: «لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ \* ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ (۳)».

بالجمله، ما گرد می کنیم آنها را جثیاً ای مجتمعاً، ثم لنتزعنّ من کلّ شیعه، یعنی بعد از اجتماع آنها ما انتخاب و انتزاع می نمایم از هر شیعه و فرقه مختلفه الأهواء

ص: ۱۴۴

۱-۱ \_ سوره مبارکه مریم، آیات ۶۸ و ۶۹.

۲-۲ \_ اشاره به کریمه ص، آیه ۳۷: «وَالشَّيَاطِينَ كُلَّ بِنَاءٍ وَ غَوَاصٍ».

۳-۳ \_ سوره مبارکه تین، آیات ۴ و ۵.



در عقاید و مذاهب متشبهه متفاوت هر یک از آنها را که اشد و اوثق و انطباق باشد از حیث عتو و بزرگی ، به جهت ریاست و حکومت بر آنها .

« ثُمَّ لَنَحْنُ أَعْلَمُ بِالَّذِينَ هُمْ أَوْلَىٰ بِهَا صِلًا (۱) » یعنی : ما داناتریم به تشخیص کسانی که اولویت را دارند از حیث لیاقت و استحقاق بر مادون ، چه تمام امورات جزء و کل به تقدیر و تعیین و قرارداد حق تعالی است و هو مالک الملوک ، كما قال تعالی : « قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكُ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَتُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ بِيَدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۲) » ، لذا قیل :

جهان را جهاندار دارد خراب بهانه است کاووس و افراسیاب

### امر و قضاء الهی بر موجودات

قوله عليه السلام : وَ تَصَرَّفُ عَنْ أَمْرِكَ ، وَ تَنْقَلِبُ فِي تَدْبِيرِكَ .

یعنی : ما متصرف در امور معاشیه و معادیه خودیم به امر تکوینی و قضاء ازلی تو که هر یک را مأمور به امری و موکل به کاری فرموده به مقتضای : « کل میسر لما خلق له » . (۳) كما فی الحدیث القدسی : « خلقت هؤلاء للجنة و لا أبالی خلقت هؤلاء للنار و لا أبالی ... » (۴) .

یعنی : آن که را خلق نموده از اهل جنت و سعادت استعماله للخیر ، به این که وضع نموده از او ثقل عمل خیر ، را و آن که از اهل نار است استعماله بعمل اهل النار ، و لا یستطیع أن یكون هؤلاء من هؤلاء ، و هؤلاء من هؤلاء ، ای لا یقدر علی قلب حقائقهم بأن یجعلوا الأشقیاء أرواحهم من جنس أرواح السعداء ، و بالعکس ، كما فی حدیث توحید الأفعال : « لا حول و لا قوه إلا باللّه » (۵) ، ای لا حرکه و لا استطاعه لنا علی التصرف فی أمر إلا بمشیه اللّه ؛ لأن « اللّه یحول بین المرء و قلبه » (۶) ، ای یغیر نیاته و عزائمه .

ص : ۱۴۵

۱-۱ \_ سوره مبارکه مریم ، آیه ۷۰ .

۲-۲ \_ سوره مبارکه آل عمران ، آیه ۲۶ .

۳-۳ \_ التوحید ، ص ۳۵۶ ؛ بحار الأنوار ، ج ۴ ، ص ۲۸۲ .

۴-۴ \_ در مصادر معتبر یافت نشد ، لکن بنگرید : شرح الأسماء الحسنی ، ج ۱ ، ص ۳۸ .

۵-۵ \_ الکافی ، ج ۱ ، ص ۲۳۰ ؛ الخصال ، ص ۱۵۰ ؛ بحار الأنوار ، ج ۹۰ ، ص ۱۸۹ .

۶-۶ \_ سوره مبارکه انفال ، آیه ۲۴ .

قوله عليه السلام: لَيْسَ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ إِلَّا مَا قَضَيْتَ.

که مؤید مطلب قبل است، یعنی نیست از برای ما از امور معموله هرگز إلا همان چیزی که تو حکم و تقدیر فرموده در ازل؛ چه «لیس» نفی ابد می نماید، لذا وقع فی الخبر: «كُلُّ شَيْءٍ بِقَدْرِ حَتَّى الْعَجْزِ وَالْكَيْسِ (۱)» (۲).

قال تعالى: «يَعْلَمُ مَا تَكْسِبُ كُلُّ نَفْسٍ (۳)»، أي اكتساب النفس بتمام أفعالها الصادرة منها معلومه لله تعالى في الأزل، و حدوث خلاف معلومه فيما لا يزال ممتنع الوقوع، یعنی سبق فی علم الله حدوث الكائنات و صدورها من العباد علی ترتیب وقوعها تدریجاً، و كلّ مقدور فی أوقات معینة، بلا تقدّم و تأخر علی ما قدر الله كان واجب الوقوع، و إلا لانقلب العلم جهلاً.

### عدم تنافی اختیار با علم الهی

و این منافاتی با قدرت اختیاریه عبد ندارد، از باب آن که اگر چه موجد حقیقی در تمام آثار و افعال حقّ است ولی ظهور آثار در عالم طبیعت که دار اسباب است شرایطی دارد که بدون تحقق آن شرایط آن امر که مشروط است محقق نشود؛ چه انتفاء شرط مستلزم انتفاء مشروط است، و از جمله شرایط وقوع افعال عباد که مخلوق و مقدور خدا است، اراده عباد است و معلوم است که صدور افعال به اراده عباد است، اما اراده آنها به اراده آنها نیست، بل به اراده خدا است، به مقتضای: «وَمَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ (۴)»، پس انسان مجبوری است به صورت مختار، لذا قال مولانا علی علیه السلام: «التوكل التبری من الحول والقوه، والانتظار بما يأتي به القدر» (۵).

ص: ۱۴۶

۱-۱ \_ اصل: الكسل .

۲-۲ \_ الموطأ، ج ۲، ص ۸۹۹؛ السنن الكبرى، ج ۱۰، ص ۲۰۵؛ فتح الباری، ح ۱۱، ص ۴۱۶.

۳-۳ \_ سوره مبارکه رعد، آیه ۴۲ .

۴-۴ \_ سوره مبارکه انسان، آیه ۳۰ .

۵-۵ \_ غررالحکم، ص ۱۹۶ .

بالجمله ، پس عنوان فقره دعا : « لیس لنا من الأمر إلا ما قضیت » یعنی نیست از برای ما قاطبه عباد امری از امور جزئیه و کلیه از موت و حیات ، عزت و ذلت ، امن و خوف ، سقم و صحت ، عنا و راحت ، بل کلّ الحركات و السكون إلا بالله و بقضاء الله ، كما قال علی علیه السلام : « تذللّ الأمور للمقادیر حتی یكون الحتف فی التدبیر » (۱).

یعنی امور جاریه چنان ذلیل و منقاد مقدرات الهیه اند که گاهی می باشد حتف که موت است در تدبیر ، یعنی انسان تداوی و تدبیر می نماید برای حفظ الصّیحه ، و همان تدبیر او اسباب موت و هلاکت او می شود ، و برای ارتباط و استناد کلیه امور به قضا و قدر الهیه که فی الحقیقه ابدأً مدخلیتی به اراده عبد ندارد ، از باب آن که « العبد و ما فی یدیه من الآثار کان لمولاه » (۲) کافی ، و این است این کلام مولی الموحّدین امیرالمؤمنین علیه السلام که : « فوق کلام مخلوق و دون کلام خالق » است .

و اعلم ، أنّ مالک الموت هو مالک الحیاه ، والخالق هو الممیت ، و المفنئ هو المعید ، و المبتلی هو المعافی ، و أنّ الدنیا لم تكن لتستقرّ إلا علی ما جعلها الله علیه من النعماء والابتلاء والجزاء فی المعاد ، و ما شاء ممّا لاتعلم .

فإن أشکل علیک شیئاً من ذلک فاحمله علی جهالتک به ، فانّک أوّل ما خلقت جاهلاً ، ثمّ علمت و ما أكثر ما تجهل به من الأمر و تضلّ فیهِ رأیک و یتحیر فیهِ بصرک ، ثمّ تبصره . فاعتصم بالله الذی خلقک ثمّ رزقک ، ثم سواک ، فلیکن له تعبدک و إلیه رغبتک و منه شفقتک .

### اعطای خبر توسط خداوند

قوله علیه السلام : وَ لَا مِنْ الْخَيْرِ إِلَّا مَا أُعْطِیْتَهُ (۳).

ص : ۱۴۷

۱-۱ \_ شرح نهج البلاغه ، ج ۱۸ ، ص ۱۲۰ ؛ تحف العقول ، ص ۲۲۲ .

۲-۲ \_ جامع الشتات ، ج ۲ ، ص ۴۱۰ .

۳-۳ \_ صحیفه : اعطیت .

یعنی نیست از برای ما عباد تو از امور خیریه الا- آن چیزی که عطا فرموده ، كما فی القرآن : « وَإِنْ يَمْسَسْكَ اللَّهُ بِضُرٍّ فَلَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ وَإِنْ يُرِدْكَ بِخَيْرٍ فَلَا رَادَّ لِفَضْلِهِ يُصِيبُ بِهِ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ (۱) » ، و فی الدعاء : « أنت خالق الخیر و الشر » (۲).

چه ، از جمله اسماء الله یکی « یا قابض » است ، ای یمسک الرزق عن عبادہ لمصلحہ و يأخذ الأرواح عند الموت عن أبدان عبادہ ، كما قال الله تعالى : « اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا (۲) » ، و دیگری « یا باسط » است ، ای یوسع الرزق و الخیر لبعض عبادہ بالاستحقاق ، و یيسط الارواح فی الأجساد عند الحياه .

### خلقت شرور

امّا باید دانست که اگر چه خیر و شرّ هر دو مخلوق و مجعول و مقدر خدا است ، ولی چون خدا خیر محض است لهذا خیرات مخلوق او است بالذات و شرور مجعول او است بالعرض ، یعنی اگر گاهی شرّ و الم و مرض در عباد هویدا نماید ، آن هم به واسطه جهات خیریه ای است که از انظار و ابصار اولوالابصار مخفی است ، که من جمله انتباه و اختبار عباد و جلب او به منافع کثیره باشد من حیث لایشعرون . كما قال علی علیه السلام :

و کم لله من لطف خفی یدق خفاه عن فهم الزکی (۴)

چنانچه مثلا آتش را ایجاد فرموده بالذات به واسطه احتوای او بر جهات خیریه و منافع عدیده لاتعدّ و لاتحصی ، و شرّ قلیل او که در زمانی از ازمینه جامیه مظلومی را سوزاند ، موجد آن هم خدا است نه غیر ، ولی او بالعرض مقصود خدا است نه بالذات ، و حکیم برای شرّ قلیل ترک خیرات کثیره ننماید .

پس :

اگر نیک و بدی دیدی مزن دم که هم ابلیس می باید هم آدم

### روز جدید و حرکت جوهری موجودات

ص : ۱۴۸

۱-۱ \_ سوره مبارکه یونس ، آیه ۱۰۷ .

۲-۲ \_ الکافی ، ج ۲ ، ص ۵۱۶ ؛ مصباح الکفعمی ، ص ۵۶۹ ؛ بحار الأنوار ، ج ۸۳ ، ص ۳۷۰ .

۳-۳ \_ سوره مبارکه زمر ، آیه ۴۲ .

۴-۴ \_ دیوان علی علیه السلام ، ص ۴۹۴ .

قوله عليه السلام: اللهم (١) هَذَا يَوْمٌ حَادِثٌ جَدِيدٌ، وَهُوَ عَلَيْنَا شَاهِدٌ عَتِيدٌ، إِنْ أَحْسَنَّا وَدَعْنَا بِحَمْدِهِ، وَإِنْ أَسَأْنَا فَارْقَنَّا (٢) بِدَمِّ.

یعنی: خدایا این روزی است حادث و تازه بر ما شاهد و حجتی است مهیا و موجود، اگر خوبی و افعال حسنه در او از ما صادر شد.

«ودعنا بحمده»، یعنی متارکه و مفارقت می نماید از ما به حمد و ثنا، چه آن فعل حسن متدرجاً موجب ملکه حسنه شود که عاقبت او محمود و ممدوح است عندالله، و اگر چنانچه فعل سوئی در او از ما به ظهور آید چون باعث بر استحکام و تأکید ملکه ذمیمه شود.

«فارقنا (٣) بدم»، ای آوردنا و أصبنا بدم؛ چه آن فعل سوء که در او از ما صادر شود لابد اثره او چون مزید استحکام ملکه رذیله گردیده که اثره او در قلب ابد الدهر باقی ماند، لهذا عاقبت او عندالله مذموم است.

لذا قال النبي صلى الله عليه وآله وسلم: «من ساوى يومه فهو مغبون» (٤)، به واسطه آن که انسان مادام العمر به ورود لیالی و ایام بر او به حسب تکوین در حرکت جوهریه استکمالیه است، لابد اگر دو یوم او مساوی باشد، یعنی در یوم ثانی برای او اعمال حسنه [ای] که موجب کمال و ارتقای او به درجه علو باشد حاصل نشود، لابد آن کس غبطه نبرده و مغبون است.

چنان که اشاره به حرکات استکمالیه دارد کلام الهی: «يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ (٥)»، چه «كدح»، حرکت سریع است، و این حرکت چون در ظاهر بدن نیست، لهذا در باطن در جوهر ذات انسان است، چون حرکت نطفه به جانب علقه، و از علقه به مضغه، و از مضغه به جنین، و از جنین به مقام طفلی، و از طفلی به شبابت، و از او به کهولت و شیخوخیت که عاقبت او بعد از وصول به درجه عقلانی موت و لقای حق است.

ص: ۱۴۹

۱-۱ \_ صحیفه: و.

۲-۲ \_ اصل: فارغنا.

۳-۳ \_ اصل: فارغنا.

۴-۴ \_ بسنجید: معانی الأخبار، ۳۴۲؛ عوالی اللثالی، ج ۱، ص ۲۸۴؛ کشف الغمه، ج ۲، ص ۲۵۲؛ بحار الأنوار، ج ۶۸، ص ۲۲۰: من استوی.

۵-۵ \_ سوره مبارکه انشقاق، آیه ۶.

كما أشار إليه تعالى في هذا الحركات و السير المعنويه بقوله : « هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ ثُمَّ يُخْرِجُكُمْ طِفْلاً ثُمَّ لِتَبْلُغُوا أَشَدَّكُمْ ثُمَّ لَتَكُونُوا شُيُوخًا وَ مِنْكُمْ مَنْ يَتَوَفَّى مِنْ قَبْلِ وَ لَتَبْلُغُوا أَجْلاً مُّسِيَّماً وَ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ (١) » ، که منتهای حرکات جوهریه وصول به عقل است .

### حسن مصاحبت و سوء مفارقت با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

قوله عليه السلام : اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلهِ ، وَ ارْزُقْنَا حُسْنَ مُصَاحَبَتِهِ ، وَ اغْصِمْنَا مِنْ سُوءِ مُفَارَقَتِهِ (٢) .

یعنی : خدایا اولاً : روزی و نصیب نما به ما حُسن مصاحبت پیغمبر خود را .

و ثانياً : حفظ فرما ما را از سوء مفارقت او ، حسن مصاحبت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم اتصاف به صفات حسنه و تخلّق به اخلاق حمیده او است ، به مقتضای « تخلّقوا بأخلاق الله » (٣) ، و اتصفوا بصفات الروحانيين ، كما قال : « بعثت لأتمم مكارم الاخلاق » (٤) ؛ چنان که درباره او است « وَ إِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ (٥) » .

و سوء مفارقت او تخلّق به اخلاق ذمیمه سوء و نبودن در تحت قانون کلیه و سنت سنیه او است که مکروه خدا است ، چنان که متابعت او در اوصاف محبوب حق است به مفاد : « قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ » (٦) .

چنان که از علی علیه السلام از اخلاق رسول صلی الله علیه و آله وسلم سؤال نمودند ، فرمودند : اخلاق پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم قرآن است (٧) ، یعنی آنچه قوانین حسنه در قرآن است بعینه اخلاق و اوصاف رسول است که از عالم وجود عینی به مقام وجود لفظی آمده ، چه از برای حقیقت وجود در ترقیّات و تنزّلات چهار مرتبه است ، از وجود عینی و ذهنی و لفظی و کتبی ، که هر یک حاکی از مرتبه دیگر است ، این است که حقّ تعالی

ص : ۱۵۰

- 
- ۱-۱ \_ سوره مبارکه غافر ، آیه ۶۷ .
  - ۲-۲ \_ اصل : مفارقه .
  - ۳-۳ \_ بحار الأنوار ، ج ۵۸ ، ص ۱۲۹ .
  - ۴-۴ \_ مسند الرضا علیه السلام ، ص ۱۳۱ .
  - ۵-۵ \_ سوره مبارکه قلم ، آیه ۴ .
  - ۶-۶ \_ سوره مبارکه آل عمران ، آیه ۳۱ .
  - ۷-۷ \_ بنگرید : المسند ، ج ۶ ، ص ۹۱ و ۱۶۲ ؛ شرح نهج البلاغه ، ج ۶ ، ص ۳۴ : « كان خلقه القرآن » ، این روایت از عایشه نقل شده .

می فرماید: «قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي (۱)»، یعنی: بگو ای محمد که این قوانین قرآن طریقه من و طریقه کسی است که متابعت من می نماید در سلوک الی الله می خوانیم به خدا از روی بصیرت و یقین نه از روی ظن و تخمین، لذا وارد شده که کسی در آخرت به شفاعت پیغمبر نایل می شود که در دنیا نصایح او آن را شامل شده باشد، از اینجا است که در فقره دعا عرض می نماید:

بَارِئِكَابِ جَرِيرَةٍ (۲).

یعنی ما را حفظ نما از مفارقت اخلاق و اوصاف او که عارض ما شود در دنیا، به سبب مرتکب شدن ما جریره ای را.

الجریره: الجنايه و الذنب، سمیت بذلك لأنها تجرّ العقوبه إلى الجاني.

قوله عليه السلام: أَوْ اقْتِرَافِ صَغِيرَةٍ أَوْ كَبِيرَةٍ.

الاقتراف: الاكتساب.

یعنی باز حفظ نما ما را از مفارقت اخلاق و اوصاف پیغمبر که از باب کسب و الصاق صغیره و کبیره از اعمال منهیة عارض ما می شود، به واسطه آن که چنان که اعمال حسنه موجب قرب به خدا و رسول می شود نیز افعال قبیحه منشأ بعد از آنها می گردد.

بالجمله، بدان که بین علماء در تعیین ذنوب صغیره و کبیره اختلاف است، قال الله تعالى: «إِنْ تَجْتَنِبُوا كَبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَنُدْخِلْكُمْ مُدْخَلًا كَرِيمًا (۳)». قالوا: المعاصی كلها كبیره؛ لأنّ كلها مخالفه الأوامر والنواهی، لكن بعضها أكبر من بعض.

### درخواست اعمال نیک و دوری از بدی

قوله عليه السلام: وَ أَجْزَلُ لَنَا فِيهِ مِنَ الْحَسَنَاتِ، وَ أَخْلِنَا فِيهِ مِنَ السَّيِّئَاتِ.

جزل: به معنی عظیم و کثیر است.

ص: ۱۵۱

۱-۱ \_ سوره مبارکه یوسف، آیه ۱۰۸.

۲-۲ \_ اصل: + أو اقتراف صغیره أو کبیره.

۳-۳ \_ سوره مبارکه نساء، آیه ۳۱.

و الحسنه : تقع على النعمه والطاعه .

و السيئه : تقع على البليه والمعصيه .

يعنى عظيم و كثير نما از برای ما در این روز نعمت و صحت و رفاهیت را ، و خالی نما ما را در این روز از جمیع بلیات و مصیبات و کلاً یسوؤنا و روده قال تعالی : ان تصبک حسنه فمن الله ، و ان تصبک سیئه فمن نفسك (۱) . لاً نھا بسببه قوله علیه السلام :

[قوله علیه السلام ] : وَ اَمَلَاءَ لَنَا مَا بَيْنَ طَرْفَيْهِ حَمْدًا وَ شُكْرًا وَ اَجْرًا وَ ذُخْرًا [ وَ فَضْلًا وَ اِحْسَانًا ] .

یعنی : املا و القا کن از برای ما بین دو طرف ، اعنی طرف نعمت و طرف نعمت ، حمد و شکر ، و اجر و ذخر را . یعنی موفق نما که اگر نعمت و صحت و عافیت داشته باشیم ، شکر و حمد خود را به ما القا نما که موجب مزید نعمت شود ، به مقتضای : « لئن شکرتم لآزیدنکم (۲) » ، و اگر بلیه و مصیبتی داشته باشیم القای اجر بر او کن به صابر بودن بر او که باعث بر مزید درجه و ذخیره آخرت ما باشد ، نه بی صبری و اضطراب که موجب کفران شود ، به مفاد : « و لئن کفرتنم ان عذابى لشدید (۳) » .

### گرام الکاتبین و سهولت در عمل

قوله علیه السلام : اللّهُمَّ یَسِّرْ عَلَی الْکِرَامِ الْکَاتِبِیْنَ مَوْوَنَتَنَا .

یسر : به معنی سهولت در عمل خیر است .

مؤونه : به معنای کفایت است .

یعنی : سهل و آسان نما بر کرام الکاتبین که دو ملک مؤکل بر هر فردی از انسانند کفایت مؤونت و ما یحتاج ما را در ثبت صحایف ما ، قال الله تعالی : « وَ اِنَّ عَلَیْكُمْ لِحَافِظِیْنَ \* کِرَامًا کَاتِبِیْنَ \* یَعْلَمُوْنَ مَا تَفْعَلُوْنَ (۴) » ، و فی الحدیث : « ما من

ص : ۱۵۲

۱-۱ \_ بسنجد : سوره نساء ، آیه ۷۹ : « ما اصابک من حسنہ فمن الله و ما اصابک من سیئه فمن نفسك » .

۲-۲ \_ سوره مبارکه ابراهیم : آیه ۷ .

۳-۳ \_ همان .

۴-۴ \_ سوره مبارکه انفطار ، آیه ۱۰ \_ ۱۲ .



قلب إلا و له أذنان ، على أحدهما(۱) ملك يرشده ، و على الأخرى شيطان يفتنه ذلك « .(۲)

قوله تعالى : « مَا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ »(۳) . پس آنچه از اعمال حسنه از انسان صادر شود به الهام طرف یمین است ، و آنچه از افعال سئیه شریه ظاهر شود به وساوس جانب یسار .

### صحیفه اعمال یا قبر و حسنه در آن

قوله عليه السلام : وَ أَمَلَاءُ لَنَا مِنْ حَسَنَاتِنَا صَحَائِفُنَا .

یعنی : پُر و مملو نما از اعمال حسنات و اخلاق مرضیات صحایف قلوب ما را ، قبل از آن که مملو شود از سیئات و اخلاق رذایل .

بعد بدان که : مراد به صحیفه انسان دل او است ، که اولاً- چون مرآت صافیه خالی از تمام نقوش است و به هر چه رو آرد رنگ آن پذیرد ، و از برای او دو صفحه است ، روئی به باطن که جانب به یمین و نشأه ملکوت و عالم آخرت است ، و روئی به ظاهر که جهت شمال و عالم دنیا و ملک باشد .

و از باب انقلاب او به این دو جهت که گاهی متوجه به این جهت و گاهی به آن جهت است او را « قلب » نامیده اند . کما فی الحدیث : « يَا مَقَلَّبَ الْقُلُوبِ وَالْأَبْصَارِ ، ثَبَّتْ قَلْبِي عَلَى دِينِكَ »(۴) ، و هو واقع بین أصابع الملك و أصابع الشيطان ، یعنی در تحت تصرف دو قوه است ، شهویه و عقلانیه ، و به حسب قوه شهویه نایل شود لذات بدنیه را از جذب اغذیه و اشربه و لذت مرکوب و منکوح و غیره ، و به قوه عقلانیه نائل شود علوم و معارف حقه یقینیه را .

و اگر مسخر و منقاد نمود جنود شیطان را که شهوت و غضب است در تحت غلبه عقل حزب الله و جنود ملائکه است به آن که مملو نماید صفحه قلب خود را

ص : ۱۵۳

۱-۱ \_ اصل : الأولى .

۲-۲ \_ الکافی ، ج ۲ ، ص ۲۶۶ ؛ تفسیر القمی ، ج ۱ ، ص ۳۱ ؛ بحار الأنوار ، ج ۶۰ ، ص ۲۰۵ : « على الأخرى شيطان مفتن » .

۳-۳ \_ سوره مبارکه ق ، آیه ۱۸ .

۴-۴ \_ مصباح المتعجد ، ص ۳۶۵ ؛ بحار الأنوار ، ج ۵۲ ، ص ۱۴۹ .

به اخلاق و صفات حسنه و ملکه حمیده صار ملکاً مسدّد الی الصواب .

و اگر غلبه نمود شهوت او بر عقل یعنی عقل جزئی را در تصرّفات شیطان ، صرف در طریقه حیل در اکتساب و تحصیل وسایل و تهیه شهوات قرار داد لابد غلبه جنود شیطان مملوّ شود صفحه قلب او از صفات بهیمیه و سبعیه و شیطنیه ، و معرکه دل او محلّ تردّد کلب غضب و خنزیر شهوت گردیده ، ملک از آنجا اعراض نماید ، از این جهت عرض می نماید که مملوّ نما قلب ما را اولاً از حسنات که اخلاق ملائکه است .

### سوء رفتار و شرم از ملائکه موکل

وَ لَا تُخْزِنَا عِنْدَهُمْ بِسُوءِ أَعْمَالِنَا.

یعنی : رسوا مکن ما را عندهم ، یعنی نزد ملائکه بسوء اعمالنا ، قال تعالی : « وَ يَقُولُ الْأَشْهَادُ (۱) » ، آی الملائکه او جوارحهم

أشهاد فرموده که به معنی حضّار است ، چه آن ملائکه حفظه که خداوند بر انسان گماشته همه اوقات تا انقضای اجل با او حاضرند ، كما قال الله تعالی : « لَهُ مُعَقَّبَاتٌ مِّنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِّنْ خَلْفِهِ يَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ (۲) » ، یعنی از برای هر فردی از انسان معقباتی است که ملائکه لیل و نهار باشند یعقب بعضها بعضاً من بین یدیه ، یعنی در ظاهر نفس الامر او و من خلفه ، یعنی در باطن و در خلف حجاب از او ، یحفظونه بأمر و اذن الله .

چنان که تعیین نموده اند علماء که ملکی که بر هر فردی از ناس موکل است از جانب خدا ده ملک اند که ایماء به قوای عشره اند ، که پنج از او در ظاهر بشره است فی حاقّ نفس الأمر ، که « مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ » اشاره به آنها است ، یعنی سامعه و باصره و شامه و ذائقه و لامسه .

و پنج از آنها قوای باطنه است که عبارت باشد از حس مشترک و خیال و واهمه و متصرّفه و حافظه که « مِنْ خَلْفِهِ » اشاره به آنها است ، چه در خلف

ص : ۱۵۴

۱-۱ \_ سوره مبارکه هود ، آیه ۱۸ .

۲-۲ \_ سوره مبارکه رعد ، آیه ۱۱ .

حجاب انداز انظار که آدم را به امر خدا محافظت می نمایند ، از جمیع معاطب و مهالك الی الموت ، چنان که از همه فرومایه تر قوه لامسه است که در خراطین و حشرات الارض هم موجود است ، اگر مثلاً در انسان نبود که به واسطه او درک حرارت مفرط را از نار و برودت مفرط را در شتا نکرده خود را حفظ نمی کرد ، لابد به اندک زمانی متلاشی شده بود .

[ قوله عليه السلام : اللَّهُمَّ اجْعَلْ لَنَا فِي كُلِّ سَاعَةٍ مِنْ سَاعَاتِهِ حَظًّا مِنْ عِبَادِكَ ، وَ نَصِيبًا مِنْ شُكْرِكَ وَ شَاهِدَ صِدْقٍ مِنْ مَلَائِكَتِكَ ] .

[...]

### درخواست حفظ و مصونیت الهی در دنیا

قوله عليه السلام : اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ ، وَ احْفَظْنَا مِنْ بَيْنِ أَيْدِينَا وَ مِنْ خَلْفِنَا وَ عَنِّ أَيْمَانِنَا وَ عَنِّ شَمَائِلِنَا وَ مِنْ جَمِيعِ نَوَاحِينَا ، حِفْظًا عَاصِمًا مِنْ مَعْصِيَتِكَ .

یعنی اولاً : به واسطه تبرک و توسل جستن به درود بر محمد صلی الله علیه و آله وسلم و آل او استعانه و استغاثه به خدا می نماید ، که خدایا حفظ کن ما را از این جهات اربعه مذکوره که مورد وساوس شیطان است بر بنی آدم ، کما قال تعالی حکایه عن الشیطان : « لَا يَتِيَهُمْ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَ مِنْ خَلْفِهِمْ وَ عَنِّ أَيْمَانِهِمْ وَ عَنِّ شَمَائِلِهِمْ وَ لَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ (۱) » .

قال المعصوم عليه السلام : « لَا يَتِيَهُمْ (۲) مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ » یعنی : شیطان به وساوس خود اهُون و افسد علیهم امر آخرتهم التي فی قدامهم ؛ لأنّ توجه النفوس بالفطره إليها فهي إمامهم (۳) .

« وَ مِنْ خَلْفِهِمْ » ، یعنی : ترغیب و تحریص نماید انسان را به وسوسه خود بر جمع احمال و اثقال و تعمیر عمارات و حفر قنوات و غرس اشجار و تحصیل

ص : ۱۵۵

۱-۱ \_ سوره مبارکه اعراف ، آیه ۱۷ .

۲-۲ \_ اصل : لاتین .

۳-۳ \_ تفسیر الصافی ، ج ۲ ، ص ۱۸۴ .

بساتین ، لعیش الدنیا الی یقع فی خلف الانسان و بالمآل یكون معرضاً عنه مقبلاً علی الآخره ، كما قال علی علیه السلام : « الدنیا دار ممرّ ، و الآخره دار مقرّ ؛ فخذوا من ممرکم لمقرکم » (۱).

قال تعالی : « إِنَّمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا مَتَاعٌ وَإِنَّ الْآخِرَةَ هِيَ دَارُ الْقَرَارِ » (۲) وَ عَنْ أَيْمَانِهِمْ (۳) ، أی الشیطان أفسد بخطرته علیهم أمر دینهم بالقاء الشبهات فی إبطال عقاید الحقّه و عن شمائلهم ، أی یوسوس علیهم بترغیبهم علی حبّ الشهوات و اللذات من النساء و البنین و القناطیر المقنطره من الذهب و الفضة ، بأنّ هذه اللذات نقد عاجل ، و الآخره مظنون أجل ، و العاقل لا یترک العاجل المحقّق لأمر موهوم موقت .

پس چون این جهات اربعه مذکوره مورد هواجس و خطرات و القاءات شیطان است ، لهذا بر قلب هر فردی از افراد ناس لازم است که لیلاً و نهاراً از خدا استعانت در حفظ نماید .

قوله علیه السلام : هَادِيًا إِلَى طَاعَتِكَ .

هدایت : به معنای ارشاد و تعریف و دلالت بر مطلوب است .

و طاعت : از طوع که اذعان و انقیاد باشد ، و اسم فاعل او مطیع است .

یعنی : حفظ نما ما را یک نوع حفظی ، و ارشدنا و اعرفنا و دللنا بما فیہ رضاک و رغبتک .

و فی الدعاء : « اللهم ارحمنا بطواعیتی إِيَّاكَ و طواعیتی رسولک » (۴) ، چه « هادی المضلّین » از اسماء الله است ، و ارشاد بما فیہ مصالح الدینیّه و الدنیویّه مخصوصاً له به مقتضای : « إِنَّا هِدْيَتُنَا السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَ إِمَّا كَفُورًا » (۵) ، كما حکاه عن قول الخلیل : « الَّذِي خَلَقَنِي فَهُوَ يَهْدِينِ » (۶) ، و عن موسی علیه السلام : « قَالَ رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى » (۷) ، و فی حقّ محمد صلی الله علیه و آله وسلم : « سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى

ص : ۱۵۶

۱-۱ \_ بحار الأنوار ، ج ۷۵ ، ص ۱۴۶ ؛ غررالحکم ، ص ۱۴۹ ؛ مجموعه ورام ، ج ۲ ، ص ۲۱۸ .

۲-۲ \_ سوره مبارکه غافر ، آیه ۳۹ .

۳-۳ \_ سوره مبارکه اعراف ، آیه ۱۷ .

۴-۴ \_ تهذیب الأحکام ، ج ۵ ، ص ۱۴۳ .

۵-۵ \_ سوره مبارکه انسان ، آیه ۳ .

۶-۶ \_ سوره مبارکه شعراء ، آیه ۷۸ .

۷-۷ \_ سوره مبارکه طه ، آیه ۵۰ .

الَّذِي خَلَقَ فَسَوَّىٰ وَ الَّذِي قَدَّرَ فَهَدَىٰ (۱)» .

و سرّ او این است که مقصود از خلق جسد ، هدایت روح و ارتسام علوم و معارف است در او به ارشاد حقّ \_ سبحانه و تعالی \_ وی را که طرق منحرفه کثیره و الظنون و الأغالیط غیر محصوره ، فتحصیل طریق الوسط المعبر عنها بالمستقیم لایمکن إلا بتوفیقه و هدیته .

### حفظ الهی در محبت او

قوله علیه السلام : مُسْتَعْمِلًا لِمَحَبَّتِكَ.

یعنی : باز حفظی که وادار نماید ما را به امری که جالب باشد محبت و مودّت تو را ، كما قال تعالی : « فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ (۲) » ، چه محبت خدا از برای عباد انعامه علیهم و توفیقهم لطاعته و هداهم لدينه ، الذي ارتضاه و حب العباد لله أن تطيعوه و لاتعصوه .

و فی الحدیث القدسی : « العبد يتقرب اليّ بالنوافل حتى أحبه (۳) فإذا أحبته كنت سمعه الذي يسمع به و بصره الذي يبصر به و يده التي (۴) يبطش بها (۵) » (۶) ، یعنی : عبد در مقام اداء فرائض و نوافل در عبادات و مجاهده با نفس به مقامی از قرب معنوی فایض شود که از خود فانی شده ، « بی یسمع و بی يبصر » شود ، كما قيل ، نوح [ علیه السلام ] گفت :

ای سرکشان من من نیم من ز جان مردم به جانان میزیم

چون بمردم از حواسات بشر حقّ مرا شد سمع و ادراک و بصر

### درخواست عمل به خیر و دوری از شرّ

قوله علیه السلام : اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ، وَ وَفَّقْنَا فِي يَوْمِنَا هَذَا وَ لَيْلَتِنَا هَذِهِ وَ فِي جَمِيعِ أَيَّامِنَا

ص : ۱۵۷

۱-۱ \_ سوره مبارکه اعلی ، آیه ۱ \_ ۳ .

۲-۲ \_ سوره مبارکه مائده ، آیه ۵۴ .

۳-۳ \_ اصل : أحببته .

۴-۴ \_ اصل : الذي .

۵-۵ \_ اصل : به .

۶-۶ \_ عوالی اللثالی ، ج ۴ ، ص ۱۰۳ ؛ جامع الأخبار ، ص ۸۱ .

التوفيق : من الله توجيه الأسباب نحو مطلوب الخير . و في الحديث : « زادك الله توفيقاً » (١).

اما حقيقت توفيق آن موافق شدن اراده عبد است با مشيت الهيه ، چنان كه مشاهد است كه انسان به دفعات و مرّات اراده كارى مى نمايد ، ولى از آنجائى كه امورات موكل بر قضا و قدر است ، و ابدأ تدابير واهيه عباد مدخليت مستقلى در صدور آن فعل ندارد ، مقصود صورت وقوع نيابد ، و آن كه گاه گاهى واقع مى شود بر حسب اراده عبد به واسطه اين است كه مطابق و موافق اتفاق افتاده با قدر خداى تعالى ، لذا ورد : « عرفت الله بفسخ العزائم [و حلّ العقود] و نقض الهمم » (٢) ، يعنى همان فسخ ارادات و عزائم در اغلب امور اثبات مقام مقهوريت عبد و ربوبيت خدا را مى نمايد ، كما قال تعالى : « إِنَّا فَوْقَهُمْ قَاهِرُونَ » (٣) « أَي أَنَّهُمْ فِي تَحْتِ تَسْخِيرِنَا وَ تَدْلِيلِنَا .

لذا قال تعالى : « وَلَا تَقُولَنَّ لِشَيْءٍ إِنِّي فَاعِلٌ ذَلِكَ غَدًا \* إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ » (٤) ، كما أنّ فرعون بعد استماعه من الكهنة و المنجمون أخبارهم بظهور رجل من بنى إسرائيل و انقراض دوله فرعون بيده ، أقدم بتدابير السخيفه ، أن يرد و يمنع تقادير الله بقتله كثيراً من ذكور أولادهم فى تلك السنه ، لأن ينسد باب الضرر عن نفسه بعدم تولد موسى عليه السلام ، كما أخبر تعالى : « يُدَبِّحُونَ أَبْنَاءَهُمْ وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَهُمْ » (٥) ، و كما لا يوافق تدابير على تقادير الله ، رباه الله فى حجره ، كما قال فرعون لموسى عليه السلام : « أَلَمْ نُرَبِّكَ فِينَا وَلِيدًا » (٦) ؛ لأنّ الله تعالى أراد و قدر وجوده كما قال تعالى : « وَ نُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ » (٧) ، « وَ نُرَى فِرْعَوْنَ وَ هَامَانَ وَ جُنُودَهُمَا مِنْهُمْ مَا كَانُوا يَحْذَرُونَ » (٨) « أَي يَخَافُونَ مِنْ

ص : ١٥٨

١-١ \_ التهذيب ، ج ٤ ، ص ١٦٧ ؛ وسائل الشيعه ، ج ١٠ ، ٢٨١ .

٢-٢ \_ نهج البلاغه ، ص ٥١١ ؛ روضه الواعظين ، ج ١ ، ص ٣٠ ؛ غرر الحكم ، ص ٨١ .

٣-٣ \_ سوره مباركه اعراف ، آيه ١٢٧ .

٤-٤ \_ سوره مباركه كهف ، آيات ٢٣ و ٢٤ .

٥-٥ \_ سوره مباركه بقره ، آيه ٤٩ .

٦-٦ \_ سوره مباركه شعراء ، آيه ١٨ .

٧-٧ \_ سوره مباركه قصص ، آيه ٥ .

٨-٨ \_ همان ، آيه ٦ .

ظهور موسی و استیلائه علی ملک فرعون ، و من هذا ورد : « العبد یدبّر و اللّٰه یقدّر » (۱) ، كما قيل :

اگر محول حال جهانیان نه قضا است چرا مجاری احوال بر خلاف رضا است (۲)

لذا ورد فی الدعاء : « یا من یفعل ما یشاء و لایفعل ما یشاء [أحد] غیره » (۳) .

و قول داعی علیه السلام : لاستعمال الخیر و هجران الشر .

یعنی : به توفیق خود ما را وادار نما بسیره ، و خصلت امور مذکورہ مطلوبه مرغوبه و به متارکه امور مذمومه مکروهه .

و فی الحدیث : « سئل عن الخیر ، فقال علیه السلام : لیس الخیر أن یکثر مالک و ولدک ، و لکن الخیر أن یکثر (۴) علمک و یعظم حلمک ، و أن تباهی الناس بعباده ربک ، فإن أحسنت حمدت [اللّٰه] ، و إن أسأت استغفرت [اللّٰه] » (۵) . و الشرّ : نقیض الخیر ؛ الشرّ : السوء و الفساد و الظلم .

### چگونگی انتساب شرور به خداوند

و آن که در دعا وارد شده : « أنت خالق الخیر و الشرّ » (۶) یا آن که در دعاء دیگر است : « الخیر فی یدیک (۷) و الشرّ لیس إلیک » (۸) . به ظاهر چنان در نظر می آید که با هم منافات دارد ، ولی در حاقّ واقع این طور نیست ، چه شرّ بالذات از خدائی که خیر محض است صادر نشده ، یعنی همان چیزی که از او نسبت به عباد شرّ به نظر می آید ، اگر کسی به حقیقت او پی برد هر آینه یابد او را که عین خیر است . از اینجا است که فرماید : « وَ یَدْعُ الْإِنْسَانُ بِالشَّرِّ دُعَاءَهُ بِالْخَيْرِ ، وَ كَانَ الْإِنْسَانُ

ص : ۱۵۹

۱-۱ \_ بسنجید : شرح أصول الکافی ، ج ۵ ، پاورقی ص ۱۶ .

۲-۲ \_ انوری ابیوردی ، مطلع قصیده : در مدح ناصرالملّه والدين ابوالفتح طاهر .

۳-۳ \_ عدّه الداعی ، ص ۶۱ ؛ بحار الأنوار ، ج ۸۳ ، ص ۳۴ ؛ فلاح السائل ، ص ۱۶۵ .

۴-۴ \_ اصل : + عملک و .

۵-۵ \_ بحار الأنوار ، ج ۷۵ ، ص ۶۴ ؛ المستدرک ، ج ۱۲ ، ص ۱۲۱ .

۶-۶ \_ مصادر آن قبلاً بیان شد .

۷-۷ \_ مصدر : بیدیک .

۸-۸ \_ الکافی ، ج ۳ ، ص ۳۱۰ ؛ تهذیب الأحکام ، ج ۲ ، ص ۶۷ .

یعنی: دعا و تضرع و ابتهال می نماید انسان به واسطه ورود مکروهی به او از قبیل امراض و آلام و موت اولاد و نقص اموال و فاقه عیال، که آنها فی الحقیقه دعوت است انسان را به جانب خیری که همان تضرع و ابتهال او باشد، چه در نعمت و صحت و غنا نهایت اعراض و غفلت را از ما داشت، لهذا ما او را گرهاً به جانب خود دعوت نمودیم، به سبب وصول مکروهات، که این در واقع خیر او است نه غنا و عافیت که اسباب اعراض و بُعد او است به مقتضای: «عَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَ عَسَى أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَكُمْ» (۲).

و آن که در آخر آیه شریفه می فرماید: «وَ كَانَ الْإِنْسَانُ عَجُولًا»، یعنی انسان از عجله و ضیق حوصله [ای] که دارد صبر بر تدابیر ما در وجود خودش نمی نماید بر تحمل بلا یا و الم که موجب اقبال و قرب او است به ما، با این که به زودی استغاثه می نماید از ما رفع آن بلا را، لذا قیل:

ور(۳) نمی تانی رضا ده ای عیار که خدا رنجت دهد بی اختیار

که بلای دوست تطهیر شما است علم او بالای تدبیر شما است(۴)

و مؤید مطلب مستفاد از آیه شریفه این آیه مبارکه دیگر است، قال تعالی: «وَلَوْ يُعَجِّلُ اللَّهُ لِلنَّاسِ الشَّرَّ اسْتِعْجَالَهُمْ بِالْخَيْرِ لَقُضِيَ إِلَيْهِمْ أَجْلُهُمْ فَنَذَرُ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ» (۵)، چه به اعتباری مفاد آیه مبارکه این است که اگر چنانچه عجله بدهد خدا از برای انسان شر را که آن نقیض خیر و تمام چیزهایی است که کراهت دارد انسان از او، از قبیل موت و فقر و فاقه و امراض و آلام که در نظر کسانی که مأنوس و مایل به حیات دنیا و مکره از موت و لقای حق اند شر می آید، و حال آن که در حاق واقع خیر آنها است. چنان که خود فرماید که: عجله دادن این طور شرور که جالب آنها است به موت و لقای خدا عجله آنها است به خیر، لقضی الیهم أجلهم.

ص: ۱۶۰

۱-۱ \_ سوره مبارکه اسراء، آیه ۱۱.

۲-۲ \_ سوره مبارکه بقره، آیه ۲۱۶.

۳-۳ \_ اصل: گر.

۴-۴ \_ مثنوی معنوی، مولوی، ج ۴، ص ۸۲۰.

۵-۵ \_ سوره مبارکه یونس، آیه ۱۱.



ما حصل او این است که اگر عجله بدهد از برای ناس شرّ را که در نظر آنها موت و مایوّدی الیه است از امراض و اسقام و آلام ، که فی الحقیقه عجله دادن آنها است به جانب خیر ، هر آینه می گذارند و ادا می نمایند به سوی آنها اجل آنها را ، « فَنَذَرُ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ » .

منطوق او با مفهوم مقدّم این است که : و لکن آنها که مکره لقاء الله اند و استحبّوا الحياه الدنيا و اطمأنّوا بها لایعجل الیهم الشرّ ، اى الموت الذی استعجالهم الی الخیر ، بل « فَنَذَرُ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا » ، یعنی : واگذار و طرح می نمائیم آنها را که به واسطه رکون به دنیا و شهوات او و عدم یقین به آخرت و نعماء او « لایرجون » اى لایتوقّعون لقاءنا .

کأنه می فرماید : چون که آنها متوقع و راغب نیستند لقای ما را از باب آن که « من کره لقاء الله کره الله لقاءه » (۱) ما هم عجله نمی دهیم بر آنها شرّ را که موجب انابه آنها است ، « و لایقضی الیهم أجلهم ، بل نظرهم بالصحه معرضاً عن المولی ، مقبلاً علی الدنيا فی طغیانهم » . یعنی : در تجاوزات و إنهماک شان (۲) در جهالات « یعمهون » ، اى یتختیرون و یتردّدون ، اى یجىء و یذهب فی تحصیل حطام الدنيا ، و یحسبون أنّهم یحسنون صنعاً ، به خلاف نظر اولیاء الله که موت چون مؤدّی به لقاء الله است در کام آنها احلی من العسل است ، کما قال مولانا امیرالمؤمنین علیه السلام : « و الله لابن (۳) أبی طالب آنس بالموت من الطفل بثدی أمه » (۴) .

لذا ورد فی الحدیث : « لو أنّ الموت یشتری لاشتره [من أهل الدنيا] الکریم الأبلج واللئیم الملهوج » (۵) . یعنی : اگر امکان خریدن او بود هم کریم و جواد او را خریدار بود و هم لئیم ممسک ؛ زیرا که « تحفه المؤمن الموت » (۶) .

و أيضاً فی الحدیث : « من أحبّ لقاء الله أحبّ الله لقاءه ، و من کره لقاء الله کره الله

ص : ۱۶۱

۱-۱ \_ مصباح الشریعه ، ص ۱۷۱ ؛ فلاح المسائل ، ص ۷۴ ؛ بحار الأنوار ، ج ۷۸ ، ص ۲۶۷ .

۲-۲ \_ انهماک : پافشاری ، لجاجت و رزیدن .

۳-۳ \_ اصل : انّ ابن .

۴-۴ \_ نهج البلاغه ، ص ۵۲ ؛ شرح نهج البلاغه ، ج ۱ ، ص ۲۱۳ ؛ بحار الأنوار ، ج ۲۸ ، ص ۲۳۳ .

۵-۵ \_ الکافی ، ج ۸ ، ص ۲۲ .

۶-۶ \_ الدعوات ، ص ۲۳۵ ؛ غررالحکم ، ص ۱۶۵ ؛ مجموعه ورام ، ج ۱ ، ص ۲۶۸ .

## نعمت و اقسام آن

قوله عليه السلام : وَ شُكْرِ النِّعَمِ .

هو من النعمه و هي كل ما يتنعم به الانسان و آن دو قسم است : ظاهرية و باطنية .

ظاهرية او : كل آن چیزهائی که منتفع و متلذذ می شود انسان به او به حسب تمتعات بدنیه از مطعوم و مشروب و ملبوس و مرکوب و منکوح ، مع الصحه و العافيه التي هي أعظمها ، كما قال تعالى : « وَ أَسْبِغْ عَلَيْكُمْ نِعْمَهُ ظَاهِرَةً وَ بَاطِنَةً (۲) » ، چنان که در حدیث بعضی از آن آثار نعمت و سعادت ظاهریه را ذکر نموده اند . « و من سعادته المرء فی الدنيا بیت وسیعه ، و دابته سريعه ، و إمرأه مطيعة » .

و باطنیه از نعمت ، اولاً : قوای ظاهره و باطنه اند ، که به واسطه آنها انسان نائل می شود [به] معارف الهیه ، و یقین کامل را که حقیقت ایمان بالله است ، كما قال : « وَ جَعَلَ لَكُمْ السَّمْعَ وَ الْأَبْصَارَ وَ الْأَفْئِدَةَ قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ (۳) » .

## تبعیت از بیعت و اجتناب از بدعت

قوله عليه السلام : وَ اتَّبَاعِ السُّنَنِ .

یعنی : ما را موفق نما برای متابعت و پیروی سنت سنیہ رسول صلی الله علیه و آله .

السنة : الطریقه و السیره ، که مقصود قوانین موضوعه [ای] باشد که بعد از فرایض الهیه به قرارداد پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم از حیث اقوال و افعال و مکارم اخلاق سیره و روش آن حضرت بوده ، كما قال : « بعثت لأتمم مكارم الأخلاق » (۴) . و فی الحدیث : « القراءه سنه ، و الشهد سنه ، و لاتنقض السنه الفريضة » (۵) .

ص : ۱۶۲

۱-۱ \_ مصباح الشریعه ، ص ۱۷۱ ؛ فلاح السائل ، ص ۷۴ ؛ بحار الأنوار ، ج ۶ ، ص ۱۳۳ .

۲-۲ \_ سوره مبارکه لقمان ، آیه ۲۰ .

۳-۳ \_ سوره مبارکه سجده ، آیه ۹ .

۴-۴ \_ مکارم الأخلاق ، ص ۸ ؛ بحار الأنوار ، ج ۶۸ ، ص ۳۸۲ و ج ۶۷ ، ص ۳۷۲ .

۵-۵ \_ الفقیه ، ج ۱ ، ص ۳۴۰ ؛ الخصال ، ج ۱ ، ص ۲۸۵ ؛ بحار الأنوار ، ج ۸۵ ، ص ۱۳۶ .

قوله عليه السلام: وَ مُجَانِبِهِ الْبِدْع.

البدع: جمع البدعه .

یعنی باز به توفیق خودت ما را دوری بده از پیروی امورات (۱) نو احدثی که از طریقه و سیره جهال در میان عوام الناس متداول شده ، و منافی با سیره انبیاء علیهم السلام است ، چه : « البدعه ما لیس له أصل فی الكتاب و لا فی السنه ، انما سمیت بدعه لأنَّ قائلها ابتدعها من نفسه » .

و « بدایع حکمت » غرائب او است که ادراکش از برای عقول ناقصه بعید و دشوار است ، كما فی الحدیث : « رَوَّحُوا انفسکم ببدایع (۲) الحکمه فَإِنَّهَا تَكَلُّ كَمَا تَكَلُّ الْأَبْدَانُ » (۳) .

### تبعیت از معروف و دوری از منکر

قوله عليه السلام: وَ الْأَمْرُ بِالْمَعْرُوفِ، وَ النَّهْيُ عَنِ الْمُنْكَرِ.

المعروف: كل فعل مشتمل على رجحان من الواجب و المندوب ، و بمعنی الإحسان الى الناس .

و المنکر: الأمر القبيح المكروه و من صفات المؤمن من الأمرون بالمعروف و الناهون عن المنکر ، كما قيل: صنایع المعروف يدفع ميته السوء و يقى مصارع الهوان .

و المعروف: من المعرفه ، و هو معرفه الله و أسمائه و صفاته و أفعاله و ملائکته و کتبه و رسله و اليوم الآخر .

### تبعیت از اسلام

قوله عليه السلام: وَ حِيَاظِهِ الْأَيْسَلَامِ.

یعنی: باز ما را توفیق بده در حفظ و حمایت کردن دین اسلام ، چه اسلام دین

ص: ۱۶۳

۱-۱ \_ کذا در اصل .

۲-۲ \_ مصدر: بديع .

۳-۳ \_ الکافی، ج ۱، ص ۴۸ .

واقعی حق است به مفاد: « إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْأِسْلَامُ » (۱) و اسلام طریقه و سیره تمام انبیاء متقدمین است به مقتضای « وَ مَنْ يَتَّبِعْ غَيْرَ الْأِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ (۲) » كما قال ابراهيم: « وَ أَسْلَمْتُ وَجْهِيَ لِلَّهِ (۳) » و أيضاً: « وَ نَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ (۴) » ، چه اسلام از تسلیم است ، یعنی مطیع و منقاد بودن لأوامر الله و نواهیة . و آن دو قسم است : تکلیفی و تشریحی ، فطری و تکوینی .

اما تشریحی : آن « شهادة أن لا إله إلا الله و التصديق برسوله ، و به حقت الدماء و عليه جرت المناكح و الموارث » (۵) . و هذا القسم مخصوص بأمة محمد صلى الله عليه و آله وسلم .

و امّا تکوینی : او عامّ است ، یعنی شامل مؤمن و کافر ، فاخر و فاجر ، شقی و تقی ، عارف و عامی می شود ، بلکه به حسب تکوین تمام ذرات عوالم کون از علوی و سفلی کلاً در تحت اوامر و نواهی الهیه مقهور و مغلوب ، منقاد و مطیع انداز روی طوع و رغبت و شعور ترکیبی ، یا از روی قسر و اجبار تکوینی ، به مقتضای قوله تعالى : « وَ لَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ طَوْعًا وَ كَرْهًا (۶) » .

### قدرت ردّ مخالفان و اعزاز حقّ

قوله عليه السلام : وَ انْتَقَاصِ الْبَاطِلِ وَ إِذْلَالِهِ ، وَ نُصْرَةِ الْحَقِّ وَ إِعْزَازِهِ .

یعنی : باز ما را توفیق بده برای ناقص کردن عقاید باطله ، و خوار نمودن اهل او را به ردّ نمودن دلایل سخیفه غیر مستقیم آنها را ، به دلایل برهانیه حقه یقینیه ، و نصرت دین حقّ و اعزاز او بر سایر ادیان باطله ، و عقاید واهیة جهّال به اقامه حجج واضحه که اگر فی الجملة اهل انصاف باشند چاره [ای] نداشته باشند جز قبول ، و الا « فَبَهِتَ الَّذِي كَفَرَ (۷) » ، اگر کفرش کفر عناد و جحود باشد ، كما قال تعالى : « وَ جَحَدُوا بِهَا وَ اسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ ظُلْمًا » (۸) .

ص : ۱۶۴

۱-۱ \_ سوره مبارکه آل عمران ، آیه ۱۹ .

۲-۲ \_ همان ، آیه ۸۵ .

۳-۳ \_ همان ، آیه ۲۰ .

۴-۴ \_ سوره مبارکه بقره ، آیه ۱۳۳ .

۵-۵ \_ الکافی ، ج ۲ ، ص ۲۵ ؛ بحار الأنوار ، ج ۶۵ ، ص ۲۴۸ .

۶-۶ \_ سوره مبارکه آل عمران ، آیه ۸۳ .

۷-۷ \_ سوره مبارکه بقره ، آیه ۲۵۸ .

۸-۸ \_ سوره مبارکه نمل ، آیه ۱۴ .

قال تعالى: «يَلْ نَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَى الْبَاطِلِ فَيَدْمَغُهُ فَإِذَا هُوَ زَاهِقٌ (١)»، یعنی ما رمی می نمائیم بالحق، ای بالأدله الحقه و شواهد واضحه بر باطل، یعنی بر عقاید باطله معاندین از کفره و جهال.

«فَيَدْمَغُهُ» یعنی منکسر می نمائیم به واسطه اقامه دلایل قرآنیه سورت (٢) دلایل برهانیه آنها را.

«فَإِذَا هُوَ زَاهِقٌ» ای زایل و باطل بلا نتیجه و اثر.

پس اعزاز دین اسلام فرض است قولاً و فعلاً، قلماً و قدماً، چنان که خطاب به ائمه مسلمین می فرماید: «لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا (٣)»، یعنی شما باید به اعمال و افعال و اخلاقتان حجت بر غیر باشید، چنان که رسول به اقوال و افعال و اخلاق خود بر شما شاهد و حجت است، حجت باشید بر سایرین، ای بینوا لهم دین الحق، این است که داعی علیه السلام در فقره بعد از این عرض می نماید.

### ارشاد گمراهان و یاری ضعیفان و مظلومان

قوله عليه السلام: وَ إِرْشَادِ الضَّالِّ، وَ مُعَاوَنَةِ الضَّعِيفِ.

یعنی مرا موقف نما برای ارشاد و هدایت ضال، یعنی جاهل غافل، كما قال تعالى: «لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ (٤)»، ای لعلهم يصيرون الحق و يهتدون اليه. و نیز توفيق بده بر معاونت ضعيف العقل كما قال: «تَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَ التَّقْوَى وَ لَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَ الْعُدْوَانِ (٥)»، همراهی بر بر، یعنی احسان بر عمل خیر و علی ما أمر الله به، و بر اتقاء، یعنی بر آنچه منع و نهی نموده ایشان را از او.

العوان: الظهير علی أمر الخیر، چنان که اعانت بر اثم یعنی بر فساد و عدوان که تعدی و تجاوز از حدود الهیه باشد مذموم و منهی است.

قوله عليه السلام: وَ إِذْرَاكِ اللَّهِيْفِ.

ص: ١٦٥

١-١ \_ سوره مبارکه انبياء، آیه ١٨.

٢-٢ \_ سورت: استواری.

٣-٣ \_ سوره مبارکه بقره، آیه ١٤٣.

٤-٤ \_ همان، آیه ١٨٦.

٥-٥ \_ سوره مبارکه مائده، آیه ٢.

یعنی: نیز موفق نما ما را بر اطلاع داشتن از حال لهیف، یعنی مظلوم مستغیث، چه من أعان مظلوماً أعانه الله علیه، و «من أعان ظالماً فقد سلطه الله علیه» (۱).

قوله عليه السلام: اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَاجْعَلْهُ أَيَّمَنَ يَوْمَ عَهْدِنَا، وَ أَفْضَلَ صَاحِبِ صَحْبِنَاهُ، وَ خَيْرَ وَقْتِ ظَلَلْنَا فِيهِ.

## تحقیق در ظلّ

الظل: بمعنی الغطاء و الستر.

أظللنا فيه: أي سترنا فيه و هو محیط علينا، كما ورد: «يا أيها الناس قد أظلكم شهر رمضان» (۲)، أي أحاط بكم، و صار ظلالة عليكم، و ظلّ به همین اعتبار اطلاق می شود بر اجسام و ابدان دنیویه؛ لأنّها تستر الأرواح فيها، كما أشار اليه تعالى: «وَلِلَّهِ يَسْجُدُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ طَوْعًا وَ كَرْهًا وَ ظَلَالُهُمْ بِالْغُدُوِّ وَ الْأَصَالِ» (۳)، یعنی: چنان که ارواح و نفوس و سماوات و ارواح اهالی ارض مطیع و منقاد اوامر قضا و قدر حقّ اند، نیز اجسام و ابدان آنها هم منقادند، نهایت ارواح مطیع اند طوعاً و رغبه، و اجساد منقادند کرهاً، یعنی: به قسر قاسری که روح متعلقه باشد، كما فی حدیث اثبات الصانع: «أزلياً صمدياً، لا ظل [له] يمسكه» (۴)، أي لا جسم يمسكه، «و هو يمسك الأشياء بأظلالها» (۵)، أي بأجسامها.

## شرح کلام امیر مؤمنان در مقام

و أيضاً مؤيّد مطلب است کلام امیرالمؤمنین: «كنا تحت ظلّ غمامه، اضمحلّ فی الجو متلقّقها و مجتمعها» (۶) که تأویل این کلام شریف آن است که بودیم ما، که «نا» اشاره به ارواح است، یعنی ارواح بودند اولاً در تحت ظلّ غمامه که ابدان

ص: ۱۶۶

۱-۱ \_ الخرائج والجرائح، ج ۳، ص ۱۰۵۸؛ بحار الأنوار، ج ۸۹، ص ۱۷۲.

۲-۲ \_ مصباح المتعجد، ص ۶۲۶؛ عوالی اللئالی، ج ۱، ص ۲۳.

۳-۳ \_ سوره مبارکه رعد، آیه ۱۵.

۴-۴ \_ الکافی، ج ۱، ص ۹۱.

۵-۵ \_ ادامه حدیث قبل است.

۶-۶ \_ الکافی، ج ۱، ص ۲۹۹؛ نهج البلاغه، ص ۲۰۷؛ بحار الأنوار، ج ۴۲، ص ۲۰۶؛ و مجتمعها.

طبیعیه باشد که مرگبند از عناصر اربعه ، به غلبه جزء ارضیه که ساتر ارواح اند در دنیا .

« اضمحلّ فی الجوّ » یعنی آن ظل ساتر به مرور از منته و دهور بعد از قطع علاقه روح از او به سبب موت مضمحلّ و فانی و متلاشی شود .

« متلقّها » یعنی : هیئت منضمّه او از تشکیل جوارح و اعضاء .

و « مجتمعها » یعنی : نیز ترکیب اجتماعیه آنها به هم خورد و متفرّق شده هر یک از عناصر به مرکز خود رجوع نمایند .

« فی الجوّ » یعنی : در این فضای عالم و حال آن که صورت او در علم خدا و لوح محفوظ مصون است ، کما قال تعالی : « قَدْ عَلِمْنَا مَا تَنْقُصُ الْأَرْضُ مِنْهُمْ (۱) » ، ای ما اکلها من لجومهم و دمائهم و فنائهم أبدأ ، « وَ عِنْدَنَا كِتَابٌ حَفِيظٌ (۲) » ، و هو اللوح المحفوظ ، الذی فیهِ صور الأولین و الآخرین من ابتداء الخلقه إلى یوم القیامه ، لذا قیل :

چار مرغند این عناصر بسته پا مرگ و رنجوری و علت پاگشا(۳)

و به اعتباری ظلّ در لسان ائمه هدی علیه السلام اطلاق شده بر عالم مجردات ؛ زیرا که چون نمی رسد عقول ناقصه ناس به سوی ادراک حقایق جواهر ملکوتیه لهذا عبّروا عنهم بـ « الظلال » ، به واسطه این که شاید منتقل شوند که قصد ایشان از این ، آن است که موجودات آن عالم مجرد از کثافات جسمانیه اند ، چنانچه ظلّ مجرد از کثافت است ، این است که علی علیه السلام در حقّ آن موجودات مجردة ملکوتیه فرموده اند : « صور عاریه عن الموادّ ، عالیه (۴) عن القوه والاستعداد » (۵) الی آخره .

### مقام رضا و تسلیم

قوله علیه السلام : وَ اجْعَلْنَا مِنْ أَرْضِي مَنْ مَرَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ وَ النَّهَارُ مِنْ جُمْلَةِ خَلْقِكَ .

ص : ۱۶۷

۱-۱ \_ سوره مبارکه ق ، آیه ۴ .

۲-۲ \_ همان .

۳-۳ \_ مثنوی معنوی ، مولوی ، د ۳ ، ص ۷۸۶ ، « جذب هر عنصری جنس خود را » .

۴-۴ \_ اصل : هو خالیه .

۵-۵ \_ غررالحکم ، ص ۲۳۱ ؛ مناقب آل ابی طالب علیه السلام ، ج ۲ ، ص ۴۹ ؛ بحار الأنوار ، ج ۴ ، ص ۱۶۵ .

« ارضی » : أفعال تفضیل است ، یعنی قرار بده ما را از راضی ترین کسی که مرور کرده بر او لیل و نهار از جمله خلق خودت .

بعد بدان که : اشرف ترین اخلاق سالکین الی الله یکی مقام رضا است ، و یکی مرتبه تسلیم . ولی مقام رضا مقدم است شرفاً بر مرتبه تسلیم ؛ زیرا که تسلیم بر امری قهراً و جبراً می شود ، ولی ابدأً به قسر قاسر رضا ممکن نیست ، باری ، چون خوشنودی انسان به کل واردات الهیه خیلی صعب و دشوار است ، لهذا از خدا استغاثه آن مقام را می نماید .

كما فی الحدیث : « خذ لنفسك رضاها(۱) من نفسی »(۲) ، اى اجعل نفسی راضیه لكل ما یرد علیها منك ، ولی عدم رضای انسان بر تقادیر خدا از باب عدم علم او است به نتیجه و مقصود ؛ چه آدم مادام الحیاه واقع در تحت تصرفات و تدبیر و تربیت ربّ الأرباب \_ جل شأنه \_ است ، به واسطه آن که او را یوماً فیوماً ، بل آناً فاناً از مقام نقصان ، ارتقا به درجه کمال و از غفلت و نسیان او را به ظهور آیات انفسی در وجود خودش ، یعنی : گاهی به مرض و گاهی به صحت ، گاهی به خوف و گاهی به امن ، گاهی به فقر و گاهی به غنا \_ الی غیر ذلك \_ مُخبر و متنبه می نماید ، كما قال تعالی : « فَأَخَذْنَاهُمْ بِالْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ لَعَلَّهُمْ يَتَضَرَّعُونَ(۳) » لذا در حدیث قدسی می فرماید : « من لم یرض بقضائی و لم یصبر علی بلائی و لم یشکر علی نعمائی فلیخرج من ارضی و سمائی و لیطلب ربّاً سوائی » .(۴)

چه ، علی اى حال ، ربّ نسبت به مربوب خود جز اراده خیر قصدی ندارد ، كما ورد : « إذا أراد الله بقوم خيراً ابتلاهم »(۵) ، « فمن رضی فله الرضا ، و من سخط فله السخط » .(۶) قال المولوی :

پوست از دارو بلاکش می شود چون ادیم طائفی خوش می شود [ ... ]

ص : ۱۶۸

- ۱-۱ \_ اصل : رضی .
- ۲-۲ \_ مصباح الكفعمی ، ص ۴۲ ؛ فلاح السائل ، ص ۲۵۴ ؛ إقبال الاعمال ، ص ۱۹۱ ؛ بحار الأنوار ، ج ۸۳ ، ص ۱۱۹ .
- ۳-۳ \_ سوره مبارکه انعام ، آیه ۴۲ .
- ۴-۴ \_ بسنجید : جامع الأخبار ، ص ۱۱۳ ؛ متشابه القرآن ، ج ۱ ، ص ۱۹۶ ؛ شرح نهج البلاغه ، ج ۱۸ ، ص ۹۲ : « من لم یرض بقضائی و لم یشکر علی بلائی ، و لم یصبر علی بلائی فیطلب ربّاً سوائی » .
- ۵-۵ \_ جامع الاخبار ، ص ۱۱۳ ؛ بحار الأنوار ، ج ۶۴ ، ص ۲۳۶ .
- ۶-۶ \_ الكافی ، ج ۲ ، ص ۲۵۳ ؛ الخصال ، ص ۱۸ ، با اختلاف کمی .



تلخ و ترش(۱) و مالش بسیار ده تا شود زفت(۲) و لطیف و با فره

ور نمی تانی رضا ده ای عیار که(۳) خدا رنجت دهد بی اختیار(۴)

از اینجا است که: « من اطلع علی سرّ القدر فقد استراح »(۵)، و « من عرف الله کلّ لسانه »(۶).

### مقام شکر

قوله علیه السلام: أَشْكُرُهُمْ لِمَا أَوْلَيْتَ مِنْ نِعْمِكَ.

ولی: به معنی تولی، و تولی: به معنی اقبال و إعراض و به معنی اتباع آمده، ولی در ما نحن فیه معنای ثانی مراد است؛ چه شکر خدا که می گوئی شکرست لله، ای اعترفت بنعمته. و اعتراف به نعمت خدا تابع او است مزید نعمت او را، کما قال تعالی: « لئن شكرتم لأزيدنكم »(۷) یعنی:

شکر نعمت نعمت افزون کند کفر نعمت از کفت بیرون کند(۸)

و « اشکرهم »: افعال التفضیل است؛ پس مفاد فقره دعا آن که: قرار بده ما را از جمله شاکرترین عباد خود، برای آن که « اولیت » یعنی تابع کرده[ای] آن شکر را به مزید نعماء خودت.

### طلب شریعت مداری

قوله علیه السلام: وَ أَقْوَمُهُمْ بِمَا شَرَعْتَ مِنْ شَرَائِعِكَ.

یقال: قام بالأمر، إذا جد فيه و استقام و ثبت. و ضده: قعد عنه و تقاعد.

ص: ۱۶۹

۱-۱ \_ مصدر: تیز.

۲-۲ \_ مصدر: پاک.

۳-۳ \_ مصدر: گر.

۴-۴ \_ مثنوی معنوی، مولوی، د ۴، ص ۸۲۰: « حکایت آن واعظ که هر آغاز ».

۵-۵ \_ در مصادر معتبر یافت نشد.

۶-۶ \_ مشکاه الانوار، ص ۱۷۶.

۷-۷ \_ سوره مبارکه ابراهیم، آیه ۷.

۸-۸ \_ مثنوی معنوی، مولوی، د ۱، ص ۶۶، « باز ترجیح نهادن ».

الشریعه: هی السنه و الطریقه و السیره . و الشریعه ما شرع الله لعباده ، و افترضه علیهم .

و الشارع : هو الطریق الأعظم ، و الشارع : هو النبی صلی الله علیه و آله وسلم . و المتشرعه : الأئمه . و نیز «شَرَعَ» به معنی «ظَهَرَ» آمده است .

پس مفهوم فقره دعا آن که قرار بده ما را اقوم و أثبت خلقت به آن چیزی که ظاهر نمودی از شرایع ، یعنی از قوانین موضوعه که به توسیط خاتم پیغمبران خود تأسیس فرموده [ای] که بهترین قوانین است ، به مقتضای : «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتَمَّمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيْتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا (۱)» .

### مقام اجتناب از نواهی الهی

قوله علیه السلام : وَ أَوْقَفَهُمْ عَمَّا حَذَرْتَ مِنْ نَهْيِكَ .

یعنی باز ما را قرار بده واقف و ساکن و مطمئن ترین خلقت از آن چیزی که تحذیر و تخویف فرموده [ای] از منهیات احکام خود در کتاب کریم ، از قبیل «لاتشرك» و «لاتسرق» و «لاتزن» و «لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ (۲)» ، «وَلَا تَجَسَّسُوا وَ لَا يَغْتَبْ بَعْضُكُمْ بَعْضًا (۳)» الی غیر ذلک ، از آن چیزهایی که صراحه نهی فرموده ای .

و الحذر : هو الاحتراز عن الخوف ، كما في الدعاء : «أعوذ بك مما أخاف و أحذر» (۴) ، یعنی پناه می برم به تو از الم و مکروه ، واقع الحصول و مکروه و آلام متوقع الحصول فی المستقبل ، و أشهد سماءك و أرضك .

### تحقیق در معنی اسم شهید

قوله علیه السلام : اللَّهُمَّ إِنِّي أَشْهَدُكَ وَ كَفَى بِكَ شَهِيدًا .

كما قال تعالى : «أَوْ لَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنََّّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ» (۵) و الشهيد : من

ص : ۱۷۰

۱-۱ \_ سوره مبارکه مائده ، آیه ۳ .

۲-۲ \_ سوره مبارکه بقره ، آیه ۱۸۸ .

۳-۳ \_ سوره مبارکه حجرات ، آیه ۱۲ .

۴-۴ \_ ر . ک : مجمع البحرين ، ج ۱ ، ص ۴۷۶ : «أحاذر» .

۵-۵ \_ سوره مبارکه فصلت ، آیه ۵۳ .

أسمائه تعالى ، و اشهد سماءك و أرضك أى لآئنه لا يغيب عنه شيئاً ، بل كل الأشياء بمحضه و عيانه .

یعنی آیا کفایت نمی کند ادله ظهور و ثبوت بر تحقق و تصرفات ربّ تو در عالم و حال او تعالی بر هر شیء [ای] از اشیاء حاضر ، و عالم است بر اعمال خلاق از این که هر نفسی را آناً مجازات خیر و شرّ می دهد بر حسب تقاضای اعمالش ، چنان که خطاباً للنبی صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید : « قُلْ أَيْ شَيْءٍ أَكْبَرُ شَهَادَةً قُلِ اللَّهُ شَهِيدٌ بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ (۱) » یشهد لی بالرساله و علیکم بالکفر ؛ چه شهادت خدا از برای پیغمبران است که بر حسب استدعای او در حین لزوم اظهار معجزات و خوارق عادات برید او جاری می نماید ، که دلیل بر صدق ادعای رسالت او باشد .

و شهادت خدا بر کفر کافران که او را در دنیا عاجلاً مجازات و عقوبت می نماید ، ولی « مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ (۲) » ، و « سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِّنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ (۳) » ، یعنی غالباً اخذ می نماید آنها را به عذاب و عقوبت از جاهائی که نمی فهمند و گمان ندارند ، کما قال تعالی : « فَلَا تُعْجِبْكَ أَمْوَالُهُمْ وَ لَا آؤَادُهُمْ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ بِهَا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا (۴) » الی آخره .

### شهادت گرفتن آسمان و زمین

قوله عليه السلام : [وَ أَشْهَدُ سَمَاءَكَ وَ أَرْضَكَ]

بالجمله ، داعی علیه السلام عرض می نماید که من تو را شاهد می گیرم ، و کافی است شهادت تو ، و شاهد قرار می دهم سماء و ارض تو را ، شاهد قرار دادن امام علیه السلام سماء و ارض را دلیل است بر این که آنها تماماً حقیقهٔ احیا و ذی شعورند ، و لو به شعور بسیطی ؛ و إلا جماد عدیم الشعور قابل خطاب و شهادت نیست ، و چون در نظر قاطبه اولیاء الله علیه السلام تمام موجودات آفاقی و انفسی ذی حیات و شعورند حضرت در موضع دیگر خطاب به هلال نموده سلام می کند که :

ص : ۱۷۱

- ۱-۱ \_ سوره مبارکه انعام ، آیه ۱۹ .
- ۲-۲ \_ سوره مبارکه زمر ، آیه ۲۵ .
- ۳-۳ \_ سوره مبارکه قلم ، آیه ۴۴ .
- ۴-۴ \_ سوره مبارکه توبه ، آیه ۵۵ .

« السلام عليك أيها الخلق المطيع و الدائب (۱) السريع في فلك التقدير » (۲).

قال المولوي :

جمله ذرات عالم در نهران با تو می گویند روزان و شبان

که سمیعیم و بصیریم و هُشیم با شما نامحرمان ما خامشیم (۳)

و من هذا قال تعالى خطاباً للسماء : « فَقَالَ لَهَا وَ لِلْأَرْضِ ائْتِيَا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ (۴) » .

### به شهادت گرفتن ملائکه و موجودات دیگر

قوله عليه السلام : وَ مَنْ أَشْكَنَتْهُمَا مِنْ مَلَائِكَتِكَ وَ سَائِرِ خَلْقِكَ .

یعنی نیز شاهد می گیریم کسی را که ساکن سماوات و ارض است از ملائکه مقربین و سایر اصناف و انواع از مخلوق تو را .

و « الملائکه » : اجسام لطیفه نورانیه کامله فی العلم ، و القادره (۵) علی الأفعال الشاقّه ، شأنها الطاعات ، و مسکنها السماوات ، و أشرف و اعظم آنها چهار ملک معروفند که حاملین عرش باشند ، یعنی : جبرائیل و اسرافیل و میکائیل و عزرائیل . چنان که روز قیامت حاملین عرش هشت ملک می شود ، كما قال تعالى : « وَ يَحْمِلُ عَرْشَ رَبِّكَ فَوْقَهُمْ يَوْمَئِذٍ ثَمَانِيَةٌ (۶) » چه ، از همان نفوس کایه و جزئیه متعلقه به اجرام سماوات که باعث بر تحریک آن اجرام عظیمه می شوند به اعتباری در لسان قرآن و اخبار تعبیر به ملائکه شده ، كما قيل :

از ملک نه فلك چه گردان است ملک اندر تن فلك ، جان است

خنفساء و مگس حمار قبان همه با جان و مهر و مه بی جان

ص : ۱۷۲

۱-۱ \_ اصل : الدابه .

۲-۲ \_ بسنجید : الصحيفه السجديه ، ص ۱۸۲ ؛ الإقبال الأعمال ، ج ۱ ، ص ۱۷ ؛ المصباح (كفعمی) ، ص ۵۶۱ : « ... السريع المتردد في منازل التقدير ، المتصرف في فلك التدبير » .

۳-۳ \_ مثنوی معنوی ، مولوی ، د ۳ ، ص ۵۶۳ ، « حکایت مارگیری که ازدهای افسرده ... » .

۴-۴ \_ سوره مبارکه فصلت ، آیه ۱۱ .

۵-۵ \_ اصل : القدره .

۶-۶ \_ سوره مبارکه حاقه ، آیه ۱۷ .

قوله عليه السلام: فِي يَوْمِي هَذَا وَ سَاعَتِي هَذِهِ وَ لَيْلَتِي هَذِهِ وَ مُسْتَقَرِّي هَذَا، أَنِّي أَشْهَدُ أَنَّكَ أَنْتَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ.

یعنی در این روز و در این ساعت و در این لیل و در این موضع قرارگاه خودم از ارض ، همه را شاهد می گیریم بر شهادت خود به وحدانیت ، و ربوبیت تو ، که تو اله و معبودی هستی واحد بلا شریک ، و نیست در مُلک تو معبود و مؤثری سوای تو .

### برهان توحید

چه اگر فرضاً ، دو مؤثر و دو معبود در عالم باشند [۱]: یا آن دو موافق در رأی اند ؛ [۲]: یا مخالف در رأی .

در صورتی که موافق در رأی باشند ؛ [الف]: یا متحد در ذات باشند ، [ب]: یا مختلف در ذات اند و مشترک در اسم الوهیت ؛ آن وقت لابد هر ما به الاشتراکی لازم دارد ما به الامتیاز را ، که از آن دو مشترک را از هم ممتاز نماید تا دوئیت بین آنها محقق شود ، چون زید و عمرو که در حقیقت نوع انسان متحد و شریکند و ممتازند از یکدیگر به عوارضات مشخصه ، چون شکل و هئیت و زمان و مکان و اضافات لاحقه به فلان پدر و فلان مادر ؛ و مرکب از ما به الاشتراک و ما به الامتیاز در ثبوت و تحقق محتاج به اجزا است ، و هر محتاج به شیء ممکن است ، و ممکن واجب بالذات نشود .

و اگر با هم مختلف بالذات باشند در تمام حقیقت ، چون انسان و حجر آنها متحد در فعل و اثر نخواهند بود لابد یکی که نور است دیگری باید ظلمت باشد ، و اثر ظلمت غیر از اثر نور است ، چون عقیده باطله زنادقه مجوس که قائل به یزدان و اهرمن شده ، یزدان را فاعل خیرات و نور می دانند ، و اهرمن را فاعل شرور و منشأ ظلمت .

و اگر دو اله و دو معبود مخالف در رأی و اثر باشند ، به این که مثلاً یکی از آن دو به حسب اقتضای ذات اراده نماید که عالم مُضیء باشد و دیگری که ذی ظلمت

باشد، لا ید :

[۱]: یا امر هر دو واقع می شود، لازم آید اجتماع ضدین در موضوع عالم واحد .

[۲]: و یا امر أحدهما واقع می شود دون امر دیگری، لازم آید غالبیت أحدهما و عجز و مقهوریت ثانی .

[۳]: و یا امر هیچ یک واقع نمی شود، لازم آید اولاً ارتفاع نقیضین در موضع واحد، و آن واحد و ثانی عجز و مقهوریت هر دو تعالی عن ذلك علواً كبيراً .

پس عقول سلیمه به ادله واضحه شهادت می دهد که اله و معبود و مؤثر در عالم واحده است .

[قسط و عدل و رأفت الهی]

قوله عليه السلام : قَائِمٌ بِالْقِسْطِ .

القسط : من الاضداد لأَنَّهَا يقال قسطه في حكمه أي جار و ظلم و انحرف .

و قسط : أي عدل و استقام ، ولی در ما نحن فيه معنی ثانی مراد است ، كما قال تعالی : « وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ (۱) » أي بالعدل .

لذا قال عليه السلام : وَ عَدْلٌ فِي الْحُكْمِ .

العدل : مصدر و حمل المصدر علی ذات الله لأنَّ حقیقه ذاته عين العدل ، لا ذات ثبت له العدل . چه صفات مطلقاً در حق عين ذات است نه ترکیب از ذات و صفات ، چون در یا علیم و یا حکیم و قدیر و غیره ، أي نفس العلم و نفس الحکمه و القدره .

پس از اصول خمسہ عقاید انسان که در آنها چون در فروع عقاید تقلید جایز نیست ، بلکه تحقیق و یقین می خواهد یکی این است که حق تعالی را در کلیه احکامی که صادر و وارد بر عباد خود فرموده از خیر و شرّ ، عزّت و ذلّت ، فقر و غنا عادل دانسته ، و تمام را به مقتضای عدل و رعایت مصالح حال عباد و بر

ص : ۱۷۴

حسب استدعای فطری و استحقاق ذاتی آنها فرض نمائی، نه آن که از روی جور و ظلم و انحراف و اتفاق ملاحظه نمائی،  
کما قال فی القدسی: «و إنَّ من عبادى من لا یصلحه إلاَّ الغنى [و] لو صرفته إلى غیر ذلك لهلك؛ و إنَّ من عبادى [المؤمنین]  
من لا یصلحه إلاَّ الفقر، لو صرفته إلى غیر ذلك لهلك» (۱).

و قال فی القرآن: «يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَ يَقْدِرُ إِنَّهُ كَانَ بِعِبَادِهِ خَبِيرًا بَصِيرًا (۲)»؛ زیرا که حق تعالی لا اغنی المرء لكرامته و  
لا أفقره لمهانتة، لكن یوسع على من یشاء و یضیق على من یشاء حسب ما یوجهه الحکمه و یقتضیه الصلاح، كما قیل:

آن کس که تو را غنی (۳) نمی گرداند او مصلحت تو از تو به (۴) می داند (۵).

قوله علیه السلام: رَءُوفٌ بِالْعِبَادِ.

یعنی: او است شدید الرحمة به عباد خود؛ العطوف علیهم بالطفه.

### تحقیق در اسم مالک

قوله علیه السلام: مَالِكُ الْمَلِكِ.

الملک: المملکه والسلطنه، و هی الاستیلاء و التمكن فی التصرف.

و به اعتباری لفظ ملک اطلاق شده بر عالم طبیعی و عالم ناسوت، چه مراتب عوالم ایجاد در تنزلات و ترقیات چهار است از:  
عالم لاهوت و عالم جبروت و ملکوت و ناسوت که:

اول: اشاره به عالم اسماء و صفات.

و ثانی: اشاره به عالم مجردات که عقول طولیه و ملاتکه «سَابِقَاتٍ سَبَقًا» (۶) باشند.

و ثالث: یعنی نشأه ملکوت عالم نفوس مجردة و ارواح بسیطه سماویه، که از

ص: ۱۷۵

۱-۱ \_ الکافی، ج ۲، ص ۳۵۲.

۲-۲ \_ سوره مبارکه اسراء، آیه ۳۰.

۳-۳ \_ مصدر: توانگرت.

۴-۴ \_ مصدر: تو بهتر داند.

۵-۵ \_ گلستان، سعدی شیرازی، حکایت ۱۵: «موسی علیه السلام درویشی را دید».

۶-۶ \_ اشاره است به سوره نازعات، آیه ۴.

آنها به ملائکه « مُدَبَّرَاتٍ أَمْراً »<sup>(۱)</sup> تعبیر شده ، چه استکمال عالم عنصریات مربوط به تدبیرات حرکات اجرام سماویه و نفوس متعلقه آنها است .

و عالم ملک که از او به عالم ناسوت تعبیر شده « فارقات فرقا »<sup>(۲)</sup> اند چه هر جزئی از جزء دیگر او در افتراق اند . ولی در فقره دعا و آیه شریفه که : « مَالِكِ الْمَلِكِ »<sup>(۳)</sup> بر خدا اطلاق شده ، مراد همان مملکت و استیلائی بر تمام مراتب عوالم بجملتها مراد است ، نه آن که مالک دنیا است فقط که عالم مُلک مقابل ملکوت باشد ، چنان که در فاتحه الکتاب می خوانی : « مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ »<sup>(۴)</sup> ، یعنی او است مالک روز جزا که عالم ملکوت و عالم آخرت باشد .

## رحمت الهی

قوله عليه السلام : رَحِيمٌ بِالْخَلْقِ .

الرحمن و الرحيم : هما مشتقان من الرحمه ، و هو العطفه بالنسبه إلى العباد . ولی مورد استعمال اند و تغییر دارند ، چه « رحمان » اطلاق می شود بر حقّ به اعتبار انتشار فیض و نِعَم ظاهره و باطنه بر عباد ، المتعلقه بامور دنیا هم .

و الرحيم : يطلق عليه باعتبار فيضان علوم و معارف حقه از او بر اهل ایمان ، لذا ورد في الدعاء : « يا رحمان الدنيا و يا رحيم الآخرة »<sup>(۵)</sup> ارحم من ليس له الدنيا و الآخرة .

که رحیمیت حقّ که اعطای معارف باشد متعلقه به احوال روح و عالم آخرت است .

از اینجا است که چون وجود مبارک حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم منبع و منشأ علوم و معارف است ، نسبت به خلق می فرماید : « وَ مَيَّا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ »<sup>(۶)</sup> ، و نیز اشاره به آن که رحمت خدا و جهت رحیمیت او غیر از جهت رحمانیت او

ص : ۱۷۶

۱-۱ \_ اشاره است به کریمه نازعات ، آیه ۵ .

۲-۲ \_ اشاره است به سوره مرسلات ، آیه ۴ .

۳-۳ \_ سوره مبارکه آل عمران ، آیه ۲۶ .

۴-۴ \_ سوره مبارکه فاتحه ، آیه ۴ .

۵-۵ \_ ثواب الاعمال ، ص ۷۵ ؛ بحار الأنوار ، ج ۸۸ ، ص ۳۵۵ ، ذیل عبارت در ادعیه مشهور وارد نشده است .

۶-۶ \_ سوره مبارکه انبیاء ، آیه ۱۰۷ .



است ، و رحیم مخصوص به ارشاد و هدایت حقّه است بلاواسطه ؛ چون نسبت به خود انبیاء عظام که آنها را خود هدایت نماید و به واسطه ، چون ارشاد خدا به اقتضای رحیمیت خلق را به توسط انبیاء چه « هادی المضلین (۱) » از القاب و اوصاف خود حق است لاغیر .

باری ، ایماء به مطلب مذکور است ، کلام الهی که : « أَهْمُ يَقْسِمُونَ رَحْمَتَ رَبِّكَ نَحْنُ قَسَمْنَا بَيْنَهُمْ مَعِيشَتَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَرَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِيَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا سُخْرِيًّا (۲) » ، زیرا که چون منکرین و معاندین ایراد می کردند که اگر این قرآن منبع علوم و معارف و از خدا است ، چرا باید نازل نشود بر رجلی معروف و از اهالی یکی از دو شهر عظیم ، و نازل شود بر شخصی غیر معروف از اهل مکه که وادی غیر ذی زرع است ، و ابداً اشتهار و اهمیتی ندارد .

خدا در ردّ عقیده باطله آنها می فرماید که : آیا آنها تقسیم می نمایند رحمت و معرفت خدا را ، که مقصود ارشاد محمد صلی الله علیه و آله وسلم ، و وصول او به درجه نبوت و خصوصیت نزول قرآن به او باشد که امر روحانی معنوی است ، و دست تصرف آنها به کلی از او مقطوع است ، و حال آن که معیشت و امور معاشیه آنها که امر حسیّ جسمانی ظاهری است در حیات دنیا ، ما بر آنها تقسیم می نمائیم در قلت و کثرت ، به آن که به حکمت خود رفعت می دهیم بعض آنها را بر بعضی در معیشت و تمول و ثروت ، تا آن که اخذ نماید بعض از متمولین بعض دیگران مستضعفین را سخریاً ، یعنی منقاد و مستخدم که اگر تمام در درجه مساوی بودند امور کلیه عالم مختلّ و مهممل بود ، کما قیل :

اگر کَنّاس نبود در ممالک همه خلق او فتند اندر مهالک (۳)

و نیز از جمله آیات شریفه که دلالت می نماید بر آن که رحیم که از رحمت است مخصوص است به افاضه کمالات مغیوبه و معارف الهیه که حقّ تعالی از الطاف و عنایات خود به قلوب مستعدّه عطا می فرماید ، و آن غیر از انعام حسیه

ص : ۱۷۷

۱-۱ \_ بنگرید : مصباح الکفعمی ، ص ۲۵۷ ؛ البلد الامین ، ص ۴۱۰ ؛ اقبال الاعمال ، ج ۱ ، ص ۴۵۲ .

۲-۲ \_ سوره مبارکه زخرف ، آیه ۳۲ .

۳-۳ \_ گلشن راز ، شبستری ، « اشارت به زنار » .

است که عام باشد این آیه مبارکه است: «قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَبِرَحْمَتِهِ فَبِذَلِكَ فَلْيَفْرَحُوا هُوَ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ (۱)»، یعنی: بگو پس فرح و سرور شما به علوم و معارف که امور معنویه و رحمت و فضل باقیه اند باشد بهتر است از فرح و انبساط شما به آنچه سایرین از جهال و ابناء دنیا جمع می نمایند. از اثاثیه و زخارف دنیا و زینتها التي لا تبقى لكم، و اَنتُمْ لَا تَبْقَوْنَ لَهَا؛ لذا ورد فی الحدیث: «لو يعلم الناس ما فی فضل معرفه الله تعالی، ما مدّوا أعینهم إلی ما متّع به الأعداء من زهره الحیاة الدنیا» (۲).

## مراتب عبودیت

قوله علیه السلام: «وَأَنْ مُحَمَّدًا عَبْدُكَ وَرَسُولُكَ (۳)»

أولاً بدان که: عبودیت اعلی مراتب درجات انسان است و به این لحاظ در تمام موارد تشهّد و غیره، او را مقدّم قرار داده اند بر مقام رسالت، چه عبودیت غایت خضوع و تذلل است نسبت به مولی، و آن حاوی سه درجه است:

اول آن که: لایری العبد لنفسه فی ما خوّله الله ملكاً، بل یرون المال، مال الله.

و دیگر آن که: لایدبر العبد لنفسه تدبیراً، أو جملة اشتغاله فیما أمره الله تعالی و نهاه.

فإذا لم یر العبد فیما خوّله الله لنفسه ملكاً هان علیه الانفاق، و إذا فوّض العبد تدبیره علی مدبّره هانت علیه مصائب الدنیا؛ و اذا اشتغل فیما أمره الله و نهاه فزع من المباهاه و المفاخره الی الناس؛ و لذا ورد فی الحدیث: «العبد و ما فی یده کان لمولاه» (۴)، أي من الوجود و توابعه؛ زیرا که مقام عبودیت واقعی مقام فناء است که محو ذات و اثر است، كما قال تعالی فی حقه: «وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَ لَكِنَّ اللَّهَ رَمَى (۵)».

ص: ۱۷۸

۱-۱ \_ سوره مبارکه یونس، آیه ۵۸.

۲-۲ \_ الکافی، ج ۸، ص ۲۴۷.

۳-۳ \_ اصل: + و خیرتک من خلقک.

۴-۴ \_ در مصادر معتبر یافت نشد، ولكن این عبارت مضمون احکام متعدّد فقهی درباره عبد است که بدین گونه بیان شده است. تذکره الفقهاء، ج ۲، ص ۲۸۵؛ جواهرالکلام، ج ۲۴، ص ۱۷۴.

۵-۵ \_ سوره مبارکه انفال، آیه ۱۷.

و باز چون مرتبه رسالت اشرف از مرتبه نبوت است لهذا اطلاق بر پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم فرموده .

### فرق نبی و رسول

چه ، نبی آن انسانی است [که] مخبر عن الله [است] به غیر واسطه بشر ؛ و الرسول : أيضاً هو المخبر عن الله بغير واسطه بشر ، و له شریعه ناسخه لشریعه قبله ، و یقال له : أولوالعزم ، و هم خمسہ أعنی : نوح علیه السلام و ابراهیم علیه السلام و موسی علیه السلام و عیسی علیه السلام و محمد صلی الله علیه و آله .

و فرق دیگر نبی و رسول آن که : « النبی یرى الملك فی المنام و یسمع الصوت و لایعین الملك ، و الرسول یرى فی المنام و یسمع الصوت و یعین الملك » (۱) .

### نبی اکرم منتخب خلق الهی

قوله علیه السلام : و خیرتک من خلقک .

أی هو المختار المنتخب ، كما قال علی بن الحسین علیه السلام : « فأنا الخیر ابن الخیرتین » (۲) ، أراد المنتخب من العرب والعجم ؛ لأن أمه کان من الکسری من أحفاد انوشیروان ، عادل الذی افتخر النبی صلی الله علیه و آله وسلم بوجوده و قال : « ولدت فی زمن السلطان العادل [أنوشیروان] » (۳) .

### عمل به مؤدای رسالت

قوله علیه السلام : حَمَلْتُهُ رِسَالَتَكَ فَأَدَّاهَا .

یعنی حمل نمودی تو بر او بار رسالت را آن هم كما هو حقه رعایت نمود در حفظ و ادای ابلاغ او .

ص : ۱۷۹

۱- ۱ \_ ر . ک : بحار الأنوار ، ج ۲۶ ، ص ۷۸ (مصادر آن قبلاً بیان شد) .

۲- ۲ \_ مجمع البحرين ، ج ۱ ، ص ۷۱۸ ، بسنجید : الکافی ، ج ۱ ، ص ۴۶۶ ؛ بحار الأنوار ، ج ۴۶ ، ص ۸ : « أنا ابن الخیرتین » .

۳- ۳ \_ مناقب آل أبي طالب ، ج ۱ ، ص ۱۴۹ ؛ بحار الأنوار ، ج ۱۵ ، ص ۲۵۰ ، با کمی اختلاف .

و أعباء الرساله (١): أثقالها ، و هو الحمل الثقيل ؛ چنان كه حق تعالى خطاب به موسى فرمود : « وَ أَنَا اخْتَرْتُكَ فَاسْتَمِعْ لِمَا يُوحَى (٢) » ، و به پیغمبر فرمود : « يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ (٣) » ؛ و چون آن حضرت زیاد خود را به جهد و مشقت انداخت در نشر و ترویج و تبلیغ احكام و ایصال او علی ای نحو كان بخلق ، قال تعالى رعايه لحاله : « فَلَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسِكَ عَلَى آثَارِهِمْ إِنْ لَمْ يُؤْمِنُوا بِهَذَا الْحَدِيثِ أَسَفًا (٤) » ، ای تذب نفسک عليهم غمًا و أسفًا .

## نصیحت و اقسام آن

قوله عليه السلام : وَ أَمَرْتَهُ بِالنُّصْحِ لِأُمَّتِهِ فَنَصَحَ لَهَا .

و النصیحه : من النصح ، و هو فی اللغة الخلوص .

و النصیحه لله : الاعتقاد فی وحدانیتة و اخلاص النیه ، و نصره الحق .

و النصیحه لكتاب الله : هو التصديق به والعمل بما فيه .

النصیحه لرسول الله : التصديق برسالته و الانقیاد لما أمر به و نهی عنه . قال تعالى حکایه عن لسان النوح علیه السلام لقومه : « وَ لَا يَنْفَعُكُمْ نُصْحِي إِنْ أَرَدْتُ أَنْ أَنْصَحَ لَكُمْ إِنْ كَانَ اللَّهُ يُرِيدُ أَنْ يُغْوِيَكُمْ » . (٥)

و نصیحه الرسول لأئمة : التشريح و التبيين لأحكام الله و مواعظ أخبار الأمم الماضيه ، و آنچه بر آنها وارد شده از جزای اعمال خیراً و شراً « لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ (٦) » .

## صلوات و اکتار آن

قوله عليه السلام : اللَّهُمَّ فَصِّلْ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ أَكْثَرَ مَا صَلَّيْتَ عَلَيَّ أَحَدٍ مِنْ خَلْقِكَ .

الصلاه : بمعنی الدعاء و التعظيم ، و استدعاء وصول البركه من الله الى المدعو

ص : ١٨٠

١-١ \_ هکذا در اصل / این تعبیر صرفاً در تفسیر فقره شریفه صحیفه سجادیه جنبه خطور ذهنی دارد .

٢-٢ \_ سوره مبارکه طه ، آیه ١٣ .

٣-٣ \_ سوره مبارکه مائده ، آیه ٦٧ .

٤-٤ \_ سوره مبارکه کهف ، آیه ٦ .

٥-٥ \_ سوره مبارکه هود ، آیه ٣٤ .

٦-٦ \_ سوره مبارکه توبه ، آیه ١٢٢ .

إليه . « اللهم صلّ على محمد » أي باركه و عظمه في الدنيا بأعلا ذكره و إبقاء شريعته و في الآخرة بمزيد أجره و مثوبته .

و في الحديث : « الصلاة على النبي أفضل من الدعاء لنفسه » . (١)

و في الدعاء : « اللهم صلّ على محمد و آل محمد [ ... ] كما صلّيت و باركت على ابراهيم و آل ابراهيم » (٢) . چه ، عظمت و برکت بر ابراهيم آن است که : کثر نسله و أحفاده و جعل منهم الرسل والانبیاء والائمة ، كما قال تعالى : « وَ آتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا (٣) » ، یعنی سلطنت و استیلاء و غلبه بزرگ در اولاد او قرارداد ، چنان که در داوود علیه السلام و سلیمان علیه السلام که از ذریه اویند بود .

پس داعی علیه السلام ، به صلوات (٤) بر محمد و اولاد او از خدا استدعا می نماید افضل از این برکات را بر او و ذریه او ، قال تعالى : « إِنَّ اللَّهَ وَ مَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَ سَلِّمُوا تَسْلِيمًا (٥) » ، که بعد از امر به درخواست برکت و عظمت بر نبی امر خاص می نماید بر اهل ایمان که باید تسلیم و منقاد باشد به تمام ما امر به و نهی عنه ، لآنه لایرید منکم إلا خیراً ، لذا قال : « مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ مَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا (٦) » .

### رتبه و درجه نبی اکرم و علمای امت او در قیامت

قوله علیه السلام : وَ آتِهِ عَنَّا أَفْضَلُ مَا آتَيْتَ أَحَدًا مِنْ عِبَادِكَ .

یعنی : عطا نما او را « عنا » ، ای بدعائنا افضل و اکمل آن مقامی را که عطا کرده [ای] هر فردی را از افراد عباد خود ، و إجزاً به افضل و اکرم ما جزیت أحداً من انبیاءك عن أمته ، یعنی : او را جزای خیر بده از دعای ما افضل و اکرم آن درجه را که جزا داده [ای] هر یک از انبیاء اولوالعزم خود را به دعای امت آنها ، چنان که خداوند عطا فرموده او را در آخرت رتبه [ای] که خود خبر داد : « آدم و من دونه

ص : ۱۸۱

۱-۱ \_ در مصادر معتبر یافت شد .

۲-۲ \_ بحار الأنوار ، ج ۸۷ ، ص ۱۳۵ ؛ التهذیب ، ج ۳ ، ص ۱۱۹ ؛ إقبال الاعمال ، ج ۱ ، ص ۴۸۶ .

۳-۳ \_ سوره مبارکه نساء ، آیه ۵۴ .

۴-۴ \_ اصل : صلاه .

۵-۵ \_ سوره مبارکه احزاب ، آیه ۵۶ .

۶-۶ \_ سوره مبارکه حشر ، آیه ۷ .

تحت لوائی یوم القیامه «(۱)» .

و در دنیا او را مرتبه داده که می فرماید : « لو كان موسى حيًا لما وسعه إلا اتباعي »(۲) . یعنی : اگر فرضاً در زمان من بود ممکن نبود او را الاّ متابعت و کسب علوم و معارف حقه الهیه از ناحیه من ، چنان که درباره تابعین از امت خود فرموده که : « علماء أمتي أفضل من أنبياء بني اسرائيل »(۳) .

و در حقّ اولیاء و اوصیاء خود فرمود : « انّ لله عبداً ليسوا بانبياء يغبطهم النبيون »(۴) ، یعنی : اگر چه مرتبه نبوت به مقتضای « لا نبی بعدی »(۵) ختم است ، ولی اوصیاء مرا مرتبه و مقامی است در کشف و شهود که غبطه و حسرت می برند بر مقام آنها انبیاء سلف ، کما قال امیرالمؤمنین علیه السلام : « ما لله نباء أعظم منّي ، و ما لله آیه هی أكبر منّي و لقد عرض فضلی علی الأمم الماضیه علی اختلاف ألسنتها فلم تقف بفضلی »(۶) .

[ قوله عليه السلام : وَ اجْزِهِ عَنَّا أَفْضَلَ وَ أَكْرَمَ مَا جَزَيْتَ أَحَدًا مِنْ أَنْبِيَاءِكَ عَنْ أُمَّتِهِ ]

[ ... ]

قوله عليه السلام : إِنَّكَ أَنْتَ الْمَنَّانُ بِالْجَسِيمِ، الْغَافِرُ لِلْعَظِيمِ.

و فی حدیث علی علیه السلام : « و قد سئل عن الحنّان و المَنَّان اللذان من أسمائه تعالی ، فقال : الحنان هو الذي يقبل علی من أعرض عنه ، و المَنَّان هو الذي يبدأ بالنوال قبل السؤال »(۷) .

«الغافر العظيم» ، غفر بمعنی : ستر . و الغفار من أسمائه تعالی ، أي هو الساتر لذنوب عباده و عيوبهم ، المتجاوز عن خطاياهم و ذنوبهم . و أيضاً الغفير : الزیاده فی

ص : ۱۸۲

- 
- ۱-۱ \_ بحار الأنوار ، ج ۱۶ ، ص ۴۰۲ ؛ الصراط المستقیم ، ج ۱ ، ص ۲۵۱ .  
۲-۲ \_ معانی الأخبار ، ص ۲۸۲ ؛ بحار الأنوار ، ج ۲ ، ص ۹۹ .  
۳-۳ \_ در مصادر معتبر بدین عبارت نیامده است ، بلکه وارد شده : «كأنبياء بني اسرائيل» ، بحار الأنوار ، ج ۲۴ ، ص ۳۰۷ ؛  
عوالی اللثالی ، ج ۴ ، ص ۷۷ ؛ منیه المرید ، ص ۱۸۲ .  
۴-۴ \_ ریاض السالکین ، ج ۶ ، ص ۳۹۳ ، بسنجید : مجمع الزوائد ، ج ۱۰ ، ص ۲۷۷ .  
۵-۵ \_ الکافی ، ج ۸ ، ص ۲۵ ؛ الفقیه ، ج ۴ ، ص ۱۶۳ .  
۶-۶ \_ مجمع البحرین ، ج ۴ ، ص ۲۵۹ .  
۷-۷ \_ الرواشح السماویه ، ص ۲۳۷ ؛ مجمع البحرین ، ج ۶ ، ص ۲۴۰ .

الرزق و المال و العمر و الولد . و الغافر : اسم فاعله .

و غافر در فقره دعاء به معنی ثانی آنسب است به مناسبت لفظ مَثَان که در مقَدَم او است ، چه او است تعالی زیاد کننده عطاهاى مذکوره جسیم و کثیر و عظیم آنها را به رسول اکرم و به هر یک از عباد خود به قدر لیاقت و استحقاق آنها ، چه العطیات بقدر القابلیات ، و المعروف بقدر المعرفه .

و فى الدعاء : « یا من یعطى الكثير بالقليل ، یا من یعطى من سأله ، یا من یعطى من لم یسأله و من لم یعرفه ، تحنناً منه و رحمه »(۱) .

قوله عليه السلام : وَ أَنْتَ أَرْحَمُ مِنْ كُلِّ رَحِيمٍ ، فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ الْأَخْيَارِ الْأَنْجَبِينَ .

ص : ۱۸۳

---

۱- ۱ \_ اقبال الاعمال ، ص ۶۴۴ ؛ بحار الأنوار ، ج ۹۵ ، ص ۳۹۰ .





قوله عليه السلام: يَا اللَّهُ الَّذِي لَا يَخْفَى عَلَيْهِ شَيْءٌ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ.

### اسماء جمالی و جلالی

أولاً- بدان که: از برای حق تعالی اسماء جلالیه متقابله است که هر یک از آنها به اعتباری بر او اطلاق می شود، كما قال: «هُوَ اللَّهُ الْخَالِقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى (۱)»، بعضی از آنها اسماء جمالیه ثبوتیه است، و بعضی اسماء جلالیه سلبيه (۲)، و پاره [ای] لطیفه و قهریه اند.

### اسم الهی و معنی آن

و اسم آن ذات است مأخوذ به صفتی از صفات، و اسم در حق تعالی عین مسمی، و صفات عین ذات است؛ یعنی همان ذات به ملاحظه منکشف بودن اشیا نزد او علم است و عالم، و از جهت ظهور و بروز نور است، و از حیث توانائی او بر ایجاد قدیر و قادر است، و از باب آن که هستی عین او است موجود و حی، و به واسطه قوام و ثبوت و عدم تغییر قائم و قیوم است الی غیر ذلك.

و آن که در حدیث وارد است: «ان لله تسعه و تسعين إسمًا من احصاها دخل الجنة» (۳)، مقصود از احصاء تعداد لفظی و حفظ آنها نیست (۴) که موجب دخول

ص: ۱۸۵

۱-۱ \_ سوره مبارکه حشر، آیه ۲۴.

۲-۲ \_ مؤلف درین تعبیر پنداشته است که هر اسم جلالی سلبي است، حال آن که در تفصیل دقیق، اسماء جلالی الزاماً سلبي نیستند، و بر همین بیان قید ثبوتی در اسماء جمالی.

۳-۳ \_ التوحید، ص ۱۹۵.

۴-۴ \_ اصل: است.

جنت شود، بلکه آن احصائی که باعث دخول جنت است این است که انسان که خلیفه الله است متخلق به آنها شده، و دانش حکایت از آنها نماید.

### اسم اعظم

و اسم اعظم «الله» است، زیرا که آنچه نعوت و اوصافی که در تمام اسماء است در «الله» منطوی است، این است که هر یک از حقایق کونیه از سماء و سماوی و ارض و ارضی است در مقام بروز حکایت از اسم و صفتی از صفات حق تعالی نماید، حتی ملائکه از اسم سبوح و قدوس او حکایت نمایند، به خلاف انسان که مظهر «الله» است؛ این است که کمالات و فعلیاتی که در تمام موجودات است به طور انتشار در انسان است، به طور لف و جمع، کما قیل:

لیس من الله بمستنکر أن یجمع العالم فی واحد(۱)

باری، گفته اند که «الله» مشتق از «أله» است؛ لأنّه یألّهون إلیه، آی یشتاقون الخلاق فی حوائجهم إلیه، قال المولوی قدس سره:

معنی الله گفت آن سیبویه یألّهون فی الحوائج، هم لیدیه

### علم الهی

و آن که در فقره دعا «لا یخفی علیه شیء» (۲) ای آنّه تعالی عالم بحقایق الأمور من السماء والارض و ما فیها قبل وقوعها؛ زیرا که اعیان حقایق ثابتة قبل از ایجاد نبودند نه موجود و نه مذکور، کما ورد: «کان الله و لم یکن معه شیء» (۳)، و هو عالم و لا معلوم، کما قال المعصوم: «کان ربنا عزوجل والعلم ذاته، و لا معلوم والسمع ذاته و لا مبصر ذاته و لا مبصر، والقدرة ذاته و لا مقدور، فلما أحدث الأشياء و کان المعلوم، وقع العلم [منه] علی المعلوم، والسمع علی المسموع، والبصر علی المبصر، والقدرة علی (۴) المقدور» (۵) و این مرتبه از علم را علم ذاتی

ص: ۱۸۶

۱-۱ \_ اعیان الشیعه، ج ۴، ص ۴۷۲؛ ارشادالقلوب، ج ۲، ص ۲۱۷.

۲-۲ \_ الصحیفه السجادیه، ص ۲۵۴؛ فلاح السائل، ص ۲۶۶.

۳-۳ \_ بحار الأنوار، ج ۵۴، ص ۲۳۸.

۴-۴ \_ اصل: فی.

۵-۵ \_ الکافی، ج ۱، ص ۱۰۷؛ التوحید، ص ۱۳۹؛ بحار الأنوار، ج ۴، ص ۷۱: «لم یزل الله جل و عز ربنا و العلم...».

## مراتب علم الهی

بعد از او علم قلمی و قضائی است ، و بعد از او علم لوحی قدری است و بعد از او علم لوح محو و اثبات است ، و بعد از او مرتبه علم قدر عینی است .

أما علم قضائی و قلمی آن وجود تمام ذرات عالم کون است بجملتها قبل از وقوع در زمان در عقل اول که صادر نخستین است به طور اجمال ، که از او به « کتاب مبین » تعبیر فرموده ، به واسطه انتقالش صور اشیاء در او ، كما قال تعالى : « وَ لَا حَبِیْهِ فِی ظُلُمَاتِ الْأَعْرَاضِ وَ لَا رَطْبٍ وَ لَا يَابِسٍ إِلَّا فِی كِتَابٍ مُّبِیْنٍ (۱) » ، و أيضاً : « وَ مَا مِنْ عَمَائِبِهِ فِی السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ إِلَّا فِی كِتَابٍ مُّبِیْنٍ (۲) » ، و أيضاً : « وَ مَا مِنْ دَأْبَةٍ فِی الْأَرْضِ إِلَّا عَلَی اللَّهِ رِزْقُهَا وَ يَعْلَمُ مُسْتَقَرَّهَا وَ مُسْتَوْدَعَهَا كُلُّ فِی كِتَابٍ مُّبِیْنٍ (۳) » .

و بعد از او ، مرتبه علم حق است در لوح قدر علمی که آن عبارت از وقوع صور موجودات غیر متناهی متوالیه است قبل از وقوعش در سلسله زمان در قدر خدا که نفس کلیه فلکیه باشد که از ید قدرت به توسط قلم اعلی دفعه در او مرتسم و منقش شود ، كما قيل : « المتعاقبات فی سلسله الزمان مجتمعات فی وعاء الدهر » (۴) .

چه ، هر یک از صور اشیاء علمیه در لوح قدر محفوظ است ، بعد از مرور دهور ازمنه وقت [و] تحقق شرایط وجود او از دورات مخصوصه فلکیه و استعداد ماده قابله ، آن صورت مخصوص در عالم پیدا شود .

و لوح محو و اثبات که یکی از جمله دفاتر علم خدا است ، آن عبارت است از اجرام صافیه سماویه که صور کائنات به اراده حق تعالی از نفس مجرّده فلکیه در

ص : ۱۸۷

۱-۱ \_ سوره مبارکه انعام ، آیه ۵۹ .

۲-۲ \_ سوره مبارکه نمل ، آیه ۷۵ .

۳-۳ \_ سوره مبارکه هود ، آیه ۶ .

۴-۴ \_ بسنجید : شرح المنظومه ، ج ۵ ، ص ۳۴۷ ؛ التعليقات علی الشواهد الربوبیه ، ص ۷۵۰ .

آنها مرقوم و منقوش شود، و چون این صور مخصوصه هر یک به اقتضای زمان بخصوص به خود متدرجاً از آن اجرام و اجسام سماویه در لوح مواد عنصریه واقع شدند، خدای تعالی آن صور را از مرآت جرم فلک محو نموده و صورتی که در مشیت او است \_ که باید بعدها یعنی در دوره لاحقه در عالم کون ایجاد شود \_ در او ثبت نماید به مقتضای: «يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ (۱)»، چنان که قدر عینی که از مراتب و دفاتر علم حق است آن وقوع صورت مجزده علمیه است در مواد عنصریه که عالم خلق و تقدیر است که از او به «سجل کون» و «بحر مسجور» تعبیر شده [است].

### بازگشت حوادث به وضع اولیه خود بر مبنای دور و کور

بالجمله، بدان که تمام موجوداتی که در هر دوره «کهغر» که بیست و پنج هزار و دو بیست سال است که قدر حرکت فلک ثوابت باشد، باید در این عالم مادی تدریجاً به اقتضای زمان واقع شود، ید قدرت دفعه به قلم قضائی در نفوس و اجرام فلکیه که به منزله «سجل» و «صحیفه» است مرقوم و مکتوب می نماید، و آن دوران فلک که هر جزء از حرکت او مقتضی بروز و ظهور امری از حوادث کونیه است به منزله طی و پیچیدن آن صحیفه است.

کما قال تعالی: «يَوْمَ نَطْوِي السَّمَاءَ كَطَيِّ السِّجِلِ لِلْكِتَابِ (۲)»، یعنی پیچیدن صحیفه که مرقوم و مکتوب باشد، و چون آن مکتوبات او، اعنی صور موجودات متوالیه زمانیه به تدریج تا آخر دوره سابقه به تمام و کمال ظاهر شده، به انتها رسید آن دوره به آخر رسد آن صفحه؛ و چون به اول دوره لاحقه رسید باز ید قدرت به قلم قضائی صور موجوداتی که باید در دوره لاحقه در عالم ایجاد شود دفعه رسم می فرماید که متدرجاً هر یک در زمان خاص به خود مثل دوره سابق ظاهر شود، هر یک بأمثالها نه بأعیانها، کما قال تعالی: «كَمَا يَدَأُ نَأْ أَوَّلَ خَلْقٍ نُعِيدُهُ (۳)»، یعنی چنان که ابتداء ظاهر کردیم اول خلق «نعیده»، یعنی چنان که

ص: ۱۸۸

۱-۱ \_ سوره رعد، آیه ۳۹.

۲-۲ \_ سوره مبارکه انبیاء، آیه ۱۰۴.

۳-۳ \_ همان.

ابتداء ظاهر کردیم اوّل خلق را در دوره سابقه ، « نعیده بمثلها » در دوره لاحقّه ، نه بعینها ؛ چنان که از « کاف » « کما » مثلث معلوم می شود .

قال صدر المتألّهین (۱) قدس سره :

إنّ نفوس الفلک الدوار (۲) نقوشها واجبه التکرار (۳)

چنان که نمونه او را مشاهده می نمائی در دوره شمسی که سیصد و شصت روز است ، که آنچه در دوره سابقه ظهور و بروز نموده از نباتات و فواکه و اثمار و حبوبات و ازهار و ریاحین هر یک در زمان مخصوص به خود نیز مثل آنها در دوره لاحقّه ظاهر شود ، ولی معلوم است که گل امسال عین گل پارسال نیست ، بلکه مثل او است ؛ چه آن غنچه که گل گشت دگر غنچه نگردد .

### بازگشت حوادث در دوره کهنری

این است که یوزاسف که یکی از حکماء متقدّمین ماهر در هر علم نجوم است گوید که : من چنان که حالیه منجمین وقایعات دوره شمسی را از روی حرکات نجوم استخراج می نمایند ، دوره « کهنری » را استخراج می نمایم از روی حرکات کواکب و افلاک .

و آنچه در حدیث وارد است که : « من أطلع علی سر القدر فقد استراح » (۴) ، اشاره به همین مطلب است ؛ چه فهمیدی که لوح قدر خدا که صورت اشیاء کونیه و حوادثات زمانیه در او است همان نفوس کلیه فلکیه است که از او به « لوح محفوظ » تعبیر شده ، که انسان اگر فی الجمله اطلاع به اوضاع آنها پیدا نمود که وقایعات عالم در آنها است ، و هر یک لابد بدون تخلف باید در زمان خاص به خود واقع شود ، لابد انقلاب و اضطراب او کم شده ، اطمینان و استراحت حاصل نماید . ولی علم به او کما هو حقّه خاصّ به انبیاء و اولیاء علیهم السلام است .

ص : ۱۸۹

۱-۱ \_ ناظم ، حکیم سبزواری ، استاد مؤلف است ، که از وی جهت احترام هم نام با ملاصدرا یاد شده است .

۲-۲ \_ اصل : الدواری .

۳-۳ \_ شرح المنظومه ، ج ۵ ، ص ۲۰۵ .

۴-۴ \_ بنگرید به : الحکمه المتعالیه ، صدر المتألّهین ، ج ۷ ، ص ۲۹۷ ، پاورقی ۱ .

و اشاره به همین مطلب ما نحن فيه است آیه مبارکه : « مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ نُنزِّلَ آيَاتِنَا إِنَّ ذِكْرَكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ \* لَكَيْلًا تَأْسَوْا عَلَى مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ (۱) » ، یعنی : نرسیده است مصیبت ، و وارده مکروهی در ارض از قبیل قحط و غلا و فساد زراعات و اثمار و غلبه دشمن \_ از قتل و غارت \_ و وقوع زلزله و انهدام ابنیه و عمارات .

« وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ » یعنی : و نرسید از واردات و مکروهات نفسی شما از قبیل آلام و اسقام و امن و خوف و موت اولاد و غیره از خیر و شرّ ، إِلَّا این که این واردات شما سابقاً مکتوب بوده در کتابی که لوح محفوظ باشد .

« لَكَيْلًا تَأْسَوْا » الی آخره ، اشاره به این است که اگر شما بدانید که کلّ واردات شما قبل از وجود شما مکتوب و مرقوم شده و لابدّ به شما می رسد ، هر آینه کم می شود فرح و سرور شما بر آنچه به شما می رسد ، از خیرات ، و کم می شود حزن و اندوه شما بر آنچه فوت می شود از شما از منافع ؛ چه خواهید فهمید که فرح و حزن شما مدخلیتی در تقادیر الهیه ندارد . این است که تدبیر کند بنده ، و تقدیر نداند « العبد يدبر والله يقدر » (۲) .

### اثبات علم در خداوند

قوله عليه السلام : وَ كَيْفَ يَخْفَى عَلَيْكَ يَا إِلَهِي مَا أَنْتَ خَلَقْتَهُ .

معصوم در اثبات علم به نحو اتمّ و اکمل از برای حق تعالی عرض می نماید که چگونه می شود که مخفی و مستور باشد بر تو چیزی که تو او را ایجاد فرموده [ای] ، که اشاره به اثبات علم است از طریقه علم به علّت تامّه که مستلزم علم به معلول است ، چنان که از اثر و معلول هم علم به علّت حاصل می شود ، که یکی را دلیل « لِمَ » گویند ، و دیگری را دلیل « إِنَّ » .

چنان که حق تعالی اثبات علم از برای خود می نماید از روی دلیل اوّل که : « أَلَا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ وَ هُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ (۳) » ، که استفهام انکاری است . یعنی : چگونه

ص : ۱۹۰

۱-۱ \_ سوره مبارکه حدید ، آیات ۲۲ و ۲۳ .

۲-۲ \_ ر . ک : شرح أصول الکافی ، ج ۵ ، ص ۱۶ .

۳-۳ \_ سوره مبارکه ملک ، آیه ۱۴ .

عالم به اشیاء نباشد و حال آن که آنها را خلق نموده ، با وجود آن که علم به علت که خود ذات مقدس باشد ، مستلزم علم به معلوم است ، چنان که مشهود است که وقتی که انسان علم به وجود و حضوراتش که علت است حاصل نمود ، علم به حرارت لازم او است ، و علم به طلوع شمس که علت است پیدا شد ، علم به وجود نهار بالتبع حاصل است ؛ زیرا که : کَمَا طَلَعَ الشَّمْسُ فَالنَّهَارُ موجوده ، و علم به وجود اربعه مستلزم است علم به زوجیت را الی غیر ذلک .

چنان که گاهی از اثر و معلول علم به مؤثر و علت پیدا می شود ، مثل این که دیدن دخان از دور مستلزم علم به وجود آتش است ، و دیدن بنا و صنایع دقیقه ، دلالت بر وجود بنا و صانع ، و دیدن کتابت که اثر است ، دلالت بر وجود کاتب و مؤثر می نماید .

چنان که از این طریقه ثانی از آثار پی به مؤثر بردن ، موسی علیه السلام استدلال نمود وقتی که فرعون از او دلیل اثبات خدا و کنه حقیقت سؤال نمود به « من » ، و « مای حقیقه » ، کَمَا قَالَ تَعَالَى : « قَالَ فِرْعَوْنُ وَمَا رَبُّ الْعَالَمِينَ (۱) » ، چون حق تعالی سوای وجود بحت بسیط ماهیتی ندارد که ذات او را محدود نموده و بتواند عقل احاطه به کنه او پیدا نماید ، به این جهت تعریف کنه ذات غیر ممکن است ، لهذا موسی علیه السلام اثبات او را به آثار او نموده .

قال : « رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ (۲) » ، یعنی : این آثار و صنایع و آیات آفاقی و انفسی و سما و سماوی و ارض و ارضی ، دلالت بر وجود صانع و رب عالم می نماید . و چون فرعون از حقیقت سؤال نمود ، و موسی علیه السلام با آثار جواب داد و به ظاهر مطابق با سؤال او نبود ؛ به حَضَارِ محضر خود گفت از روی استهزاء و سخریه : « إِنَّ رَسُولَكُمْ الَّذِي أُرْسِلَ إِلَيْكُمْ لَمَجْنُونٌ (۳) » ، یعنی این فرستاده به سوی شما مجنون است ، چه ، ارتباطی در محاورات و تکلمات او نیست ، زیرا که من از چیزی سؤال می نمایم و او از چیزی جواب می دهد .

باری ، « لطیف » در آیه شریفه چون مقابل غلیظ و کثیف است ، لهذا به معنی

ص : ۱۹۱

- ۱-۱ \_ سوره مبارکه شعراء ، آیه ۲۳ .
- ۲-۲ \_ سوره مبارکه مریم ، آیه ۶۵ .
- ۳-۳ \_ سوره مبارکه شعراء ، آیه ۲۷ .

تجرّد است ، و تجرّد همه جا مناط علم است ، چنان که مادیت و جسمیت مناط غیبت و جهل است .

پس حق تعالی در آیه مبارکه ، اولاً اثبات علم را برای ذات خود می نماید ، از راه لطافت و تجرّد خود ، و بعد اثبات علم خود را بماسوی خود می نماید از راه علم خود به ذات خود که علّت است . و علم به علّت فهمیدی که مستلزم علم به معلول است .

و قال : « أَلَا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ (۱) » ، یعنی : چگونه می شود که عالم به ذات خود نباشد ، با آن که او لطیف و مجرد است؟ و چگونه عالم بماسوی نیست با آن که خالق ماسوی است؟ و حال آن که علم به علّت مستلزم علم به معلول است ، پس او است « خبیر بما کان و ما یکون » .

### فرق بین اسماء خبیر و علیم و شهید

و فرق بین خبیر و علیم و شهید که از اسماء الله اند آن که :

إذا اعتبر العلم مطلقاً ، فهو العليم .

و إذا أضيف العلم الى الأمور الباطنه ، فهو الخبير .

و إذا أضيف الى الأمور الظاهره ، فهو الشهيد .

### احاطه علمی حضرت حق بر مصنوعات خود

قوله عليه السلام : وَ كَيْفَ لَا تُحْصِي مَا أَنْتَ صَنَعْتَهُ .

یعنی : چگونه تو احصا و تعداد تمام جزئیات و کلیات ذرات موجودات را در علم خود نداشته باشی با آن که تو صانع و جاعل آنهائی ، کما قال تعالی : « وَ أَحْصَى كُلَّ شَيْءٍ عَدَدًا (۲) » ، ای احصی ما کان و ما یکون من ابتداء خلق عالم و ایجاد آدم الی قیام الساعه و انقراض العالم از وقایعات کلیه ، چون خسف و زلزله و هلاکت قوی و استیلای امام جابر و ظهور امام عادل .

ص : ۱۹۲

---

۱-۱ \_ سوره مبارکه ملک ، آیه ۱۴ .

۲-۲ \_ سوره مبارکه جن ، آیه ۲۸ .



بلکه ، احصاء عدد ساعات و انفاس هر فردی و عدد ما آکل من الحبوب فی مدّه عمره و اعمال فرداً فرداً (۱) ، و تولده فی ائی مکان و موته فی ائی مکان ، کما قال تعالی : « وَ مَا تَدْرِی نَفْسٌ مَّا ذَا تَكْسِبُ غَدًا وَ مَا تَدْرِی نَفْسٌ بِأَیِّ اَرْضٍ تَمُوتُ اِنَّ اللّٰهَ عَلِیْمٌ خَبِیْرٌ (۲) » ، ائی و هو الذی اُحصی کلّ شیء بعلمه و احاط به ، فلا یفوته دقیق منها و لاجلیل ، « وَ لَا یَعْزُبُ عَنْهُ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ فِی السَّمَاوَاتِ وَ لَا فِی الْاَرْضِ (۳) (۴) » ، قال تعالی : « کُلُّ شَیْءٍ اُحْصِیْنَاهُ فِی اِمَامٍ مُّبِیْنٍ (۵) » .

باطن او که تمام اشیاء متوالیه عالم در او ید قدرت احصا و ثبت نموده عقل اول است ، که لوح قضای حقّ است که از او چون مقدّم بر تمام موجودات و اول ما صدر است ، به « امام مبین » تعبیر شده که فعلیات و وقایعات کونیه از حقّ بلا واسطه در او مرتسم شود ، و از آنجا در لوح نفس کلیه که به لوح محفوظ تعبیر فرموده منتقل شده ، ثبت شود .

و ظاهر آن « امام مبین » که کمالات و فعلیات و علم وقایعات عالم را خدا در او احصا فرموده ، وجود مبارک علی علیه السلام است که می فرماید : « سلونی قبل ان تفقدونی فانی بطرق السماوات أعلم منکم بطرق الارض (۶) » ، کما روی « أنه مرّ مع اصحابه بوادی النمل فقال واحد منهم : سبحان من يعلم عدد هذا النمل .

فقال علیه السلام : لا تنقل کذا ، قل سبحان من خلق هذا النمل .

قال : کأ نکت تعلمه یا أمیر المؤمنین .

قال : نعم ، واللّه اِنّی لأعلمه ، و أعلم الذکر منه من الأنثی ؛ [ ... ] أما قرأت قوله تعالی : « وَ کُلُّ شَیْءٍ اُحْصِیْنَاهُ فِی اِمَامٍ مُّبِیْنٍ (۷) » (۸) .

قوله علیه السلام : اَوْ کَیْفَ یَغِیْبُ عَنْکَ مَا اَنْتَ تُدْبِرُهُ .

یعنی : باز چگونگی غائب است از تو چیزی که « تدبیره » ، یعنی : به ترتیب و تدبیر

ص : ۱۹۳

۱-۱ \_ کذا در اصل / صحیح : اعماله فرداً بعد فرد .

۲-۲ \_ سوره مبارکه لقمان آیه ۳۴ .

۳-۳ \_ اصل : فی الارض و لا فی السماء .

۴-۴ \_ سوره مبارکه سبأ ، آیه ۳ .

۵-۵ \_ سوره مبارکه یس ، آیه ۱۲ .

۶-۶ \_ غررالحکم ، ص ۱۱۹ ؛ المناقب ، ج ۲ ، ص ۳۹ ؛ بحار الأنوار ، ج ۴۰ ، ص ۱۵۳ : « أخبر منکم » .

۷-۷ \_ سوره مبارکه یس ، آیه ۱۲ .

۸-۸ \_ ر . ک : مجمع البحرین ، ج ۱ ، ص ۵۲۸ .

تو ایجاد شده ، نشو و نما می کند ؛ كما في الحديث : « أنه لطيف لعلمه بالشيء ، اللطيف ، كالبعضوه و ما أخفى منها(١) ، و علم موضع نشوها[ . . . ] و علم نقلها الطعام و الشراب الى أولادها في المفاوز و القفار»(٢) .

بالجملة ، از جمله اسماء الله ، « يا مدبّر الكائنات » است ، چه اشیاء ملكی و ملكوتی تمام در تحت تدبیر و ربوبیت او است ، كما قال تعالى : « يُدَبِّرُ الْأَمْرَ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ ثُمَّ يُعْرِجُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ أَلْفَ سِنَةٍ مِمَّا تَعُدُّونَ(٣) » ، « امر » اشاره به روح است به مقتضای : « قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي(٤) » ، و تدبیر او از سماء به سوی ارض ، هبوط و نزول او است برای استكمال از جهت علوی به سوی ارض هبوط و نزول او است برای ترقی ، چه ، انزل ترین(٥) عوالم وجود است ، « ثُمَّ يُعْرِجُ إِلَيْهِ » متدرجاً در ترقیات استکمالیه فی یوم هو یوم القیامه و یوم الموت به مقتضای : « من مات فقد قامت قیامته»(٦) کان مقداره ألف سنه ، أى یصعد إليه ، به مقتضای : « إِلَيْهِ يَصِيْعُ عَدُوُّ الْكَلِمِ الطَّيِّبِ(٧) » ، و هی النفس المطمئنّه ، یعنی نزول الروح و الملائکه الموكله الحافظین علیه من السماء ، ثم الصعود و عروجها الى المحلّ الذى نزلوا منه ، بحيث لو قطع البشر هذا المقدار من المسافه كان فى ألف سنه ، أى خمسين مائة للنزول ، و خمسين مائة للصعود ؛ لأنّ من الأرض خمسين مائة سنين الى السماء ، و من سماء الى سماء خمسين مائة سنين ، لذا كان إیابه و ذهابه ألف سنه .

### مظاهر اسم مدبّر الكائنات

باری ، مظهر این اسم « يا مدبّر الكائنات » در عالم ظهور نفوس کلیه سماویه اند که از آنها به ملائکه « مدبّرات » و « زاجرات »(٨) تعبیر شده كما قال تعالى : « فَالْمُدَبِّرَاتِ أَمْرًا(٩) » ، لذا قيل : الأفلاك يقع فيها أمر الله ، فيجری به القضاء فى الدنيا .

ص : ١٩٤

١-١ \_ اصل : منه .

٢-٢ \_ بسنجد : مجمع البحرين ، ج ٤ ، ص ١٢١ (با اختلاف اندك) .

٣-٣ \_ سوره مبارکه سجده ، آیه ٥ .

٤-٤ \_ سوره مبارکه اسراء ، آیه ٨٥ .

٥-٥ \_ كذا .

٦-٦ \_ بحار الأنوار ، ج ٥٨ ، ص ٧ .

٧-٧ \_ سوره مبارکه فاطر ، آیه ١٠ .

٨-٨ \_ بنگرید کریمه صافات ، آیه ٢ .

٩-٩ \_ سوره مبارکه نازعات ، آیه ٥ .

قال علي عليه السلام : « المراد بذلك جبرائيل و ميكائيل و اسرافيل و عزرائيل ، يدبرون أمر الدنيا و يدبرون أمر العباد من السنه إلى السنه » (١).

چنان که نزد اولوالالباب مکشوف است که مدبر و ربّ الارباب از باب آن که در عالم اسباب « لاتجرى الأمور إلاّ بأسبابها » (٢)، لهذا به توسط نفوس افلاک که موجب تحریک اجرام عظیمه افلاک اند، و به ترتیب و تدبیر حرکات کواکب خصوص شمس که سید کواکب و ربّ ادنی است، چگونه بسایط اربعه را ترتیب نموده، و به تدبیر آنها مرکبات معدنیه انشاء و ایجاد نماید.

و بعد، در مرتبه ثانی آنها را ترقی داده به مقام نباتات رسانیده، و نفس نباتی از مبدأ فیاض بر آنها فیاض نماید.

و به وسایط ترتیب آنها در درجه ثالث به مقام حیوانیت رسانیده، و نفس حیوانی که مبدأ آثار سمع و بصر و حسّ و حرکت است بر آن ماده مرکبه فیاض شود.

و از آن مرتبه به تدبیر خود ترقی داده به مرتبه انسانیت رساند، و صفات ربوبیت از علم و قدرت و حیات و اراده از مبدأ بر او فیاض گردد که از جامعیت او، صفات الله را مسمی به خلیفه الله شده.

چنان که تمام این درجات ترقیات مذکوره، در همان انسان واحد ظاهر است، چه مقام تربیت او ابتداء امر او است به مقتضای : « هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ (٣) »، زیرا که تکون ماده انسان اولاً از عناصر اربعه است به غلبه جزء ارضی، که به تدبیر خدا و تأثیر افلاک مرکب شده اغذیه نباتیه، چون حبوب و فواکه و حیوانیه، چون گوشت و روغن و سایر فروع و حاصل شود، و اغذیه در معده انسان که به منزله قرع و انبیق است، بعد از کیلوس و کیموس ذوب شده، طبیعت جزء کثیف او را دفع نموده، لطیف او را خون نماید.

چنان که باز جزء کثیف خون را گرفته لطف او را منی و نطفه نماید، و نطفه را

ص : ۱۹۵

۱-۱ \_ بسنجید : مجمع البحرین ، ج ۲ ، ص ۸.

۲-۲ \_ بسنجید الکافی ، ج ۱ ، ص ۱۸۳ ، بصائر الدرجات ، ص ۵۰۵ : «أبى الله أن يجرى الأشياء إلاّ بأسبابها» .

۳-۳ \_ سوره مبارکه غافر ، آیه ۶۷ .

در رحم علقه ، و علقه را مضغه ، و مضغه را جنین نموده ، ثم یخرجکم طفلاً- حتی أن یبلغه بمقام العقل الذی منه بدأ و الیه یعود ، بمفاد : « کَمَا بَدَأَکُمْ تَعُودُونَ (۱) » .

و مظهر تدبیر خدا در عالم کبیر نفس ناطقه انسان است در عالم صغیر خود . از اینجا است که حکماء او را نور مدبّر و نور اسپهبد نامیده اند ، یعنی سپهسالار ؛ چه ، تدبیر بدن مادام الحیوه با او است که هر یک از اخلاط اربعه که بر بدن او غلبه نماید تدبیر به ضدّ می نماید ، و الاّ عن قریب بدن هلاک شود .

### سز احاطه تصرف ربوبی

قوله علیه السلام : أَوْ كَيْفَ يَسْتَطِيعُ أَنْ يَهْرَبَ مِنْكَ مَنْ لَا حَيَاةَ لَهُ إِلَّا بِرِزْقِكَ .

استطاعت : به معنی توانائی و قدرت بر فعل و بر ترک است .

و الهرب : الفرار و المهرب : الموضع الذی یهرب إلیه .

معنی فقره دعا آن که : چگونه توانائی و طاقت فرار دارد از تحت تصرّفات ربوبیت تو ، کسی که حیات دنیویه او موقوف به وصول رزق تو است ، كما ورد فی الدعاء : « لا مهرب من حکومتک و لا منجی من نقماتک و لا ملجأ من سطواتک » (۲) ، لذا رسیده است از متقدّمین حکماء (۳) : « الأفلاک قسی و الحوادث (۴) سهام ، و الانسان هدف ؛ [الرامی فاین المفر] » (۵) .

فأجاب علی علیه السلام : « فَفِرُّوا إِلَى اللَّهِ (۶) » ، چنان که حق تعالی از قهاریت و غلبه خود و مقهوریت عباد در تحت نفوذ اوامر و نواهی تکوینی ازلی خبر می دهد : « يُرْسَلُ عَلَيْكُمَا شُوَاظٌ مِّن نَّارٍ وَ نُحَاسٌ فَلَا تَنْتَصِرَانِ (۷) » ، که یکی از وجوه تفسیر و تأویل آیه مبارکه آن که : ای قاطبه جنّ و انس که خود را به حسب بشریت و امر تکلیف خارج از تحت نفوذ امر ما دانسته [اید] و در دنیای غرور و مخالفت و

ص : ۱۹۶

۱-۱ \_ سوره مبارکه اعراف ، آیه ۲۹ .

۲-۲ \_ در مصادر معتبر یافت نشد .

۳-۳ \_ بنگرید : أفلاطون فی الاسلام ، ص ۲۴۵ ، به نقل از أفلاطون .

۴-۴ \_ کذا در اصل / صحیح : الحوادث .

۵-۵ \_ بنگرید : أفلاطون فی الاسلام ، ص ۲۴۵ ، به نقل از أفلاطون .

۶-۶ \_ سوره مبارکه ذاریات ، آیه ۵۰ .

۷-۷ \_ سوره مبارکه رحمن ، آیه ۳۵ .

مخاصمت می نماید(۱)، به مقتضای: « أَوْلَمَ يَرِ الْأَنْسَانُ أَنَّا خَلَقْنَاهُ مِنْ نُطْفَةٍ فَإِذَا هُوَ خَصِيمٌ مُبِينٌ (۲) »، پس آیا نمی فهمید و نمی بینید ابتداء خلقت خود را که به این توهم سخیفه خود را مستقل در اثر و منجز از فرمان ما دانسته اید، « و لیس الأمر كما ترعمون » .

زیرا که ما می فرستیم بر شما لاهی از نار، که مقصود رقیقه او در دنیا فتنه و عقوبات است، و در آخرت حقیقت او صورت نار؛ چنانچه از این حدیث استنباط می شود: « اطفؤوا نائرة الضغائن باللحم و الثريد (۳) »، چه نائرة: فاعله از نار است، و اطفاء نائرة عبارت از تسکین فتنه است؛ یعنی آن فتنه و عقوبات و صدمات و زحمات که بین خودتان ناشی می شود، از کینه و احقاد و عداوتها که اسباب رنج و تعب و ابتلاءات که هر یک از متخاصمین به واسطه عداوت از هم به خود جلب می نماید، آن نارها را خاموش نمائید به لحم و ثريد .

یعنی به ضیافت و انعام و احسان به یکدیگر؛ چه انسان به همان دشمن مهلک خود که انعام نمود از باب آن که: « الإنسان عبید الاحسان (۴) » لابد آن آتش عداوت فی ما(۵) بین ما خاموش شده، دوست شوند؛ چنان که مؤید او این حدیث است: « الغضب شعله من نار تلقی صاحبها فی النار (۶) »، که مراد همان عقوبات و زحماتی است که از نتیجه غضب برای او تولید می شود .

بالجمله، نحاس در آیه شریفه از نحوست و شؤومت است، و انتصار به معنی امتناع است .

### ایصال بلیات و مضار به عباد

پس به وجهی تاویل آیه مبارکه آن که: ما ارسال می نمائیم بلیات و عقوباتی که به منزله نار است، و « تذیب أبدانکم »، و نیز ما ارسال می نمائیم بر شما نحوست و شؤومت احوال و نقصان ارزاق و اموال را در دنیا بر حسب مجازات و مکافات

ص: ۱۹۷

۱-۱ \_ اصل: می نماید .

۲-۲ \_ سوره مبارکه یس، آیه ۷۷ .

۳-۳ \_ الکافی، ج ۶، ص ۳۱۸؛ وسائل الشیعه، ج ۲۵، ص ۶۶؛ بحار الأنوار، ج ۵۹، ص ۲۸۱ .

۴-۴ \_ بسنجید: بحار الأنوار، ج ۷، ص ۱۱۷؛ شرح اصول الکافی، ج ۱۱، ص ۲۵۰ (این عبارت حدیث نیست) .

۵-۵ \_ اصل: بین ما .

۶-۶ \_ مجمع البحرین، ج ۳، ص ۳۱۵ .

یعنی و شما قادر نیستید که ما را از ایصال او به خود منع نموده و از خود دفع مضار کنید . پس در این صورت « فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۲) » ، یعنی به کدام یک از تصرّفات و آیات ربوبیت ما در وجود خود تکذیب می نمائید ، پس لا مهرب من حکومته و لا منجی من نعماته ؛ لَأَنَّهُ « يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ (۳) » و « يَحْكُمُ مَا يُرِيدُ (۴) » .

« لَا مَعْقَبَ لِحُكْمِهِ (۵) » و لا راد لقضائه (۶) این است که در آیه مبارکه به واسطه تنبیه الغافلین می فرماید : « إِنَّ أَصْبَحَ مَاؤُكُمْ غَوْرًا فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِمَاءٍ مَعِينٍ (۷) » ، یعنی اگر بگردد آب قنوات شما ، فرو رونده در زمین ، پس کسی است که بیاورد برای شما به ماء معین .

### احاطه سلطنت الهی

قوله عليه السلام : أَوْ كَيْفَ يَنْجُو مِنْكَ مَنْ لَا مَذْهَبَ لَهُ فِي غَيْرِ مُلْكِكَ .

الملک : السلطنة و الغلبة ، و التمكن من التصرف .

یعنی : چگونه خلاص و ناجی است از تو کسی که نیست از برای او مذهب و محل ذهاب و ایابی در غیر مملکت و سلطنت کلیه تو .

بعد بدان که : گاهی از احاطه ملک و سلطنت عامه خود تعبیر به « کرسی » نموده به مقتضای : « وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ (۸) » ، ای احاط ملک و علمه بالسموات والأرض و ما بینهما و ما تحت الثری ، و گاهی تعبیر به « عرش » فرموده به مفاد : « ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ (۹) » ، ای استولی و استعلی علمه و ملکه و حکمه علی عالم الوجود بشراشره ، و ایماء به آن که حکم و سلطنت او آناً فاناً ، لیلاً و نهاراً ، نافذ در تمام ذرات عوالم ایجاد است ، « وَ هُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ (۱۰) » .

ص : ۱۹۸

۱-۱ \_ سوره مبارکه رحمن ، آیه ۳۵ .

۲-۲ \_ همان ، آیه ۱۳ .

۳-۳ \_ سوره مبارکه آل عمران ، آیه ۴۰ .

۴-۴ \_ سوره مبارکه مائده ، آیه ۱ .

۵-۵ \_ سوره مبارکه رعد ، آیه ۴۱ .

۶-۶ \_ بحار الأنوار ، ج ۲۶ ، ص ۱۴ .

۷-۷ \_ سوره مبارکه ملک ، آیه ۳۰ .

۸-۸ \_ سوره مبارکه بقره ، آیه ۲۵۵ .

۹-۹ \_ سوره مبارکه اعراف ، آیه ۵۴ .

۱۰-۱۰ \_ سوره مبارکه انعام ، آیه ۱۸ .

ما ورد فی القرآن العظیم: «اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ يَتَنَزَّلُ الْأَمْرُ بَيْنَهُنَّ لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۱)»، و «أَنَّ اللَّهَ قَدْ أَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا (۲)»، یعنی او است موجدی که ایجاد نموده هفت آسمان را که اجرام سبعة فلکیه باشد.

یا علویات سبعة سیاره، یعنی: قمر و عطارد و زهره، شمس و مریخ، مشتری و زحل، به واسطه اهمیت آنها بر مادون خود.  
«و من الأرض مثلهن» یعنی مثل علویات سبعة، هفت طبقه از ارض را به اعتبار اقالیم سبعة ایجاد نموده که هر یک گویا طبقه [ای] از ارض است.

و بعد «یتنزل الأرض بینهن» ، یعنی نازل می نماید متدرجاً امر را بین طبقات ارض و اقالیم سبعة برای هر نفسی، ما قدر لها من خیر و شرّ، بلاء و ابتلاء، به مقتضای: «إِنَّ اللَّهَ بَالِغُ أَمْرِهِ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا (۳)»، از عمر و مال و ولد، و هر چیزی که برسد به هر فردی از افراد فی مده عمره.

«لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۴)»، یعنی: به واسطه ملاحظه نمودن این واردات و اختلافات او امر تکوینی ما را نسبت به خودشان که گاهی در امن اند و گاهی در خوف، و گاهی در صحت اند، و گاهی در سقم، و زمانی در سلوک و رفاهیت اند، و زمانی در رنج و تعب، تا عالم و عارف شوند که خدا بر هر شیء قادر، یعنی حاکم و قاضی است.

### نفوذ علم الهی و عدم عبث بودن خلقت

چه، «القدر»: ما قضی و حکم به الأمر؛ و نیز از مشاهده این آثار متفاوت در وجود خود عالم شوند به: «أَنَّ اللَّهَ قَدْ أَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا (۵)»، یعنی علم او

ص: ۱۹۹

۱-۱ \_ سوره مبارکه طلاق، آیه ۱۲.

۲-۲ \_ همان.

۳-۳ \_ همان، آیه ۳.

۴-۴ \_ همان، آیه ۱۲.

۵-۵ \_ همان.



نافذ بر تمام است که هر یک را بر حسب پاداش و استحقاق اعمال خود جزای حسنه و سيئه می دهد .

كما قال تعالى : « وَ تَبْلُوكُمْ بِالشَّرِّ وَالْخَيْرِ فِتْنَةً (۱) » ، یعنی ما مبتلا می نمایم شما را به وصول خیر و شرّ فتنه ای اختبأراً و انتباهاً .

لعلکم يتدكرون ؛ یعنی شاید منتبه شوید که شما مربوط و مصنوع و در تحت تصرف و تربیت رب و صانعید .

و بدانید که : « وَ مَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَ الْأَرْضَ وَ مَا بَيْنَهُمَا بَاطِلًا (۲) » ، یعنی عبث و بلا نتیجه « ذَلِكَ ظَنُّ الَّذِينَ كَفَرُوا (۳) » ، چنان که جاحدین و جاهلین و غافلین به مبدأ چنان گمان می نمایند که خلقت سماء و ارض از روی عبث ، و محض اتفاق است ، « وَ قَالُوا مَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَ نَحْيَا وَ مَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ (۴) » .

### خشیت و خضوع و خشوع

قوله عليه السلام : سُبْحَانَكَ أَحْسَى خَلْقِكَ لَكَ أَعْلَمُهُمْ بِكَ ، وَ أَخْضَعُهُمْ لَكَ (۵) أَعْمَلُهُمْ بِطَاعَتِكَ (۶) .

التسبيح : التنزيه .

و التحميد : كما قالوا في : «سبحانك اللهم و بحمدك» أي سبحتك سبحاناً و تنزيهاً من كل نقص . و بحمدك : أي بقوتك سبحتك لا بقوتي .

« أَحْسَى خَلْقِكَ لَكَ أَعْلَمُهُمْ بِكَ » ، كما قال تعالى : « إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ (۷) » .

بعد بدان که : اگر چه خوف و خشیت به حسب لغه واحداند الا آن که گاهی مورد استعمالشان تفاوت می نماید .

و الخوف : من العقوبه المتوقعه في المستقبل .

ص : ۲۰۰

۱-۱ \_ سورة مبارکه انبياء ، آیه ۳۵ .

۲-۲ \_ سورة مبارکه ص ، آیه ۲۷ .

۳-۳ \_ همان .

۴-۴ \_ سورة مبارکه جاثیه ، آیه ۲۴ .

۵-۵ \_ اصل : + و .

۶-۶ \_ اصل : لطاعتك .

۷-۷ \_ سورة مبارکه فاطر ، آیه ۲۸ .

و الخشيه : حالته تحصل عند الشعور بعظمه الحق و كبريائه ، و هذا خاص لمن اطلع بعلمه على مقام الكبرياء ، و هم العلماء الواقعي من صدق قوله [و] فعله من اولياء الله ، الذين « لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ (١) » ، أى خوف العقوبه .

الخشوع : التذلل و الانقياد ، و هو فى البدن و جوارحه و فى البصر و الصوت .

الخشوع : التواضع و [ال]طمأنينه الحاصله فى القلب ، و يظهر أثرها فى البدن .

### تنزيه خداوند و شناختن خاضعترین فرد به او

بالجمله ، پس معنای فقره دعاء آن که داعی در مقام تعجب عرض می نماید منزّه و مبرائی تواز تمام نقایص و اوصاف مخلوقات ، و بیمناکترین خلق تو به تو دانا و خاضع و خاشع و عمل کننده تر آنها است ، در اداء اوامر و ترک نواهی تو ، چنان که خود پیغمبر که اعلم و اخضع ناس بود این قدر اهتمام در اوامر و اداء فرائض و اعمال مندوبه داشت که خطاب رسید : « طه \* مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى (٢) » ، یعنی ما نفرستادیم احکام قرآنی را که تو این قدر خود را به مشقت اندازی ، چنان که مأثور است از کثرت صلوات « تورمت (٣) قدمه (٤) » .

### رزق الهی و ناسپاسان آن

قوله عليه السلام : وَ أَهْوَنُهُمْ عَلَيْكَ مَنْ أَنْتَ تَرْزُقُهُ وَ هُوَ يَعْبُدُ غَيْرَكَ .

يقال : هَوْنَهُ اللَّهُ أَيْ خَفَفَهُ وَ ذَلَّلَهُ وَ أَحْقَرَهُ . هَان ، يَهِينُ مِنَ الْمَهَانَةِ وَ الْحِقَارَةِ . وَ أَهَانَ الرَّجُلُ : اسْتَخَفَّ بِهِ .

والرزق : كَلَّمَا يَنْتَفِعُ بِهِ النَّاسُ فِي مَعَاشِهِمْ ، قَالَ تَعَالَى : « وَ اللَّهُ خَيْرُ الرَّازِقِينَ (٥) » ، لِأَنَّهُ لَا يَقْطَعُ رِزْقَهُ عَنِ عِبَادِهِ ، وَ لَوْ كَانَ كَافِرًا النِّعْمَةَ ، كَمَا قَالَ : « وَ رَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ (٦) » .

ص : ٢٠١

١-١ \_ سورة مبارکه یونس ، آیه ٦٢ .

٢-٢ \_ سورة مبارکه طه ، آیات ١ و ٢ .

٣-٣ \_ اصل : تورم .

٤-٤ \_ الاحتجاج ، ج ١ ، ص ٢٢٠ ؛ شرح نهج البلاغه ، ج ١٠ ، ص ٢٠٥ ؛ بحار الانوار ، ج ١٠ ، ص ٤٠ .

٥-٥ \_ سورة مبارکه جمعه ، آیه ١١ .

٦-٦ \_ سورة اعراف ، آیه ١٥٦ .

و من أسمائه تعالى : الرزاق (۱) ، و هو الذى خلق الأرزاق و أعطى الخلايق أرزاقها و أوصلها اليهم .

والرزق نوعان : ظاهرية للأبدان و باطنية للقلوب ، كالمعارف و العلوم . و چون قرآن كه جامع علوم اولين و آخرين است خداوند او را رزق ارواح امت مرحومه قرار داده ، و از باب آن كه بعضى از غافلين به واسطه نداشتن قوه كسب و التذاذ و انتفاع به علوم او از روى جهالت « وَ لَمَّا يَأْتِهِمْ تَأْوِيلُهُ (۲) » تكفير و تكذيب مى نمودند ، مى فرماید : « وَ تَجْعَلُونَ رِزْقَكُمْ أَنْتُمْ تُكذِّبُونَ (۳) » ، يعنى رزق و ما به الانتفاع خود را كه قرآن باشد عوض آن كه شكر بر وصل اين نعمت عظمى كنيد كفران و تكذيب مى نمايد .

و علت تكذيب آنها را بيان مى كند : « بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ (۴) » ، يعنى سبب كفران عدم احاطه آنها است از روى علم به حقايق قرآن ، مثل آن كه جائي مى فرماید : « هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ (۵) » ، با آن كه مورد نزول قرآن عام است ، هدايت و ارشاد او را خاص به متقين مى نمايد لآنهم هم الذين ينتفعون بهدايه القرآن ، قال المولوى قدس سره :

همچو قرآن كه بمعنى هفت توست عام را و خاص را مطعم دروست (۶)

چه در او است بعض قصص و حكايات ؛ و أحكام (۷) الظاهرية ، كحكم المعاملات و الديات ، أو القصاص والمواريث ، والنكاح من الأمور المتعلقة بالأبدان ، و ينتفع منها أهل الظاهر ، كما أنّ فى القرآن من غوامض علوم المبدأ و المعاد والحشر و القيامة و حقيقه الجنه و النار و معرفه النفس ، من الأمور التى لا ينتفع بها إلا الخواص من الأولياء والحكماء الإلهيين ، و إنّ فيه ما يكون إدراكه مخصوصه

ص : ۲۰۲

۱-۱ \_ بنگريد : سوره ذاريات ، آيه ۵۸ : « انّ الله هو الرزاق » .

۲-۲ \_ سوره مباركه يونس ، آيه ۳۹ .

۳-۳ \_ سوره مباركه واقعه ، آيه ۸۲ .

۴-۴ \_ سوره مباركه يونس ، آيه ۳۹ .

۵-۵ \_ سوره مباركه بقره ، آيه ۲ .

۶-۶ \_ مثنوى معنوى ، مولوى ، د ۳ ، ص ۶۲۳ ، « سؤال كردن بهلول آن درويش را » .

۷-۷ \_ هكذا در اصل ، اظهر : الأحكام .

بالنبي صلى الله عليه وآله وسلم ، كما ورد « لا يعلم القرآن إلا من خوطب به » (١).

والعبادة : ليس إلا الخضوع والتذلل والطاعة والانقياد ، لذا جعل سبحانه وتعالى ، اتباع الهوى والانقياد إليه عباده له ، كما قال : « أَفَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ (٢) » ، وجعل طاعه الشيطان عباده له ، فقال : « أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ (٣) » .

### تمسک ناسپاسان به حکام جور در رزق

باری ، پس معنای فقره دعا آن که اهون و خار و حقیر و پست ترین (٤) مخلوق تو نزد تو ، کسی است که تو او را رزق و انتفاعات صوری و معنوی می دهی ، و او از روی جهالت و غفلت و نقصان عقیده اطاعت غیر تو را می نماید از ابناء جنس خودش ، اعنی اعیان و امراء و سلاطین را خضوع و تذلل نموده و آنها را مستقلاً فاعل ما یشاء دانسته ، به آنها تضرع و ابتهال نماید به مؤثریت و الوهیت و ربوبیت آنها ، كما قال تعالى : « اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَ رُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ (٥) » هر چه را انسان در عالم سوای حق مؤثر داند ، کأنه به مقتضای شرک خفی ، به الوهیت او قائل شده ، با آن که خود آن معبودین مجازی در وجود ، و توابع وجود و رزق و حیات و ممات ، چون عابدین خود محتاج و فقیر بمالک الملوک اند ، چنان که می فرماید : « وَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ آلِهَةً لَا يَخْلُقُونَ شَيْئًا وَ هُمْ يُخْلَقُونَ وَ لَا يَمْلِكُونَ لِأَنْفُسِهِمْ ضَرًّا وَ لَا نَفْعًا وَ لَا يَمْلِكُونَ مَوْتًا وَ لَا حَيَاةً وَ لَا نُشُورًا (٦) » ، جمع « واو و نون » که جمع ذی العقول است آورده ، تا بدانی که مقصود از الآهه نه همان اجسام میتة مصنوعه منحوته از ذهب و فضه و حدید و احجار مراد است ، بلکه مقصود از آلهه همین بعض از افراد ناس ، از امراء و حکام و ولات اند که آنها را خلق اعمی ، مستقلاً مؤثر دانسته ، و نسبت آثار را در وصول انتفاعاتشان به آنها دهند ، با آن که

ص : ٢٠٣

١-١ \_ بسنجید : مستدرک الوسائل ، ج ١٧ ، ص ٣٣٥ ؛ طب الأئمه ، ص ٩ .

٢-٢ \_ سوره مبارکه جاثیه ، آیه ٢٣ .

٣-٣ \_ سوره مبارکه یس ، آیه ٦٠ .

٤-٤ \_ اصل : پستترین .

٥-٥ \_ سوره مبارکه توبه ، آیه ٣١ .

٦-٦ \_ سوره مبارکه فرقان ، آیه ٣ .

خود آنها محتاج و فقیر الی الله اند ، به مقتضای : « يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ (۱) » ، زیرا که مالک جلب نفع و دفع ضرر از خود نیستند ، چه رسد به غیر .

و اله : فعال به معنی مفعول است ، لَأَنَّهُ مَأْلُوهُ ، اى معبود .

و اثبات این مطلب که اله به معنی مطاع و معبود است و آنچه را سوى حق تعالى از روى وهم و پندار محلل اتکال و اعتماد خود قرار داده به مقتضای : « أَلَّا تَتَّخِذُوا مِنْ دُونِي وَكَيْلًا (۲) » ، و آنها را مستقلاً اطاعت و تذلل نمایند آن اله آنها است .

مؤید آن قراءت ابن عباس است در : « وَيَذَرَكْ وَ آلِهَتَكَ » بكسر الهمزة ، اى : و عبادتك و اطاعتك ، که حق تعالى خبر مى دهد از لسان اشراف از قوم فرعون که درباره موسى به فرعون مى گویند : « أَتَذَرُ مُوسَى وَقَوْمَهُ لِيُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَيَذَرَكَ وَ آلِهَتَكَ (۳) » ، يعنى : آيا و اى مى گذارى موسى و قوم او را که افساد و اغتشاش نمایند در ارض ، و وا بگذارند تو را و عبادت و اطاعت تو را ، يعنى مردم را خارج از تحت غلبه سلطنت تو نموده خود سلطنت نمايد .

چنان که نمرود به ابراهيم عليه السلام گفت : « لَئِنْ اتَّخَذْتَ إِلَهًا غَيْرِي لَأَجْعَلَنَّكَ مِنَ الْمَسْجُونِينَ (۴) » ، يعنى : اگر اخذ نمائى براى خود ربّ واجب الاطاعه اى غير من ، هر آينه قرار مى دهم تو را از اشخاص دائم الحبس .

بالجمله ، پس ماحصل فقره دعا آن که : اهون و خوار و بى مقدارتر خلق نزد تو آن كسى است كه تو او را رزق و حيات مى دهى ، و او غير تو را عبادت و اطاعت نموده ، و از قصور فهم خود جلب منفعت و دفع مضرت خود را از غير تو دانسته ، و به او خشوع و تذلل نمايد . اين است كه فرمايد : « وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُهُمْ وَلَا يَضُرُّهُمْ (۵) » .

ص : ۲۰۴

۱-۱ \_ سوره مبارکه فاطر ، آيه ۱۵ .

۲-۲ \_ سوره مبارکه اسراء ، آيه ۲ .

۳-۳ \_ سوره مبارکه اعراف ، آيه ۱۲۷ .

۴-۴ \_ سوره مبارکه شعراء ، آيه ۲۹ .

۵-۵ \_ سوره مبارکه فرقان ، آيه ۵۵ .

لذا معصوم در فقره دعا می فرماید: «سُبْحَانَكَ لَا يَنْقُصُ سُلْطَانُكَ مَنْ أَشْرَكَ بِكَ، وَ كَذَّبَ رُسُلَكَ» (۱).

یعنی: منزّه و مبرائی تو از شریک، زیرا که ناقص نمی نماید سلطنت و استیلای کلیه تو را کسی که شریک قرار داده برای تو، و آن که تکذیب نموده به انبیاء تو، همان مشرک در عین اشراکش مسخر و منقاد در تحت اراده و مقهور در حیثه تصرف و غلبه امر تو است؛ چه از جمله اسماء حقّ تعالی «یا جبار» است، و هو الذی یجبر الخلق و یقهرهم علی بعض الأمور التی لیس لهم فیها اختیار علی الردّ و التغییر (۲).

و الجبار من أوزان المبالغه، أى عظیم الشأن فى ملكه و سلطانه، كما قال فى كلامه المجید: «وَلَا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ لَهُ الْحُكْمُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ» (۳)، یعنی دعا و استغاثه و تذللّ ننمائید با تصدیق و عقیده به مطاع و مؤثر حقیقی مؤثر دیگری را از مخلوق او، زیرا که نیست مؤثر و معبودی بالحقیقه در دار وجود الّاهویت صرفه.

و تمام اشیاء که در نظر وهم و لحاظ ظاهری ذی اثر و ذی حیات می نماید، در متن واقع هالکند، و ظاهر و هویدا نیست بالفعل الّذات خدا و وجه او که وجود منبسط باشد بر هیاکل موجودات که مبدأ آثار است، و ابدأً عدم بر او روا نیست؛ چه کلّ ما ثبت وجوده، امتنع عدمه له.

الحکم یعنی: حکم و اثر ازلاً- و ابدأً از برای او است تعالی، و اشاره به آن \_ که همان کافر و جاحد و مشرک که به ظاهر بشریت و عوالم تکلیف منکر صانع و خارج از اوامر تشریعی حقّ است، به حسب باطن و تکوین تمام حرکات و سکانات و آثار او بر وفق اراده حق و مقهور و مغلوب در تحت اوامر قضا و قدر، و به مقتضای: «لا مؤثر فى الوجود إلاّ الله»، به منزله آلات و ادوات ظهور آثار فاعلیه حقّ اند \_ این آیه کریمه است: «إِلَّا أَسْمَاءَ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَ آبَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ

ص: ۲۰۵

۱-۱ \_ اصل: برسلک.

۲-۲ \_ اصل: التغیر.

۳-۳ \_ سوره مبارکه قصص، آیه ۸۸.

اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ إِنْ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ (۱)» ، یعنی نیستند این ماهیات و اعیان موجودات مگر اسمائی بی مسمی ، و صفاتی بی ذات نازل نشده (۲) ، نکرده است خدا به آنها سلطنت ، و حقیقت و اثری ، و نیست حکم و اثر الا از برای خدا ، که امر کرده است به حسب تکوین که عبادت و اطاعت و تذلل نمایند الا او را ، از باب آن که تضرع و ابتهال به هر شیء در حاق واقع ابتهال به حق تعالی است .

این است آن دین قیّم ؛ یعنی آن طاعت قائم دائم که ابداً اِباء و عصیان بر نمی دارد ، به خلاف اوامر تکلیفی تشریحی که قابل اطاعت و اتیان و اِباء و عصیان است .

« وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ » ، یعنی پی بردن به این مرتبه از توحید تکوینی که کلّ را مسخر و منقاد در تحت اوامر و نواهی خدا دانستن ، علم او خاصّ به طبقه انبیاء و اولیاء و کملین از اتباع آنها است ، و اکثر ناس از علم به او محرومند ، لذا حق تعالی به واسطه تنبیه و ارشاد پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم در اوّل امر به این مقام از توحید و مغلوبیت تمام در حیطة نفوذ امر غالب خود برای تسلیه او می فرماید : « وَ لَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَمَعَهُمْ عَلَى الْهُدَى فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْجَاهِلِينَ (۳) » ، به آن که خود آنها را به اراده و استقلال خود قادر در عدم قبول ایمان دانی ، چه : « فَإِنَّ اللَّهَ يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ (۴) » . این است که معصوم در فقره دعا عرض می نماید :

#### مقهوریت عباد در قضاء و قدرت خداوند

وَ لَنْ (۵) يَسْتَطِيعَ مَنْ كَرِهَ قَضَاءَكَ أَنْ يَرُدَّ أَمْرَكَ، وَ لَا يَمْتَنِعَ مِنْكَ مَنْ كَذَّبَ بِقُدْرَتِكَ.

« لن » نفی ابد می کند ، و استطاعت : به معنی قدرت و طاقت است .

یعنی نیست هرگز کسی [که] کراهت داشته باشد از قضا و قدر تو ، قادر بر ردّ امر تو . چنان که یکی از قضایای حتمی حقّ که اغلب ناس از باب عدم علم به

ص : ۲۰۶

۱-۱ \_ سوره مبارکه یوسف ، آیه ۴۰ .

۲-۲ \_ هکذا در اصل .

۳-۳ \_ سوره مبارکه انعام ، آیه ۳۵ .

۴-۴ \_ سوره مبارکه فاطر ، آیه ۸ .

۵-۵ \_ صحیفه : لیس .

نتیجه عاقبت او مکره از اویند و توانائی بر ردّ او ندارند قضای موت است ، که با کمال کراهت قادر بر دفع او از خود نیستند ، چه : « كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ (۱) » ، كما ورد : « يا من قهر عباده بالموت و الفناء و لا یمتنع » (۲) ، الی آخره .

یعنی قادر نیست که امتناع نماید از نفوذ امر تو ، کسی که تکذیب به قدرت تو کرده ، به آن که خود را مؤثر و فاعل مختار داند من جمیع الوجوه . پس مقهور و مغلوب در تحت ورود واردات حقّ است ، خواه صابر و شاکر ، و خواه به ظاهر جانی و منکر ، لذا قال تعالی : « وَ إِن يَمَسُّكَ اللَّهُ بِضُرٍّ فَلَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ وَ إِن يُرِدْكَ بِخَيْرٍ فَلَا رَادَّ لِفَضْلِهِ (۳) » .

### کلام امیر مؤمنان علیه السلام در مقهوریت عباد

و اشاره به مقهوریت عباد در تحت ربوبیت و ربّ العباد است ، ما قال مولانا امیرالمؤمنین علیه السلام : « اعلموا علماً یقیناً أنّ (۴) الله لم يجعل للعبد و إن عظمت حيلته و اشتدّت طلبته و قويت مكيدته ، أكثر ممّا سمى له فى الذكر الحكيم ، و لم یحلّ (۵) بین العبد فى ضعفه و قله حيلته و بین أن يبلغ ما سمى له فى الذكر الحكيم و العارف بهذا العامل به أعظم الناس راحة فى منفعه ، و التارك له الشاكّ فى أعظم الناس شغلاً فى مضره ، و ربّ منعم علیه مستدرج بالنعماء ، و ربّ مبتليّ مصنوع له بالبلوى ، فزد أيها المستمع فى شكرك و قصر من عجلتك و وقف عند منتهی (۶) رزقك » . (۷)

قوله علیه السلام : « اعلموا علماً یقیناً » ، بدان که علم یقین آن علمی است که برای انسان حاصل شود از طریق برهان که مقدمات او محسوسات و ضروریات و بدیهیات اولیه ، یا منتهی به بدیهی است که بعد از ترتیب مقدّم و تالی نتیجه [ای] که بر او

ص : ۲۰۷

۱-۱ \_ سوره مبارکه انبیاء ، آیه ۳۵ .

۲-۲ \_ بسنجید : العدد القویه ، ص ۲۷۲ ، اليوم الثالث والعشرون ؛ بحرالانوار ، ج ۸۴ ، ص ۳۴۱ .

۳-۳ \_ سوره مبارکه یونس ، آیه ۱۰۷ .

۴-۴ \_ اصل : بأن .

۵-۵ \_ اصل : لم يجعل .

۶-۶ \_ اصل : منتهاء .

۷-۷ \_ نهج البلاغه ، ص ۵۲۳ .



مرتّب می شود ابتداً جای شک و تردید نیست ، لذا قال تعالی : « قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۱) » ، مثل آن که او مشاهده تغییرات (۲) عالم که امری است حسیّی \_ که گاهی زمستان و گاهی تابستان ، و گاهی روز و گاهی شب ، و گاهی خردب و عسرت ، و گاهی خصب و وسعت الی غیر ذلک \_ ترتیب مقدّم و تالی داده می شود بر هیئت شکل اوّل از اشکال اربعه منطقیه ، که حدّ وسط را محمول در صغری و موضوع در کبری ، به این طور که بگوئی : العالم متغیر و کلّ متغیر حادث ، نتیجه می دهد : العالم حادث را .

### مراتب یقین

و این مرتبه از علم که از طریق برهان حاصل می شود و او را علم الیقین گویند ، ادنی مرتبه از یقین است چه مراتب علم سه درجه است از علم الیقین و عین الیقین و حقّ الیقین .

اما اوّل : چنان که مذکور شد از اقامه برهان است .

و ثانی : طریق حصول او از ریاضات و مجاهدات و مکاشفات است ، که در آخر از اثر تصفیه قلب مشاهده و عیان یقین پیدا شود ، كما قال تعالی : « وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا (۳) » ، که هدایت و ارشاد طریق خود را موقوف نموده بر مجاهده با نفس اماره بالسوء در مراتب شریعتی و طریقتی .

اما شریعتی آن : مجاهده با هواهای نفس است بر تحمّل اداء فرایض ، و صبر بر ترک منہیات .

و طریقتی آن : تخلیه از رذایل اخلاق و تحلیه به مقابلات آنها از اوصاف حمیده است ؛ و اثره این هدایت که از نتیجه مجاهده پیدا شده از باب : « المعرفه بذر المشاهده » (۴) ، موجب کشف و انتقاش صور علمیه در مراتب نفس می شود ،

ص : ۲۰۸

---

۱-۱ \_ سوره مبارکه بقره ، آیه ۱۱۱ .

۲-۲ \_ هکذا در اصل .

۳-۳ \_ سوره مبارکه عنکبوت ، آیه ۶۹ .

۴-۴ \_ بسنجید : شرح اصول الکافی ، ج ۳ ، ص ۱۷۵ ؛ شرح الأسماء الحسنی ، ج ۲ ، ص ۱۰۹ .

چنان که این مقام برای زید بن حارثه پیدا شد ، حیث قال : « رأيت أهل الجنة في الجنة متنعمون ، و رأيت أهل النار في النار معذبون » (۱) .

و این مرتبه از عین یقین مخصوص اولیاء مقربین و عرفاء شامخین است ، كما ورد في حقهم : « حملة القرآن عرفاء أهل الجنة » (۲) .

و حق یقین : آن فناء در معلول است ، چه « آن را که خبر شد خبرش باز نیاید » (۳) . قال علی علیه السلام : « محو الموهوم و صحو المعلوم » (۴) .

چنان که به این مراتب متوالیه از علم که هر یک فرع بر دیگری است در کلام مجید اشاره فرمود : « أَلْهَأَكُمُ التَّكَاثُرُ \* حَتَّى زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ \* كَلَّا- سَوْفَ تَعْلَمُونَ \* ثُمَّ كَلَّا- سَوْفَ تَعْلَمُونَ \* كَلَّا- لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ \* لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ \* ثُمَّ لَتَرَوُنَّهَا عَيْنَ الْيَقِينِ \* ثُمَّ لَتَسْأَلُنَّ (۵) » الی آخره .

علی الجملة ، پس آن علمی که مطلوب و مناط یقین است آن است که : از طریقه برهان حاصل می شود ، به خلاف علوم فرعیه اهل قیاس که تمام ظنیات است ، كما قال تعالى : « إِنَّ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنَّ الظَّنَّ لَا يَغْنَى مِنَ الْحَقِّ شَيْئاً (۶) » ، و جای دیگر توبیخاً لهم : « لیس لهم بذلك من علم إن هم إلا يظنون » (۷) ، و لذا قال تعالى فی موضع آخر : « وَ مَنْ يَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لَا بُرْهَانَ لَهُ بِهِ (۸) » ، یعنی : آن کسی که با تصدیق و عقیده اجمالی خود به خدا بخواند ، \_ اعنی تضرع و ابتهال و استغاثه به غیر خدا نماید \_ ، معلوم است که نیست هنوز از برای او برهان و یقینی به خدا ، یعنی اگر علم آنها به خدا از روی برهان که مناط یقین است بود هرگز با عقیده کامل به خدا غیر او را نخوانده ، و غیر او را مؤثر در امور خود ندانسته بودند .

ص : ۲۰۹

۱-۱ \_ بسنجید : تحف العقول ، ص ۲۸۱ .

۲-۲ \_ الکافی ، ج ۲ ، ص ۶۰۶ ؛ دعائم الاسلام ، ج ۱ ، ص ۳۴۳ .

۳-۳ \_ دیباچه گلستان سعدی ، و در آن آمده : کانرا که خبر شد خبری باز نیامد .

۴-۴ \_ در جوامع روایی معتبر نیامده ، ولی در کتب معتبر عرفانی آمده است ، شرح الأسماء الحسنی ، ج ۱ ، ص ۱۳۲ .

۵-۵ \_ سوره مبارکه تکاثر ، آیات ۱ و ۸ .

۶-۶ \_ سوره مبارکه نجم ، آیه ۲۸ .

۷-۷ \_ اقتباس از سوره مبارکه جائیه ، آیه ۳۴ .

۸-۸ \_ سوره مبارکه مؤمنون ، آیه ۱۱۷ .

باری ، پس بعضی از ترجمه کلام امیرالمؤمنین علیه السلام آن که : « بدانید از روی یقین که خدای تعالی قرار نمی دهد از برای عبد هر چند عظیم باشد حيله ، و تدبیر او در تهیه اسباب ، و شدید باشد طلب او در کسب و تحصیل معاش ، و قوی باشد خدعه او در جلب منافع و دفع مضار ، زیادتر از آنچه نامیده ، و تعیین شده برای او سابقاً در ذکر حکیم که لوح محفوظ باشد » (۱) ، چنان که حق تعالی در کلام مجید از آن لوح محفوظ تعبیر به ذکر حکیم فرموده ، و قال : « كَتَبْنَا فِي الزُّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ (۲) » ، یعنی مکتوب و مفروض نمودیم در زبور داود علیه السلام بعد از فرض نمودن در ذکر حکیم و لوح محفوظ که وراثت و خلافت ارض از برای عبادی است که صلاحیت آن را دارند ، الصالح ما ادى فرائض الله و حقوق الناس .

چه سابقاً فهمیدی که مقدرات الهیه که باید هر فردی از افراد عباد برسد به طریق تنزلات است از مرتبه اعلی به درجه [ای] تا مرتبه ادنی ، و وصول به مرزوقین و مخلوقین ، چنان که صعود و ترقیات ارواح و ملائکه هم به ناحیه مبدأ المبادی و غایه الغایات به مرتبه اعلی بعد از مرتبه [ای] است تا وصول الی الله ، « تَعْرُجُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ (۳) » ، الی آخره ؛ چه ترقیات و تنزلات و حرکات اشیاء در هبوط و صعود حرکات دوری است ، و در حرکات دوریه مبدأ و منتهی واحد است ، « كَمَا بَدَأَكُمْ تَعُودُونَ (۴) » .

« و لم يحل بين العبد في ضعفه (۵) الی آخره یعنی : خدا حایل نمی کند بین عبد و بین آنچه مقدر و معین شده از برای او در ذکر حکیم ، ضعف و عدم تدبیر او را ، یعنی : آنچه سابقاً قبل از وجود و ایجاد او برای او تعیین و تحدید شده لا محاله می رسد ، ضعف تدبیر و اهمال طلب او حایل نمی شود بین او و مطلوب و مقدر

ص : ۲۱۰

- 
- ۱-۱ \_ نهج البلاغه ، ص ۵۲۳ : « اعلموا علماً يقيناً أنّ الله لم يجعل للعبد و إن عظمت حيلته و اشتدت طلبته و قويت مكيدته أكثر ممّا سمى له في الذكر الحكيم » .
- ۲-۲ \_ سوره مبارکه انبياء ، آیه ۱۰۵ .
- ۳-۳ \_ سوره مبارکه معارج ، آیه ۴ .
- ۴-۴ \_ سوره مبارکه اعراف ، آیه ۲۹ .
- ۵-۵ \_ نهج البلاغه ، ص ۵۲۳ .

او ، كما قيل :

و إن تكن الأرزاق قسماً مقدراً (۱) فقله سعی المرء في الكسب أجمل (۲)

### راحتی یقین داران در دنیا

« و العارف بهذا (۳) ، أعظم الناس راحة في منفعه » (۴) ، یعنی : عارف و عالم به این مقام از یقین نیست الا- بهترین مردم از حیث راحت در انتفاعات تعیش خود ، به واسطه آن که آن علم او را مانع می شود از کوشش بی فائده و تعب ناشی شونده از حرص ؛ زیرا که از نتیجه یقین است قناعت و توکل و رضای به آنچه قسمت شده از برای او در ازل .

و صاحب «ینفق مما رزقه الله بالسهوله فيكون في رفاهيه من عيشه » . چنان که « من أعرض عن العلم استولى عليه الحرص ، فيعیش ضنكاً » (۵) . یعنی : جاهل چون خود را و تدبیر و کوشش خود را مؤثر در تحصیل معاش دانسته ، و چنان گمان نماید که آنچه بیشتر سعی و طلب کند بیشتر تهیه مایحتاج می نماید و نفهمیده که « الرزق مقسوم و الحرص محروم » (۶) ، لهذا دائم در رنج بی فائده است ، از این است که بعد می فرماید :

« والتارك له الشاك في أعظم الناس شغلاً في مضرته » یعنی : تمام کوشش و تعبی که به خود دهد در مضرّت خود است ، و ذره [ای] نتواند اضافه بر ما « قدر له » نماید .

[برخورداری از نعمات و استدراج بنده]

و مع ذلك : « فربّ منعم عليه مستدرج بالنعمة (۷) و رب مبتلا مصنوع له

ص : ۲۱۱

۱-۱ \_ اصل + اثر .

۲-۲ \_ بحارالانوار ، ج ۴۵ ، ص ۴۹ به نقل از حضرت ابو عبد الله الحسين عليه السلام .

۳-۳ \_ نهج البلاغه : العارف لهذا العامل به .

۴-۴ \_ نهج البلاغه ، ص ۵۲۳ ؛ غررالحکم ، ص ۱۰۲ ؛ الأمالی ، طوسی ، ص ۱۶۳ .

۵-۵ \_ در تفسیر غریب القرآن (طریحی ، ص ۴۳۹) آمده است : « من أعرض عن الدين استولى عليه الحرص والجشع ... فيعیش ضنكاً » .

۶-۶ \_ أعلام الدين ، ص ۱۲۲ .

۷-۷ \_ اصل : بالنعمة .

بالبوی «(۱)؛ یعنی: چه بسیار انعام کرده شده ای است که آن نعمت اسباب استدرج او است، یعنی که خدای او را به آن نعمت اخذ نموده به عذاب متدرجاً من حیث لایشعرون، كما قال تعالی: «سَنَسِيْدُ تَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُوْنَ (۲)»، لذا قال خطاباً للنبي صلى الله عليه وآله وسلم: «فَلَا تُعْجِبِكَ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ بِهَا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا (۳)»، و نیز بسا مبتلا به عقوبات و صدماتی است که احسان کرده شده است به سبب آن بلا و عقوبات یعنی: همان بلا، اسباب تنبیه و ارشاد و موجب انابه و رجوع او شده به حق تعالی، كما قال تعالی: «وَ إِذَا أَنْعَمْنَا عَلَى الْإِنْسَانِ أَعْرَضَ وَ نَأَى بِجَانِبِهِ (۴)» و اذا مسّه الشرّ، فذو دعاء عریض، لذا قال:

شکر کی روید زاملاک و نعم شکر می روید ز بلوی و سقم (۵)

### وجوب شکر و عدم حرص در جلب رزق

«فرد أیها المستمع فی شکرک، و قصر من عجلتک، و وقف (۶) عند منتهی رزقک»، یعنی: پس در این صورت که فهمیدی که آنچه در مدت عمر به هر فردی از افراد ناس می رسد همان بعینها مکتوب و مقدر او است «لا یزید و لا ینقص» (۷)، ای استماع کننده این کلمات حکمت آمیز زیاد نما در شکر خود، و کوتاه نما از عجله خود و تعب بیهوده در طلب معاش (۸)، و توقف نما در همان رزق خود؛ زیرا که همان چیزهایی که در طول حیات آناً فاناً به تو می رسد، همان منتهای رزق تو است، باید البته برسد، و به تعب و تلاش اضافه نمی شود، كما قيل:

ص: ۲۱۲

۱-۱ \_ نهج البلاغه، ص ۵۲۳؛ بحار الانوار، ج ۱۰۰، ص ۳۷.

۲-۲ \_ سوره مبارکه اعراف، آیه ۱۸۲.

۳-۳ \_ سوره مبارکه توبه، آیه ۵۵.

۴-۴ \_ سوره مبارکه اسراء، آیه ۸۳.

۵-۵ \_ مثنوی معنوی، مولوی، د ۳، ص ۶۹۴، «بیان آن که حق تعالی صورت ملوک را...».

۶-۶ \_ اصل: و وقف.

۷-۷ \_ بسنجید: الکافی، ج ۱، ص ۵۱.

۸-۸ \_ اصل: معاشیه.

رضا بداده بده و از جبین گره بگشا که بر من و تو در اختیار نگشادند(۱)

### شمول قدرت الهی بر منکران

قوله علیه السلام : **وَلَا يَمْتَنِعُ مِنْكَ مَنْ كَذَّبَ بِقُدْرَتِكَ، وَلَا يَفُوتُكَ مَنْ عَبَدَ غَيْرَكَ.**

امتناع : به معنی ابا کردن است ، يقال : امتنع علی الأمر ، كف عنه مانعته . و بمعنی نازعته ، یعنی : نمی تواند هرگز باز بدارد خود را از قاهریت امر تکوینی نافذ تو ، کسی که \_ یعنی(۲) مقهوری که \_ به حسب ظاهر بشریت و تکلیف تکذیب به قدرت عامه تو کرده ، به این که خود را فاعل مستقل در امور خود تصور نماید .

و نیز « منع » به معنی : حرمان آمده ، كما فی الدعاء : « اللهم من منعت فهو ممنوع »(۳) ای من حرمت فهو محروم و لا يعطيه أحد غیرک و لا يفوتک .

در عنوان دعا « الفوت » : الموت ، كما ورد : « يا جامع كل فوت »(۴) . و الفوت أيضا بمعنی السبقه ، يقال : فاتنی فلان بكذا ، ای سبقنی . و فی الدعاء : « انما يعجل من يخاف الفوت »(۵) ، ای الفوات . یعنی : سبقت نمی نماید از تحت نفوذ امر تو کسی که غیر تو را عبادت نموده ، و مؤثر در عالم کون و فساد دانسته ، جالب منفعت و دافع مضرت خود گمان کرده خضوع و تذلل به او نماید ، كما قال تعالى : « وَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ آلِهَةً لَعَلَّهُمْ يُنصَرُونَ \* لَا يَسْتَطِيعُونَ نَصْرَهُمْ وَ هُمْ لَهُمْ جُنْدٌ مُخَضَّرُونَ »(۶) ، یعنی : غافلین و جاهلین از عوام از روی ظنّ و گمان اخذ نموده اند برای خود از دون خدا آلّه و ارباب شتی از ولات و اعیان و امراء و سلاطین مجازی ، به امید آن که آنها را در شدائد معاونت نمایند ، با آن که خود آن معبودین و متبوعین آنها استطاعت و قدرت بر معاونت و حمایت آنها ندارند ، هر چند که

ص : ۲۱۳

۱-۱ \_ حافظ شیرازی ، دیوان ، ش ۳۷ : « بیا که عقد اصل سخت سست بنیاد است » .

۲-۲ \_ هکذا در اصل .

۳-۳ \_ بنگرید : الفائق فی غریب الحدیث ، ج ۳ ، ص ۱۱۳ .

۴-۴ \_ مصباح المتعجد ، ص ۶۰ ؛ بحار الأنوار ، ج ۸۳ ، ص ۶۱ .

۵-۵ \_ الفقیه ، ج ۱ ، ص ۴۹۰ ؛ التهذیب ، ج ۳ ، ص ۸۸ ؛ بحار الأنوار ، ج ۹ ، ص ۱۷۸ .

۶-۶ \_ سوره مبارکه یس ، آیات ۷۴ و ۷۵ .

برای آنها احزاب و جنودی باشد برای همراهی آنها حاضر ، نه غایب از آنها .

این است که در موضع دیگر فرماید : « بَلْ مَتَّعْنَا هَؤُلَاءِ وَءَابَاءَهُمْ حَتَّى طَالَ عَلَيْهِمُ الْعُمُرُ أَفَلَا يَرَوْنَ أَنَّا نَأْتِي الْأَرْضَ نَنْقُصُهَا مِنْ أَطْرَافِهَا أَفَهُمُ الْغَالِبُونَ (۱) » ، یعنی : همان اربابهایی که مربوبین آنها حمایت و منفعت خودشان را از آنها تصوّر می نمایند ، ما [به آنها تمتّع و انتفاع به رزق و معیشت داده ایم آنها را و پدران آنها را ، تا آن که طول یافته است بر آنها عمر دنیایی .

آیا پس از این نمی بینند و نمی فهمند خاضعین و عابدین آنها ، که ما وارد می شویم ارض را ، و به موت ناقص و کم می نمائیم آن آلهه و اعیان را از اطراف و جوانب ارض ، به ، مقتضای : « اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا (۲) » که ضمیر « نَنْقُصُهَا » راجع به « آلهه » باشد ، نه به ارض ، به قرینه متمم آیه شریفه .

پس در این صورت « أَفَهُمُ الْغَالِبُونَ » یعنی : با آن که ما آن ارباب و آلهه آنها را به خلاف میل و اختیار آنها مغلوب و مقهور می نمائیم به موت ، پس آیا آنها مع ذلک غالبند بر ما و اراده ما که جاهلین و غافلین آنها را مبدأ و مؤثر اثر تصور می نمایند از غیر ما؟ حاشا و کلاً ؛ لذا قال تعالی : « أَرَأَيْتَ مُتَّفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمْ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ (۳) » .

### محدودیت عمر در دنیا

قوله عليه السلام : وَلَا يُعَمَّرُ فِي الدُّنْيَا مَنْ كَرِهَ لِقَاءَ كَ .

کرهت إليه الشیء تکریهاً ، نقيض حبیته إليه ، اگره فهو مکروه .

یعنی : زیادتر از آنچه تو مقدر نموده [ای] برای هر فردی از عباد خود در دنیا از عمر نمی تواند باقی بدارد خود را به تدابیر واهیه کسی که مکروه دارد لقای تو ، یعنی موت را ؛ چه موت هر فردی در موعد و وقت مقررّه خود از قضایای حتمیه است ، که : « فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ (۴) » .

و موت چنان که در خبر وارد است از تحف و هدایای حق است ؛ زیرا که

ص : ۲۱۴

۱-۱ \_ سوره مبارکه انبیاء ، آیه ۴۴ .

۲-۲ \_ سوره مبارکه زمر ، آیه ۴۲ .

۳-۳ \_ سوره مبارکه یوسف ، آیه ۳۹ .

۴-۴ \_ سوره مبارکه اعراف ، آیه ۳۴ .

غایت حیات دنیا که وصول هر فردی است الی کماله المترقبه به موت است ، و اگر موت حکم حتمی نبود لایصل المفنیات الی غایاته ، کما قیل :

آن یکی گفتی که خوش بودی جهان گر نبودی پای مرگ اندر میان

آن دگر گفت ار نبودی مرگ هیچ که نیرزیدی جهان پیچ پیچ

خرمنی بودی به دشت افراشته مهمل و ناکوفته بگذاشته (۱)

زیرا که انسان از اول ولادت او در دنیا در حرکات جوهریه استکمالیه است یوماً فیوماً ، کالثمره التی یبدو من ابتداء ظهور [ها] و بروزها فی الشجره یتحرک الی غایه کمالها فی الطعم و اللون و الرایحه ، و انتها بلوغه حین کمل و سقط من الشجره ، کذلک غایه حرکات الإنسان هو عند انقطاعه عن البدن و وصوله الی الموت و لقاء الله ، لذا قال تعالی : « نَحْنُ قَدَرْنَا بَيْنَكُمْ الْمَوْتَ وَ مَا نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ \* عَلَيَّ أَنْ تُبَدِّلَ أَمْثَالَكُمْ وَ نُنَشِّئُكُمْ فِي مَا لَا تَعْلَمُونَ (۲) » .

و وقوع این آیه شریفه عقیب آیه : « أَيْطَمُعُ كُلُّ امْرِئٍ مِنْهُمْ أَنْ يُدْخَلَ جَنَّةَ نَعِيمٍ \* كَلَّا - إِنَّا خَلَقْنَاهُمْ مِمَّا يَعْلَمُونَ (۳) » ایما به این است که چون جاحدین و منکرین و مخلمدین الی الدنيا ، کسانی که از جهل خود گمان می کردند که انسان بعینه همین هیکل کثیف طبیعی است ، بعد از توصیف و تعریف نمودن پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم اوصاف بهشت و دخول مؤمنین را در او ، طمع می نمودند که هر یک از آنها به همین هیکل طبیعی معدن و منبع قاذورات « يُدْخَلَ جَنَّةَ نَعِيمٍ » ، قال : « كَلَّا إِنَّا خَلَقْنَاهُمْ مِمَّا يَعْلَمُونَ » ، ای لیس الأمر کما یزعمون ؛ زیرا که ما خلق نموده ایم آنها را ممیاً یعلمون ، ای مخلوقون من نطفه قدره ، و المتکون من هذه الماده لایناسب عالم القدس و الطهاره .

پس « أَيْطَمُعُ » کلام حق تعالی جاری مجرای جواب کلام مقدر است ، کأ نه قیل : « اذا كان المخلوق من الماء المهين لایناسب جوار رب العالمین ، إذ ما للتراب و رب الارباب ؛ فکیف یدخل المؤمن الجنة؟

أجاب : « إِنَّا لَقَادِرُونَ \* عَلَيَّ أَنْ تُبَدِّلَ [خَيْراً مِنْهُمْ] (۴) » أمثالکم ، ای نبذلهم بنشأه

ص : ۲۱۵

۱-۱ \_ مثنوی معنوی ، مولوی ، د ۵ ، ص ۱۱۸۴ ، « جواب آن مغفل که گفته است » .

۲-۲ \_ سوره مبارکه واقعه ، آیات ۶۰ و ۶۱ .

۳-۳ \_ سوره مبارکه معارج ، آیات ۳۸ و ۳۹ .

۴-۴ \_ همان ، آیات ۴۰ و ۴۱ .



خیر من هذه النشأه ، فيحصل لهم أهليه الدخول ، و قال : « نَحْنُ قَدَرْنَا بَيْنَكُمْ الْمَوْتَ (۱) » ، الى آخره . يعنى : ما تقدير و تعيين نموديم بين افراد و اشخاص شما موت هر يك را در مدت معين خود ، و نيستيم ما آن موت را از موعد و وقت محدود خودش سبقت دهنده .

## علت مرگ

و تقدير موت بين شما به واسطه آن است كه تبديل نمائيم امثال و ابدان و هياكل صوري دنيوي شما را به مقتضاي : « يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَ غَيْرَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضُ قَادِرٌ عَلَى أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ وَ جَعَلَ لَهُمْ أَجَالًا- لَا رَيْبَ فِيهِ (۲) » ، به اين كه خواص دنيويه را از ثقل و كثافت و قذارت و كسالت كه از لوازم دار طبيعت است ، از آنها گرفته ، « وَ نُشِئْتُمْ فِي مَا لَا تَعْلَمُونَ (۴) » ، و ذلك لا يمكن إلا بتبدل نشأتهم الدنيويه إلى نشأتهم الأخرويه التي هي أصفى و أخلص من هذه الخواص المذكوره ، كما قال تعالى : « إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَ كُمْ تَطْهِيرًا (۵) » ، لذا قال تعالى في موضع آخر : « فَلَا أُقْسِمُ بِرَبِّ الْمَشَارِقِ وَالْمَغَارِبِ إِنَّا لَقَادِرُونَ \* عَلَى أَنْ نُبَدِّلَ خَيْرًا مِّنْهُمْ وَ مَا نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ (۶) » كه تبديل به احسن گرفتن بدن دنيوي كثيف كه معدن آلام و اسقام و معرض نوائب است از ارواح اناسي ، و انشاء آنها در ابدان برزخيه مثاليه التي لا يعلمونها حين كونهم في الدنيا .

چنان كه وارد است در اخبار ائمه هدي عليه السلام : « إذا قبضه الله إليه صير تلك الروح في قالب كقالبه في الدنيا ، [ف] ياكلون و يشربون ، فإذا قدم عليهم القادم عرفوه بتلك الصورة التي كانت في الدنيا » (۷) .

ص : ۲۱۶

۱-۱ \_ سوره مباركه واقعه ، آيه ۶۰ .

۲-۲ \_ سوره مباركه ابراهيم ، آيه ۴۸ .

۳-۳ \_ سوره مباركه اسراء ، آيه ۹۹ .

۴-۴ \_ سوره مباركه واقعه ، آيه ۶۱ .

۵-۵ \_ سوره مباركه احزاب ، آيه ۳۳ .

۶-۶ \_ سوره مباركه معارج ، آيات ۴۰ و ۴۱ .

۷-۷ \_ الكافي ، ج ۳ ، ص ۲۴۵ ؛ الأمالي ، طوسي ، ص ۴۱۸ ؛ بحار الأنوار ، ج ۶ ، ص ۲۲۹ .

و فی حدیث آخر : « ارواح المؤمنین علی صور ابدانهم ، لو رأیته لقلت هذا فلان » (۱).

و فی آخر : « ارواح المؤمنین فی روضه کهیئه الأجساد » (۲).

### دنیا ، سرای انتقال به آخرت برای مؤمن و کافر

پس چون ثابت شد که جمیع موجودات طبیعه منبعثه الی نشأه أخرى متوجّه الی دار الآخره بحرکه السریعه الذاتیه ، ثبت أنّ الدنیا دار الانتقال الی دار القرار ، كما قال تعالی عن لسان السحره : « وَ إِنَّا إِلَى رَبِّنَا لَمُنْقَلِبُونَ » (۳) .

و یستوی فی هذا التوجّه الذاتی و الحرکه المعنویه (۴) ، المؤمن و الکافر ، و المؤمن (۵) و المطیع و العاصی ، إذ کلّهم مأمور بهذا الإیتان و السیر الی الله و الدار الآخره ، و لا ینافی الشقاوه و العذاب ؛ إذ منشأ العذاب تأکد الوجود و رفع الغشاوه و کشف الغطاء و حدّه البصر ، كما قال تعالی : « فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَ كَفَبَصَرِ رُكَّ الْيَوْمِ حَدِيدٌ » (۶) ، فالنفوس الشقیه عند کشف الغطاء یتبّهون من نوم طبیعه ، فیطلعون علی نتایج معاصیهم و خسران نفوسهم ، فیتألمون غایه الأذی و الآلام (۷) ، فلحقهم الندم کحال من لسعه الحیات و العقارب فی السكر الشدید ، فإذا زال عنه السكر أصبح متأذياً غایه الآلام و الأذی .

### سلطنت الهی و قدرت و نفوذ اوامر او

قوله علیه السلام : سُبْحَانَكَ مَا أَعْظَمَ شَأْنُكَ ، وَ أَقْهَرُ سُلْطَانُكَ ، وَ أَشَدُّ قُوَّتُكَ ، وَ أَنْفَذَ أَمْرَكَ .

الشأن : القدر و المنزله و العظمه ، كما قال تعالی : « وَ مَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ

ص : ۲۱۷

۱-۱ \_ بسنجید : التهذیب ، ج ۱ ، ص ۴۶۶ : « سألت أبا عبد الله عليه السلام عن أرواح المؤمنين ، فقال : في الجنة على صور أبدانهم ، لو رأیته لقلت : فلان » .

۲-۲ \_ بسنجید : الکافی ، ج ۳ ، ص ۲۴۵ : « أنا نتحدث عن أرواح المؤمنين . . . قال : في روضه کهیئه الأجساد » .

۳-۳ \_ سوره مبارکه زخرف ، آیه ۱۴ .

۴-۴ \_ اصل : المعنوی .

۵-۵ \_ کذا ، لفظ « المؤمن » زائد باید باشد .

۶-۶ \_ سوره مبارکه ق ، آیه ۲۲ .

۷-۷ \_ کذا و همچنین در موارد بعدی .

قَدْرِهِ (۱)»، آی ما عَظْمُوهُ حَقَّ عَظْمَتِهِ .

القهر: الغلبه، يقال: قهره يقهره، أي غلبه.

و في الدعاء: « الحمد لله الذي علا قهره (۲) ». أي قهر عباده بالغلبه و القدره، فهم تحت قدرته .

السلطان و السلطنه: التحكم و التمكّن الشديد بالعلوّ و الارتفاع .

و شدّ الله ملكه: أي قواه .

النفوذ: الخروج و الإمضاء (۳)، يقال: نفذ في الأمر و القول نفوذاً، إذا أمضى فيه . « و أنفذ أمرك » در کلام معصوم يقال: أمره نافذ، أي مطاع متّبع، و این امر چنان که مفضّلاً ذکر می شود امر تکوین است که مطاع است، یعنی ابدأً قابل تمرد و عصیان نیست .

بالجمله، اعظم و اقهر و أشدّ و انفذ که در عنوان دعا است، تمام افعال التفضيل است که مشعر و حاکی بر مبالغه باشد .

یعنی: منزّه و مبرّائی تو، که چقدر عظیم و بزرگ است شأن تو، و چقدر غالب و قاهر است سلطنت و حکومت تو، و چه اندازه شدید است قوّت تو و نافذ و راسخ است امر تو .

### اقسام اوامر الهی

بعد بدان که: امر خدا نسبت به مخلوقین او دو نوع است:

[۱]: امر تکلیفی تشریحی .

[۲]: و امر تکوینی .

که آن اوّل خاصّ به بنی نوع انسان، و از حقّ تعالی صدور او به توسط انبیاء از اوّل خلقت است؛ و آن نیز دو قسمت از امور اصلیه که خمسه است از قبیل: توحید، مبدأ و معاد، إثبات انبیاء و اولیاء، و عدل . و از امور فرعیه که مهمات آنها

ص: ۲۱۸

۱-۱ \_ سوره مبارکه انعام، آیه ۹۱ .

۲-۲ \_ مصباح المتعجد، ص ۵۴۳، فی ترتیب نوافل شهر رمضان؛ و در آن: «علا فقهر» آمده است .

۳-۳ \_ اصل: الامضی .

هشت است ، و فروع بر آنها غیر محصور است .

و امور اصلیه مطلقاً از ابتدای ارسال رُسل ، و انزال کتب ابداً در هیچ قرنی از قرون برای هیچ امتی از امم ماضیه اختلاف نداشته . ولی امور فرعیه در هر قرنی به حسب اقتضای اهالی آن عصر از جانب خدا تغییر می نماید ، کما أنّ حکم القتل کان فی زمن موسی علیه السلام منحصره فی القصاص من دون أخذ الدیه و حکم الحج مخصوصه بزیاره بیت المقدس ؛ و فی زمان خاتم الأنبیاء کان ولی المقتول مخیراً بأخذ الدیه والقصاص ، و حجّه زیاره بیت الله الحرام . و الصوم فی الأمم الماضیه کان ثلاثه أشهر دون شهر واحد . إلى غیر ذلك .

این بود مجملی از امور فرعیه تشریحی .

اما امر تکوینی او که عامّ است و تمام ذرات موجودات را شامل و تمام مأمور به آن امرند ، و ابداً قابل إباء و عصیان نیست آن امر وجودی است ، المعبر عنه بکلمه « کن » ، چنان که در کلام مولانا امیرالمؤمنین علیه السلام که اقتباس از آیه کریمه فرموده اند می فرماید : « انما أمره إذا أراد شيئاً أن يقول له کن فيكون ، لا بصوت يقرع و لا بنداء يسمع ؛ بل انما كلامه سبحانه فعله » (۱) ؛ چه همان افعال خدا که ایجاد ممکنات و موجودات باشد از مکامن غیب بعینه امر خدا و کلام او است .

زیرا که امر و خطاب و کلام چیزی است که معرب و مشعر عمّا فی الغیب باشد ، و هر یک از موجودات که امر خدا و کلمه حقّ اند به واسطه آن است که به وجودشان حکایت از مقام غیب الغیوبی می نمایند ، یعنی آن اسماء و صفاتی که در مقام ذات مستور بود این موجودات عالم ظهور هر یک به قدر خودش ابراز و اظهار می نماید ، به همین لحاظ هم بر هر یک از آنها آیه تکوینی اطلاق شده که :

و فی کلّ شیء له آیه تدلّ علی أنّه واحد(۲)

چه آیت علامت ذو الآیه است .

## اقسام نواهی الهی

ص : ۲۱۹

۱-۱ \_ نهج البلاغه ، ص ۲۷۲ (خطبه ۱۸۶) ؛ شرح نهج البلاغه ، ج ۱۳ ، ص ۸۱ .

۲-۲ \_ نیز بنگرید : عده الداعی ، ص ۲۳۱ ؛ شرح نهج البلاغه ، ج ۶ ، ص ۴۱۲ .

علی الجملة ، پس چنان که امر خدای تعالی نسبت به قاطبه ممکنات دو امر است : امر تکوینی \_ که تمام ، اتیان و انقیاد است از غیر امتناع و عصیان \_ و امر تشریحی تکلیفی \_ که قابل اطاعت و انقیاد و ابا و تمرد و عصیان است \_ همچنین در مقابل نهی او هم دو قسمت است : نهی تکوینی ، و نهی تشریحی در ایجاد اثر مخصوص ، چون حلاوت در شکر امر خدا است در او ، ب\_ «كُنْ حُلُوًّا» و سلب آن اثر در موجودی دیگر ، چون حنظل نهی تکوینی خدا است در او بعدم کونه حلوًّا .

« و نفوذ امرک » که در عنوان دعا است ، اشاره به همان امر تکوینی است ، کما قال تعالی : « وَ اللَّهُ غَالِبٌ عَلَىٰ أَمْرِهِ (۱) » . و ایماء به امر و نهی تکوینی است ما ورد فی الحدیث : « أمر الله ابليس بسجده آدم و لم يشأ ، و نهی آدم عن أكل الشجرة و شاء (۲) » .

یعنی : خدا امر نمود شیطان را به سجده آدم تکلیفاً و تشریحاً به خطاب : « وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَىٰ وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ (۳) » .

« و لم يشأ » یعنی : نخواست سجده او را لآدم تکویناً ، چه در ذات شیطان قرار داده شده إباء و عصیان ؛ زیرا که اگر اطاعت و انقیاد از برای آدم نموده بود آن هم ملک بود نه شیطان ، چون که نافرمانی و تمرد لازمه ذات شیطان است ، چنان که نهی نمود آدم را از اکل شجره منهبیه به حسب امر تکلیف و تشریح به موجب خطاب : « يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَ زَوْجُكَ الْجَنَّةَ وَ كُلَا مِنْهَا رَغَدًا حَيْثُ شِئْتُمَا وَ لَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ (۴) » .

« و شاء أكله من آدم تکویناً » ، چه از لوازم ذات انسان است قربت به شجره طبیعت و نزول و هبوط او به عالم طبع و تعلق به بدن ؛ زیرا که قبل از تعلق او به این شجره خبیثه (۵) لم یکن انساناً بل کان ملکاً ، کما قیل :

ص : ۲۲۰

۱-۱ \_ سوره مبارکه یوسف ، آیه ۲۱ .

۲-۲ \_ الکافی ، ج ۱ ، ص ۱۵۱ ، باب المشیه و الإراده ، حدیث ۳ ، با کمی اختلاف .

۳-۳ \_ سوره مبارکه بقره ، آیه ۳۴ .

۴-۴ \_ همان ، آیه ۳۵ .

۵-۵ \_ اقتباس از کریمه سوره ابراهیم ، آیه ۲۶ .

من ملک بودم و فردوس برین جایم بود آدم آورد در این دیر خراب آبادم(۱)

و آن که از نقصان عقل و عدم بصیرت ایراد نماید که با نفوذ امر و احاطه علم خدا به قربت انسان به عصیان و اکل او از شجره منیه ، چه مصلحت بود .

### علت نزول انسان از عالم علوی به سفلی

و در نزول انسان از مقام علو به مرتبه اسفل السافلین و استیلائی شیطان بر ذریه او گوئیم : به مقتضای حدیث قدسی : « إنه جعلت معصیه آدم سبباً لعماره هذا العالم »(۲) ، چون حکمت بالغه الهیه اقتضا نمود نزول آدم را از مقام اعلی به مقام اسفل ، به واسطه بلوغ به کمال و وصول به مرتبه خلافت و معرفت ، لذا بعد از خمیره طینت آدم بیدین جلال و جمال و نفخ روح امری قال : « إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً »(۳) «فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ (۴)» ، یعنی : بعد از تکمیل هیكل جسدی انسان در رحم و طی مقامات و اطوارات از نطفه و علقه و جنین و اضافه و افاضه روح امری در این کالبد مظلمه بدن که نظیر لیلہ القدر است .

اولاً امر فرمود به تنزل ملائکه و روح فیها ، یعنی : آن ملائکه که اشاره و ایما به قوی و مدارک ظاهره و باطنه و از جنود روح اند به اذن و امر خدا برای محافظت او نازل شدند .

و بعد از هبوط و نزول در این لیلہ القدر امر نمود که واقع شوید از برای آدم حال بودنشان « ساجدین » ، ای مطیعین و منقادین دون مخالفین و متمردین ، فانقادوا له الملائکه کلهم أجمعون ، یعنی : هر یک از آنها در آن خدمت و عبادتی که خدا مأمور فرموده بود عمل نمودند ، چه عمل هر یک از قوی « فیما خلق لأجله »

ص : ۲۲۱

۱-۱ \_ حافظ شیرازی ، مطلع غزل : « فاش می گویم و از گفته خود دلشادم . . . » .

۲-۲ \_ در مصادر معتبر حدیثی یافت نشد ، ولیکن بنگرید : ریاض السالکین ، ص ۱۸۵ .

۳-۳ \_ سوره مبارکه بقره ، آیه ۳۰ .

۴-۴ \_ سوره مبارکه حجر ، آیه ۲۹ .

عبادت آنها است ، یعنی : عبادت سامعه که یکی از مستخدمین انسان است شنیدن و از باصره دیدن ، و از ذائقه چشیدن ، و از شامه استشمام روایح است ، الی غیر ذلک .

### ابلیس و واهمه در انسان

و تمام در اطاعت و انقیاد و آدم عمل فی « ما خلق لأجله » خود را به انجام رساندند إلا ابلیس واهمه ، که لایطیع و لاینقاد للانسان ، بل « أَبَىٰ وَاسْتَكْبَرَ (۱) » و « قَالِ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ (۲) » ، یعنی : چون شیطان واهمه نظرش قاصر از معرفت حقیقت انسان و واقف و ناظر به همان هیكل ترابی او است ، و ادراک نکرده مقام روحانیت آدم را که روحش از روح الله و خلیفه خدا است در عالم ارض ، لذا قال : « أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ (۳) » ؛ و به خلاف ملائکه قوی تمرد امر خدا را در سجده به آدم نموده و نیز از انقیاد و اطاعت امر انسان خارج شده چنان که مشهور است که انسان به چشم و گوش امر نماید ، بین و بشنود بدون تمرد دید و شنید .

ولی مثلاً در جسد میت آنچه عاقله به واهمه ثابت می نماید که او چون سایر جمادات ابداً مبدأ اثر نیست ، نباید از او وحشت نمود ، ابداً قبول این امر را نکرده و از او هراسان است ، چنان که آنچه حق تعالی خطاب می فرماید که : سوی خدا از عباد او بذاته لایضرّ و لا ینفع اند ، نباید پیش غیر تذلل نموده او را مؤثر دانست ؛ زیرا که آنها فی حاقّ الواقع کأ نهم خشب مسندہ اند (۴) ، باز هم آن شیطان واهمه به همان عقیده فاسده خود ، آنها را معبود خود دانسته ، از آنها طلب جلب منافع و دفع مضرات نماید ، كما ورد فی الحدیث : « کلّ ما میزّتموه بأوهامکم فی أدقّ معانیه فهو مخلوق ، مصنوع مثلکم ، مردود إلیکم » (۵).

باری ، پس برای عمارت عالم به توسط آدم خداوند آن شیطان را مستولی بر او

ص : ۲۲۲

۱-۱ \_ سوره مبارکه بقره ، آیه ۳۴ .

۲-۲ \_ سوره مبارکه اعراف ، آیه ۱۲ .

۳-۳ \_ همان .

۴-۴ \_ اشاره به آیه ۴ سوره مبارکه منافقون می باشد .

۵-۵ \_ بحار الأنوار ، ج ۶۶ ، ص ۲۹۲ : \_ فهو .

نمود که اگر شیطان نبود و انسان عصیان نکرده بود، و تمام افراد ناس در اطاعت و انقیاد خدا و طلب معرفت و ایمان بالله و کتبه و رسله و الیوم الآخر بودند، باقی بود عالم و آدم بر همان طبقه واحده از انبیاء و اولیاء و نظام عالم مختل و مهمل مانده بود، به واسطه عدم نفوس عاصیه قاصیه غلاظ، المباشره لأعمال الشاقه الدنیویه، كما ورد: «لولا الحمقاء لخربت الدنيا» (۱).

پس از این حیث نهی آدم تکلیفاً و شاء کله تکویناً، و لو شاء الله عدم أكل آدم من الشجره لما غلبت اراده آدم على مشیه الله، به مقتضای: «ما شاء الله كان وما لم يشأ لم يكن»، و أمر ابليس و لم يشأ، و لو شاء الله إطاعه الشيطان لما غلبت مشیه الشيطان على إرادة الرحمن، لذا قيل:

اگر بینی بد و نیکی، مزین دم که هم ابلیس می باید، هم آدم

از آن روید گل و خار اندر این باغ که هم طاووس در کار است و هم زاغ

و من هذا قيل في جواب من قال: «سبحان من تنزه عن الفحشاء»، «سبحان من لا يجرى في ملكه إلا ما يشاء» (۲).

### وجوب مرگ برای تمام انسانها

قوله عليه السلام: سُبْحَانَكَ قَضَيْتَ عَلَيَّ جَمِيعَ خَلْقِكَ الْمَوْتَ مِنْ وَحْدِكَ وَمَنْ كَفَرَ بِكَ.

«سبحانک»: از اسماء تنزیهیه و تقدیسیه است.

قضیت: ای حکمت علی جمیع خلقک الموت؛ چه موت نه منحصر به انسان است، بلکه آنچه در عالم ایجاد و خلق است در تحت این امر و حکم مقهور و مغلوب اند، چه موت که مقام فنا و نیستی است حکم حتمی است بر عموم به مقتضای: «كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ \* وَيَبْقَى وَجْهَ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ» (۳).

پس عنوان دعا آن که: چقدر منزّه و میرائی که از رعایت صلاحیت حال عباد

ص: ۲۲۳

۱-۱ ر. ک: تفسیر کنزالدقائق، ج ۱، ص ۳۴۳. در غررالحکم ۱۴۳ آمده است: لو عقل أهل الدنيا لخربت الدنيا.

۲-۲ بنگرید: اسرارالحکم، ص ۱۸۶: جمله اول، گفتار قاضی عبدالجبار معتزلی است که أبو اسحاق اسفراینی دنبال آن جمله دوم را گفته است.

۳-۳ سوره مبارکه رحمن، آیات ۲۶ و ۲۷.



خود حکم نموده [ای] بر آنها موت را، اعمّ از آن که توحید نماید تو را، یا تکفیر و تکذیب نماید تو را قضا. و حکم موت بر آنها از همان ابتداء خلقت آنها است.

### جبرئیل و جنود او

چنان که جنود جبرئیل بر آنها از همان ابتداء موکل اند که آنها را تربیت به علم و معرفت و ترغیب به هدایت و ارشاد نمایند.

### اسرافیل و جنود او

و جنود اسرافیل مأمور بر آنها اند که روح هر یک را که در نوم، قطع علاقه از بدن می نماید به مقتضای: «النوم أخ الموت (۱)» باز آنها به امر خدا در صبح به نفخ صور ابدان میتة را احیاء بعد الموت نموده، و انتشار در کسب معیشت و طلب حوائج می دهند کما ورد فی دعاء الانتباه بعد النوم: «الحمد لله الذی أحيانا بعد ما أماتنا، و اليه النشور» (۲). سَمَى النّوم موتاً، لأنّه يزول معه الحس و الحركة.

### میکائیل و جنود او

و نیز جنود میکائیل بر او موکل اند که جذب و جلب اغذیه نموده به توسط اعوان خود آن غذا را از معده که مطبخ بدن است به وساطت عروق و آورده و شرائین کبیل و تقسیم نموده، به هر عضوی از اعضاء بدن آنچه از غذا بدل ما یتحلّل او که لایق به او و سهم او است برساند.

### عزرائیل و جنود او

همچنین از ابتداء خلقت جنود عزرائیل هم به هر فردی از افراد ناس از جانب حق تعالی موکل اند، و به توسط اعوان خود آنها فائزاً در ذوب و تحلیل ابدان و نزع ارواح از او مشغول اند، کما قال تعالی: «قُلْ يَتَوَفَّكُم مَّلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ

ص: ۲۲۴

۱-۱ \_ بحارالانوار، ج ۷۳، ص ۱۸۹ و ج ۸۴، ص ۱۷۳.

۲-۲ \_ عوالی اللئالی، ج ۱، ص ۱۰۴؛ بحارالانوار، ج ۷۳، ص ۲۱۸.

بِكَم» (۱)، یعنی: بگو به آنها که قبض ارواح می کند شما را ملک موتی که موکل بر شما است و شما از او غافلید نهایت تا انقضای اجل محدود آنچه از بدن مادام العمر برای نزع روح به توسط جنود و اعوان موکله عزرائیل قبض و اخذ شده، و یوماً فیوماً به تحلیل می رود.

### مرگ و فرآیند آن

حق سبحانه و تعالی آنآ فآنا از اغذیه و اشربه به توسط میکائیل بدل او را می رساند، چون شعله چراغ که آنچه از روغن او به تحلیل رود باز بدل او را برسانند، نهایت جنود میکائیل موکله بر بدن در عمل خود در جلب بدل ما یتحلل از ابتداء در ازدیاد و قوه اند، و بعد کم کم در نقصان به مقتضای: «وَمَنْ نُعَمِّرْهُ نُنَكِّسْهُ فِي الْخَلْقِ (۲)» بخلاف اعوان ملک الموت که از ابتداء خلقت دائماً در قوه و تزییدند، تا آخر غلبه برطرف مقابل خود نموده، و غلبه او موت است.

چنانکه مشهود است که آن قوه در جلب و اخذ بدل ما یتحلل در طفل. «إِذْ ابْتَدَأَ» در تزیید است یعنی آنچه از بدن او به تحلیل می رود بدل او را اخذ می نماید و به اعضا می رساند، و مازاد او را صرف نموده و تا انتهای سن شباب نمو می دهد در اقطار ثلاثه، یعنی در طول و عرض و عمق، تا انتهای سن وقوف؛ و در سن وقوف آن قوه غاذیه قدرتی ندارد که زیاده از همان بدل ما یتحلل چیزی اخذ نموده، و نامیه بر اقطار بدن بیفزاید.

و بعد از سن وقوف سن شیخوخیت و کهولت است که آن قوه ضعیف شده که علاوه بر آن که نمی تواند بر بدن اضافه نماید و نمو بدهد، قادر بر همان اخذ بدل ما یتحلل هم کما هو حقّه نیست، این است که بدن کم کم از طراوات افتاده، زرد و لاغر می شود، تا بالأخره خیلی ضعیف پیدا نموده، نهایت ضعف و وقوف او و غلبه قوه محلله روحی که در تمام بدن مادام الحیاه در انبساط و انتشار است، نزع و موت است.

ص: ۲۲۵

۱-۱ \_ سوره مبارکه سجده، آیه ۱۱.

۲-۲ \_ سوره مبارکه یس، آیه ۶۸.

و چون تمام این قوی و ملائکه به منزله آلات و ادوات اند در انجام مأموریت ؛ لهذا جائی فعل ملک الموت را حق تعالی نسبت به خود دهد که : « اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا (۱) » ، و از همین نظر است که داعی علیه السلام در فقره دعا که گذشت عرض می نماید : « قضیت علی جمیع خلقک الموت » ، یعنی تو امر و حکم نموده بر عموم خلائق ذی حیات خود موت را ، کما قیل :

الموت لا والدأ یبقی و لا ولدأ [هذا السبیل إلی أن لا تری أحدأ (۲)]

[إن لم تمت غبطه تمت هرما] للموت کأس ، و کلّ الناس ذائقه (۳) پس ثابت شد که جنود عزرائیل از همان ابتداء ولادت انسان موکل و متصرف در اخذ و قبض ارواح اند تا انتهاء اجل مسمی کما قال صدر المتألهین قدس سره :

ز آغاز کار جانب جانان همی رویم مرگ ار پسند نفس نه جان راست صد شعف (۴)

و قال علی علیه السلام :

أی یومین (۵) من الموت أفرّ یوم ما قدر أو یوم قدر

یوم ما قدر لم أخش الردی و اذا قدر لم یغن الحذر (۶)

و چون فرض و وجوب موت برای انسان بلوغ او است الی کماله و غایه وصوله الی لقاء الله لهذا قال الداعی علیه السلام :

### مرگ و بازگشت به سوی خداوند

وَ كُلُّ ذَائِقُ الْمَوْتِ، وَ كُلُّ صَائِرٍ إِلَيْكَ.

به واسطه آن که غرض قصوی از خلق سماوات و ارض و دوران افلاک و سیر کواکب رسانیدن اشیاء است الی غایاته الذاتیه و خیراته الاصلیه . و شکی نیست که

ص : ۲۲۶

۱-۱ \_ سوره مبارکه زمر ، آیه ۴۲ .

۲-۲ \_ مناقب آل ابی طالب ، ج ۱ ، ص ۲۳۸ ؛ بحارالانوار ، ج ۲۲ ، ص ۵۲۳ .

۳-۳ \_ تفسیر القرطبی ، ج ۴ ، ص ۲۹۷ ؛ فیض القدر ، ج ۱ ، ص ۷۸ : « للموت کأس و المرء ذائقها » .

۴-۴ \_ حکیم سبزواری . ۵ \_ اصل : یومین . ۶ \_ دیوان امام علی علیه السلام ، ص ۱۹۳ ؛ بحارالانوار ، ج ۴۲ ، ص ۵۸ ؛ مناقب آل ابی طالب ، ج ۳ ، ص ۸۴ .

دنیا داری است مشحونه به آفات و محن و آلام و نقایص و مقصود اصلی از ابداع وجود از باری تعالی و فیضه آن یصل کل ناقص إلى کماله .

« و النفس فی أوائل إنشائها ضعيفه الوجود ، ثم تخرج فی أيام الحياه البدنيه من القوه الی الفعل ، و یشتد وجود الروح و یضعف البدن ، و یهرم و یکلّ القوى و الآلات شيئاً فشيئاً ، لأنّ کلّها جسمانيه و الأمور الجسمانيه متناه التأثير ، و هكذا حاله الی أن یغنی من (۱) البدن و یموت ، و یبقی الروح راجعه الی ربّه کما قال تعالی : « يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ \* ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً (۲) » . (۳)

و قال : « أَلَا إِلَى اللَّهِ تَصِيرُ الْأُمُورُ (۴) » ، أي الأرواح تصیر و ترجع بعد تعلّقها عن البدن راجعه الی الله ؛ لأنّ العالم ، عالمان : عالم الخلق و عالم الأمر .

عالم الخلق : کلّ ما خلق من شیء .

و عالم الأمر کلّ ما أوجد من لا شیء بمجرّد أمر الله من غیر استعداد و قوه ، کما قال تعالی : « أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَ الْأَمْرُ (۵) » .

و گاهی تعبیر می شود از عالم خلق به عالم ملک ، و از عالم امر به عالم ملکوت ، و قال تعالی : « فَسَيَبْحَثُ الَّذِي فِي يَدَيْهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ (۶) » ، أي أرواحهم فی تصرّفه و إليه ترجعون ، أي نفوس و أرواحهم ترجعون الی الله بعد قطع علائق الدنيا و أوزار الطبیعه و ثقل البدن . و در این رجوع مساوی است مؤمن و کافر چنانچه در فقره دعا گذشت ، که : « کلّ صائر إليك » .

قوله عليه السلام : فَتَبَارَكَ وَ تَعَالَيْتَ .

تبارک : أي کثرت نعمتک و اتّسعت رحمتک ، کما قال تعالی : « فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ (۷) »

و تعالیت : أي أنت فوق کلّ شیء ، و کلّهم تحت تسخیرک و تذلیلک .

ص : ۲۲۷

۱-۱ \_ المظاهر الإلهیه : یفنی البدن .

۲-۲ \_ سوره مبارکه فجر ، آیات ۲۷ و ۲۸ .

۳-۳ \_ بسنجید : المظاهر الإلهیه ، ص ۹۶ ؛ اسرار الآیات ، ص ۹۳ .

۴-۴ \_ سوره مبارکه شوری ، آیه ۵۳ .

۵-۵ \_ سوره مبارکه اعراف ، آیه ۵۴ .

۶-۶ \_ سوره مبارکه یس ، آیه ۸۳ .

۷-۷ \_ سوره مبارکه مؤمنون ، آیه ۱۴ .

قوله عليه السلام: لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ وَحْدَكَ [لَا شَرِيكَ لَكَ].

یعنی: نیست معبود و مطاع و مؤثری جز تو و در اثر واحدی بلا شریک .

بعد بدان که: توحید حق تعالی سه قسمت است که عباد موحد باید تصدیق نمایند؛ اول: توحید ذات، دوم: توحید صفات، سوم: توحید افعال.

### توحید ذاتی

اما توحید ذات آن که: قائل باشد که خدا در ذات شریک ندارد، واحد و فرد است، چنان که احد است، یعنی: بسیط الذات است نه آن که چون ممکنات مرکب باشد از اجزاء خارجی چون ماده و صورت؛ و از اجزاء معنوی چون ماهیت و وجود و جنس و فصل، چه هر مرکب از اجزاء در تحقق محتاج به اجزاء است. و این توحید ذاتی وقتی ثابت می شود که موحد به مقتضای: «یا هو یا من هو یا من لیس الا هو» (۱) وجود را بالحقیقه از کلیه موجودات سلب و ساقط نموده، به مفاد «التوحید إسقاط الإضافات» (۲)، تمام را مظاهر آیات آفاقی و انفسی خدا داند، كما قال تعالی: «وَفِي الْأَرْضِ آيَاتٌ لِلْمُوقِنِينَ \* وَفِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ» (۳)، و به این لحاظ است که «كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ» (۴).

### توحید صفاتی

اما توحید صفاتی آن است که: موحد آنچه صفات علیا و اسماء حسنی در موجودات مشاهده می نماید تمام را از صقع ربوبیت دانسته، و جمیع را مظاهر صفات او ملاحظه نماید؛ یعنی انسان را که اشرف ممکنات است مظهر حی، علیم سمیع، بصیر مدرک داند، و کلیه طبایع را مظهر یا ضارّ و یا نافع، حتی هدایت و ارشاد هادیان و اضلال مضلین را از او داند، به مقتضای اسم «یا هادی»، و «یا

ص: ۲۲۸

۱-۱ \_ بسنجید: بحارالانوار، ج ۹۲، ص ۱۶۹: «یا هو یا هو یا» من لیس کهو الا هو یا من لاهو...» .

۲-۲ \_ بنگرید: عوالی اللئالی، ج ۴، ص ۱۲۹؛ شرح الاسماء الحسنی، ج ۱، ص ۷۸.

۳-۳ \_ سوره مبارکه ذاریات، آیات ۲۰ و ۲۱.

۴-۴ \_ سوره قصص، آیه ۸۸.

مضلل، كما قيل :

آنچه در چشم جهان بینت نکو است عکس حُسن و پرتو احسان او است

گر بر آن احسان و حسن ای حق شناس از تو روزی در وجود آید سپاس

در حقیقت آن سپاس او بود نام این و آن لباس او بود

## توحید افعالی

اما توحید افعالی آن که : تمام آثار و افعالی که در قاطبه افراد انسان و حیوان حتی در ذوات طبایع و اجرام مشاهده می شود موخِیدِ کلیه باید مبدأ آثار را خدا داند ، که اگر چیزی را سواى حق تعالی مستقلاً مؤثر آثار تصوّر نماید به مقتضای : « وَ مَا تَشَاوُنَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ (۱) » ، « و لا حول و لا قوه الا بالله » (۲) هنوز در شرک خفی است ، نه در توحید حقیقی ؛ و به این لحاظ است آیه شریفه : « وَ مَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَ لَكِنَّ اللَّهَ رَمَى (۳) » ، و نیز ایماء به این مقام است قوله تعالی : « وَ يَعِذُّبُهُمُ اللَّهُ بِأَيْدِيكُمْ (۴) » كما قيل : گر گزندت رسد ، ز خلق مرنج که نه راحت رسد ز خلق ، نه رنج [ . . . ]

گر چه تیر (۵) از کمان همی گذرد از کمان دار بیند اهل خرد (۶)

چنان که بظاهر ، حیات ظاهریه اشیاء به ماء است ، به مفاد : « وَ جَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ (۷) » ، نسبت به خود فرماید : « هُوَ يُحْيِي وَ يُمِيتُ (۸) » ، و اضاءه

ص : ۲۲۹

۱-۱ \_ سوره مبارکه تکویر ، آیه ۲۹ .

۲-۲ \_ اقتباس از سوره مبارکه کهف ، ۳۹ .

۳-۳ \_ سوره مبارکه انفال ، آیه ۱۷ .

۴-۴ \_ سوره مبارکه توبه ، آیه ۱۴ .

۵-۵ \_ اصل : پیش .

۶-۶ \_ گلستان ، سعدی شیرازی ، حکایت ۲۴ ، « ملک زوزن را خواجه . . . » .

۷-۷ \_ سوره مبارکه انبیاء ، آیه ۳۰ .

۸-۸ \_ سوره مبارکه یونس ، آیه ۵۶ .

عالم به ظاهر از شمس و قمر است ، به خود منسوب نموده که : « اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ (۱) » ، آی الله منور السماوات و الارض .

و نیز با آن که به وسایل و وسایط آباء سبعه و امهات اربعه و تأثیر أشعه شمسیه و قمریه ، و به معاونت مَلَك نامیه موکله بر نباتات تکمیل اشجار و زراعات می شود ، مع ذلك یسقط الآثار عن الكل ، و یستند إلى ذاته الشریف ، و قال : « أَأَنْتُمْ تَزْرَعُونَهُ أَمْ نَحْنُ الزَّارِعُونَ (۲) » ، چنان که تصویر اشکال به ظاهر فعل مصوره است از او سلب نموده و اضافه به خود دهد ، « و الله یصورکم فی الأرحام کیف یشاء (۳) » ، الی غیر ذلك ، لذا قیل :

مؤثر حق شناس اندر همه جای ز حد خویشتن بیرون منه پای (۴)

و به این نظر است که چون منجمون آثار این عالم عنصریات را مستقلاً از حرکات و اتصالات و مقارنات کواکب دانسته ، و هر شکلی از اشکال آنها را منشأ اثری تصویری نمایند و گویند : لرحل کذا و کذا من الآثار ، و للمشتری کذا و کذا ، و للشمس والقمر کذا و کذا ، و لم یشعروا بمقام التوحید أسند التکذیب الیهم ، و قال الرسول : « المنجمون یكذبون برّب الکعبه (۵) » ، یعنی : چون از قصور فهم آنها را بذاته مؤثر این آثار دانند کأنه تکذیب به فاعلیت و ربوبیت حق تعالی نموده اند ، کما قیل :

منجم کو (۶) ز ایمان بی نصیب است اثر گوید از این شکل غریب است (۷)

و قال تعالی توبیخاً لهم : « وَ یَجْعَلُونَ لِمَا لَا یَعْلَمُونَ نَصِیبًا مِّمَّا رَزَقْنَاهُمْ تَاللّٰهِ لَتَسِئِلُنَّ عَمَّا كُنْتُمْ تَفْتُرُونَ (۸) » علی الله ، یعنی منجمین و طبعیین (۹) و دهرین قرار می دهند از برای اشیاء عذیم الشعور کواکب نصیب و حظی از برای آن چیزهائی

ص : ۲۳۰

۱-۱ \_ سوره مبارکه نور ، آیه ۳۵ .

۲-۲ \_ سوره مبارکه واقعه ، آیه ۶۴ .

۳-۳ \_ اقتباس از سوره مبارکه آل عمران ، آیه ۶ .

۴-۴ \_ گلشن راز ، شبستری ، جواب از « سؤال از ناسیت قرب و بعد . . . » .

۵-۵ \_ در مصادر حدیثی معتبر یافت نشد . ولیکن بسنجید: بستان السیاحه ، ۵۰۰ .

۶-۶ \_ مصدر : چون .

۷-۷ \_ گلشن راز ، شبستری ، « قاعده تفکر در آفاق » .

۸-۸ \_ سوره مبارکه نحل ، آیه ۵۶ .

۹-۹ \_ اصل : طبعیین .

که ما رزق افراد بشر قرار داده ایم .

یعنی : تکمیل ارزاق خودشان را که ما مستقلاً به آنها عنایت کرده ایم نسبت به حرکات افلاک و سیر کواکب عظیم الشعور می دهند ، به خدا قسم که ما از آنها سؤال و مؤاخذه می نمائیم از این بهتان و افتراء آنها ، که فعل ما را نسبت به غیر ما می دهند ، با آن که : « وَ مَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا (۱) » ، چه معلوم است که مبدأ اثر در اعیان ممکنات وجود است ، اعتم از وجود سماء و سماوی ، و ارض و ارضی ، و وجود در همه جا از ناحیه حق است ، پس آثار کلا و طراً از او است ، لذا قیل :

موحد (۲) را که وحدت در شهود است نخستین نظره بر نور وجود است (۳)

### ایمان و اقسام آن

قوله عليه السلام : آمَنْتُ بِكَ ، وَ صَدَّقْتُ رُسُلَكَ ، وَ قَبِلْتُ كِتَابَكَ .

اولاً- بدان که : ایمان ، اقرار به لسان و تصدیق به جنان و عمل به ارکان است . (۴) و حقیقت ایمان به معنی ایقان ، و آن نیست (۵) به مجرد لقلقه لسان ، بلکه یقین امری است که در قلب حاصل می شود از طریقه برهان ، که مصدر آن علم و برهان منتهی به انبیاء است ، از این است که مرادف فرموده است داعی علیه السلام ، ایمان و یقین به خدا را به یقین به قاطبه انبیاء علیهم السلام و رسل ، چنان که باز ایمان به آنها موقوف است به قبول نمودن جمیع کتب سماویه که به توسط انبیاء بر خلق نازل شده ، کما قال تعالی : « الْمُؤْمِنُونَ كُلُّ آمَنَ بِاللَّهِ وَ مَلَائِكَتِهِ وَ كُتُبِهِ وَ رُسُلِهِ (۶) » و الیوم الآخر .

و ایمان به خدا کما هو حقه حاصل نمی شود مگر وقتی که از طریقه برهان علمی که سلسله او منتهی به وحی و الهام است یقین حاصل نمائی بر مبدای واجب الوجود ، غنی بالذات ، و بعد به اسماء حسنی و صفات علیای او که او ذاتی

ص : ۲۳۱

۱-۱ \_ سوره مبارکه هود ، آیه ۶ .

۲-۲ \_ مصدر : محقق .

۳-۳ \_ گلشن راز ، شبستری ، جواب از « سؤال در ماهیت فکرت » .

۴-۴ \_ بنگرید به : الأمالی ، صدوق ، ص ۲۶۸ ؛ الخصال ، ص ۱۷۹ . «الایمان اقرار باللسان و معرفه القلب...»

۵-۵ \_ اصل : آن این است .

۶-۶ \_ سوره مبارکه بقره ، آیه ۲۸ .



است مستجمع این صفات ، و این اسماء مشتقّ از اوصاف قدیمه است در او ، نه اسم علم ، یعنی ذات حقیقت این صفات است ، آی آنه نفس العلم و القدره والإرادة والحیاه .

و هم چنین ایمان به او وقتی است که به مراتب توحید ذاتی و صفاتی و افعالی او \_ چنان که ذکر شد \_ موقن باشد ، چنان که ایمان به رسل او بعد از آن است که ایقان حاصل شود به یکصد و بیست و چهار هزار نفر انبیا که قلبی از آنها رسولند ، یعنی صاحب کتاب و مأمور به تبلیغ احکام ، و پنج نفر از آن جمله اولوالعزم اند ، یعنی صاحبان رأی و عزم و احکام ، که احکام هر یک ناسخ حکم رسول قبل از او است ، و یک نفر از آن خمسه از باب جامعیت او اوصاف و کمالات تمام را خاتم ، چه به او ختم باب نبوت شده ، چون وجود محمد بن عبدالله ، منادی بقول : « لا نبی بعدی » (۱) .

### ایمان به کتاب خدا

و همچنین ایمان به کتاب خدا حاصل نمی شود مگر بعد از ایقان به تمام کتب منزله ، که من جمله از او است صیحف ابراهیم علیه السلام و تورات موسی علیه السلام و انجیل عیسی علیه السلام و زبور داود علیه السلام و فرقان محمد صلی الله علیه و آله که جامع و حاوی کمالات و حقایق کتب متقدمین و متأخرین است کما قال صلی الله علیه و آله وسلم : « أوتیت جوامع الکلم » (۲) .

### اقسام کتاب الهی و آیات و کلمات آن

باری ، کتاب خدا که صاحب ایمان و ایقان باید به حقایق او تصدیق نماید از روی علم و تحقیق نه از روی ظنّ و تقلید اولاً دو قسم است ، تکوینی و تدوینی ، اما کتب تدوینی که مسطور و مرقوم بر قرطاس و مابین دفتین است مذکور شد ؛ ولی کتاب تکوینی او نیز انواع و اقسامی دارد . به لحاظ اولّ کلیه عالم وجود کتاب الهی است ، کما قیل :

ص : ۲۳۲

۱-۱ \_ الکافی ، ج ۸ ، ص ۲۵ ؛ الأمالی ، صدوق ، ص ۴۶ ؛ کشف الغمه ، ج ۱ ، ص ۳۳۷ .

۲-۲ \_ ارشاد القلوب ، ج ۱ ، ص ۱۲ ؛ عوالی اللئالی ، ج ۴ ، ص ۱۲۰ ؛ بحارالانوار ، ج ۸۰ ، ص ۲۷۶ .

به نزد آن که جاننش در تجلی است همه عالم کتاب حق تعالی است

عرض اعراب و جوهر چون حروف است مراتب همچو آیات وقوف است

از او هر عالمی چون سوره خاص یکی چون فاتحه دیگر چو اخلاص (۱)

چه معنای کتاب که : « ما یکتب فیه » باشد بر عالم وجود صادق است ، زیرا که او مسطور و مرقوم از آیات تکوینی و کلمات وجودی است ، چه بر هر موجود بما هو موجود چون بذاته مشعر مراتب غیب و به آثار و صفات خود مظهر و مبرز صفات و اسماء ذات غیب الغیوب حق است « آیه » و « کلمه » اطلاق شده ، کما قال تعالی : « وَ بِكَلِمَةٍ مِنْهُ اسْمُهُ الْمَسِيحُ (۲) » ، و قال مولانا أميرالمؤمنین علیه السلام فی حق آدم علیه السلام :

و أنت کتاب المبین الذی بأحرفه تظهر المضمّر

أترعم (۳) انک جرم صغیر و فیک انطوی العالم الاکبر (۴)

و قال فی حق ذاته الشریف : « أنا کلام اللّٰه الناطق » (۵) ، پس عالم بتمامها کتاب تکوینی ، است و چون حاوی بر مراتب طولیه است از مراتب سته ، لهذا آنها هر یک به منزله سوره [ای] است از آن کتاب ، جواهر عالم چون ثابت و محقق اند به منزله حروفات آن سوره اند ، و اعراض تسعه به منزله اعراب اند .

### قاعده امکان اشرف

و مراتب متفاضله عالم در تقدّم و تأخر علیّت و معلولیت چون آیاتی اند که باید وقوف در او نمود که تا مرتبه فوق کسب افاضه از مبدأ ننماید نوبت به مرتبه احسن از او نمی رسد به طریق امکان اشرف در قوس نزول ، و طریقه امکان احسن در

ص : ۲۳۳

۱-۱ \_ گلشن راز ، شبستری ، « قاعده در تشبیه کتاب آفرینش » .

۲-۲ \_ سوره مبارکه آل عمران ، آیه ۴۵ .

۳-۳ \_ مصدر : و تحسب .

۴-۴ \_ دیوان علی علیه السلام ، ص ۱۷۵ : با تقدیم و تأخیر در ابیات .

۵-۵ \_ بحار الأنوار ، ج ۳۰ ، ص ۵۴۶ و ج ۷۹ ، ص ۱۹۹ .

قوس صعود، چنان که مبرهن است که در نزول و هبوط تا اشرف از اشرف اخذ وجود و فیض از مبدأ فیاض مطلق نماید نوبت وجود بمادون او نمی رسد.

این است که اول آن چیزی که از مبدأ وجود گرفته صادر شد عقل اول است که او صادر نخستین است به مفاد: «اول ما خلق الله العقل» (۱)، زیرا که در عالم وجود بشرآشیره هیچ موجودی رتبه و مقام او را ندارد، و بعد از او به توسط آن افاضه فیض به عقل ثانی که احسن از عقل اول است و اشرف از مادون، به همین ترتیب افاضه وجود شد تا انتهای به عقل عاشر که عقل فعال است.

و عقل عاشر صاحب دو جنبه است جهت و جنبه امکان و وجه النفسی که (۲) ظلمانی است، و جهت و جنبه وجود و نورانیت بر وجه الهی.

حق تعالی از جهت وجه الهی او در سلسله هبوط و نزول نفس کلیه را ایجاد فرمود؛ و از جهت وجه النفسی و امکان او، فلک اقصی را به همین ترتیب، تا منتهی شوند نفوس به نفوس نباتیه و افلاک به فلک قمر، چنانچه از جهت نورانیت نفس صور برزخیه مثالیه را ایجاد فرمودند، و از جهت ظلمانیت نفس طبایع جرمیه مرگبه معدنیه را، به همین طریق تا سلسله وجود منتهی شد به بسایط خارجی و عناصر اربعه که امهات عوالم طبع اند از نار و هوا و ماء و ارض که مرتبه او در وجود اسفل از مراتب سافله است که اگر یک درجه دیگر نور وجود از او تنزل می کرد منتهی به عدم شده بود، این است انتهای قوس نزول.

### قاعده امکان احسن

و باز از آنجا نور وجود در قوس صعود و عروج الی الله به مقتضای: «أَلَا إِلَى اللَّهِ تَصِيرُ الْأُمُورُ» (۳) و ترقی به مبدأ المبادی است به طریق امکان احسن، یعنی تا مرتبه احسن از احسن استیفا[ی] وجود از مبدأ جود ننماید نوبت وجود به اشرف تر از او نرسد، چنان که حق تعالی در ترقی و عروج انسان درجه بعد درجه فرماید:

ص: ۲۳۴

۱-۱ \_ عوالی اللثالی، ج ۴، ص ۹۹؛ شرح نهج البلاغه، ج ۱۸، ص ۱۸۵؛ بحارالانوار، ج ۱، ص ۹۷.

۲-۲ \_ اصل: و.

۳-۳ \_ سوره مبارکه شوری، آیه ۵۳.

« هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ (۱) » ، چه تراب در ترقی ، ترکیب شده مقام جمادیت و معدنیت پیدا نماید ، یعنی :  
أَوَّلًا : اغذیه نباتیه حیوانیه است و از او تَكُونُ ماده نطفه حاصل شود ، به همین اطوار از علقه و مضغه و جنین و طفل و مراهق و  
شاب و کهل و شیخوخت ، تا در انتها چنان که فرماید : « لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ (۲) » ، فایز شود به مقام عقل قدسی و نفس مطمئنه که  
ابتداء اصل خلقت اند .

[چهارم پاکی قلب است از غیر] و آنجا منتهی می گرددش سیر

و چون تمام قوس نزول و صعود منتهی در وجود انسان کامل محمدی است که او غایه الغایات و لب اصفا و ثمره شجره وجود  
، بلکه آن حقیقت کلیه از حیث روح و بدن عالم وجود است بتمامها ، یعنی او است انسان کبیر که عقلش عقل کل ، و نفسش  
نفس کل ، و جسمش جسم کل [است] به مقتضای : « مَا خَلَقُكُمْ وَلَا بَعَثُكُمْ إِلَّا كَنَفْسٍ وَاحِدَةٍ (۳) » . و او است حاوی بر مراتب  
قوس نزول و قوس صعود بکماله ، و او است خلیفه واحده برای مستخلف واحد من جمیع الوجوه ، و باقی مراتب عالم از عقول  
و نفوس و ملائکه و افلاک و کواکب به منزله اعضاء و اجزاء او ، به تبع و شفاعت و همراهی او محشور الی الله ، او است  
مظهر حق و جان عالم ، کما قیل :

حقّ جان جهان است و جهان جمله بدن اصناف ملائکه قوای این تن

افلاک و عناصر و موالید اعضا توحید همین است دگرها همه فن (۴)

### انسان صغیر

چنان که انسان صغیر که باز خلیفه و مظهر او است ، آنچه در انسان کبیر و کلیه

ص : ۲۳۵

۱-۱ \_ سوره مبارکه غافر ، آیه ۶۷ .

۲-۲ \_ همان .

۳-۳ \_ سوره مبارکه لقمان ، آیه ۲۸ .

۴-۴ \_ دیوان ، رباعی ها ، بابا افضل کاشانی .

عالم وجود است در او است ، نمونه اش به طور مختصر که عقل جزئی او نمونه عقل کلی ، و نفس جزئی او نظیر نفس کلیه او ، و عالم خیال انسان صغیر به منزله عالم مثال ، و واهمه او به منزله ابلیس ، و روح بخاری او به منزله افلاک ، که مادام الحیاه چون فلک در سیر و حرکت است و اعضاء رئیسه او از قبیل قلب و دماغ و کبد و ریه و طحال چون کواکب سیاره اند در عالم ، که قلب منبع نور حیات است ، چون شمس است . و دماغ که کسب و مدد حیات از قلب می نماید به منزله قمر است . و بدن انسان صغیر که مرکب از عناصر است به منزله بسایط عالم و استخوانهای بدن که او باعث بر ثبوت و استقرار بدن است به منزله کوههای عالم که او تاد ارض اند ، الی غیر ذلک .

### انسان و مقام جمعی او بر اساس سوره قدر

پس آن حقیقت کلیه که خلیفه الله و انسان کبیر است حاوی بر مراتب نزولیه و عروجیه است ، او است آن قرآن تکوینی ، و کتاب مبین است که او را حقّ تعالی در لیل القدر نازل نموده ، كما قال تعالی : « إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ (۱) » ، چه تنزل آن نور قیومی از عالم لاهوت و مرتبه ربوبیت به واسطه اضافه عالم و ظهور ذات غیب الغیوبی ، و معرفیت اسماء و صفات او به مقتضای : « کنت کنزاً مخفیاً ، فأحببت أن أعرف فخلقت الخلق لکی أعرف (۲) » از پرده کمون تنزل نموده ، درجه به درجه چون درجات تنزلات مرتبه به مرتبه رو به ظلمت آمده ، که عاقبت منتهی به عالم طبایع و اجسام که اسفل السافلین عالم است می رسد .

لهذا حقّ تعالی از آن نزول ارواح و ملائکه جنود او تعبیر به سیر در لیل القدر فرموده ، که مقصود نزول روح کلی انسان کامل محمدی است ، منتهی به مرتبه ترابیه او تشبیهاً به لیل صوری در ظلمت ، كما قال تعالی : « تَنْزَلُ الْمَلَائِكَةُ وَ الرُّوحُ فِيهَا (۳) » ، ای فی عالم الطبیعه ؛ لأنّها عالم مظلمه ، ساتره لوجه الروح المضيئه .

ص : ۲۳۶

۱-۱ \_ سوره مبارکه قدر ، آیه ۱ .

۲-۲ \_ بحار الأنوار ، ج ۸۴ ، ص ۱۹۸ و ۳۴۴ .

۳-۳ \_ سوره مبارکه قدر ، آیه ۴ .

و چون ترقی آن نفس کلیه درجه به درجه در قوس صعود به خطاب «ازجعی(۱)»، رو به مبدأ نور الأنوار است؛ لهذا حق تعالی از آن عروج تعبیر بـ «یوم القیامه» نموده تشبیهاً بیوم صوری، کما قال تعالی: «تَعْرُجُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ (۲)».

و آن که در آخر می فرماید: «تَنْزَلُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ \* سَلَامٌ هِيَ حَتَّى مَطْلَعِ الْفَجْرِ (۳)»، به حسب تأویل آن است که نزول روح امری و ملائکه جنود و اعوان او از قوی، در این ليله القدر عالم ظلمانی و دار طبیعت بدنی به امر خدا است برای کسب معرفت و ظهور آثار ربوبیت من کل امر، یعنی این سیر او به این عالم از عالم امر و عالم ارواح است مرتبه به مرتبه در تنزلات؛ زیرا که عالم امر مرادف و مقابل عالم خلق است به مقتضای: «أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ (۴)»، مراد نزولش چنان که رسیدی از عالم ارواح است، «سَلَامٌ هِيَ حَتَّى مَطْلَعِ الْفَجْرِ»، یعنی آن ليله القدر بدن ظلمانی به حالت سلامتی از آفات و فساد باقی است در علاقه روح به او، «حَتَّى مَطْلَعِ الْفَجْرِ»، تا وقت طلوع و بروز نور فجر روح از این کالبد مظلّمه به سبب موت، چه لغه فجر به معنی ظهور و انتشار نور است، یعنی بدن سالمّاً عن الآفات به حال حیات عارضی باقی است تا وقت خروج و طلوع نور روح از او در رجوع الی الله، که بعد از آن که از او به کلی روح قطع علاقه نمود «وَأَلْقَتْ مَا فِيهَا وَتَخَلَّتْ (۵)»، یعنی بعد از آن که طرح و القا نمود ارض بدن روح را از خود، و به کلی خالی از حس و حرکت شد، سلامتی او برطرف شده ترکیش عن قریب منحلّ شود، کما قیل:

جان عزم رحیل کرد گفتم که مرو گفتم چه کنم خانه فرو می آید(۶)

این بود رشحه[ای] از رشحات حقایق بعضی از آیات قرآنی که بر قلوب صافیه و عقول سلیمه بعضی از حکماء الهی اسلام که علم آنها اقتباس از رشحات انوار

ص: ۲۳۷

۱-۱ \_ سوره مبارکه فجر، آیه ۲۸.

۲-۲ \_ سوره مبارکه معارج، آیه ۴.

۳-۳ \_ سوره مبارکه قدر، آیات ۴ و ۵.

۴-۴ \_ سوره مبارکه اعراف، آیه ۵۴.

۵-۵ \_ سوره مبارکه انشقاق، آیه ۴.

۶-۶ \_ مرزبان نامه، داستانی ماهی و ماهی خوار.

علوم خاتم الأنبياء و اعلیٰ الأزکیاء محمد مصطفیٰ و حضرت مولیٰ الموحّدين امیر المؤمنین علیهما السلام [است] تراوش نموده ،  
والله تعالیٰ عالم بحقایق کلامه و تأویل بیانہ .

### معبودهای غیر الهی

قوله علیه السلام : وَ كَفَرْتُ بِكُلِّ مَعْبُودٍ غَيْرِكَ .

سابقاً گذشت که معبود شیء [ای] است که انسان او را مستقلاً مؤثّر و مطاع خود دانسته و در جلب منافع و دفع مضارّ خود به او اظهار تذللّ و انقیاد نموده مؤثّر و مطاع خود فرض نماید ، و بدترین معبودی که انسان از او اطاعت نموده هوای نفس است ،  
کما فی قوله تعالیٰ : « أَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ (۱) » .

و من ذلك ما روى عنه صلى الله عليه و آله وسلم : « ما عبد معبود في الأرض مثل الهواء » (۲) . و قال تعالیٰ : « وَ الَّذِينَ كَفَرُوا  
أُولَئِكَ هُمُ الطَّاغُوتُ (۳) » ، یعنی جهّال و کسانی که مستور و محجوب از معرفت حقّ اند متبوعین و آمرین آنها طاغوت است ،  
یعنی : نفس امّیاره بالسوء اطلاق اسم طاغوت شده بر او ، به واسطه آن که نفس کثیر الطغیان و التجاوز است از حدود الهیه ،  
لأنّ النفس هی أقرب مبادئ المعنویه للانسان ؛ إذ ما أضلّه مضلّ و ما أغواه مغوٍ ، عن الصراط المستقیم إلا بواسطه میله و هواه  
إلی ما یرغب الیه و یعبده ، بل لا یعبد الإنسان معبود غیر الله إلا بتبعیه عبادته و عاداته .

و کفران به این معبود به مقتضای قوله تعالیٰ : « فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ لَا انْفِصَامَ لَهَا وَ  
اللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (۴) » آن کفران و انکار به هوی ، یعنی عدم التفات الی محبه نفسه و الاهتمام لجلب ما یلذّها و دفع [ما] یکرهها  
، « فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ (۵) » التی هی إقبال الی اجنبه (۶) الحقّ ، و إعراض عن جنبه الباطل ، و ذلك یوجب وجدان  
روح الوصال ، و نعم الاتصال و

ص : ۲۳۸

۱-۱ \_ سوره مبارکه فرقان ، آیه ۴۳ .

۲-۲ \_ بسنجد : أسرار الآیات ، ص ۱۳۲ : « ما عبد في الأرض إله ابغض إلى الله تعالیٰ من الهوی » ، ثم تلا : « أَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ  
إِلَهَهُ هَوَاهُ » .

۳-۳ \_ سوره مبارکه بقره ، آیه ۲۵۷ .

۴-۴ \_ همان ، آیه ۲۵۶ .

۵-۵ \_ همان .

۶-۶ \_ اصل : الجنبه .

الخلاص عن الافتراق ، و جهنم القطيعه ، قال تعالى : « وَ الَّذِينَ اجْتَنَّبُوا الطَّاغُوتَ (۱) » ، أن يعبدوها ، که مراد اجتناب و دوری از اراده و شهوات نفسانی و خروج از طاعت او است .

باری ، پس مفهوم از فقره دعا که من کفران می نمایم به هر معبودی غیر تو که او را تذلل نموده مطاع خود قرار بدهم ، شامل این معبود داخلی و تمام معبودین مجازی خارجی می شود ، به مقتضای « کَلِّ مَا شَغَلَكَ عَنِ اللَّهِ فَهُوَ صَنَمُكَ » (۲) ، لذا در فقره بعد عرض می نماید :

### تبری از معاندین و جاحدین

وَ بَرُّتُ مِمَّنْ عَبَدَ سِوَاكَ .

یعنی : علاوه بر آن که تکفیر و تکذیب می نمایم تمام معبودین را سوای تو ، چه عبادت و اطاعت حقیقی خاص تو است ، به مقتضای : « إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَ إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ (۳) » ، که تقدیم ما هو حقه التأخیر که مفعول « نعبد » باشد یفید الحصر ، نیز برائت و بیزاری می نمایم از کسی که هم غیر تو را اطاعت نماید ، زیرا که همان طور که تولای خدا و اولیاء او شرط ایمان است ، نیز تبرای از معاندین و جاحدین خدا هم شرط است ، كما أخبر الله تعالى عن لسان يوسف الصديق : « إِنِّي تَرَكْتُ مِلَّةَ قَوْمٍ لَّا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ هُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ \* وَ اتَّبَعْتُ مِلَّةَ آبَائِي إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ مَا كَانَ لَنَا أَنْ نُشْرِكَ بِاللَّهِ مِنْ شَيْءٍ » (۴) ، که اولاً یوسف اظهار تبری (۵) می نماید از جاحدین و مشرکین بالله .

و بعد از تبری اظهار تویی می نماید به موخیدین آباء گرام خود ، لذا قال تعالى : « مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ وَ الَّذِينَ آمَنُوا أَنْ يَسْتَغْفِرُوا لِلْمُشْرِكِينَ وَ لَوْ كَانُوا أَوْلَىٰ قُرْبَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُمْ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ (۶) » . و قال مولانا امیرالمؤمنین علیه السلام : « انّ الدین شجره ، أصلها یقین بالله ، و ثمرها الموالاه بالله و المعاداه فی الله سبحانه » (۷) .

ص : ۲۳۹

- ۱-۱ \_ سوره مبارکه زمر ، آیه ۱۷ .
- ۲-۲ \_ بسنجید : تاریخ مدینه دمشق ، ج ۳۴ ، ص ۱۴۶ ؛ البدایه و النهایه ، ج ۱۰ ، ص ۲۷۹ ، « کَلِّ مَا شَغَلَكَ عَنِ اللَّهِ مِنْ أَهْلِ أَوْ مَالٍ أَوْ وَلَدٍ فَهُوَ مَشْوُومٌ » .
- ۳-۳ \_ سوره مبارکه فاتحه ، آیه ۵ .
- ۴-۴ \_ سوره مبارکه یوسف ، آیات ۳۷ و ۳۸ .
- ۵-۵ \_ اصل : تبرًا .
- ۶-۶ \_ سوره مبارکه توبه ، آیه ۱۱۳ .
- ۷-۷ \_ غررالحکم ، ص ۸۵ .



قوله عليه السلام: اللَّهُمَّ إِنِّي أَصْبِحُ وَأُمْسِي مُسْتَقِيلاً لِعَيْلِي (۱)

یعنی: «یا الله» من صبح و شام می‌کنم در ایام عمر خود، در حالتی که متحمل هستم از تو طلب رفع حاجات امور معاشیه خود را.

«لعیلى»: أى لفقرى و فاقتى فى كلِّ ما أحتاج اليه فى معاشى ، و لانتعمد و لا نتوجه أبداً لغيرك من أبناء الدنيا ، المتبوعين المعبودين للناس ، المطعنين للهوى ؛ لأنَّ غيرك لا يضرّ و لا ينفع و لا يعطى و لا يمنع ، كما قيل :

حمد می‌گوید خدا را عندلیب که اعتماد رزق بر توست ای مجیب [ . . . ]

همچنین از پشه گیری تا به فیل شد عیال الله [و] حقّ نعم المعیل (۲)

و منه الدعاء : «أعوذ بك من العيلة» (۳) ، أى الفقر و المسكنه . يقال : عال الرجل أى كثر عياله ، فهو معیل ، و المرأة معيله .

### در شناخت ذنب و اثم

قوله عليه السلام: مُعْتَرِفًا بِذَنْبِي، مُقِرًّا بِخَطَايَايَ.

الاعتراف و الاقرار بمعنی واحد ، كما أنّ الذنب و الخطايا واحد و هو الإثم . و گاهی ذنب بمعنی نصیب استعمال می‌شود ، كما فى قوله تعالى : « فَإِنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا ذُنُوبًا (۴) » ، مثل ذنوب أصحابهم ، أى نصیب من العذاب ، مثل نصیب مصاحبين آنها از كفار .

و الذنب : الإثم ، و الإثم : الفساد ، كما قيل : « شربت الإثم حتّى ضلّ عقلى » ، أى

ص : ۲۴۰

۱-۱ \_ در صحیفه سجادیه : «لعملی» آمده است .

۲-۲ \_ مثنوی معنوی ، مولوی ، د ۱ ، ص ۱۵۸ : « صبر فرمودن اعرابی زن خود را » .

۳-۳ \_ الأمالی ، طوسی ، ص ۱۷ .

۴-۴ \_ سوره مبارکه ذاریات ، آیه ۵۹ .

شربت الخمر؛ لأنّه منبع الفساد و أمّ الخبائث ، كما قال تعالى : « إِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمُ الْعِدَاوَةَ وَ الْبُغْضَاءَ فِي الْخَمْرِ وَ الْمَيْسِرِ وَ يَصُدَّكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَ عَنِ الصَّلَاةِ فَهَلْ أَنْتُمْ مُنْتَهُونَ (١) » .

### اسراف بر نفس و نتایج آن

قوله عليه السلام : [أَنَا] بِإِسْرَافِي عَلَى نَفْسِي ذَلِيلٌ .

داعی علیه السلام با آن که به واسطه آن ملکه راسخه عصمت که در ذات هر یک از ائمه هدی سرشته است معصوم از خطا و اثم اند ، هضمماً لنفسه برای تحذیر غافلین عرض می نماید : خدایا ذلّت و خاری من به سبب اسراف و تجاوزات من است بر نفس خودم ، که « از ما است که بر ما است » (٢) ؛ زیرا که سبب عمده ذلّت دنیوی برای هر فردی از افراد بشر به واسطه تعدی و تجاوزات آنها است از حدود الهیه به ارتکاب ملامی و مناهی ، و متابعت هواهای شیطان نفس که اماره بالسوء (٣) است در جلب شهوات ، كما قال الله تعالى : « إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ (٤) » ، أي من النعمة و العزّه و الصّحة ، « حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ (٥) » .

### ظهور فساد و ناخوشیها به واسطه شیوع اعمال زشت

من تغیر الأخلاق الحسنه و الطاعات بأخلاق السيئه و ارتکاب المنهيات و المعاصی .

زیرا که مباشرت هر یک از معاصی موجب ذلّت و سخطی از حقّ است ، به جهت آن که ذنوب اولاً تنوّع الی مالیه و بدنیه ، و البدنیه : الی قولیه و فعلیه ، و الفعلیه یختلف باختلاف الآلات التي تفعل بها ، فمنها ما یغیر النعم ، و منها ینزل النقمه ، و منها ما یقطع الرجاء ، و منها ما یدیل الاعداء ، و منها ما یرد الدعاء ، و منها ما یستحقّ بها نزول البلاء ، و منها ما یحبس غیث السماء و ما یکشف الغطاء ، و منها

ص : ۲۴۱

۱-۱ \_ سورة مبارکه مائده ، آیه ۹۱ .

۲-۲ \_ غزلیات ، ناصر خسرو ، مطلع : « گویند عقابی به در شهری برخاست » .

۳-۳ \_ اقتباس از کریمه : یوسف ، آیه ۵۳ : « إِنَّ النَّفْسَ لَأَءْمَارَةٌ بِالسُّوءِ » .

۴-۴ \_ سورة مبارکه رعد ، آیه ۱۱ .

۵-۵ \_ همان .

ما يعجل القضاء ، و منها ما يلزم الهواء ، و منها ما يورث الندم ، و منها ما يهتك العصم الى غير ذلك .

و لذا قال تعالى : « ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ (۱) » ، يعنى : آنچه ظاهر و هويدا شده از فساد در برّ و بحر از قبيل قتل و غارت و محق برکات و کسر سفينه و غرق اهلهما ، تمام به سبب اعمال قبيحه مکتبه ایدی ناس است .

زيرا که اسراف و تجاوزات نفس در هر امری از امور واجبه فرضيه ، و ارتکاب اعمال منهيہ مستلزمه یک نوع فساد مخصوصی است در ارض ؛ چنان که حقّ تعالى در قرآن احوال امم ماضيہ من جمله احوالات بنی اسرائیل را خبر می دهد که آنها را به اوامر و نواهی مأمور و مخاطب نموده .

و برای آنها در اطاعت هر یک جزائی معین نموده از عزّت و ثروت و استیلاى بر دشمن ، و صحت و عافیت ، و بر مخالفت هر یک از اعمال منهيہ فساد و عقوبتی را تهدید فرموده ، كما قال تعالى : « وَقَضَيْنَا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي الْكِتَابِ لَتُفْسِدُنَّ فِي الْأَرْضِ مَرَّتَيْنِ وَ تَعْلُنَّ عُلُوًّا كَبِيرًا \* فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ أُولَاهُمَا بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا لَنَا أُولَىٰ بِأْسِ شَدِيدٍ فَجَاسُوا خِلَالَ الدِّيَارِ وَ كَانَ وَعْدًا مَّفْعُولًا (۲) » ، و بعد از غلبه دشمن و نزول عقوبات بر آنها چون اضطرار از اعمال قبيحه و معاصی منهيہ خود نادم شده ، توبه و انابه به حقّ نمودند ، خدا نیز بر آنها ترحم نموده تبدیل عقوبت و قهر را به رحمت و نعمت داد ، كما أخبر : « ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكَرَّةَ عَلَيْهِمْ وَ أَمَدَدْنَاكُمْ بِأَمْوَالٍ وَ بَنِينَ وَ جَعَلْنَاكُمْ أَكْثَرَ نَفِيرًا \* إِنَّ أَحْسَنَ نَسَبٍ أَحْسَنُ نَسَبٍ لِّأَنْفُسِكُمْ وَ إِنَّ أَسْأَتُمْ فَلَهَا (۳) » ، و باز بعد از وفور دولت و غلبه و سلطنت به مقتضای : « إِنَّ الْأَنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَ طَافٍ \* أَن رَّآهُ اسْتَيْغَىٰ \* أَن رَّآهُ اسْتَيْغَىٰ (۴) » طغيان و تجاوز از حدود الهیه نموده ، به تجدید فساد در ارض .

لهذا حقّ تعالى مجدداً به مكافات اعمال آنها را به عقوبات و استیلاى عدو

ص : ۲۴۲

۱-۱ \_ سوره مبارکه روم ، آیه ۴۱ .

۲-۲ \_ سوره مبارکه اسراء ، آیات ۴ و ۵ .

۳-۳ \_ همان ، آیات ۶ و ۷ .

۴-۴ \_ سوره مبارکه علق ، آیات ۶ و ۷ .

مبتلا نموده ، كما أخبر في القرآن : « فَأِذَا جَاءَ وَعْدُ الْآخِرَةِ لِيُسْوَأُوا وُجُوهَكُمْ وَ لِيَدْخُلُوا الْمَسْجِدَ (۱) » ، یعنی : بیت المقدس ، « كَمَا دَخَلُوهُ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَ لِيُتَّبَرُوا مَا عَلَوْا تَتَّبِرًا (۲) » ، باز بعد از ابتلا نادم شده استغاثه نموده ، و خدا فساد را از آنها دفع نمود ، كما قال : « عَسَىٰ رَبُّكُمْ أَنْ يَرْحَمَكُمْ (۳) » ولی بدانید « إِنَّ عُدَّتُمْ عَدْنَا (۴) » یعنی : اگر شما عود نمودید به فساد و معاصی و ارتکاب شهوات نفسانیه ، « عَدْنَا » یعنی : باز ما هم عود خواهیم نمود به فساد و عذاب شما كما قيل :

گفت ان عدتم کذا عدنا کذا نحن زوجنا الفعال بالجزاء (۵)

« وَ جَعَلْنَا جَهَنَّمَ لِلْكَافِرِينَ حَصِيرًا (۶) » ، یعنی : ما قرار داده ایم همیشه اوقات جهنم دار طبیعت را که مورد آلام و صدمات است بر کافرین و جاحدین و متمردین از اوامر و نواهی خود حصیراً ، ای محبساً محصوراً ؛ زیرا که جهنم خدا محدود به محلی دون محلی نیست بلکه ،

هر کجا خواهد خدا دوزخ کند اوج را بر مرغ ، دام و فخ کند (۷)

كما قال تعالى : « يَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ وَ إِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ (۸) » ، كما قيل :

هم ز دندان بر آرد دردها تا بگوئی دوزخ است و ازدها (۹)

بالجمله ، مؤید مطلب مذکور است فقره دعا :

### هلاکت و محرومیت به واسطه اعمال و شهوات

عَمَلِي أَهْلِكَنِي، وَ هَوَايَ أُرْدَانِي، وَ شَهَوَاتِي حَرَمْتَنِي.

اهلک : \_ بالتحریک \_ الشیء الذی یهوی و یسقط ، و الهلاک : العطب .

ص : ۲۴۳

۱-۱ \_ سوره مبارکه اسراء ، آیه ۷ .

۲-۲ \_ همان .

۳-۳ \_ همان ، آیه ۸ .

۴-۴ \_ همان .

۵-۵ \_ مثنوی معنوی ، مولوی ، د ۳ ، ص ۶۸۴ ، « وخامت کار آن مرغ » .

۶-۶ \_ سوره مبارکه اسراء ، آیه ۸ .

۷-۷ \_ مثنوی معنوی ، مولوی ، د ۴ ، ص ۹۹۶ ، « در بیان آن که شناسای قدرت حق نپرسد » .

۸-۸ \_ سوره مبارکه عنکبوت ، آیه ۵۴ .

۹-۹ \_ مثنوی معنوی ، مولوی ، د ۴ ، ص ۹۹۷ ، « در بیان آن که شناسای قدرت حق نپرسد » .

و الهواء : مصدر ، هواه إذا أحبّه ، يقال : فلان أتبع هواه ، أى اتبع ميل نفسه ؛ لأنّه يهوى صاحبه فى الدنيا فى كلّ داهيه ، و فى الآخره إلى الهاويه . التردى : أيضاً السقوط .

و فى الدعاء : « أعود بك من الهوى المرديه (١) » (٢) ، أى المهلكه . و « أعود بك من مرديات سخطك » (٣) .

و الشهوه : هى اشتياق النفس الى الشىء ، و فى الحديث : الجهنم (٤) محفوفه باللذات و الشهوات . (٥)

و أيضاً قال الداعى : \_ هضماً لنفسه \_ اعمال ناشيسته من مرا أوقفنى فى الهلكه ، يعنى : هوا و ميل نفسانى من مرا ساقط نموده است از مقامات عاليه مقربين ، و اشتياق نفس من به لذات فانيه دنيويه محروم و ممنوع کرده مرا از جوار ربّ العالمين ، و وارد و قريب نموده است مرا به معاشرت و مجاورت جهّال و شياطين متمردين .

زيرا كه هر عملی از اعمال شرّيه و خيرّيه لازمه [اى] دارد كه چون ظلّ لاينفكّ ملازم او است ، كما ورد : « حُفَّت الجنه بالمكاره و حُفَّت النار بالشهوات (٦) » .

و قال تعالى : « فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ \* وَ مَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ (٧) » ، يعنى : جزاى مناسب او را از ثبوت و عقوبت ملاحظه مى نمايد در دنيا و عقبى . پس بنا بر اين آنچه مشاهده مى شود بر اشخاص از عزّت و ذلّت ، و فقر و مسكنت ، تعب و رفاهيت تمام مقتضاي نتايج اعمال خود آنها است .

### عدم تساوى زندگى اصل ايمان با فاسقان

و چون جهّال و طبيعيين و دهرين اين اختلافات حالات مردم را از بلا و ابتلا

ص : ٢٤٤

١-١ \_ در مصدر : اعود بك من التردى .

٢-٢ \_ بنگريد : مجمع البحرين ، ج ٢ ، ص ١٧٠ .

٣-٣ \_ همان مصدر .

٤-٤ \_ اصل : جهنم .

٥-٥ \_ در چند سطر بعد متن كامل حديث آمده است .

٦-٦ \_ روضه الواعظين ، ج ٢ ، ص ٤٢١ ؛ مجموعه ورام ، ج ١ ، ص ١٩٠ ؛ بحار الأنوار ، ج ٦٧ ، ص ٧٨ .

٧-٧ \_ سوره مباركه زلزله ، آيات ٧ و ٨ .

نسبت به اقتضای دهر داده و امور اتفاقیه فرض نمایند ، لهذا حقّ تعالی بر ردّ عقیده باطله آنها خبر می دهد : « أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ اجْتَرَحُوا السَّيِّئَاتِ أَنْ نَجْعَلَهُمْ كَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَوَاءً مَحْيَاهُمْ وَمَمَاتُهُمْ سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ (۱) » ، یعنی : آیا گمان کرده اند کسانی که کسب اعمال سوء از فسق و فجور و معاصی منبیه نموده آن که ما قرار می دهیم آنها را با اهل ایمان و صاحبان اعمال صالحه مرضیه ، مساوی محیا و ممات هر دو فرقه را؟

المحیا : هو عموم ما كان لهم من الخيرات و وجوه النعم و المنافع و ما يبقون به في الدنيا ، كالمعاش و ما يتعيشون به من المسكن و المطعم و المشرب و الملبوس و المركوب و المنكوح و جميع ما يحتاجون اليه في حياه الدنيا .

و الممات : هو ما يرد على الإنسان قبل موته ، و يكون بسببها موت الإنسان ، كالآلام و الأقسام و الأوجاع .

که ما حصل کلام الهی آن که : باید این گمان را نکنند فسقه و عاصین که ما موازی قرار دادیم معایش و لوازم زندگی آنها را و اسباب موتشان را با اهل ایمان و اعمال صالحه بلا تفاوت ؛ چه این گمان و عقیده مطابق واقع نفس الامر نیست ، بل « سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ (۲) » ، خیلی بد فهمیده و بد حکم می کنند .

زیرا ما آنها را که ایمان حقیقی و اعمال نیک که مأمور به آنها است دارند ، عموماً در تمام معایش و زندگیشان لذت و راحت داده ایم به تهیه جمیع ملزومات ، کما قال تعالی : « فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً (۳) » ، یعنی : زندگی با لذت و وقت انقضاء اجل محدود هم آنها را از دنیا برده ایم به ادنی سببی و سهل سقمی ، به خلاف اهل فسق و عصیان که اگر چه به ظاهر در او جمع اموال و اولاد و اثقال است ، علاوه که از آنها راحتی ندارند ، آنها را اسباب رنج و عذابشان قرار داده ایم به مقتضای : « إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ بِهَا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا (۴) » .

چنان که ممات آنها یعنی آن اسبابی که قبل از موت بر آنها وارد می شود از

ص : ۲۴۵

۱-۱ \_ سوره مبارکه جاثیه ، آیه ۲۱ .

۲-۲ \_ همان .

۳-۳ \_ سوره مبارکه نحل ، آیه ۹۷ .

۴-۴ \_ سوره مبارکه توبه ، آیه ۵۵ .

آلام و اسقام و اوجاع در کمال زحمت و مشقت و طول مدت مرض ، و آلم ارواح خبیثه آنها از بدن عنفاً و قهراً نزع می شود ،  
کما قال تعالی : « وَ النَّازِعَاتِ غَزَقًا (۱) » ، نازعات : هی الملائکه التي ینزعون أرواح الکفار عن أبدانهم بالشده . قال تعالی : « وَ  
مَنْ أَعْرَضَ عَن ذِکْرِی فَإِنَّ لَهُ مَعِیشَةً ضَنْکًا وَ نَحْشُرُهُ یَوْمَ الْقِیَامَةِ (۲) » .

اعنی اگر ایراد شود حدیث : « الدنيا سجن المؤمن و جنه الکافر » (۳) ، گوئیم : این اشاره به آن است که از برای مؤمن حقیقی  
در آخرت درجات و مقاماتی است که اگر آن مقایسه شود عیش و زندگی لذیذ او در دنیا آن همه لذت دنیویه او نسبت به او  
، عین جهنم و دوزخ است .

کما ورد : « اللهم إِنْ العیش عیش الآخره » ، (۴) چنان که برای کافر و منافق درکاتی است در آخرت که اگر قیاس شود به  
تعبات دنیویه او در کمال رنج و شدت ، باز زندگی دنیا برای او بهشت خواهد بود ، کما قیل :

پس بد مطلق نباشد در جهان بد به نسبت باشد این را هم بدان (۵)

### اشتغال نفس به واسطه آرزوهای آن

قوله علیه السلام : فَأَسْأَلُكَ يَا مَوْلَايَ سُوءًا لَمْ تَنْفُسُهُ لَاهِيَةً لِطُولِ (۶) أَمَلِهِ .

بدان که : « نفسه » گاهی اطلاق می شود بر ذات انسان ، کما قال تعالی عن لسان عیسی : « تَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِي وَ لَا أَعْلَمُ مَا فِي  
نَفْسِكَ (۷) » ، ای تعلم ما فی ذاتی و لا أعلم ما فی ذاتک . و گاهی اطلاق بر قلب می شود ، که مراد مرتبه [ای] از مراتب سبعة  
نفس است ، و در کلام امام مقصود ، معنی ثانی مراد است ، کما فی قوله تعالی : « لَاهِيَةً قُلُوبُهُمْ (۸) » ، ای مشغوله بالباطن عن  
الحق و تذکره . یقال : تلهیت و

ص : ۲۴۶

۱-۱ \_ سوره مبارکه نازعات ، آیه ۱ .

۲-۲ \_ سوره مبارکه طه ، آیه ۱۲۴ .

۳-۳ \_ الفقیه ، ج ۴ ، ص ۳۶۲ ؛ أعلام الدین ، ص ۱۹۲ ؛ وسائل الشیعه ، ج ۱۶ ، ص ۱۷ و ج ۲۴ ، ص ۲۴۵ .

۴-۴ \_ بحارالانوار ، ج ۲۰ ، ص ۲۳۸ .

۵-۵ \_ مثنوی معنوی ، مولوی ، د ۴ ، ص ۸۱۸ ، « تمامی حکایت آن عاشق که از عسس گریخت » .

۶-۶ \_ اصل : بطول .

۷-۷ \_ سوره مبارکه مائده ، آیه ۱۱۶ .

۸-۸ \_ سوره مبارکه انبیاء ، آیه ۳ .

لهیت عنه إذا شغلت عنه و تركته ، قوله تعالى : « أَلْهَاكُمْ التَّكَاثُرُ \* حَتَّى زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ (۱) » ، یعنی أشغلكم التفاخر و كثره الأموال و الأثقال عن الله و عن ذكر الآخرة ، « حَتَّى زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ » رأى ، حَتَّى أدخلكم مقابر الأبدان ، لأنَّ البدن الأخرى قبر الروح (۲) ، أو أشغلكم النزول بعالم الكثرات و بُعدكم عن عالم الوحده « حَتَّى زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ » . یعنی : توجه به كثرات اموال و اولاد به درجه [ای] شما را از عالم آخرت كه عالم وحدت است باز داشت كه میل و قصد نمودید مقابر ابدان را ، یعنی از كثرات غفلت و اعراض آخرت فقط مقصود خود را حیات دنیوی و صحّت بدنی قرار دادید ، چه دنیا مقبره است و ابدان دنیوی به منزله تابوتی است كه ارواح در او مدفون و محبوسند ، كما قال مولانا امیرالمؤمنین علیه السلام :

و فی الجهل قبل الموت موت لأهله ، و أجسادهم قبل القبور قبور (۳)

چه ، حیات دنیا نسبت به حیات آخرت ، نوم و موت است از باب اتحاد معنای نوم و موت ؛ لأنّه يزول معها الحسّ و الحرکه و لا شكّ أنّ الانسان مادام كونه فی الدنيا نائم بمقتضى : « الناس نيام فاذا ماتوا انبتوها » (۴) ، و قال تعالى : « إِنَّكَ مَيِّتٌ وَ إِنَّهُمْ مَيِّتُونَ (۵) » ، و الموت الاضطرارى الانتباه ، و البعث من النوم ، لذا يقولون الارواح بعد الموت : « مَنْ بَعَثْنَا مِنْ مَرْقَدِنَا (۶) » .

و يوم الموت : يوم القيامة . بمفاد : « من مات فقد قامت قيامته » (۷) ، و قال تعالى : « ثُمَّ إِنَّكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ تُبْعَثُونَ (۸) » ، كما قال فى موضع آخر . « وَ هُوَ الَّذِي يَتَوَفَّاكُم بِاللَّيْلِ وَ يَعْلَمُ مَا جَرَحْتُم بِالنَّهَارِ ثُمَّ يَبْعَثُكُمْ فِيهِ لِيُقْضَىٰ أَجَلٌ مُّسَمًّى » (۹) .

لذا قال : « ثُمَّ أَمَاتَهُ فَأَقْبَرَهُ (۱۰) » ، أى أَمَاتَهُ فى الحياه الدنيا ، فأقبره فى البدن ؛ لأنَّ القبر الغلاف ، و هو شىء يوارى فيه .

ص : ۲۴۷

۱-۱ \_ سورة مبارکه تکاثر ، آیات ۱ و ۲ .

۲-۲ \_ اصل : لروح .

۳-۳ \_ دیوان علی علیه السلام ، ص ۱۷۹ .

۴-۴ \_ مجموعه ورام ، ج ۱ ، ص ۱۴۵ ؛ خصائص الأئمه ، ص ۱۱۲ ؛ بحار الأنوار ، ج ۷۰ ، ص ۳۹ .

۵-۵ \_ سورة مبارکه زمر ، آیه ۳۰ .

۶-۶ \_ سورة مبارکه یس ، آیه ۵۲ .

۷-۷ \_ بحار الأنوار ، ج ۵۸ ، ص ۷ و ج ۷۰ ، ص ۶۵ .

۸-۸ \_ سورة مبارکه مؤمنون ، آیه ۱۶ .

۹-۹ \_ سورة مبارکه انعام ، آیه ۶۰ .

۱۰-۱۰ \_ سورة مبارکه عبس ، آیه ۲۱ .



« تَمَّ إِذَا شَاءَ أَنْشَرَهُ (۱) » ، أى أحياءه و أيقظه بالموت الاضطرارى و بعثه بحياه الأخرى (۲) التى هى حقيقه الحياه ، كما قال تعالى : « وَ مَا هَذِهِ الْحَيَاءُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهُمْ وَ لَعِبٌ وَ إِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ (۳) » ، و قيل :

مرده دلا قبر تن خاکی است زنده شو از عشق و در آی از قبور

الامل فى عنوان الدعاء : الرجاء ، و هو ضد اليأس ، و فى الحديث : « من أطال الأمل أساء العمل (۴) » ؛ و أيضاً : « طول الأمل ينسى الآخرة (۵) » لأن من لوازم طول الأمل حب الدنيا ؛ فاذا أنس الانسان بها و لذاتها ثقل عليه مفارقتها .

پس ما حصل كلام امام عليه السلام آن كه سؤال تضرع و استغاثه مى نمائيم تو را ای رب و مالك و مدبر و اولی به تصرف در امور خودم ، سؤال كسى كه مشغول است قلب او از حق به ذكر باطل دنیا به سبب طول آرزوهای نفسانی و حب الشهوات .

### غفلت بدن

قوله عليه السلام : وَ بَدَنُهُ غَافِلٌ لِسُكُونِ (۶) عُرْوِقِهِ .

بكثره النعم عليه .

أولاً بدان كه : غفلت و انتباه و آگاهی بالذات مستند به ارواح است ، و نسبت دادن او را در فقره دعا به بدن مجازى است نه حقيقى ، چه بدن بما هو بدن قطع نظر از اضافه روح حیوانى به او چون سایر جسادات خالى از آثار است ، و تمام آثار او از حس و حرکت در ایاب و ذهاب و مشاعر ظاهره و باطنه و ارادت و غفلت و ایقاز او به واسطه روح اضافى است كه عين این آثار و صفات است .

چنان كه سکون بدن بذاته است و محرک او یمیناً و شمالاً روح است ، و غفلت بدن به سبب سکونت عروق او به جهت زیادتی و وفور نعمت بر او ، كه مفاد فقره دعاء (۷) اشاره به راحت و تمتع او است به غلبه نعم ظاهریه از عموم لوازم معاشیه به

ص : ۲۴۸

۱-۱ \_ همان ، آیه ۲۲ .

۲-۲ \_ کذا صحیح : بالحياه الأخرویه .

۳-۳ \_ سوره مبارکه عنكبوت ، آیه ۶۴ .

۴-۴ \_ بحار الأنوار ، ج ۷۵ ، ص ۱۳ ؛ شرح نهج البلاغه ، ج ۱۸ ، ص ۱۵۵ .

۵-۵ \_ الکافی ، ج ۱ ، ص ۴۴ ؛ أعلام الدین ، ص ۸۹ ؛ خصائص الأئمه ، ص ۹۶ .

۶-۶ \_ اصل : بسکون .

۷-۷ \_ اصل : + است .

تنعمت دنیویه از مأكول و مشروب و ملبوس ، و اشتمال او بر نعم باطنیه ، لاسیما نعمت صحّت و عافیت که اعظم نعماء الهیه است .

و چون سکون بدن و عروق او مطلقاً موجب راحت است از این حیث چون نوم باعث بر سکونت بدن است از حرکات عنیفه ظاهریه از قییل کوشش و تلاش در تحصیل منافع دنیویه ، و موجب سکون از حرکات فکریه در جلب شهوات و حرکات غضبیه برای دفع منافر ، چون از تمام اینها بدن در نوم ساکن است ، لهذا حق تعالی او را راحت انسان خوانده ، و قال : « وَ جَعَلْنَا نَوْمَكُمْ سُبَاتًا (۱) » ، ای سکوناً و انقطاعاً عن الأعمال الشاقه العنیفه ، الموجب للتعب و تحلیل الرطوبات .

پس سکون مطلق راحت است ، چنان که حرکات مطلقاً زحمت ، و آن حرکات بدنیه هم که مورث رنج است ، یا اختیاری است که فهمیدی در کسب معاش و حرص ، و یا حرکات بدن و عروق او اضطرابی است ، چون در امراض و اسقام که از این حرکات اضطرابی تعبیر به ضربان شده ، كما يقال : ضرب العرق ضرباً و ضرباناً إذا تحرّك بقوه ، و ضرب بعضها بعضاً من الاضطراب ، و هو الحركه و الضربان . شده الألم الذى يحصل فى الباطن من قولهم : ضرب الجرح ضرباناً ، إذا اشتدّ وجعه و هاج ألمه .

این است که مراره که او را در وجود حیوان زهره خوانند که باعث و مصبّ صفرا است چون در وجود انسان به قرار غیر طبیعی به هیجان و حرکت آمده ، غلبه نماید به حرارت و حدّت خود ، سایر اخلاط را فاسد گرداند ، به وجهی که تیز و سوخته شود به درجه [ای] که صحّت و افعال بدن تباه گردد و اعتدال مزاج زایل شود ، و در انسان اضطراب و بدخوئی و غضب پدید آید .

و چون مواد در تجاوز عروق متعفن گردیده حُمیّات مطبّقه و محرّقه حادث شود ، و این به وجهی نمونه و عبارت باشد از سلاسل و اغلال و عذاب دوزخ دار طبیعت ، از این باب حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود : « إِنَّ الْحَمَى مِنْ فِیْحِ جَهَنَّمَ فَاطْفُوْهَا بِالْمَاءِ الْبَارِدِ (۲) » .

ص : ۲۴۹

۱-۱ \_ سوره مبارکه نبأ ، آیه ۹ .

۲-۲ \_ السنن الکبری ، ج ۱ ، ص ۲۲۵ ؛ مسند أحمد ، ج ۲ ، ص ۲۱ ؛ شرح أصول الکافی ، ج ۱۲ ، ص ۴۶ .

و سکونت عروق که آثار کثرت نعماء شمرده اند به واسطه نبودن این هیجان و این حرکات اضطراری عروق است به سبب وقوع اختلالات در آنها، از این است که حکیم حاذق از حرکات مختلفه غیر طبیعی نبض \_ که عرقی است متصل به کبد \_ استنباط مرض بدن و فساد اخلاط اربعه را می نماید .

[قوله عليه السلام : وَ قَلْبُهُ مَفْتُونٌ بِكَثْرَةِ النَّعْمِ عَلَيْهِ]

## تفکر و جایگاه آن

قوله عليه السلام : وَ فِكْرُهُ قَلِيلٌ لِّمَا هُوَ صَائِرٌ إِلَيْهِ .

یعنی : سؤال من از تو سؤال کسی است که فکر او کم است در اموراتی (۱) که بالمآل صائر و راجع به او است از امور عقوبات عاجله دنیویه بر طبق جزای اعمال او ، و از امورات طولیه اخرویه که به او رجوع کننده است ، از قبیل واردات عالم برزخ و حشر ارواح و مواقف قیامت ، الذی يحصل الاطلاع علیه بعد الموت ، كما فی الدعاء : « أعوذ بك من هول المطلاع » (۲) .

و چون فکر در این امورات وارده مستقبله ممدوح است ، لذا ورد : « تفکر ساعه خیر من عباده ستین سنه (۳) » ، به واسطه آن که فکر توصیل الی الله است ، و العباده توصل الی ثواب الله ، و الذی یوصلک الی الله خیر مما توصلک الی غیر الله ؛ و لأنّ الفکر عمل القلب و الطاعه عمل الجوارح و القلب ؛ فالقلب أشرف من القلب ، و الفکر أعلى من العمل ، لهذا أمر رسول الله بالتفکر فی آثار و آیات صنایع الله ، و قال : « تفکروا فی آلاء الله و لاتتفکروا فی ذات الله » (۴) ، لأنّ ذات الله غیر متناه ، محیط بالاشیاء و عقول البشر متناه محدود محاط . و احاطه محدود متناهی بر محیط غیر متناهی لایجوز ، كما قیل :

ص : ۲۵۰

۱-۱ \_ کذا و همچنین در سایر موارد .

۲-۲ \_ الإقبال الأعمال ، ص ۳۷۶ ؛ بحار الأنوار ، ج ۹۵ ، ص ۲۴۶ .

۳-۳ \_ بحار الأنوار ، ج ۶۶ ، ص ۲۹۲ .

۴-۴ \_ مجمع الزوائد ، ج ۱ ، ص ۸۱ ؛ المعجم الأوسط ، ج ۶ ، ص ۲۵ ؛ الجامع الصغير ، ج ۱ ، ص ۵۱۴ .

به عقل نازی حکیم تا کی به فکرت این ره نمی شود طی

به کنه ذاتش خرد برد پی اگر رسد خس به قعر دریا(۱)

## فکر و نظر

والتفکر: التأمل، و هو ترتب أمور معلومه فی الذهن لیتوصل بها الی المطلوب علماً و ظناً. والنظر: أيضاً تأمل الشیء، و النظر والفکر یطلب بها العلم و الظن. و چون نظر و فکر به حسب معنی واحدند و ممدوح، حق سبحانه و تعالی، لهذا قال: «أَوْ لَمْ يَنْظُرُوا فِي مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ مَا خَلَقَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ وَ أَنْ عَسَى أَنْ يَكُونَ قَدِ اقْتَرَبَ أَجْلُهُمْ (۲)» إلی آخره.

و چون فهمیدی که عالم دو عالم است: عالم ملک و عالم ملکوت، که از عالم ملک تعبیر شده به عالم خلق و دنیا و شهادت و ظاهر؛ و از عالم ملکوت به عالم امر و آخرت و باطن و غیب و عالم ارواح.

پس مفاد کلام الهی آن که: آیا نظر و تأمل و تفکر نمی نمایند در ملکوت سماوات و ارض، یعنی در عالم ارواح و نفوس متعلقه به اجسام سماوی و نفوس و ارواح مدبره ارضی، که از اولی در لسان شرع به ملائکه اعلی تعبیر شده، و از ثانی به ملائکه ملأ ادنی. «و ما خَلَقَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ (۳)» اشاره به عالم ملک و خلق است، چنان که ملکوت اشاره به عالم امر، «أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَ الْأَعْمُرُ (۴)».

یعنی: آیا نیز تأمل و تفکر نمی کنند در اجسام صافیه علویه سماویه و ابدان و هیاکل سفلیه ارضیه، که غرض از تحریص و ترغیب نظر و فکر در روحانیات نفوس قدسیه و ملائکه مجردة ملکوتیه \_ که چگونه آنها مظهر تنزیه و تقدیس خدا و مبرز آثار و حکم لاتعدّ و لاتحصای باری تعالی اند، و نظر در اجسام سفلیه که چگونه حاوی صنایع و بدایع مبدع و موجد حقیقی اند \_ به واسطه این است که از فکر و نظر در اینها به نظر اعتبار برای انسان مقام ایمان و یقین و معرفت کامل حاصل شود به وجود مُبدع حکیم و صانع و مخترع قدیم؛ چه مقصود اصلی از

ص: ۲۵۱

۱-۱ \_ شعر از میر مشتاق اصفهانی می باشد.

۲-۲ \_ سوره مبارکه اعراف، آیه ۱۸۵.

۳-۳ \_ سوره مبارکه اعراف، آیه ۱۸۵.

۴-۴ \_ همان، آیه ۵۴.

خلقت بشر نیل آنها است به این درجه از ایمان و معرفت یقینی .

چنان که می فرماید : آیا نظر نمی نمایند و حال آن که بسا باشد که : « قَدْ اقْتَرَبَ أَجْلُهُمْ (۱) » ؟ ، یعنی : نزدیک شده باشد اجل محدود و توقّف آنها در دنیا به واسطه کسب و تحصیل این معرفت و ایمان از تأمل و مشاهده این مبدعات و مخترعات و مکونات .

### تکمیل ایمان و یقین در دنیا

و چون تکمیل و تحصیل ایمان و یقین که علّت غائی ایجاد نوع انسان است موقوف به دنیا است از دیدن این آثار و آیات بدیعه ، و در عبور از دنیا که مزرعه آخرت است ، و آخرت « یوم حصاد » اوست ، نیل ایمان و معرفتی که مُثمر ثمر است ممکن نیست . لهذا فرماید : « وَ أَنْ عَسَى أَنْ يَكُونَ قَدْ اقْتَرَبَ أَجْلُهُمْ فَبِأَيِّ حَدِيثٍ بَعْدَهُ يُؤْمِنُونَ (۲) » ، اگر چه بعضی از مفسّرین « حدیث » را قرآن گرفته اند ، و ضمیر « بعده » را راجع به قرآن نموده اند ، یعنی به کدام کلام و اخبار بعد از قرآن ایمان می آورند ، و حال آن که کلام آسمانی در قرآن ختم است .

ولی چون در ما تقدّم آیه شریفه ابدأ ذکر « قرآن » نیست که مرجع ضمیر « بعده » واقع شود ، ممکن است که از حدیث مراد امر جدید حادث که همان انتهای و انقضاء اجل مسّمی ، و ضمیر « بعده » راجع به وقوع موت باشد ، یعنی پس از انقضای اجل و مدت عمر دنیوی که موضوع برای اکتساب ایمان و تحصیل معرفت است به کدام امر بعد از وقوع او ایمان پیدا خواهید کرد ، با آن که تهیه ایمان به واسطه وجود شرایط او مقید و مخصوص به دنیا است ، و در آخرت ابدأ مفید نیست .

و بعضی از مفسّرین چون نیشابوری (۳) و غیره مرجع ضمیر « بعده » را « نظر » که در مقدّم آیه است دانسته اند ، یعنی به چه امر دیگر بعد از نظر و فکر که در دنیا برای آنها حاصل می شود دیگر ایمان می آورند ؛ چه ایمان حقیقت ایقان است ، و

ص : ۲۵۲

۱-۱ \_ همان ، آیه ۱۸۵ .

۲-۲ \_ همان ، آیه ۱۸۵ .

۳-۳ \_ غرائب القرآن و رغائب الفرقان ، ج ۳ ، ص ۳۵۷ .

یقین از نتایج علم است ، و علم پیدا نمی شود مگر از طریقہ نظر و فکر و استدلالات قواعد منطقیہ برہانیہ .

از اینجا است کہ متفکرین در امر سماوات و ارض ممدوح حقّ اند بہ اولوالالباب ، یعنی ذو العقول قال تعالی : « إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ اخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لَآيَاتٍ لِأُولِي الْأَبْصَارِ (۱) » ، و جای دیگر : « لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ (۲) » ، کما قیل :

تفکر کن در خلق سماوات کہ تا ممدوح حقّ گردی در آیات (۳)

### غلبہ آرزو و فتنہ ہوی

قوله عليه السلام : سُوءَآلَ مَنْ قَدْ غَلَبَ عَلَيْهِ الْأَمَلُ ، وَ فِتْنَةُ الْهَوَى .

یعنی : سؤال و ابتہال من بہ تو سؤال کسی است کہ غلبہ کردہ است بر او آمال و آرزو ، و سؤال کسی کہ مبتلا و معذب نمودہ است او را ہوای نفس امارہ بالسوء .

زیرا کہ تمام فتنہ و فساد اعمال و اخلاق و ابتلاء بہ واردات سوء کلیئہ منشأ و مصدر آنها ہوی است ، از باب آن کہ چنان کہ علم مبدأ اخلاق حمیدہ است ، ہوی مبدأ اوصاف ذمیمہ است ، اگر چہ بہ ظاہر اوصاف ذمیمہ نتایج نفس و ابلیس اند ؛ اما چون ہوی بر ہمہ محیط است زیادت و نقصان ایشان متعلق بہ جنبش او است ، چون آدم و حوّا بہ ہم عقد بستند و از مقاربت و مخالطت ایشان با یکدیگر صورت ذریہ از اولاد آدم پیدا شدند ، نیز از امتزاج آن دو در ولادت معنویہ ہوی متولد گردید ، و بر حسب الہام فجور و تقوی نفس امارہ و لوامہ را ہوی در حرکت آورد .

بالجملہ ، متابعت ہوی و ضلالت و شقاوت بنی آدم و غلبہ او بر ایشان بہ حدّی است کہ پیغمبر صلوات اللہ و سلامہ علیہ فرمود : « الْهَوَى أَوْلُ إِلَهٍ عُبِدَ فِي الْأَرْضِ » (۴) ، پس تمام فتنہ و عذابہای دنیوی و اخروی از نتیجہ ہوی است ، چنان

ص : ۲۵۳

۱-۱ \_ سوره مبارکہ آل عمران ، آیہ ۱۹۰ .

۲-۲ \_ سوره مبارکہ رعد ، آیہ ۳ .

۳-۳ \_ گلشن راز ، شبستری ، « قاعدہ تفکر در آفاق » .

۴-۴ \_ بسنجید : شرح الأسماء الحسنی ، ج ۱ ، ص ۲۷ و ج ۲ ، ص ۶۱ .

که مخالفت این طاغوت موجب و مستوجب فوز دنیا و آخرت و دخول جنه المأوی است ، كما قال تعالى : « وَ أَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَ نَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ \* فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَىٰ (۱) » .

و خوف از مقام ربّ چنان که معصوم فرموده ، این است که : « من علم أنّ الله تعالى يعلم ما تصوّر الانسان في نفسه و يسمع ما يقول فيه الملائه و الخلائه من [الـ] أقوال الشنيعه ، و يبصر كلّ ما يصدر منه من الأفعال القبيحه المنهيه ، و ذلك العلم يحجزه و يمنعه عن عموم المعاصي و التفكّرات السخيفه و الأقوال الشنيعه و الأفعال الذميمة المنهيه ، فهذا ممّن خاف مقام ربّه و نهى نفسه عن الخطأ » (۲) ، فله في الدنيا الفوز بمطلوبه و في الآخرة الجنه مأواه و منزله ، لذا قال المولوى قدس سره :

از پی آن گفت حق ، خود را سمیع تا ببندی لب ز گفتار شنیع

از پی آن گفت حق ، خود را بصیر تا بود دید ویت هر دم نذیر

از پی آن گفت حق ، خود را علیم تا نیندیشی فسادى را ز بیم (۳)

### سلطنت دنیا بر انسانها

قوله عليه السلام : وَ اسْتَمَكَنْتَ مِنْهُ الدُّنْيَا (۴) ، وَ أَظَلَّهُ الْآءَجَلُ .

التمكّن : السلطنه و القدره و الاستقامه ، و مكّن فلان عند السلطان : أى عظم عنده . و تمكّن منه : أى قدر عليه . و له مكنه أى قوّه و شدّه ، يقال استمكن الرجل من الشىء ، أى استولى و قدر عليه .

الأجل : هو وقت المضروب المحدود فى المستقبل ، و قيل الأجل ، الموت . قال تعالى : « وَ بَلَّغْنَا أَجَلَنَا الَّذِى أَجَلْتِ لَنَا (۵) » أى الوقت والزمان الذى فرضت و عينت ،

ص : ۲۵۴

۱-۱ \_ سوره مبارکه نازعات ، آیات ۴۰ و ۴۱ .

۲-۲ \_ این عبارت ناظر به مآثور ذیل است : « من علم أنّ الله يراه و يسمع ما يقول و يعلم ما يعمله من خير أو شرّ فيحجزه ذلك عن القبيح من الأعمال ، فذلك الذى خاف مقام ربّه و نهى النفس عن الهوى » . الكافى ، ج ۲ ، ص ۷۰ ؛ بحار الأنوار ، ج ۶۷ ، ص ۳۶۴ .

۳-۳ \_ مثنوى معنوى ، مولوى ، د ۴ ، ص ۸۲۸ ، « غرض از بصیر و سمیع و علیم گفتن خدا را » . (با تقدیم و تأخیر در ابیات)

۴-۴ \_ اصل : الدينار .

۵-۵ \_ سوره مبارکه انعام ، آیه ۱۲۸ .

و هو أجل مسمى فى علم الله ، و اللوح المحفوظ فى الدعاء : « أسألك ايماناً لا أجل له دون لقائك » (١) ، أى لا منتهى له دون لقائك ، يعنى : أموت عليه و لا قيك فيه (٢) .

و الظلّ و الظلل : هى ما غطى و ستر من سحاب أو جبل أو نحو ذلك و الظل : بمعنى الدنوّ و القرب [و] الإحاطه ، كما ورد « يا أيها الناس قد ظلكم (٣) شهر رمضان » (٤) ، أى قرب بكم و صار ظلاله عليكم ، عبّر بذلك و صوله .

پس ما حصل عنوان فقره دعا آن كه سؤال و تصرّح من از تو سؤال كسى است كه استيلا و سلطنت و قوه و غلبه نموده است بر او دنيا و حبّ دنيا كه « رأس كلّ خطيئه » (٥) است .

و « أظله لأجل » يعنى : احاطه پيدا کرده و قريب شده او را اجل كه انتهای عمر معینه دنیويه باشد ، و قريب اجل اقتران و بروز و ظهور آثار و علامت او است از نقصان بنیه و اسقاط اضراس ، و ضعف باصره و سامعه و ذائقه و شامه ، و قلت قوه باه و غيره كه از شرايط و امارات قیامت و موت است ، كما قال تعالى : « فَهَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا السَّاعَةَ أَنْ تَأْتِيَهُمْ بَغْتَةً فَقَدْ جَاءَ أَشْرَاطُهَا فَأَنَّى لَهُمْ إِذَا جَاءَتْهُمْ ذِكْرَاهُمْ (٦) » ، ساعت يكي آن اسماء قیامت است و قیامت صغرى موت است ، چنان كه ذكر شد حدیث : « من مات فقد قامت قیامته » (٧) ، يعنى : آیا انتظار دارند الا این كه بیاید آنها را موت بغته \_ أى فجأة و دفعه \_ بدون گمان و سابقه آنها كه خود را مهیا نموده باشند .

و چون استفهام انكاری است ، به معنی نهی است ، يعنى نباید جز این ورود موت انتظاری داشته باشند به مقتضى : « فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَىٰ نَجْبَهُ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ (٨) » ، با آن كه « فَقَدْ جَاءَ أَشْرَاطُهَا » ، يعنى : دیگر چه جای انتظار است ، و حال آن كه آمده است شرايط و امارات و علامات قیامت و موت از همان آثار

ص : ٢٥٥

١-١ \_ الكافي ، ج ٢ ، ص ٥٨٥ ؛ البلد الأمين ، ص ٢١٣ ؛ مصباح الكفعمي ، ص ٥٩٩ .

٢-٢ \_ مجمع البحرين ، ج ١ ، ص ٤١ ، و در آن « و ألقىك » آمده است .

٣-٣ \_ اصل : اظلتكم .

٤-٤ \_ بسنجيد : مجمع البحرين ، ج ٥ ، ص ٤١٦ .

٥-٥ \_ الكافي ، ج ٢ ، ص ١٣٠ ؛ الخصال ، ج ١ ، ص ٢٥ ؛ روضه الواعظين ، ج ٢ ، ص ٤٤١ .

٦-٦ \_ سوره مبارکه محمد ، آیه ١٨ .

٧-٧ \_ پیش از این مصادر آن گذشت .

٨-٨ \_ سوره مبارکه احزاب ، آیه ٢٣ .



نقایص بدنیه که مذکور گردید؛ چه قوای جسمانی متناهی التأثير و التأثرند « فَأَنْتَى لَهُمْ إِذَا جَاءَتْهُمْ ذِكْرُهُمْ (۱) »، یعنی: چه چیز است آنها را این انتظار و غفلت در صورتی که آمده است ایشان را ذکر أهم یعنی آن اموری که متذکر می نمایند آنها را به معاد و قیامت و ارتحال از دار فنا به دار بقا، که خود را مهیا و مستعد نماید.

و ابدأ در آنها حال انتباه از نوم غفلت نیست، « بل اذا ماتوا انتبهوا » (۲). لذا ورد فی الدعاء: « اللَّهُمَّ ارزقنی (۳) التجافی عن دار الغرور والانا به الی دار الخلود والاستعداد للموت قبل حلول الفوت » (۴)، و قال مولانا أميرالمؤمنین علیه السلام:

إلام تجر أذیال التصابی و شیبک قد نضاً (۵) برد الشباب (۶)

طمعت إقامه فی دار ظعن فلا تطمع فرجلک فی الرکاب

بلال الشیب فی فودیک نادى بأعلى الصوت حی علی الذهاب (۷)

### رَبِّ وِوَلَى حَقِیْقَى

قوله علیه السلام: سُوءَآلٍ مِّنْ اسْتَكْتَرَ ذُنُوبَهُ، وَاعْتَرَفَ بِخَطِيئَتِهِ، سُوءَآلٍ مِّنْ لَا رَبَّ لَهُ غَيْرُكَ، وَ لَا وِلَى لَهُ دُونُكَ.

الرَّبِّ: المالك و المدبّر و السيد و المرَبّی و المتمّم و المنعم و الصاحب. و هذا المعانی كلّها جایز إطلاقها علی الله تعالی. « الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ (۸) »، و هو توحید و تحمید و إقرار بأنّه المالك للأشياء لا غیر، و لا یشارك أحد فی ربوبیته.

الولایه بالفتح: الربوبیه، و بالكسر: التولیه و السلطان. الولی من أسماؤه تعالی، و هو المالك للموجودات، المتولّى لأمرها، المتصرّف فیها بالتدبیر و القدره، قوله تعالی: « ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ مَوْلَى الَّذِينَ آمَنُوا (۹) »، أى ولیهم و القائم بأمرهم، و كلّ من

ص: ۲۵۶

۱-۱ \_ سورة مبارکه محمد، آیه ۱۸.

۲-۲ \_ مصادر آن گذشت.

۳-۳ \_ اصل: ارزقنا.

۴-۴ \_ مصادر آن گذشت.

۵-۵ \_ اصل: نضوا.

۶-۶ \_ اصل: الشبابی... الرکابی.

۷-۷ \_ دیوان امیرالمؤمنین علیه السلام، ص ۸۳: با تقدیم و تأخر در دو بیت آخر.

۸-۸ \_ سورة مبارکه فاتحه، آیه ۲.

۹-۹ \_ سورة مبارکه محمد، آیه ۱۱.

وَلِي عَلَيْكَ أَمْرٌ فَهَوِ مَوْلِيكَ .

پس مفهوم فقره دعاء آن که : سؤال و استغاثه می نمایم از تو استغاثه و ابتهال کسی که زیاد شمرده بر تو ذنوب و عصیان خود را ، و اعتراف و اقرار کرده به جرم و خطاهای خود ، سؤال کسی که نیست ربّ و مالک و مدبّر و سید و منعمی برای او غیر تو

«و لا-ولی» ، و نیست قائم به امر و اولی به تصرّف در ظاهر و باطن او سوای تو ، که ربوبیت و ولایت را حصر فرموده اند بالحقیقه به حقّ سبحانه و تعالی ، هر چند که در عالم ارباب مجازی که مظهر ربوبیت حق اند زیاد است ، چون افلاک تسعه که آباء علویه اند ، و چون کواکب سیاره که ربوبیت در عالم ملک دارند ، چنان که ارباب انواع که از عالم ملکوت اند ، هر یک تربیت(۱) در افراد متعلقه خود دارند .

زیرا که اولاً به تربیت و تأثیر و تدبیر حرکات افلاک و سیر کواکب است که ترتیب موالید ثلاثه \_ اعنی نبات و معدن و حیوان \_ حاصل شود ، و به آثار و تربیت آنها است تکمیل مایحتاج انسان از فواکه و حبوب و کلیه مأكولات و ملبوسات و مرکوبات

آیا مشاهده نمی نمائی که اگر تخمی را در جایی بکاری با وجود جمیع شرایط ، ولی بعید باشد از اثر تابش شمس \_ که یکی از سیارات است \_ ابدا به کمال نرسیده و ثمری بر او مترتب نشود .

چنان که به الهام ارباب انواع است حرکات و سکنتات و نشو و نما و بلوغ به کمال افراد هر نوعی از انواع ؛ زیرا که قدماء از حکماء متألهین رسیده اند : « لکلّ نوع مادی طبیعی ، فردٌ مجرد عقلانی فی عالم الإبداع مسّمی برب النوع » ، (۲) چنان که در لسان شرع مطهر هم اشاره به آن ارباب انواع شده ، که من جمله خروسی است در عرش که از تسییح او تمام افراد خروس عالم ملک به صدا و تسییح آیند ، و قال صلوات الله علیه : « ثور فی تحت العرش لا یرفع رأسه استحياءً من الله » (۳) . که

ص : ۲۵۷

۱-۱ \_ اصل : ترتیب (و همچنین موارد بعد) .

۲-۲ \_ بسنجید : إشراق هیاکل النور ، ص ۲۴۴ ؛ الشجره الإلهیه ، ج ۱ ، ص ۴۳۳ .

۳-۳ \_ در منابع معتبر یافت نشد .

اینها تماماً اشاره به همان ربّ النوع است .

پس اگرچه ارباب به امر خدا در عالم زیاداند ولی حق سبحانه و تعالی ربّ الأرباب است و سید السادات ، یعنی تمام اربابان مجازی در تحت ربوبیت اویند و مجازاً مربّی و آلت تربیت اند ، لذا قال تعالی : « أَرْبَابٌ مُّتَفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمِ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ (۱) » ، قال المولوی (۲) قدس سره :

آسمانها است در ولایت جان کار فرمای آسمان جهان

### تنها ملجأ انسانها

قوله عليه السلام : وَ لَا مُنْقِدَ لَهُ مِنْكَ ، وَ لَا مُلْجَأَ لَهُ مِنْكَ ، إِلَّا إِلَيْكَ .

النقذ و التنقيد : التخليص ، و منه حقاً على أن استنقذه من النار ، و منه : « يا منقذ الغرقى (۳) » و أمثالها .

و يقال : إلتجأ إلى الله ، أى اعتصم به . و إلتجأت أمرى الى الله ، أى أسندته اليه ، و فيه تنبيه على أنه اضطرّ اليه . و فى الدعاء (۴) : « لا ملجأ و لا منجى منك إلا اليك » (۵) .

### حق خالق بر مخلوق و عكس آن

قوله عليه السلام : إِلَهِي أَسْأَلُكَ بِحَقِّكَ الْوَاجِبِ عَلَيَّ جَمِيعِ خَلْقِكَ .

اولاً بدان که : يك حقی است از خالق بر مخلوق ، و يك حقی است از مخلوق بر خالق .

اما حقّ واجب خالق بر خلق آن که يعبدونه و يتذللون اليه فى الرخاء و الشده ، و لا يشركون بعباده ربهم أحد ، به این که تمام امورات (۶) وارده را از موت و حیات ، نعمت و نعمت ، یسر و عسرت ، سقم و صحت ، بلا و ابتلاى خود را از او دانسته و

ص : ۲۵۸

۱-۱ \_ سوره مبارکه يوسف ، آیه ۳۹ .

۲-۲ \_ کذا ، مولانا این بیت را از حکیم سنایی نقل کرده است ، مثنوی معنوی ، د ۱ ، ص ۱۳۹ ، « تفسیر بیت حکیم سنایی » .

۳-۳ \_ التهذيب ، ج ۳ ، ص ۹۷ ؛ مصباح الكفعمی ، ص ۲۹۷ ؛ بحار الأنوار ، ج ۹۲ ، ص ۱۵۵ .

۴-۴ \_ هکذا در اصل ، (استشهاد به عین متن دعاء شده است!) .

۵-۵ \_ الفقيه ، ج ۱ ، ص ۴۶۹ ؛ مصباح المتهدجد ، ص ۳ \_ ۵ ؛ مفتاح الفلاح ، ص ۲۷۴ .

۶-۶ \_ کذا .

خواستہ ، كما قال الخليل عليه السلام : « وَإِذَا مَرَضْتُ فَبُشِّرْنِي بِالَّذِي يُمِيتُنِي ثُمَّ يُحْيِينِي \* وَالَّذِي أَطْمَعُ أَنْ يَغْفِرَ لِي خَطِيئَتِي يَوْمَ الدِّينِ (۱) » لذا ورد في الدعاء : « يَا مَنْ خَلَقَنِي فَسَوِّئِي (۲) ، يَا مَنْ رَزَقَنِي وَرَبَّنِي ، يَا مَنْ أَطْمَعُنِي وَسَقَانِي ، يَا مَنْ قَرَّبَنِي وَأَدْنَانِي ، يَا مَنْ عَصَمَنِي وَكَفَّانِي ، يَا مَنْ حَفَظَنِي وَكَلَّانِي ، يَا مَنْ أَعَزَّنِي وَأَغْنَانِي ، يَا مَنْ وَفَّقَنِي وَهَدَانِي ، يَا مَنْ أَنْسَنِي وَأَوَّانِي ، يَا مَنْ أَمَاتَنِي وَأَحْيَانِي (۳) .

كما قال تعالى : « وَمَا بِكُمْ مِنْ نِعْمَةٍ فَمِنَ اللَّهِ ثُمَّ إِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ فَإِلَيْهِ تَجْتَرُونَ \* ثُمَّ إِذَا كَسَفَ الضُّرُّ عَنْكُمْ إِذَا فَرِيقٌ مِّنْكُمْ يَرَبِّهِمْ يُشْرِكُونَ (۵) » ، لذا قال تعالى في موضع آخر : « وَإِذَا الْأَرْضُ مُدَّتْ \* وَأَذْنَتْ لِرَبِّهَا وَحُقَّتْ (۶) » ، يعني : استماع و امتثال نمود ارض به حسب تکوین امر حق را در امتداد و انبساط و حق ، یعنی واجب است از برای او که یسمع امره ، اذهی مخلوقه لله تعالی .

و أما حق الله بمعنى : الواجب و اللازم .

و أمّا حق العباد فهو بمعنى : الجدير من حيث إن الاحسان الى من لم يتخذ رباً سواه مطابق للحكمه ؛ قوله تعالى : « وَكَانَ حَقًّا عَلَيْنَا نَصْرُ الْمُؤْمِنِينَ (۷) » ، أي ايجاباً حَقَّتْ عَلَيْهِ الْقَضَاء .

و أمّا حق المخلوق بر خالق خود این است که مادامی که آنها را به خلاف اراده و میل طبیعی آنها به حیات مستعار دنیویه محبوس نموده ، بر او است که هر کس را به قدر لیاقت و استحقاق خود تمام مایحتاج که اسباب تعیش او است کما هو حقه برساند ، تا انقضای اجل مسمی ، به مفاد : « وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا (۸) » ، چه خلق ، عیال الله اند به مقتضای : « الخلق عیال الله ، أحبهم الى الله أنفعهم لعیاله و أبغضهم الى الله أضرهم لعیاله (۹) . و بر معیل است عقلاً و عرفاً ایصال

ص : ۲۵۹

۱-۱ \_ سورة مبارکه شعراء ، آیات ۸۰ \_ ۸۲ .

۲-۲ \_ مصدر : و سَوَّانِي .

۳-۳ \_ مصباح الكفعمی ، ص ۲۵۴ ؛ البلد الأمين ، ص ۴۰۸ ؛ بحار الأنوار ، ج ۹۱ ، ص ۳۹۲ .

۴-۴ \_ اصل : منهم .

۵-۵ \_ سورة مبارکه نحل ، آیات ۵۲ و ۵۳ .

۶-۶ \_ سورة مبارکه انشقاق ، آیات ۳ و ۵ .

۷-۷ \_ سورة مبارکه روم ، آیه ۴۷ .

۸-۸ \_ سورة مبارکه هود ، آیه ۶ .

۹-۹ \_ بسنجید : الکافی ، ج ۲ ، ص ۱۶۴ ؛ النوادر ، ص ۱۱ ؛ دعائم الإسلام ، ج ۲ ، ص ۳۲۰ : « الخلق عیال الله فأحب الخلق إلى الله من نفع عیال الله و أدخل على أهل بیت سروراً » .

رزق و ما يحتاج عيال .

## واجب الوجود و حقّ بودن او

الحقّ : من أسماء تعالی ، و هو الموجود المتحقّق وجوده و الهیته (١) ، و هو واجب الوجود ؛ لأنّ الشیء بالحصر العقلي :

[الف] : إمّا واجب الوجود ، و هو الذى ثبت وجوده بذاته من غير علّه ، و لا یطرد علیه العدم بأیّ نحو كان ، و واجب الوجود بالذات واجب الوجود من جميع الجهات ، أى واجب العلم والقدره ، واجب الاراده قديم بالذات ، لأنّه إن كان حادثاً یلزم أن یكون محتاجاً الى محدث ، و المحتاج الى الشیء لا یكون واجباً بذاته .

و یجب أن تكون صفاته واجبه عين ذاته ؛ لأنّها إن كان زائده عارضاً (٢) علیه ، كان مفتقراً الى العله . و العله إمّا ذاته أو غير ذاته .

إن كان عين ذاته لزم أن یكون عين الذات فاعلاً و منفعلاً .

و إن كان غير ذاته ، و الغير إمّا واجب أخرى و إمّا ممكن .

على الأولى لزم تعدّد الواجب .

و على الثانى احتیاج الواجب فى أوصافه و كمال ذاته الى الممكن ، تعالی عن ذلك علوّاً كبيراً .

[ب] : و إمّا ممكن الوجود .

[ج] : او ممتنع الوجود .

والممكن هو الذى یكون الوجود و العدم الى ذاته مساوياً و فى وجوده محتاجاً الى الواجب حتّى یطرد عنه و یسلب أنحاء العدم و یرجّح طرف وجوده على طرف عدمه ، و هو امکان الخاصّ . و أجزاء العالم داخل فى تحت هذا الامكان ، و الممكنات فى حکم ممكن واحد ، محتاجه الى مرجّح زائد على ذاته .

## اسماء الهی و اقسام آن

ص : ٢٦٠

١-١ \_ مجمع البحرين ، ج ٥ ، ص ١٤٨ .

٢-٢ \_ کذا ، صحیح : عارضه .

قوله عليه السلام: وَ بِاسْمِكَ الْعَظِيمِ الَّذِي أَمَرْتَ رَسُولَكَ أَنْ يُسَبِّحَكَ بِهِ.

أولاً بدان که: اسماء الله کثیر است، به اعتباری سیصد و شصت، و به اعتباری تسعه و تسعین اسماً، و کُلُّها حسنی، كما قال تعالى: « وَ لِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى فَادْعُوهُ بِهَا (۱) »؛ لکن بعضها حسن، و بعضها أحسن؛ زیرا که پاره [ای] از آنها جامعه معانی کثیره اند، و بعضی دال بر معنی مفرده.

آن که دلالت بر معانی متعدده دارد، اسم اعظم است؛ چون لفظ الله.

و به وجهی دیگر اسماء او تعالی:

[۱]: یا دلالت بر ذات می نماید فقط از دون اعتبار امری؛

[۲]: یا دلالت بر ذات می کند به اعتبار امری؛

[الف]: و آن امر یا اضافه است فقط [ب]: یا سلب فقط، [ج]: یا اضافه و سلب که بدواً چهار قسم می شود.

اول: که دلالت بر ذات فقط نماید آن لفظ الله است که آن اسمی است موصوف به جمیع کمالات ربانیه، المنفرد بالوجود الحقیقی، به واسطه آن که هر موجودی سوای حق سبحانه غیر مستحق است از برای وجود بذاته، بلکه استفاده وجود از غیر می نماید. که در ورقه قبل مذکور شد؛ و قریب به این اسم لفظ «حق» است در صورتی که اراده شود به او ذات من حیث هو واجب الوجود، چه معنی حق دائم الثبوت است، و الواجب أيضاً هو الثابت الدائم، غیر قابل للعدم و الفناء، فهو حق، بل أحق من کل حق.

و ثانی: از اسماء که دلالت بر ذات نماید به اضافه، مثل:

قادر، از باب آن که به اضافه به سوی مقدور فعلیت یابد قدرت به تأثیر.

و العالم، فإنه اسم للذات باعتبار انکشاف الأشياء له.

و الخالق، فإنه اسم للذات باعتبار تقدير الأشياء.

و الباری، أطلق على الذات باعتبار اختراعه و ایجاده.

و المصور، باعتبار أنه مرتب صور المخترعات بأحسن ترتیب.

و الکریم، باعتبار و إنه اسم للذات باعتبار إنه اعطا السؤالات و العفو عن



السيئات .

والعلی (١) ، إسم للذات باعتبار أنه فوق ساير الذوات .

و العظیم ، إسم للذات باعتبار تجاوزه عن حد الإدراكات الحسیه و العقلیه .

و الأول ، باعتبار سبقه على الموجودات .

والآخر ، باعتبار صيروره الموجودات اليه .

والظاهر ، إسم للذات باعتبار دلالة العقل على وجوده .

و الباطن ، فإنه إسم للذات باعتبار عدم ادراك الحسّ و الوهم له .

و ثالث : از اقسام أسماء : ما يدلّ على الذات باعتبار سلب الغير (٢) عنه ، مثل لفظ :

واحد ، به اعتبار سلب شريك و نظير .

و الفرد ، باعتبار سلب الحاجه .

و القديم ، باعتبار سلب العدم .

و السلام ، باعتبار سلب العيوب و النقايس .

و القدّوس ، باعتبار سلب ما يخطر بالبال عنه .

و رابع : از اقسام اسماء : به اعتبار اضافه و سلب با هم ، چون اسم :

حی ، فإنه مدرک الفعّال الذى لاتلحقه الآفات .

و الواسع ، باعتبار سعه علمه و عدم فوت الشىء منه .

و العزيز ، الغالب الذى لا نظير له .

و الرحمن ، اسم للذات باعتبار إعطاء الرزق بعموم خلقه بحيث لا يخرج عن تحت شمول رزقه و إنعامه أحد .

و الرحيم ، اسم للذات باعتبار إحاطه رحمته و عنايته بخلقه و إرادتها لهم الخيرات .

اسم اعظم



١-١ \_ اصل : + اسم .

٢-٢ \_ اصل : + الغير .

پس آن اسم که معصوم در فقره دعا عرض می نماید سؤال می کنم تو را به آن اسم اعظم که امر نموده [ای]؟ رسول خود را به این که تسبیح و تهلیل نماید تو را به آن اسم اعظم جلاله ، آن «الله» است . که اسم موصوف به جمیع صفات باشد ، چه معانی تمام اسما مذکوره در او منظوی بنحو لفّ است .

## مظاهر اسماء

بعد بدان که : هر یک از اسماء سیصد و شصت گانه که در مقام ذات غیب الغیوبی مندرج در لفظ «الله» است فرداً فرد را در مقام ظهور و بروز فعلی در عالم مظهري لازم است که آثار آن اسم را ظاهر نماید ، قال مولانا علی بن موسی الرضا علیه السلام : «قد علم أولوالالباب أنّ ما هنا لك لا يعلم إلا بما ههنا» (۱) یعنی : از آثار مظاهر اسماء که در عالم شهادت است پی به حقائق اسماء غیبیه الهیه برده می شود به موجب « فخلقت الخلق لكي أعرف » (۲) ، مثلاً :

مظهر اسم سبوح و قدوس ملائکه اند که ذات آنها منزّه و مبرا از عموم نقایص عالم کون و فساد است .

و مظهر « یا مدبّر الکائنات » و « یا قاضی الحاجات » و « رفیع الدرجات » افلاکند ، که رفع حوائج موالید ثلاثه نموده ، و به حرکات و تدبیر آنها هر یک به کمال لایق به خود رسند .

و بسایط خارجیّه هر کدام مظهر اسمی از اسماء الله اند . چون « یا قهار » که مظهر او نار است ، و « منقّس الکروب » هوا است ، و « محیی الأموات » ماء است ، و مظهر امین و حافظ ارض است ، که از امینی خود ردّ می نماید به تو جوب مدفونه را به اضعاف مضاعف .

و مظهر « یا سمیع و بصیر » حیوان است .

و مظهر « یا ضارّ » و « یا نافع » ادویه جات ضارّه و نافع است ، الی غیر ذلک که هر یک حکایت اسمی از اسماء الله نمایند .

ص : ۲۶۳

۱-۱ \_ شرح الأسماء الحسنی ، ج ۱ ، ص ۴۲ .

۲-۲ \_ بحار الانوار ، ج ۸۴ ، ص ۱۹۸ و ۳۴۴ .

به خلاف انسان که هیکل توحید و مجمع تفرید و نوع الانواع و خلیفه الله است در ارض ، مظهر اسم جامعه « الله » است که حاوی معانی و صفات کلّ است . از اینجا است که انسان کامل محمد صلی الله علیه و آله وسلم می فرماید : « من رأنی فقد رأى الحقَّ » (۱) ، كما قيل :

هر آن نقشی که بر صحرا نهادیم تو نیکو بین که ما نیکو نهادیم

چه آدم را فرستادیم بیرون جمال خویش بر صحرا نهادیم (۲)

و فی القدسی : « یا آدم خلقت الاشیاء [لأجلک] و خلقتک لأجلی » (۳) . قال الجامی :

ای نسخه نامه الهی که توئی ای آینه جمال شاهی که توئی

بیرون ز تو نیست آنچه در عالم هست از خود بطلب هر آنچه خواهی که توئی

### وجه خدا

قوله علیه السلام : وَ بِجَلَالِ وَجْهِكَ الْكَرِيمِ، الَّذِي لَا يَبْلَى وَلَا يَتَغَيَّرُ، وَلَا يَحُولُ وَلَا يَفْنَى، أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ.

بدان که : گاهی مراد به « وجه خدا » ذات او است که می فرماید : « كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ » (۴) ، ای إلا ذاته .

و جای دیگر : « وَيَبْقَى وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ » (۵) که آن وجه باقی و ذات سرمد ذوالجلال است ، یعنی صاحب جلال و صفات و اسماء قهریه است ، چون قهار و عزیز و منتقم و جبار و متکبر و ذوالجلال والا-کرام است . یعنی آن ذات مجمع صفات و اسماء جمالیه است . كما قيل :

جمالک فی کل الحقایق سائر و لیس له الا جلالک ساتر (۶)

ص : ۲۶۴

۱-۱ \_ بحار الأنوار ، ج ۵۸ ، ص ۲۳۴ .

۲-۲ \_ عطار نیشابوری ، دیوان ، غزلیات ، ش ۶۰۲ .

۳-۳ \_ بسنجید : اسرار الحکم ، ص ۱۰۸ .

۴-۴ \_ سوره مبارکه قصص ، آیه ۸۸ .

۵-۵ \_ سوره مبارکه رحمن ، آیه ۲۷ .

۶-۶ \_ بنگرید : شرح المنظومه ، ج ۳ ، ص ۶۳۷ ؛ اسرار الحکم ، ص ۱۱۷ .

و گاهی مراد از اطلاق وجه بر حقّ به اعتباری اشاره به وجود منبسط است که ظلّ ممدود و فیض مبسوط او است ، و ساری و جاری بر کلّ حقایق موجودات است ، یعنی فی العقل عقل ، و فی النفس نفس ، و فی الطبع طبع ، فی کلّ بحسبه ؛ زیرا که آن وجه کریم و وجود منبسط القاب حسنی بسیار دارد که به جهاتی بر او اطلاق می شود ، که من جمله مشیّت فعلیه است ، کما ورد : « خلق الأشياء بالمشیه و المشیه بنفسها » (۱) چه هر چیز از اعیان موجود به وجود است ، و وجود موجود بذاته لا بوجود آخر .

قول حکماء است : « الوجود الحقّ هو الله ، و الوجود المطلق فعله ، و الوجود المقيّد أثره » (۲) . و آن وجود مطلق را به اعتباری که معرب مراتب غیب است کلمه گویند ، چه کلمه معرب عمّا فی الضمیر است . و به اعتباری او را « نفس رحمانی » و « رحمت واسعه » نامند . و آن مضافاً الی المهیات تسیحات آنها است ، و مضافاً الی الله کلمات تکوینی او .

و چنان که از برای کلمات لفظیه مقاطع بیست و هشتگانه هجائیه است ، نیز از برای آن وجود ظلّیه و کلمه معنویه است ، این مقاطع بیست و هشتگانه وجودی تکوینی ، أعنی العقل و النفس و الأفلاک التسعه و الأركان الاربعه و الموالید الثلاثه و عالم المثال و المقولات : (۳) التسع العرضیه .

بالجمله ، پس داعی علیه السلام عرض می نماید به جلال آن وجه کریم خود که این وجود منبسط باشد که مظهر جلال و جمال تو است ، و به مظاهر و مراتب ظهور این وجه خود که بلا (۴) کهنگی و تغییر و تبدیل و تحویل و تحوّل و انتقال از حالی به حالی [است] ، و فنا و نیستی به او راه ندارد ، چه « کَلِّمًا ثَبِتَ وَجُودَهُ امْتَنَعَ عَدَمُهُ » ؛ زیرا که وجود مقابل عدم است ، و شیء قابل مقابل خود نشود ، و این اوصاف سخیفه بلا فنا و تغییر و آفات کلاً و طراً از لوازم ماهیت و موادّ است ، که بذاته

ص : ۲۶۵

۱-۱ \_ بسنجید : التوحید ، ص ۱۴۷ و ۳۳۹ : « خلق الله المشیه بنفسها ثم خلق الأشياء بالمشیه » .

۲-۲ \_ بنگرید : الأسفار ، ج ۲ ، ص ۳۳۰ به نقل از علاءالدوله سمنانی .

۳-۳ \_ اصل : التحولات .

۴-۴ \_ بلا : بدون .

خالی از تمام و به دفعات وجود و عدم فنا و بقا کون و فساد او را عارض شود .

و بالجمله ، به این وجه باقی تو را قسم می دهم که رحمت و برکات خود را آناً فاناً بر روح پُر فتوح سید کائنات و آلِ کرام او صلوات الله و سلامه عليهم اجمعین مزید فرما .

### عبادت خدا و دوری از همه چیز

قوله عليه السلام: «وَأَنْ تُغْنِيَنِي عَنْ كُلِّ شَيْءٍ بِعِبَادَتِكَ، وَأَنْ تُسَلِّيَ نَفْسِي عَنِ الدُّنْيَا بِمَخَافَتِكَ».

الغنا: بمعنی الدفع و الانصراف . و بمعنی ضد الفقر كما في الحديث: «من استغنى بالله و عطاءه يغنيه الله» (۱)، یعنی کسی که طلب بی نیازی و کفایت نماید در امور خود به خدا و عطای خدا به این که مکفی بداند خدا را ، کفایت می کند او را خدا ، یعنی خَلَقَ فِي قَلْبِهِ غِنًى ، أو يعطيه ما يغنيه عن الخلق . و الغنى: من أسمائه تعالى ، هو من لا يحتاج الى أحد و كلُّ يحتاج اليه ، لا يشارك فيه غيره .

### عبادت و رسوم آن

العبادة: كما مرَّ سابقاً هي غاية الخضوع و التذلل ، و هذا الحال لا يليق الى غير الله ، بل منحصره فيه ، كما استفاد من تقديم ما هو حقّه التأخير ، أعنى ضمير «إِيَّاكَ نَعْبُدُ» (۲) که مفعول ، و حقّ او تأخیر از فعل است ، و تقدیم او افاده حصر می نماید .

و رسوم العباده من العبد لله ثلاثه أنواع: الأول: (۳) ما يجب على الأبدان ، كالصلاه و الصيام والسعي في المواقف الشريفه لمناجاته تعالى ، كالمعابد والكعبه و المشاهد المتبرّكه . و عبادت واقعي که نتیجه عبادات صوری است آن ذکر قلبی او است ، چه اگر صورت اعمال مفروضه و مناسک واجبه باشد بدون تذکر قلب ، شَبَّحَ بِي رُوحٍ وَ شَجَرَ لَا ثَمَرَ اسْت ، كما قال تعالى: «أَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي» (۴) ، یعنی: علت

ص: ۲۶۶

۱-۱ \_ بسنجید: كشف الغمه، ج ۲، ص ۳۴۷؛ بحار الأنوار، ج ۷۵، ص ۷۹: «من استغنى بالله افتقر الناس اليه» .

۲-۲ \_ سوره مبارکه فاتحه، آیه ۵ .

۳-۳ \_ کذا / در متن دو قسیم آن نیامده است .

۴-۴ \_ سوره مبارکه طه، آیه ۱۴ .

غائی او ذکر است ، لذا ورد « لا صلاه الا بالحضور »<sup>(۱)</sup> ، ای حضور القلب که توجه و ذکر قلب است .

السلا: بمعنی الکشف و الإزالة ، يقال: سلانی من همی ، ای کشفه عنی . والسلوی: النعمه و الرفاهیه ، يقال: هو فی سلوه من العیش ، ای فی رفاهیه و نعمه . و أيضاً سلوت: بمعنی صبرت ؛ ولی در ما نحن فیه معنی اخیر مناسب است .

پس مفاد فقره دعا آن که: انصراف بده و کفایت و دفع نما مرا از توجه به هر شیء به اشتغال به عبادت خود از اهتمام به غیر ، برای جلب نفع و دفع ضرر و تسلیه ؛ و صبوری بده نفس مرا از دنیا و حبّ شهوات به سبب ایجاد خوف خود در قلب من ، یعنی خوف خود را حاجز و مانع من قرار بده از توجهات در طلب تمتّعات دنیا که دایر و زائل است ؛ چه طالب مولی و معرض از ما سوی ، دنیا من غیر رام بدّ لازم و ظلّ لاینفکّ او است ، كما فی الحدیث القدسی: « یا دنیا اخدمی <sup>(۲)</sup> من خدمنی و اتعبی <sup>(۳)</sup> من خدمک <sup>(۴)</sup> . به خلاف طالب دنیا و معرض از مولی که خاسر از هر دو ، و « له معیشة ضنکاً <sup>(۵)</sup> است .

### فرار و ترس و استغاثه به خداوند

[قوله علیه السلام: وَ أَنْ تُثْنِي بِالْكَثِيرِ مِنْ كَرَامَتِكَ بِرَحْمَتِكَ].

[...]

قوله علیه السلام: فَإِلَيْكَ أُوذِي، وَ مِنْكَ أَخَافُ، وَ بِكَ أَسْتَعِيْثُ.

ص: ۲۶۷

---

۱-۱ \_ بسنجید: بحار الانوار ، ج ۸۱ ، ص ۲۴۳: « لا صلاه الا باسباغ الوضوء و احضار النيه . . . و إفراغ القلب و ترك الأشغال . »

۲-۲ \_ اصل: اخدم .

۳-۳ \_ اصل: اخذل .

۴-۴ \_ بسنجید: عدّه الداعی ، ص ۱۱۱: «هو تعالی يقول للدنیا: اخدمی . . .» ؛ و الفقيه ، ج ۴ ، ص ۳۶۲: « یا علی أوحی الله تبارک و تعالی الی الدنیا اخدمی . . . » .

۵-۵ \_ اقتباس از کریمه : طه ، آیه ۱۲۴: «فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكاً» .

الفرار : الهرب ، قوله تعالى : « فَفِرُّوا إِلَى اللَّهِ (١) » ، أى من معصية الله الى طاعته ، و من عقابه الى رحمته .

من كلام الحكماء : « الفرار الى الله الإقبال عليه و توجيه السير إليه ، و هو على مراتب :

أولها : الفرار من بعض آثاره إلى البعض ، كالفرار من أثر غضبه إلى أثر رحمته .

و الثانى : أن يفرّ العبد عن مشاهدته الأفعال و يترقى فى درجات القرب إلى مصادر الأفعال ، فيفرّ من بعضها إلى بعض ، كما يستعاذ من سخطه بعفوه .

الثالث : أن يترقى عن مقام الصفات إلى ملاحظه الذات ، فيفرّ منها إليه .

چنان كه جمع فرموده پیغمبر صلوات الله و سلامه عليه این مراتب مذکوره فقال فى سجوده : « أَعُوذُ بِعَفْوِكَ مِنْ عِقَابِكَ » (٢) ، ثمّ قرب و غنا عن مشاهدته الأفعال ، و يترقى إلى مصادرها و هى الصفات ، و قال : « و أَعُوذُ بِرِضَاكَ مِنْ سَخَطِكَ » (٣) ، ثم يترقى عن مشاهدته الصفات و اقترب إلى ملاحظه الذات و قال : « و أَعُوذُ بِكَ مِنْكَ » (٤) .

و هذا فرار منه إليه ، و هو مقام الوصول و لَمَّا وصل إلى انتهاء مقام القرب و انقطع عن الوجود النفسى و عن كلّ ما سواه و لم ير فى الوجود غير الله قال : « لا احصى ثناء عليك أنت كما أثنيت على نفسك » (٥) ، كما قيل :

قرب نه آن پایین به بالا رفتن است (٦) قرب حق از قید هستی رستن است

و « بك أستغيث » در عنوان دعا . استغاثه : اى طلب منه الاغاثة ، و منه : يا غياث المستغيثين ، أنت الغياث المستغاث . و طلب غوث و يارى اولاً از عدو باطنى است كه نفس اماره بالسوء باشد كه أعداء عدو (٧) انسان است ؛ زیرا كه متابعت او در هوى و جلب شهوات موجب دخول نار است كما ورد : « حَفَّتْ النَّارُ بِالشَّهَوَاتِ » (٨) ، لذا

ص : ٢٦٨

١-١ \_ سورة مبارکه ذاریات ، آیه ٥٠ .

٢-٢ \_ الكافى ، ج ٣ ، ص ٤٦٩ ؛ بحار الأنوار ، ج ٩٥ ، ص ٤١٧ .

٣-٣ \_ مصدر پیشین .

٤-٤ \_ شرح نهج البلاغه ، ج ١١ ، ص ٧٣ ؛ عوالى اللئالى ، ج ٤ ، ص ١١٣ .

٥-٥ \_ شرح نهج البلاغه ، ج ١١ ، ص ٧٣ ؛ عوالى اللئالى ، ج ٤ ، ص ١١٣ .

٦-٦ \_ در كشكول شيخ بهايى آمده است : قرب نى بالا ، نه پستى رفتن است .

٧-٧ \_ اقتباس از حديث : « أعداء عدوك نفسك بين جنبيك » ، عوالى اللئالى ، ج ٤ ، ص ١١٨ .

٨-٨ \_ مصادر آن گذشت .

قال صلوات الله عليه : « الغوث الغوث \_ أى الامان الامان \_ خلّصنا من النار »(١).

## رجاء به حضرت حق و دعا بدو

قوله عليه السلام : وَ إِيَّاكَ أَرْجُو، وَ لَكَ أَدْعُو(٢).

الرجاء : بمعنى الخوف ، كما قال تعالى : « لَا تَرْجُونَ لِلَّهِ وَقَارًا (٣) » ، أى لا يخافون لله عظمه . والرجاء أيضاً : التأخير ، قال تعالى : « أَرْجِهْ وَ أَخَاهُ (٤) » أى أخره و لاتعجل بقتله و لا يقبل دعوته . و الرجاء : الآمال و الاميد(٥) . و هذا المعنى الأخير مناسب لما نحن فيه . و الرجاء بهذا المعنى قسمان : ممدوح و مذموم .

و الممدوح منه : الرجاء الى الله حال كون رجاء المرعى مقروناً بالطاعات و إتيان أعمال الخير .

و المذموم منه : أن يكون مع اقترانه بسوء الأعمال ، و يقال : إنى أرجوا الله أن يغفر لى و يعطينى . و لا يعلم أنّ المشروط ينتفى بانتفاء الشرط ، كما قال مولى امير المؤمنين عليه السلام :

ترجو النجاه و لم تسلك مسالكها أنّ السفينه لاتجرى على اليبس(٦)

و فى الحديث : « يدعى [بزعمه] أنه (٧) يرجو الله (٨) كذب . و العظيم ما باله لا يتبين رجاءه فى عمله »(٩) و فيه ذم من يرجو الله بلا عمل ، كالمدعى للرجاء .

الدعاء : هو العباده له ؛ لأنّها هى الإقبال عليه و الإعراض عمّا سواه ، يقال : ادعوه دعاءً ، أى ابتهلت اليه بالسؤال . و رغبت فيما عنده من الخير .

و فى حديث عرفه : « أكثر دعائى و دعاء الأنبياء قبلى لا اله إلاّ الله وحده لا شريك له ، له الملك و له الحمد و هو على كلّ شىء قدير »(١٠) .

ص : ٢٦٩

١-١ \_ مصباح الكفعمى ، ص ٢٤٧ و ٢٥٩ .

٢-٢ \_ اصل : + و اليك الجأ .

٣-٣ \_ سوره مباركه نوح ، آيه ١٣ .

٤-٤ \_ سوره مباركه شعراء آيه ١٣ ؛ سوره مباركه اعراف ، آيه ١١١ .

٥-٥ \_ كذا / اميد واژه فارسى است .

٦-٦ \_ ديوان على عليه السلام ، ص ٢٤١ ؛ شرح نهج البلاغه ، ج ٢ ، ص ٣٢٠ .

٧-٧ \_ اصل : أن .

٨-٨ \_ اصل : + اليه .



- ٩-٩ \_ نهج البلاغه ، ص ٢٢٥ ؛ شرح نهج البلاغه ، ج ٩ ، ص ٢٢٦ ؛ بحار الأنوار ، ج ٦٧ ، ص ٣٥٨ .
- ١٠-١٠ \_ بحار الأنوار ، ج ٨٣ ، ص ٢٥٦ .

و الدعاء الذى علمه جبرئيل ليعقوب ، فردّ الله ابنه هو : « يا من لا يعلم أحد كيف هو الآ هو ، يا من سدّ السماء بالهواء و كبس الأرض على الماء ، و اختار لنفسه أحسن الاسماء آتى بكذا» (١).

أما سَمَى التهليل و التحميد و التمجيد دعاءً ، لأنّه بمنزله فى (٢) استيجاب ثواب الله و جزائه .

### پناه جستن و یاری جستن از خداوند

قوله عليه السلام : وَ إِيَّاكَ أَسْتَعِينُ .

أى أنت حصنى و حصن من سواى ، يلجؤون إليك و يتحصنون فيك ، و لا ملجأ و لا مخلص و لا مهرب و لا ملاذ لمن طلبه إلا إليك . و ألجأ اليه : أى اعتصم به . و ألجأت ظهري إليك : أى اعتمد فى أمورى بظهره .

أثق : من الوثوق ، و هو كلما يستوثق بها من الأمر ؛ الميثاق : اليمين المؤكّد و العهد ، قوله تعالى : « وَ أَخَذْنَا مِنْكُمْ مِيثَاقًا غَلِيظًا (٣) » ، أى عهداً وثيقاً . و ورد : « كلّ يمين فيها كفّاره » (٤) إلا ما كان من عهد أو ميثاق . أى إلا ما يتعهد به الانسان و يلتزمه لغيره ؛ فإنّه لا- كفّاره له سوى الوفاء به . و أيضاً : وثقت الشىء توثيقاً إذا ربطته و شدّدته . و منه الحديث : « إذا مات المؤمن وثّقه ملك الموت ، و لو لا ذلك لم يستقرّ » (٥) .

### مرک و تحلیل آن

در تأویل این حدیث شریف ، و جوہی از معانی مستنبطه است ، من جمله آنچه

ص : ٢٧٠

١-١ \_ بحار الأنوار ، ج ١٢ ، ص ٢٤٤ و ج ٩٢ ، ص ١٨٥ ؛ مجمع البحرين ، ج ٢ ، ص ٣٨ .

٢-٢ \_ در اصل به اندازه يك كلمه سفید است .

٣-٣ \_ سوره مبارکه نساء ، آیه ٢١ .

٤-٤ \_ وسائل الشيعه ، ج ٢٣ ، ص ٢٤٩ .

٥-٥ \_ بسنجيد : الفقيه ، ج ١ ، ص ١٣٥ : « قال أمير المؤمنين عليه السلام : إنّ المؤمن إذا حضره الموت ، وثّقه ملك الموت ، فلو لا ذلك لم يستقرّ » .

را که گفته اند بعضی از حکماء که فهم آن تطبیق تأویل (۱)، اولاً مسبوق است به دانستن مقدماتی، از جمله آنها آن که باید دانست:

### دنیا و عینیت مرگ با آن

اولاً- که حیات دنیویه نسبت به حیات اخرویه - که دار حیوان و نفس حیات و حیات وصف ذات او است، نه عارض بر او - عین موت است چنان که جائی توصیف نموده حیات دنیا را به لهُو و لعب که امور بی فائده است که لا حقیقه لها؛ و قال: « وَ مَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهُوٌ وَ لَعِبٌ وَ إِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ (۲) » .

و جائی، حیات او را عین موت خوانده، کما قال تعالی: « إِنَّكَ مَيِّتٌ وَ إِنَّهُمْ مَمِيَّتُونَ (۳) » . و از باب اتحاد معنی موت و نوم است که: « الناس نیام فإذا ماتوا انتبهوا (۴) » .

و ایضا اشاره به آن که حیات دنیا نسبت به حیات آخرت موت است ما قاله تعالی: « أَمْوَاتٌ غَيْرُ أَحْيَاءٍ وَ مَا يَشْعُرُونَ أَيَّانَ يُبْعَثُونَ (۵) » ، لَأَنَّ الْبَعْثَ الْإِنْتِبَاهَ مِنَ النَّوْمِ ، چنان که از آیه مبارکه استفاده می شود، « هُوَ الَّذِي يَتَوَفَّاكُم بِاللَّيْلِ وَ يَعْلَمُ مَا جَرَحْتُم بِالنَّهَارِ ثُمَّ يَبْعَثُكُمْ فِيهِ لِيُقْضَىٰ أَجَلٌ مُّسَمًّى ثُمَّ إِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ ثُمَّ يُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ (۶) » ، ای فی نهار، که مراد ایقاظ و انتباه از نوم است .

### اتحاد مرگ و خواب

و نیز از جمله آیاتی که دلالت می کند بر اتحاد نوم و موت آیه شریفه: « اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَ الَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا فَيُمْسِكُ الَّتِي قَضَىٰ عَلَيْهَا الْمَوْتَ وَ يُرْسِلُ الْأَخْرَىٰ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى (۷) » است، یعنی خدا می میراند و قبض

ص: ۲۷۱

۱-۱ - کذا در اصل .

۲-۲ - سوره مبارکه عنکبوت، آیه ۶۴ .

۳-۳ - سوره مبارکه زمر، آیه ۳۰ .

۴-۴ - مجموعه ورام، ج ۱، ص ۱۴۵؛ عوالی اللئالی، ج ۴، ص ۷۳؛ بحار الأنوار، ج ۴، ص ۴۳ .

۵-۵ - سوره مبارکه نحل، آیه ۲۱ .

۶-۶ - سوره مبارکه انعام، آیه ۶۰ .

۷-۷ - سوره مبارکه زمر، آیه ۴۲ .

روح می نماید نفوس را در حین موت ، یعنی وقت انقضای اجل محدود .

« وَ الَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا » ، یعنی و نیز خدا آن نفسی را که « لم تمت » یعنی نیامده و نرسیده انقضای اجل طبیعی او قبض روح می نماید در نوم .

پس نفس ، در نوم و موت طبیعی حتمی در هر دو صورت در قطع علاقه از بدن دنیوی به وجهی واحد است ، نهایت فرقی که دارند آن است که در موت طبیعی « فَيَمْسِكُ » ، یعنی : پس نگاه می دارد آن نفسی را به کلی قطع علاقه از بدن نموده ، « وَ قَضَى عَلَيْهَا الْمَوْتَ » یعنی : گذشته است بر او موت محدود .

« وَ يُرْسِلُ الْأَنْفُسَ » یعنی : ارسال می نماید دیگری را که نفس نائمه باشد در نوم دنیا ، که نوم در نوم است در روز ، و یقظه به بدن خود .

« إِلَى أَجَلٍ مُّسَمًّى » تا انتهای اجل محدود معین .

و آن که در حدیث وارد است : « النوم أخ الموت » (۱). برادر او است نه عین او ، به واسطه این است که در موت نفس از باب عدم استعداد بدن به کلی از او قطع علاقه نموده ، حتی آن قوای ضعیفه خسیسه خود را که به امر خدا مستخدم و مادام الحیاه بر بدن گماشته شده اند ، از قبیل قوه لامسه و ماسکه و هاضمه و دافعه که قوای نباتیه اند ، هم بالتبع نفس قطع علاقه می نمایند ، ولی در نوم اگر چه اکثر قوی و جنود نفس از قبیل قوه سامعه و باصره و شامه و ذائقه و حسّ مشترک و واهمه و خیال و حافظه با نفس قطع علاقه کرده اند ، ولی هنوز آن قوای طبیعی که ذکر شد از جانب نفس به امر خدا در بدن باقی اند برای حفاظت او ، و الاّ باید چنان که بدن در نوم نمی بیند و نمی شنود نیز هضم غذای مأکول و نگاه داری او در معده هم ننماید ، نمی بینی که اگر سر خاری در نوم به بدن برسد لامسه درک نموده ، انسان متنبّه و متألم می شود ، پس به این جهت « نوم أخ الموت » است ، نه عین او .

### ملک الموت و شناخت او

و دیگر از مقدمات لازمه مربوطه به فهمیدن حدیث شریف آن که باید

ص : ۲۷۲

دانست که مراد به «ملک الموت» در حدیث که می فرماید: «و اذا مات المؤمن وثقه ملک الموت» (۱) ملک به کسر لام مقصود است، که اشاره به ذات مقدس حق تعالی باشد، نه ملک به فتح لام، بنابر همان آیه: «اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ» که قبض نفوس را از ابدان نسبت به خود دهد، نه به ملک به فتح لام.

چنان که از کلمات علی علیه السلام است: «اعلم أنّ مالک الموت هو مالک الحیاه، و [أنّ] الخالق هو الممیت، [أنّ] المفنی» (۳) و المبدء هو المعید» (۴) که مالک و ملک موت خود و حقّ است بالحقیقه، و نسبت دادن این فعل را به ملک به فتح لام مجاز است و صحّت سلب دارد.

پس بعد از اینها تأویل حدیث شریف مذکور آن که: «اذا مات المؤمن» یعنی زمان موت مؤمن که کون او است در حیات مجازی دنیا \_ که عین موت است \_ نسبت به حیات آخرت وقوف و بقای او به واسطه این است که «وثقه» ای شدّد و ربط الله تعالی الذی هو مالک الموت و الحیاه روح بعلاقه البدن بالحکمه و التدبیر الی انقضاء أجل مسمی، محبوسه فی سجن الدنيا، بنابر آن که «الدنيا سجن المؤمن» (۵)؛ و ابقاؤه فی البدن بسبب الحیاه.

«و لو لا- ذلک»، یعنی: اگر نبود این وثوق و ارتباط از جانب حق تعالی، «لم یستقرّ» ای لایستقرّ أبداً ساعه فی الدنيا، لاشتیاق روحه بالملا و لقاء الله، به واسطه درجه کمال یقین و معرفت مؤمن به آن عالم فوق و جنه المأوی.

### اشتیاق به مرگ

و مؤید این تأویل است کلام علی علیه السلام در ذکر علامات متّیین: «لو لا- أجل» (۶) الله الذی کتب الله لهم لم تستقرّ أرواحهم فی أبدانهم» (۷) طرفه عین، شوقاً الی الثواب و

ص: ۲۷۳

۱-۱ \_ نیز بنگرید: مجمع البحرین، ج ۴، ص ۴۶۶.

۲-۲ \_ سوره مبارکه زمر، آیه ۴۲.

۳-۳ \_ اصل: \_ المفنی.

۴-۴ \_ نهج البلاغه، ص ۳۹۴؛ شرح نهج البلاغه، ج ۱۶، ص ۷۴؛ تحف العقول، ص ۷۱.

۵-۵ \_ الکافی، ج ۲، ص ۲۵۰؛ مجموعه ورام، ج ۲، ص ۲۰۳؛ الخصال، ج ۲، ص ۱۰۸.

۶-۶ \_ مصدر: الاجل.

۷-۷ \_ مصدر: أجسادهم.

خوفاً من العقاب» (۱)، چنان که وقتی که بر وجود مبارک پیغمبر صلوات الله و سلامه عليه نازل شد سوره مبارکه : « إِذَا جَاءَ نَصِيرُ اللَّهِ وَ الْفَتْحُ (۲) » که اشاره و ایماء به انفتاح و گشادگی و انحلال روح مقدسشان از تعلق به تن باشد نه خبر فتح مکه و غیره ، فرمودند که : حق سبحانه و تعالی مژده موت و وصال و ترک علاقه تن و سجن دنیا را به من داده ، و عن قریب \_ یعنی دو ماه دیگر \_ از میان شما می روم چه نزول سوره در آخر ذیحجه در مراجعت از سفر حجه الوداع بود ، و دو ماه از او گذشته ، تقریباً خبر در شهر ربیع الأول را داد ، کما قیل :

احمد آخر زمان را انتقال در ربیع اول آمد بی جدال (۳)

این است که بعد از مژده از باب اشتیاق به لقاء الله فرمودند : « من بشرنی بخروج الصفر (۴) فقد بشرته بالجنه (۵) » ، قال المولوی قدس سره :

بس رجال از نقل عالم شادمان از بقایش شادمان این کودکان (۶)

کما قال مولانا علی علیه السلام : « واللہ إن ابن ابیطالب آنس بالموت [من الطفل] بشدی أمه (۷) . از این است که حق تعالی معیار ولایت و دوستی خود را تمنای موت قرار داده در صورت صدق این داعیه و قال : « قُلْ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ هَادُوا آآ إِن زَعَمْتُمْ أَن نُّكُم أَوْلِيَاءُ لِلَّهِ مِن دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوْا الْمَوْتَ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۸) » .

### سَرِّ تَعْلُقِ رُوحٍ بِهٖ بَدَنِ

بالجمله ، پس اشاره به همین تأویل حدیث شریف است ما ورد فی کلام الهی : « نَحْنُ حَلَقْنَاہُمْ وَ شَدَدْنَا أَسْرَهُمْ وَ إِذَا شِئْنَا بَدَلْنَا أَمْثَالَهُمْ تَبْدِيلًا (۹) » ، یعنی : ما به

ص : ۲۷۴

- ۱-۱ \_ نهج البلاغه ، ص ۳۰۳ ؛ شرح نهج البلاغه ، ج ۱۰ ، ص ۱۳۲ ؛ الأمالی ، صدوق ، ص ۳۰۳ .
- ۲-۲ \_ سوره مبارکه نصر ، آیه ۱ .
- ۳-۳ \_ مثنوی معنوی ، مولوی ، د ۴ ، ص ۹۸۲ ، « قوله صلى الله عليه و آله : من بشرنی بخروج صفر » .
- ۴-۴ \_ در مصدر : صفر .
- ۵-۵ \_ بسنجید : تذکره الموضوعات ، ص ۱۱۶ ؛ كشف الخفاء ، ج ۲ ، ص ۲۳۶ .
- ۶-۶ \_ مثنوی معنوی ، مولوی ، د ۴ ، ص ۹۸۲ .
- ۷-۷ \_ نهج البلاغه ، ص ۵۲ ؛ شرح نهج البلاغه ، ج ۱ ، ص ۲۱۳ ؛ بحار الأنوار ، ج ۷۱ ، ص ۵۷ .
- ۸-۸ \_ سوره مبارکه جمعه ، آیه ۶ .
- ۹-۹ \_ سوره مبارکه انسان ، آیه ۲۸ .

قدرت کامله خود خلق نموده ایم ابدان آنها را که از عالم خلق است مقابل عالم امر ، « وَ شَدَدْنَا أَسْرَهُمْ » یعنی : و ما بعد از آن که ارواح آنها را که از عالم امر است انشاء و ایجاد نموده ، و علاقه داده ایم به ابدان آنها « شَدَدْنَا أَسْرَهُمْ » ، یعنی : وثیق و محکم کرده ایم روح امری آنها را به قید ارتباط و تعلق چندی به اقتضای حکمت و مصلحت به بدن دنیوی آنها برای کسب معرفت تا اجل مسمی ، و به واسطه آن که آن روح لطیف از باب ارتباط به محلّ علوی خود قطع علاقه و ارتباط از این هیكل مظلّمه و اعراض از محل کثیف مستعار خود نماید مربوط و مستحکم کرده ایم اسارت و قید او را به تن که فی الحقیقه اسیروار مقید باشد ، کما قیل :

جان گشاده سوی بالا بالها تن زره اند و زمین چنگالها(۱)

چار مرغ اند این عناصر بسته پا مرگ و رنجوری و علّت پا گشا(۲)

« وَ إِذَا شِئْنَا بَدَلْنَا أَمْثَالَهُمْ تَبْدِيلًا (۳) » یعنی : زمانی که خواسته و تقدیر کرده ایم که انتهای اجلّ مسمی است ، تبدیل می نمائیم امثال و صور و هیاکل آنها را(۴) یک نوع تبدیل ؛ زیرا که مثل ، چنان که اطلاق می شود بر شبیه و نظیر ، کما یقال : و فیکم مثله ، ای شبیه و نظیره . و اطلاق می شود بر صفت ، کما قال تعالی : « لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ مَثَلُ الشُّؤْمِ (۵) » ، ای الصّفه الذمیمه .

همچنین اطلاق می شود بر صور و هیاکل ، کما قال تعالی : « مَا هَذِهِ التَّمَائِلُ الَّتِي أَنْتُمْ لَهَا عَاكِفُونَ (۶) » ، ای ما هذه الصور و الهیاکل ، چنان که در ما نحن فیه مراد از « أمثالهم » هیاکل است ، یعنی زمانی که خواسته ایم تبدیل می نمائیم امثال و صور آنها را به این که صورت دنیوی را از آنها به سبب موت گرفته ، و صورت مثالی اخروی به آنها می دهیم ، ولی مثلی است که به اعتباری عین او است \_ چه شیئی شئی به صورت او است ، نه به مادّه او \_ و به اعتباری غیر او است ، چه آن

ص : ۲۷۵

۱-۱ \_ مثنوی معنوی ، مولوی ، د ۴ ، ص ۹۱۴ ، « چالیش عقل با نفس ... » .

۲-۲ \_ مثنوی معنوی ، مولوی ، د ۳ ، ص ۷۸۶ ، « جذب هر عنصری جنس خود را » .

۳-۳ \_ سوره مبارکه انسان ، آیه ۲۸ .

۴-۴ \_ اصل : و .

۵-۵ \_ سوره مبارکه نحل ، آیه ۶۰ .

۶-۶ \_ سوره مبارکه انبیاء ، آیه ۵۲ .

خصایص و اوصاف سخیفه دنیویه در آن صورت مثالی اخروی نیست ، از قبیل کون و فساد ، امراض و اسقام ، کسالت و کثافت قذارت ، و نوم(۱) و غیره .

از اینجا است که وارد شده « أهل الجنة جُرْدٌ مُرْدٌ »(۲)؛ زیرا که معرّا و مبرّا و مجرّدند از عموم این عوارضات دنیویه ؛ پس به لحاظی بعینها همان است ، نهایت کامل تر شده ، چنان که سابقاً فهمیدی از حدیث که چون روح مؤمن را از بدن دنیوی قبض نماید محشور می نماید او را در آخرت به بدنی که هر کسی او را ملاقات نماید گوید : « هو و الله فلان بن فلان » .

باری ، مقصود این است که وثوق و ارتباط بیشتر برای نفس مؤمن است که چون عالم و عارف به نشانه بهتر از این عالم است « لولا وثقه الله لم يستقرّ في الدنيا طرفه عين » ولی به خلاف کافر و جاهل که چون سوای این عالم محسوس عالمی را به یقین معتقد و قائل نیست ، لهذا دنیای را که مزبله عارفین است جنت خود قرار داده ، و کمال کراهت را از موت و ترک علاقه از محبوب خود دارد ، کما قال تعالی : « وَ لَنْ يَتَمَنَّوْهُ اَبَدًا بِمَا قَدَمْتُمْ اَيْدِيَهُمْ وَ اللّٰهُ عَلِيْمٌ بِالظّٰلِمِيْنَ »(۳) ، هر چند که او را در این غفلت و جهالت نخواهند گذاشت طوعاً راغب نیست لابد کرهاً ، کما قال تعالی : « قُلْ اِنَّ الْمَوْتَ الَّذِي تَفِرُّوْنَ مِنْهُ فَاِنَّهُ مُلَاقِيْكُمْ ثُمَّ تَرْدُّوْنَ اِلَىٰ عَالِمِ الْغَيْبِ وَ الشّٰهَادَةِ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُوْنَ »(۴) .

### ایمان و توکل به خداوند

قوله عليه السلام : وَ بَكَ اَوْمِنُ ، وَ عَلَيْكَ اَتَوَكَّلُ ، وَ عَلَي جُودِكَ وَ كَرَمِكَ اَتَكَلُّ .

« بک اؤمن » : می شود از امانت و امنیت گرفته شود ، یعنی به تو امینم و تو را مؤتمن خود قرار داده ام ، يقال : ائتمنه على الشئ ، أى جعله أميناً ، کما قال تعالی : « فَلْيُؤَدِّ الَّذِي اُوْتِيَ اَمَانَتَهُ »(۵) والامن : الذى يتق بكل شئ ، والامن الامان ، قال

ص : ۲۷۶

۱-۱ \_ هکذا در اصل / شاید : کسالت و نوم و کثافت و قذارت .

۲-۲ \_ الاختصاص ، ص ۳۱۸ ؛ بحار الأنوار ، ج ۱۶ ، ص ۲۹۴ .

۳-۳ \_ سوره مبارکه بقره ، آیه ۹۵ .

۴-۴ \_ سوره مبارکه جمعه ، آیه ۸ .

۵-۵ \_ سوره مبارکه بقره ، آیه ۲۸۳ .



تعالی : « لَهْمُ الْأَمْنُ (۱) » ؛ أی الأمان (۲) ؛ چه حق تعالی مؤتمن انسان است .

یعنی : اگر عبد امانت و ودیعه در دنیا به او سپارد در آخرت ردّ نماید او را به اضعاف مضاعف ، كما فی الدعاء : « اللّهم إني أودعتك يقيني هذا و ثبات ديني ، و أنت خير مستودع ، [ . . . ] فردّه علی وقت حضور موتی و عند سؤال منکر و نکیر » (۳) .

و المؤمن : من أسمائه تعالی ، سمّی الله المؤمن لأنّه يؤمن من عذابه من أطاعه . و أيضاً فی دعاء آخر : « و أخرجني من الدنيا آمناً » (۴) أی من الذنوب التي بيني و بينك بأن توفّقني للتوبه منها قبل الموت . و من التي بيني و بين خلقك بأن توفّقني للخلاص منها ، و لا تؤمني مكرک .

و الأمين : المؤمن علی الشيء ، و منه محمّد صلی الله علیه و آله أمين الله علی رسالته .

### ایمان و معنای آن

و می شود « بک أومن » از ایمان مراد باشد ، که آن تصدیق بالله است بأن یصدق بوجوده و بصفاته ، و ایمان برسله بأن یصدق أنّهم صادقون فيما أخبروا به عن الله ، و بكتبه بأن یصدق أنّها كلام الله ، و مضمونها حقّ و بالبعث و الصراط و المیزان و الجنة و النار ، و بالملائکه بأنّهم موجودون و عباد مکرمون ، « لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَ يَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ » (۵) .

و قد سئل عن أدنى ما يكون العبد مؤمناً ، فقال : « يشهد أن لا إله الاّ الله و أنّ محمداً عبده و رسوله ، و يُقرّ بالطاعه و يعرف امام زمانه » (۶) .

### توکل و شناخت آن

التوکل \_ فی عنوان الدعاء \_ : هو انقطاع العبد الى الله في جميع ما يأمله عن

ص : ۲۷۷

۱-۱ \_ سوره مبارکه انعام ، آیه ۸۲ .

۲-۲ \_ مجمع البحرين ، ج ۱ ، ص ۱۱۲ .

۳-۳ \_ بسنجید : مستدرک سفینه البحار ، ج ۷ ، ص ۱۲۲ .

۴-۴ \_ معانی الأخبار ، ص ۱۳۹ ؛ بحار الانوار ، ج ۸۳ ، ص ۲۵ .

۵-۵ \_ سوره مبارکه تحریم ، آیه ۶ .

۶-۶ \_ معانی الأخبار ، ص ۲۹۳ ؛ بحار الانوار ، ج ۶۶ ، ص ۱۶ .

المخلوقين . و التوكل عليه العلم بأن المخلوق لا يضر ولا ينفع ، و لا يعطى و لا يمنع ، و استعمال اليأس من الناس ، فإذا كان العبد كذلك لم يعمل لأحد سوى الله ، و لم يطمع فى أحد سوى الله ، لذا قال تعالى : « وَ مَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ إِنَّ اللَّهَ بَالِغُ أَمْرِهِ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا (۱) » .

پس معنای توکل حقیقی عباد بر خدا چنان که امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده به این است که خود را به کلی عری و بری نموده از حول و قوه خود در امورات (۲) وارده و مكتسبه ، و انتظار بکشند ما یأتی به القدر را ، چه خدا بالغ و رساننده است هر امری از امورات قضائیه و قدریه خود را در زمان معین محدود خود ، « قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا » ، یعنی : برای وصول و ایصال مقدرات خود قدر و زمانی و اندازه مخصوصی قرار داده که از آن قدر و اندازه ابداً تغییر و تبدیلی نیست ، كما قال تعالى : « فَلَنْ تَجِدَ لِسَيِّئَتِ اللَّهِ تَبْدِيلًا وَ لَنْ تَجِدَ لِحَسَنَتِ اللَّهِ تَحْوِيلًا (۳) » ، چه عباد صابر و شاکر باشند ، و چه جافی و منکر خدا کشتی آنجا که خواهد برد ، لذا قال على عليه السلام : « كن أبدأ راضياً بما يأتى به القدر » (۴) .

### توکل بر جود و کرم الهی

« و على جودك و كرمك أتكل » در فقره دعا به جود و کرم عمیم تو اتکال دارم ، یعنی اعتماد دارم . يقال : فلان وکلّ إليه الأمر ، أى فوضه إليه . یعنی : چون تو ولی و اولی به تصرف در امور منی ، لهذا من به مقتضای عبودیت محضه که « کلّ ما فى یده کان لمولاه » تفویض امور خود را در حرکات و سکنات عموماً به تو می نمایم ، لأتک لا ترید بعبادک إلا خيراً ، و ما یصلح بحالهم ، كما قال تعالى : « أُفَوِّضُ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ (۵) » ، و كما أخبر الله تعالى عن لسان يوسف الصديق عليه السلام : « قَدْ آتَيْتَنِي مِنَ الْمَلِكِ وَ عَلَّمْتَنِي مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ ، فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ أَنْتَ وَ لِي فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ ، تَوَفَّنِي مُسْلِمًا وَ أَلْحِقْنِي »

ص : ۲۷۸

۱-۱ \_ سوره مبارکه طلاق ، آیه ۳ .

۲-۲ \_ کذا ، و همچنین در سایر موارد .

۳-۳ \_ سوره مبارکه فاطر ، آیه ۴۳ .

۴-۴ \_ غررالحکم ، ص ۱۰۳ .

۵-۵ \_ سوره مبارکه غافر ، آیه ۴۴ .

یعنی : چون تو ولی و سید و مولی و مالک و اولی به تصرف در امور دنیوی و اخروی منی به این که در دنیا « آتیتنی من المُلک » یعنی : عطا کرده ای به من بعضی از ملک و سلطنت و استیلای بر ملک مصر را ، و تو تعلیم نموده [ای] به من بعض از تأویل احادیث ، را که پاره ای از معانی و تأویلات اخبار کتب سماویه که بر انبیاء سلف نازل شده ، یا این که تعلیم کرده [ای] به من از تأویل احادیث ، که مراد تعبیر رؤیا باشد ، چه رؤیای صادقه حدیث و الهام ملک است ، کما أخبر به پیغمبر صلوات الله و سلامه علیه و آله : « إِنَّ فِي امْتِي مَكَلِّمِينَ وَ (۲) مُحَدِّثِينَ » (۳) که هر دو به صیغه مفعول است ، یعنی اولیاء عرفاء از امت من تکلم کرده شدگان و حدیث شدگان اند به کلام و حدیث ملک ، به نحو خواطر ربانی و الهامات .

« فَطَاطِرُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ » ، یعنی : ای فاطر و مبدع سماوات و ارض و موجد و مُنشئها مِنْ غَيْرِ مَثَالٍ ، که من به تدابیر و تصرفات تو در دنیا به این رتبه و مقام فیض و نائل شده ام .

پس به اعتبار آخر هم بعد از انقضای اجل مسمی « توفنی مسلماً » ، یعنی : بمیران مرا در حال تسلیم و انقیاد و ملحق نما به صالحین از آباء کرام خود .

بالجمله ، از اینجا است که در آیه شریفه فرماید : « مَثَلُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْلِيَاءَ كَمَثَلِ الْعَنْكَبُوتِ اتَّخَذَتْ بَيْتًا وَإِنَّ أَوْهَنَ الْبُيُوتِ لَبَيْتُ الْعَنْكَبُوتِ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ (۴) » ، یعنی : آنهایی که از باب نقصان معرفت و عدم توکل و علم به نفوذ تأثیر و عموم قدرت حق سبحانه و تعالی در ذرات موجودات عالم کون و فساد به مشیت ازلیه به عقاید فاسده خود غیر خدا را مؤثر در جلب نفع و دفع ضرر خود دانسته ، مثل و حال آنها شبیه به حال عنکبوت است که اخذ نماید برای منافع و محافظت خود خانه [ای] ، و حال آن که سست ترین بیوت بیت عنکبوت است ، که به بادی متلاشی شود .

ص : ۲۷۹

۱-۱ \_ سوره مبارکه یوسف ، آیه ۱۰۱ .

۲-۲ \_ مصادر : \_ و .

۳-۳ \_ بسنجید : مفاتیح الغیب ، ص ۴۲ .

۴-۴ \_ سوره مبارکه عنکبوت ، آیه ۴۱ .

لذا قال تعالى: «قُلْ مَنْ رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ قُلِ اللَّهُ قُلْ أَفَاتَّخَذْتُمْ مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ لَا يَمْلِكُونَ لِأَنْفُسِهِمْ نَفْعًا وَلَا ضَرًّا (۱)» ، یعنی: در صورتی که اولیاء شما برای نفس خودشان مالک و متصرف نفع و ضرر و موت و حیا نیستند، و بدون میل و اراده نفسی آنها به اقتضای مشیت ازلیه هر یک از این واردات در موعد مقرر به آنها می رسد، پس چگونه شما از آنها جلب منفعت و دفع مضرت خود را متوقعید، کما قیل:

ذات نیافته از هستی بخش کی تواند که شود هستی بخش (۲)

لذا قال الداعی علیه السلام: «و علی جودک و کرمک اُتکل» ای اعتمد.

و أيضاً يقال: وکله إلى نفسه أي خلاه و نفسه. و رجل وکله الله إلى نفسه، أي خلا بينه و بين شيطانه، و هو مقصود بالضلال. لذا ورد في الدعاء: «اللهم فاطر السموات والأرض، عالم الغيب والشهادة، [الرحمن الرحيم] إني أعهد اليك في هذه الحيوه الدنيا بأنني أشهد بأن لا إله إلا أنت، و حدك لا شريك لك، و أن محمداً عبدك و رسولك» (۳).

« [...] فلا تكلني إلى نفسي تقربني إلى الشر، و تباعدني من الخير، و إني لا أثق إلا برحمتك، فاجعل عندك عهداً توفيته و يوم القيمة، إنك لا يخلف الميعاد» (۴).

« فلا تكلني إلى نفسي »، چه اگر تحمیل کنی مرا بر نفس خودم به آن که واگذاری بین من و بین نفس اماره بالسوء، المعبر عنها بالطاغوت، لأنها كثير التجاوز عن حدود الله .

« تقربني إلى الشر » یعنی: در آن وقت نزدیک کرده ای مرا به سوی شروری که لازمه متابعت شهوات و پیروی هوای نفس است، و دور نموده ای مرا از هر چیزی، لأن النفس والشيطان لا يميل بطبعهما أبداً إلى خير؛ چه اگر نفس بطبعه مایل و راغب به صدور طاعات و اعمال حسنه بود ابداً محتاج به ارسال رسل و

ص: ۲۸۰

۱-۱ \_سوره مبارکه رعد، آیه ۱۶ .

۲-۲ \_ هفت اورنگ، عبدالرحمن جامی، « عقد چهارم در استدلال به ظهور آثار وجود » .

۳-۳ \_ بسنجید: مصباح المتهجد، ص ۲۱۳؛ الکافی، ج ۷، ص ۲؛ الفقیه، ج ۴، ص ۱۸۷؛ إقبال الاعمال، ص ۴۲۶؛ بحار الأنوار، ج ۸۳، ص ۱۵۲، دعای نقل شده ترکیبی از چند دعا با تصرف است .

۴-۴ \_ مسند احمد، ج ۱، ص ۴۱۲؛ کنز العمال، ج ۲، ص ۲۲۸ .

## ظهور انبیاء جهت نهی از منکر

پس به واسطه جلوگیری از فواحش هر نفسی از نفوس ناقصه شقیّه ، بر هر نفس عالمه [ای] فوق او لازم شده امر به معروف و نهی از منکرات را ، و لذا قال تعالی : « فَلَوْ لَا كَانَ مِنَ الْقُرُونِ مِنْ قَبْلِكُمْ أُولُوا بَقِيَّةِ يَهُوْنَ عَنِ الْفَسَادِ فِي الْأَرْضِ إِلَّا قَلِيلاً مِّمَّنْ أَنْجَيْنَا مِنْهُمْ وَاتَّبَعَ الَّذِينَ ظَلَمُوا مَا أُتْرِفُوا فِيهِ وَكَانُوا مُجْرِمِينَ (۱) » .

اولا بدان که : « أُولُوا بَقِيَّةِ » در آیه شریفه مراد صاحبان علم و معرفت و تمیز و طاعت اند ، چنانچه در وصف ائمه هدی است : « أَنْتُمْ أُولُوا بِقِيَّةِ اللَّهِ فِي عِبَادِهِ » (۲) یعنی : شمائید رحمت خدا و منبع معارف و مصدر طاعات الهیه بین عباد ، که منت گذاشته بر آنها به وجود شما برای هدایت و ارشاد عباد خود .

و « مترف » در آیه متنعم و متلذذ در عیش و رفاهیت در متابعت شهوات مراد است .

و از « مجرم » ، آثم و مُفسد و مُذنب و مُنقطع عن الحقّ الی الباطل مراد است .

پس بعد از ترجمه لغات الفاظ مفرده آیه تفسیر ، و ما حصل آیه شریفه آن که : « فَلَوْ لَا كَانَ مِنَ الْقُرُونِ مِنْ قَبْلِكُمْ أُولُوا بَقِيَّةِ » .

إلی آخره ، یعنی : پس چرا نباید باشد از قرون ماضیه و امم سالفه قبل از شما اولوا بقیه ، یعنی : صاحبان تمیز و طاعت و رحمت ، که عالمین و ناصحین اند ، الاّ قلیل از آن کسانی که نجات دادیم از ایشان یعنی از امم قبل شما ، چه هر قوم و امتی را از امم که خداوند به واسطه عصیان آنها بلای هلاکت و استیصال نازل می فرمود عموماً هلاک می شدند ؛ الاّ قلیلی از اهل تمیز و طاعت که ناهی دیگران بودند از عصیان باقی می ماندند ، که باز آن معدود قلیل در مرور ازمنه و دهور تناسل و توالد نموده از نسل آن قلیل کثیر پیدا می شد .

باز « فَطَالَ عَلَيْهِمُ الْأَمَدُ فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ (۳) » یعنی : چون امتداد مدت نزول عذاب

۱-۱ \_ سوره مبارکه هود ، آیه ۱۱۶ .

۲-۲ \_ بسنجید : مجمع البحرین ، ج ۱ ، ص ۵۷ : \_ أولوا .

۳-۳ \_ سوره مبارکه حدید ، آیه ۱۶ .

بر آنها طولانی می شد قاسمی می گردید قلوبشان به اعراض از خداوند و اقبال بر شهوات ، به حدی که مستوجب هلاکت می شدند الا معدود محدودی از اهل ایمان و تمیز و طاعت که ناهی دیگران بودند باقی می ماندند ، و لقب آن « اولوا بقیه » در هر دوره [ای] نبی بود ، و عدد آنها که ناهی از منکرات بودند در هر دوره چون قلیل بود ، لهذا می فرماید : « فَلَوْ لَا كَانَ مِنَ الْقُرُونِ (۱) » إلى آخره ، یعنی : چرا باید آنها در هر دوره قلیل باشند که نهی نمایند مُترفین و متلذذین و متنعمین از ظلمه و جهّال را از فساد در روی ارض ، و به واسطه قَلت آن ناهیان متابعت نمایند جهّال و عوام آن چیزهائی را که متلذذاند از منکرات و نیل شهوات نفسانی ، « وَ كَانُوا مُجْرِمِينَ (۲) » یعنی : و باشند به واسطه متابعت شهوات مجرم ، ای منقطعین عن الحقّ و الراغبین الی الباطل حتی یتوجب العقوبه و الهلاک .

### نهی از منکر و مراتب منکر

لذا بعد از این فرماید : « وَ مَا كَانَ رَبُّكَ لِيُهْلِكَ الْقُرَىٰ بِظُلْمٍ وَأَهْلُهَا مُصِيبُونَ (۳) » ، چه اصلاح و نصیحت انسان اولاً : نفس خود را ، و ثانیاً : ابناء جنس را به مقتضای : « قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ (۴) » ، آن امر به معروف است که عبارت باشد از ترغیب و تعلیم به اخلاق حمیده و اوصاف مرضیه از علم و تقوی و زهد و ورع و صدق که اخلاق ملائکه و اوصاف انبیاء است ، و نهی از منکرات که ردع وضع از اخلاق و اعمال شیاطین و اشرار باشند ؛ چنان که مآثر است که از جمله طاعات و عبادات شرعیه بعد از صلوات چیزی معادل این طاعت \_ اعنی امر به معروف و نهی از منکر \_ نیست ، لذا قال النبی صلی الله علیه و آله : « من امر بمعروف و نهی عن منکر ، (۵) کان (۶) خلیفه الله فی أرضه و خلیفه رسول الله و خلیفه کتاب الله » (۷) .

ص : ۲۸۲

۱-۱ \_ سوره مبارکه هود ، آیه ۱۱۶ .

۲-۲ \_ همان .

۳-۳ \_ همان ، آیه ۱۱۷ .

۴-۴ \_ سوره مبارکه تحریم ، آیه ۶ .

۵-۵ \_ اصل : المنکر .

۶-۶ \_ مصدر : فهو .

۷-۷ \_ کتاب الفتن ، ص ۵۶ : « خلیفه کتابه و خلیفه رسول الله صلی الله علیه و آله » .

چه حق تعالی ودیعه گذاشته در نفوس بشریه قوای اربعه ؛ الشهویه البهیمیه ، و الغضبیه السبعیه ، و الوهمیه الشیطانیه ، و العقلیه الملکیه ، و این قوه اخیر محتاج نیست تهذیب [را] ، به واسطه آن که از نتایج ارواح قدسیه است . امّا سه قوه دیگر محتاج به تأدیب و تهذیب اند در تحت قوانین شرعیه و عقل .

و نهی از فحشاء در کلام الهی ، عبارت از منع تحصیل لذّات شهویه خارج از اذن شرعیه است .

و نهی از منکر ، عبارت از افراط آثار قوه غضبیه است از ایذاء ناس و ایصال شرّ به سوی آنها از دون استحقاق .

و نهی از بغی اشاره به منع از افراط قوّه وهمیه است از ترفّع و حبّ ریاست و جاه .

### علت صفات متضادّ در انسان

و علّت ظهور و بروز این آثار و صفات متقابلّه متضادّه در انسان که خلیفه الله است در ارض ، از باب آن است که در حق تعالی صفات و اسماء متضادّه ای است ، از قبیل : لطف و قهر ، رحمت و غضب ، هادی و مضلّ ، به ازای آنها در انسان ظهور علم است و جهل ، نور و ظلمت ، هدایت و غوایت ، سعادت و شقاوت ، توفیق و خذلان . ملائکه و اخیار مظهر نور و علم و قرب و اهل جنه اند ، شیاطین و اشرار مظهر ضلالت و جهالت و بُعد و اهل نارند ، و قلب انسان که لطیفه ربّانی است چون مرآت دو رو است ، وجهی به عالم ملکوت دارد ، و وجهی به عالم مُلکک ، و از برای او دو قوّه علمیه و دو قوه عملیه است .

### قوای علمی انسان

امّا دو قوه علمیه او :

أولاً : قوه عقلیه است که به حسب فطرت از ملائکه است .

ص : ۲۸۳

و ثانی : قوه وهمیه است که به حسب فطرت اولیه شیطان است .

و از برای این دو قوه \_ اعنی قوه عاقله که از سنخ ملائکه و امر به معروف و ناهی از منکر و قوه وهمیه که شیطان انس است و آمر و راغب به فحشاء و منکر و متعدی و متمرد از حدود الهیه ، و جالب عموم مکروهات و عقوبات است ، ریاست و حکومت و سلطنت است مادام العمر در وجود انسان دنیوی ، كما أخبر الله تعالى عن لسان ایوب علیه السلام : « أَنِّي مَسَّنِيَ الشَّيْطَانُ بِنُصْبٍ وَ عَذَابٍ (۱) » ، چه « نصب » عبارت از امراض و اوجاع و اسقام بد نیست . و عذاب عبارت از هموم و غموم روحانی است که آنها را عموماً ، منشأ و مصدر شیطانِ نفس اماره بالسوء است که اعدا عدو مبین است .

### وصول بلیات به واسطه طاغوت نفس

چنان که مشهود اولوالابصار است که آنچه بلیات جسمانی و روحانی به انسان می رسد به واسطه متابعت طاغوت نفس است ، كما قال تعالى : « وَ الَّذِينَ كَفَرُوا آؤُلِيَاءُ لَهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ (۲) » ، چه ولی در اینجا به معنی امیر و حاکم و مستولی و اولی به تصرف در امور مراد است ، و طاغوت از طغیان و تجاوز از حدود است ، كما قال تعالى : « إِنَّ الْأِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَّاظٍ \* أَن رَّآهُ اسْتَغْنَى (۳) » .

### نور و مراتب آن

و نور اطلاقاتی دارد از ظاهر و باطن ، تأویل و تفسیر ظاهر او نور حسی است از نور شمسی و قمری و کویبی و سراجی که ظاهر بالذات و مظهر غیر است . و تأویل نور ، اطلاق بر علم است که ما به الانکشاف اشیاء است ، و مقابل او جهل است ، چه جاهل محجوب و مستور است از معرفت حقایق اشیاء ، لذا قال تعالى فی موضع : « وَ مَا يَشْتَوِي الْأَعْمَى وَ الْبَصِيرُ \* وَ لَا الظُّلُمَاتُ وَ لَا النُّورُ (۴) » و فی

ص : ۲۸۴

۱-۱ \_ سوره مبارکه ص ، آیه ۴۱ .

۲-۲ \_ سوره مبارکه بقره ، آیه ۲۵۷ .

۳-۳ \_ سوره مبارکه علق ، آیات ۶ و ۷ .

۴-۴ \_ سوره مبارکه فاطر ، آیات ۱۹ و ۲۰ .



موضع: « هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ (۱) » .

و دیگر اطلاق نور بر ایمان است از آنجائی که حقیقت ایمان ایقان است ، و یقین نتیجه علم و معرفت است ، و نقیض او کفر است که به حسب لغت به معنای ستر و غطاء است .

و ثالثاً: اطلاق نور بر وجود است که ظاهر و موجود است بذاته ، و مظهر و موجد ماهیات است که ظلمات اند ، كما قيل في حقها :

ظلمات اند محو گشته به نور مومها اند در گرفته به نار

قال تعالى: « اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ (۲) » ، أي وجود السماوات والأرض .

و گاهی استعاره می شود از ابتهاج و سرور و انبساط به نور ، و از شداید و امورات شاقه صعبه به ظلمت ، كما قال تعالى: « قُلْ مَنْ يُنَجِّيكُمْ مِنْ ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ تَدْعُونَهُ تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً لِيُنْجَاكُمْ مِنْ هَذِهِ لَنُكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ \* قُلِ اللَّهُ يُنَجِّيكُمْ مِنْهَا وَمِنْ كُلِّ كَرْبٍ ثُمَّ أَنْتُمْ مُشْرِكُونَ (۳) » ، که از شداید و عقوبات که در بر و بحر طاری انسان می شود تعبیر به ظلمات فرموده ، چه وجه قلب را کدر و مُظلم می نماید ، چنان که ضمیر « منها » به ظلمات خاصه واقعه راجع است ، و « مِنْ كُلِّ كَرْبٍ » به سایر ظلمات متوقع الحصول فی المستقبل .

پس بعد از این مقدمات ، تأویل آیه مبارکه که مؤید مطلب سابق است آن که : کسان کفار و جهال ولی و فرمانفرما و اولی به تصرف در وجود آنها نفس طاغوت است ؛ زیرا که کثیر الطغیان و متمرد از قوانین الهی است ، که تابعین خود را همه اوقات خارج می نماید از حال بهجت و سرور به سوی ظلمات و بلیات بدنی و روحی ، با این همه توصیه و تأکیدات الهی که : « أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ (۴) » .

### جنود و اعوان قوای علمی انسان

ص : ۲۸۵

۱-۱ \_ سوره مبارکه زمر ، آیه ۹ .

۲-۲ \_ سوره مبارکه نور ، آیه ۳۵ .

۳-۳ \_ سوره مبارکه انعام ، آیات ۶۳ و ۶۴ .

۴-۴ \_ سوره مبارکه یس ، آیه ۶۰ .

بالجمله ، برای هر یک از این دو قوه اعنی عاقله و واهمه که در مملکت بدن داعیه حکومت و ریاست دارند ، حق تعالی جنود و اعوانی از ملائکه و شیاطین قرار داده که آنها به تقویت جنود خود مادام العمر در معرکه قلب مشغول مدافعه و مخاصمه اند ، و در عاقبت فتح و غلبه که برای هر یک از آن دو حاصل شد مملکت قلب بتمامه در حیظه تصرف او است .

امّا جنود عاقله : اولاً : عفت است ، که آن سیاست قوه شهویه باشد از آن که او مستولی شود . در طرف افراط که اسمش « شره » است ، و یا مطموس و مقهور شود به کلی در طرف تفریط که اسمش « خمود » است ، و هر دو مذموم .

دوم : شجاعت است که تعدیل قوه غضبیه است از حد افراط که « تهوّر » است ، و از تفریط که « جبن » است ، و هر دو مذموم .

و سیم : از جنود عاقله « حکمت » است که اصلاح قوه فکریه و ادراکیه باشد ، از حدّت او که اسمش « جربزه » است در استنباط دقایق حیل شیطان در تفریعات علوم جزئیة فرعیه ، که ضررها اکثر من نفعها ، و از جمود و خمود او که « بلادت » است ، و هر دو مذموم .

### غلبه جنود عاقله در اولیاء و حزب ملائکه

باری ، در انبیاء و قاطبه اولیاء و اخیار علیهم السلام جنود عاقله و حزب ملائکه که حزب الله اند غلبه یابند ، که : « فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ (۱) » ، و در فسقه و جهله و اشرار و کفار حزب شیطان غالب شود ، به مقتضای قوله تعالی : « اسْتَحْوَذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ فَأَنسَاهُمْ ذِكْرَ اللَّهِ (۲) » .

علی الجمله ، از ظهور و غلبه این اوصاف حمیده که جنود عاقله اند در انسان محقق شود ملائکه راسخه ، که تعبیر می شود از او به « عدالت » که او است صراط مستقیم و میزانی که أنزل الله علی رسوله ، و قال : « أَلَّا تَطْغَوْا فِي الْمِيزَانِ (۳) » که اقتصاد در کلیه امور باشد که « خیر الأمور أوسطها » (۴) کما قیل :

ص : ۲۸۶

۱-۱ \_ سوره مبارکه مائده ، آیه ۵۶ .

۲-۲ \_ سوره مبارکه مجادله ، آیه ۱۹ .

۳-۳ \_ سوره مبارکه رحمن ، آیه ۸ .

۴-۴ \_ عوالی اللثالی ، ج ۴ ، ص ۱۱۱ ؛ بحار الأنوار ، ج ۴۸ ، ص ۱۵۴ ؛ فیض القدیر ، ج ۱ ، ص ۶۴۳ .

عدالت چون صراط مستقیم است ز هر دو جانبش راه جحیم است (۱)

ص: ۲۸۷

---

۱-۱ \_ گلشن راز، شبستری، «قاعده در بیان اقسام فضیلت» .



## ۷\_ و كان من دعائه عليه السلام : اذا عرضت له مهمه أو نزلت به ملامه و عند الكرب

### از بین رفتن مکاره و شداید به واسطه خداوند

قال عليه السلام : يَا مَنْ تُحَلُّ بِهِ عُقْدُ الْمَكَارِهِ، وَيَا مَنْ يَفُتُّ بِهِ حَدُّ الشَّدَائِدِ، وَيَا مَنْ يُلْتَمَسُ مِنْهُ الْمَخْرُجُ إِلَى رَوْحِ الْفَرَجِ.

الانحلال : فكّ القيد .

العقد : جمع العقده ، أعنى گره .

المكاره : جمع المكروه ، و هي كلّ ما يتنافر الإنسان منه .

الفناء : الكسر و الانكسار .

الفل : السكون . يقال : فئت القدر ، أي سكنت غليانها .

این بود لغات مفرد فقرات دعا ، و ما حصل او : ای کسی که گسیخته و منحلّ کرده می شود به واسطه او گره های مکاره ایام ، که از جهات عدیده به انسان توجه نموده و متراکم شده ، موجب اضطراب و یأس انسان می گردد ، به مقتضای : « أَمَّن يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَ يَكْشِفُ السُّوءَ (۱) » .

ای کسی که « یفتأ » یعنی : ساکن و منکسر می شود به سبب اسم او حدّت و سورت تمام شدائد و تعبات و نصبات ، كما ورد في الأدعية النبويه : « باسم الله

ص : ۲۸۹

الذی لا یضمر مع إسمه شیء فی الأرض و لا فی السماء» (۱).

« و یا من یلتمس منه المخرج » : یعنی : ای کسی که طلب می شود از او محلّ خروج از تمام بلیات ، كما قال أمير المؤمنين عليه السلام : « و لو أنّ السماوات والأرض كانتا على عبد رتقاً ثم اتقى الله لیجعل [الله] له منهما مخرجاً » (۲) . و قال تعالى فی كلامه المجید : « و من یتق الله یجعل له مخرجاً \* و یرزقه من حیث لا یحتسب » (۳) .

«الی روح الفرج» . الروح : الراحة ، و الاستراحة : الفرج ، كشف الغم ، و إزاله الهم .

### حل شدن تمام دشواری ها در قدرت الهی

قوله علیه السلام : ذَلَّتْ لِقُدْرَتِكَ الصَّعَابُ .

ذل به کسر به معنی لین و انقیاد است ، و به ضمّ به معنی هوان .

القدره : بمعنی القوّه و التمكن ، و فاعله قدیر و قادر و الشیء مقدور علیه .

والصعب : الأمر الشاق . و ناقه صعبه : خلاف الذلول .

و بر هر امر خشن غیر منقاد اطلاق صعوبت می شود که مقابل لین و ذلول است ، كما فی الدعاء : « اسقنا ذلل السحاب » (۴) ، و هو الذی لا رعد فيه و لا برق . پس مفاد فقره دعا « ذَلَّتْ بِقُدْرَتِكَ » یعنی : ذلیل و منقاد و لین (۵) است در نزد قدرت عامّه تو ، تمام امورات صعبه شاقه .

### جعل اسباب به واسطه لطف الهی

قوله علیه السلام : وَ تَسَبَّبَتْ بِلُطْفِكَ الْأَسْبَابُ .

« تسبب » یعنی : قبول سببیت و شفاعت در تأثیر نموده است به واسطه عنایت ازلیه ، و لطف عمیم تو عموم اسبابهای عالم ، یعنی اگر تو این اثر را در آنها جعل

ص : ۲۹۰

۱-۱ \_ الأمان ، ص ۶۱ ؛ وسائل الشیعه ، ج ۲ ، ص ۴۲۳ (ط : آل البیت) ؛ مستدرک الوسائل ، ج ۱۶ ؛ ۳۰۶ .

۲-۲ \_ نهج البلاغه ، ص ۱۸۸ ؛ غررالحکم ، ص ۲۷۲ ؛ بحار الأنوار ، ج ۲۲ ، ص ۴۱۱ .

۳-۳ \_ سوره مبارکه طلاق ، آیات ۲ و ۳ .

۴-۴ \_ نهج البلاغه ، ص ۵۸۸ ؛ بحار الأنوار ، ج ۸۸ ، ص ۳۱۸ .

۵-۵ \_ لین : نرم .

نمی نمودی، کی علل ناقصه منشأ و مصدر ظهور آثار مترقبه می شدند، لذا قیل:

از سبب سازیش من سودائیم وز سبب سوزیش سوفسطائیم<sup>(۱)</sup>

چه سبب سازیش تَسبیب و تهیه اسباب است، به مقتضای: «اذا أراد الله شيئاً هيئاً أسبابه»<sup>(۲)</sup>. و سبب سوزیش آن است که انسان غافل جاهل به کثرات و مَرّات به تدابیر واهیه خود برای انجام امری ترتیب اسبابی می دهد، ولی از آنجائی که از مَه امور مقهور و مغلوب در تحت اراده حقّ تعالی و موکول به قضا و قدر است، به کُلّی این اسباب و تدابیر سخیفه به ادنی سببی مضمحل شده، بلا نتیجه و بلا اثر می ماند، به طوری که نواقص العقول سوفسطائی شده، یعنی عالم را خیال محض تصور نمایند<sup>(۳)</sup>.

### قضای الهی و عدم تغییر آن

قوله عليه السلام: وَ جَرَى بِقَدَرَتِكَ الْقَضَاءُ.

القدره: عباره عمّا قضاه الله، و حکم به من الأمور، و هو مصدر. و أيضاً القدره من القدر، و هو ما يقدر الله. فاعله: قادر به معنی مقدر.

و القضاء: بمعنی الحكم، كما أخبر الله تعالى عن لسان السحرة حيث قالوا لفرعون: «فَأَقْضِ مَا أَنْتَ قَاضٍ»<sup>(۴)</sup> «أى فاحكم ما أنت حاكم».

پس مفاد فقره دعا آن که جریان کلیه امورات<sup>(۵)</sup> را جزء و کلّ عالم و واردات و وقایعات<sup>(۶)</sup> متوالیه او، لکلّ نفس بما قدر لها يوماً فیوماً و آنآ فآناً، از روی قضای ازلی و حکم، حتی لایردّ و لایبدل است، به مقتضای: «لَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلاً»<sup>(۷)</sup>، یعنی: مالک الملوک حقیقی است، از باب آن که: «یا من هو فی السماء إله و فی الارض إله»<sup>(۸)</sup>.

ص: ۲۹۱

۱-۱ \_ مثنوی معنوی، مولوی، د ۱، ص ۴۰، «بیان خسارت وزیر» (با اختلاف در نقل).

۲-۲ \_ بسنجید: الخرائج، ج ۲، ص ۹۲۸، در حکایت حضرت ابراهیم علیه السلام و مهمانانش قریب این مضمون آمده است.

۳-۳ \_ اصل: نماید.

۴-۴ \_ سوره مبارکه طه، آیه ۷۲.

۵-۵ \_ کذا در اصل / صحیح: امور (همچنین در سایر موارد).

۶-۶ \_ کذا / صحیح: وقایع.

۷-۷ \_ سوره مبارکه احزاب، آیه ۶۲.

۸-۸ \_ اشاره به آیه ۸۴ سوره مبارکه زخرف: «وَهُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلَهُ وَ فِي الْأَرْضِ إِلَهُ».

چون فاعل مختار و مؤثر تامّ الآثار است و عموم ذرات موجودات آفاقی و انفسی از حیث عبودیت تامّه و مملوکیّت محضه در حیطه تصرّف و تقلیب او است ، لهذا از روی علم و حکمت و ملاحظه مصلحت برای هر یک ، در حرکات جوهریه و ترقیّات معنویه ترتیب اموری در علم ازلی خود تعیین و تشخیص داده ، که هر فردی از افراد و هر ذره از ذرات ، از ابتدای وجود نفسی تا انتهای آن به حسب تکوین در آن مجری و معبر مشی نمایند ، اعّم از سیر و حرکات و مقارنات کواکب و اثرات سعادت و نحوست که بر آنها مترتب می شود ، از حرکات و سکناات اهالی ارض از ذی روح و غیر ذی روح ، ذوی العقول مکلف و غیر مکلف ، آنچه در مدّت محدود و اجل ممدود از نتیجه حرکات و سکناات آنها به ظهور آید ، از باب آن که : « مُسَخَّرَاتٍ بِأَمْرِهِ (۱) » در تحت نفوذ فرمان و امر تکوینی او است ، تعالی شأنه ای سبق فی علم الله حدوث الکائنات علی هذا الترتیب المشهود ، و أوجب صدورها من العباد ، و إلاّ لانقلب العلم جهلاً ، و ذلك لا ینافی القدره الاختیاریه للعبد من حیث الإمكان الذاتی ، لإمكان اجتماع الإمكان والوجوب باعتبارین .

### ظهور اشیاء بر طبق اراده ازلی

قوله علیه السلام : وَ مَضَّتْ عَلَيَّ إِرَادَتِكَ الْأَشْيَاءُ .

الإمضاء : لغه بمعنی الذهاب و الإنفاذ ، و هو مع الإراده فی الله تعالی نفس ایجاد إسکان (۲) الشیء فی الخارج ؛ كما روی عن صفوان قال : قلت لأبى الحسن علیه السلام : « أخبرنى عن الإراده من الله و من الخلق ، فقال : الإراده من الخلق الضمیر ، و ما يبدو لهم بعد ذلك من الفعل . و أما من الله فإرادته إحدائه لا غیر ، ذلك لأنه لا یروى و لا یتفکر ؛ فهذه الصفات منفيه عنه ، و هی صفات الخلق ، فإراده الله الفعل ، یقول (۳) .

ص : ۲۹۲

۱-۱ \_ سورة مبارکه اعراف ، آیه ۵۴ .

۲-۲ \_ اصل : الاسکان .

۳-۳ \_ اصل : یقال .



له : « كُنْ فَيَكُونُ (۱) » بلا- لفظ و لا نطق بلسان « (۲) ». چه امضای خدا کلمه « کن » وجودیه و حیثیت طرد العدم است ، و هو مضافاً إلى الله ایجاده و مضافاً إلى الماهیه وجودها .

پس مفاد فقره دعا آن که : گذشته و خارج شده است از عدم تمام اشیاء ممکنه بر حسب اقتضاء و میل و اراده ازلیه تو ، چه عالم به معنی ما سوی در تحت امکان خاص که آن سلب ضرورت و تساوی طرفین \_ أعنی وجود و عدم \_ داخل اند ، و متساویین مادامی که مرجح خارجی اولاً سلب انحاء عدم از او نکرده و طرف وجود او را ترجیح برطرف عدم ندهد ، بذاته موجود نگردد ، چه ترجیح بلا مرجح محال است .

و ممکنات کثیره هم در حکم ممکن واحداند ، یعنی چنان که بانفراده سلب حاجت از خود و از غیر نتوانند نمایند به هیئت اجتماعی هم نتوانند ، و چون مشاهد است که ممکنات از استواء خارج شده و موجوداند ، فلا بد من واجب الوجود لذاته ، و هو مسبق مدیم لحاجه الممكن فی البقاء و الحدوث الیه ، لذا امکان اشیاء یدل علی وجوب مبدئه ، و فقرها علی غناه ، و عجزها علی قدرته ، و جهلها علی علمه ، و حدوثها علی قدمه .

### تبعیت موجودات از مشیت و اراده الهی

قوله علیه السلام : فَهِيَ بِمَشِيَّتِكَ دُونَ قَوْلِكَ مَوْءَ تَمْرَةٍ ، وَ بِإِرَادَتِكَ دُونَ نَهْيِكَ مُنْزَجِرَةٌ .

این فقره دعا مؤید و مثبت مطلب مذکور است ، که از روی حدیث ابی الحسن علیه السلام اثبات شد که امضا و اراده و مشیت که به حسب حقیقت و مصداق متحدند ، و به حسب مفاهیم مختلف در حق تعالی تمام ایجاد و فعل او است از دون قول و لسان ، كما قال علیه السلام : « فهی بمشیتک » الی آخره ؛ ضمیر « هی » می شود به « مکاره » و « ملّمات » راجع باشد .

ص : ۲۹۳

۱-۱ \_ سوره مبارکه یس ، آیه ۸۲ .

۲-۲ \_ الکافی ، ج ۱ ، ص ۱۰۹ ؛ التوحید ، ص ۱۴۷ ؛ بحارالأنوار ، ج ۴ ، ص ۱۳۷ .

و مؤتمره : يقال ائتمر الأمر امثله .

اگر مرجع ضمیر « مکاره » باشد معنی این است که آنها به اراده تو اذعان و امثال دارند به هر موضوعی که باید وارد شوند ، و از هر محلی که باید انزجار و امتناع نمایند .

و اگر مرجع « هی » ، « اشیاء » باشد ، یعنی آنها به مشیت و اراده نافذ تو از \_ دون قول لسانی \_ تو مؤتمره اند ، یعنی قبول و امثال نمایندند ؛ زیرا که مشیت الهیه فیض مقدّس و وجود منبسط است که اشیاء موجود به او ، و او موجود بنفسه است نه به وجود آخر ، چنانچه همه چیز ظاهر است به نور ، و نور ظاهر است بنفسه ، نه به نور دیگر ؛ لذا ورد فی الحدیث : « خلق الأشیاء بمشیتة والمشیة بنفسها »<sup>(۱)</sup> ، پس اشیاء همان قبول افاضه وجود از مبدأ اعلی بعینه امثال و قبول امر تکوینی او است تعالی ، بقوله : « کن » ، کما این که اشیا به اراده خدا از دون نهی تشریحی تکلیفی او منزجره یعنی قبول امتناع نمایندند .

### توجه به حضرت حق در مهمات

قوله علیه السلام : أَنْتَ الْمَدْعُوُّ لِلْمُهَمَّاتِ .

الدعاء : الابتهاال و الاستغاثه .

و المهمات : جمع بآلف و تاء ، و واحد او « مهمّ » است ، المهم : الأمر الشاقّ الشدید ، يقال : أهمتنی الأمر أى اقلقنی و أحزننی .

و « أنت » خبر مقدّم ، و تقدیم ما هو حقّه التأخیر یفید الحصر .

یعنی : ابتهاال و تضرّع و استغاثه در مهمّیات و شداید وارده که موجب قلق و اضطراب شود ، منحصر به تو است ؛ چنان که بدیهی است که انسان در اغلب بلیات و حال اضطراب بالفطره از تمام ماسوی فراموش نموده و متوجه به مبدأ اعلی شود ، کما قال تعالی : « فَإِذَا رَكَبُوا فِي الْفُلْكِ دَعَوْا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ »<sup>(۲)</sup> .

چنان که حضرت صادق علیه السلام اثبات مبدأ را برای آن دهری طبعی که منکر

ص : ۲۹۴

۱-۱ \_ بسنجید : التوحید ، ص ۱۴۷ ؛ بحار الأنوار ، ج ۵۴ ، ص ۵۶ : خلق الله المشیه بنفسها ثم خلق الأشياء بالمشیه .

۲-۲ \_ سوره مبارکه عنکبوت ، آیه ۶۵ .

صانع بود از همین طریقه فرموده: «هل ركبت السفينه حتى تكون مشرفه على الغرق؟ قال: نعم في سفرنا هذا في البحر أحيط علينا أمواج أربعه و خرق السفينه و صرث آيساً من الحياه و عازماً على الموت . قال عليه السلام: هل توجهت في تلك الحال الى أحد؟ قال: نعم . قال عليه السلام: الذي توجهت إليه فهو إلهك» (۱).

### توجه به حضرت حق در شدايد

قوله عليه السلام: وَ أَنْتَ الْمَفْرُوعُ فِي الْمَلَمَاتِ.

و الإفراع: الاخافه و الاغاثه . المفرع: الملجأ . يقال: فلان مفرع الناس ، أي ملجئهم .

و الملمه: النازله من النوازل الدهر . و الملمات: الشدائد النازله . و في الحديث القدسي: «يا موسى اتخذني حصناً للملمات» (۲).

### دفع شدايد توسط حضرت حق

قوله عليه السلام: لَا يَنْدَفِعُ مِنْهَا إِلَّا مَا دَفَعَتْ.

دفع: بمعنی ازاله و ردّ شدن چیزی است از چیزی .

و مرجع ضمير «منها» مهمات است .

و اندفاع: به معنی سرعت . يقال: اندفع الفرس أي أسرع في سيره .

ما حصل فقره دعا آن که: آنچه را از مهمات و مللمات تو امر به رد و دفع او فرموده به سرعت و فوریت ، زایل و ردّ می شود ، نه چون امر مخلوق که بطیئه (۳) الزوال و تدریجی الحصول باشد ، چنان که خود از سرعت نفوذ امر خود خبر می دهد: «وَمَا أَمْرُنَا إِلَّا وَاحِدَةٌ كَلَّمَحٍ بِالبَصْرِ (۴)» أو هو أقرب (۵) .

ص: ۲۹۵

۱-۱ \_ بسنجید: تفسیر المیزان ، ج ۸ ، ص ۲۶۴ ، نزدیک بدین معنی .

۲-۲ \_ مجمع البحرین ، ج ۴ ، ص ۱۴۳ .

۳-۳ \_ کذا اصحّ: بطیء .

۴-۴ \_ سوره مبارکه قمر ، آیه ۵۰ .

۵-۵ \_ بسنجید کریمه نحل ، ص ۷۷: «وَمَا أَمْرُنَا السَّاعَةَ إِلَّا كَلَّمَحٍ البَصْرِ أَوْ هُوَ أَقْرَبُ» .

قوله عليه السلام: وَلَا يَنْكَشِفُ مِنْهَا إِلَّا مَا كَشَفْتَ.

الكشف: بمعنى الاظهار، و يجىء بمعنى الدفع و الرفع و الازاله. ولى در ما نحن فيه همان معنى حقيقى او كه اظهار و ابراز باشد انبى است؛ زیرا كه اگر به معنى دفع باشد با فقره قبل از دعا تكرر مى شود، و نیز در «يا كاشف البلايا» (۱) چون در مقام مدح و امتنان است لهذا به معنى اظهار است، نه ازاله؛ لِأَنَّ الْبَلَاءَ لِلْوَلَاءِ كَمَا فِي الدُّعَاءِ: «نحمدك على بلائك كما نشكرك على آلائك» (۲).

پس مفاد فقره دعا آن كه: ظاهر و آشكار نمى شود «منها»، يعنى از آن مهميات و بليات در وجود عبدى از عباد، الا آن چيزى كه تو از آن در او ظاهر نمودى، كما ورد: «ان الله اذا احب قوما فابتلاهم» (۳).

### سنگيني دنيا و دردهاى آن بر انسان

قوله عليه السلام: وَقَدْ نَزَلَ بِي يَا رَبِّ مَا قَدْ تَكَادَنِي ثِقْلُهُ، وَ أَلَمَّ بِي مَا قَدْ بَهَظَنِي حَمْلُهُ.

كئد الامر: الشاق الصعب.

و أَلَمَّ: بمعنى انضمم و قرب و وقع.

بهظنى: اى عجزنى.

مفاد دعا آن كه: اى رب و مالك و مدبر من، نازل و وارد شده بر من چيزهائى از علايق و اوزار عالم طبيعت كه خيلى شاق و دشوار است مرا ثقل و گراني او، و منضم شده به من چيزهائى از هموم و آلام و عوارضات دنيوى كه عاجز نموده مرا تاب تحمل آن. و تمام اينها از باب اسارت تن و قيد حيات است، كما قيل:

تن خاكي به ما چه ها كه نكرد چه كشيديم از اين دني زاده

ص: ۲۹۶

۱-۱ \_ مصباح الكفعمى، ص ۲۴۷؛ البلد الأمين، ص ۴۰۳؛ بحار الأنوار، ج ۹۱، ص ۳۸۵.

۲-۲ \_ در منابع معتبر يافت نشد، شرح الاسماء الحسنی، ج ۱، ص ۵۵.

۳-۳ \_ مشكاه الأنوار، ص ۵۱۷؛ مسند أحمد، ج ۵، ص ۴۲۷؛ سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۱۳۳۸.

## اختیار عبد در جلب مکروهات

قوله عليه السلام: وَبِقُدْرَتِكَ أَوْرَدْتَهُ عَلَيَّ.

القدره: عباره عمّا قضاء الله و حكم به من الأمور.

و القدر: ما صدر مقدور أعنى فعل القادر. فالقدره التامه للعبد على ما زعمه القدرى باطل. و القول بعدم القدره على شىء من الطرفين كما زعمه الأشاعره، أيضاً باطل؛ و الحقّ بينهما، و هو مقتضا حدیث: « لا جبر و لا تفویض بل أمر بین الأمرین » (۱).

ولى باید دانست که هر فعلی که از آنان صادر می شود و نسبت دارد، نسبتی به فاعل و خالق حقیقی، و نسبتی به قابل مجازی \_ اعنى خلق \_ [دارد]، و نسبت شىء به فاعل بالوجوب است، يعنى أبداً از او صحت سلب ندارد، و نسبت آن به قابل بالامکان، يعنى صحت سلب دارد؛ چون نور شمس که در حين انبساطش در وجه ارض نسبت به فاعلش که قرص شمس باشد بالحقیقه؛ و وجوب است يعنى ذاتی او است، و « الذاتى لا یختلف و لا یتخلف » (۲)؛ ولى نسبتش به قابل ارض بالمجاز و الامکان است؛ لذا ورد فى الحدیث: « لا یدخل الجنة قدرى » (۳)، و هو الذى یقول: لا یكون ما شاء الله و یكون ما شاء ابليس .

پس ما حصل فقره دعا آن که: این امر مکروهی که تحمیل ثقل او مرا عاجز نموده و به تعب انداخته به تقدیر ازلی و قضاء لایزالی خود بر حسب مقتضیات حکمت و رعایت مصلحت حال و مآل من وارد نموده [ای]، نه آن که امر جزافی گزافی (۴) اتفاقی باشد.

## سلطنت الهی در نزول مکروهات

قوله عليه السلام: وَبِسُلْطَانِكَ وَجَّهْتُهُ إِلَيَّ.

يعنى آن وارده مکروهه را به سلطنت و حکم و استیلاى خودت متوجه نموده ای

ص: ۲۹۷

۱-۱ \_ الاحتجاج، ج ۲، ص ۴۱۴؛ متشابه القرآن، ج ۱، ص ۱۹۳.

۲-۲ \_ بسنجید: شرح المنظومه، ج ۲، ص ۱۲۶.

۳-۳ \_ بسنجید: الخصال، ج ۲، ص ۴۳۶؛ بحار الانوار، ج ۵، ص ۱۰: « لا یدخل الجنة مدمن خمر و لا سکیر... و لا قدرى ».

۴-۴ \_ کذا: ظاهراً یکی از دو لفظ جزاف و گزاف زائد است.

به جانب من ، كما قال في محكم كتابه الكريم : « وَ لَنُبَلِّغَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَ نَقْصِ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَ الْأَنْفُسِ وَ الثَّمَرَاتِ (۱) » ، یعنی ما به اراده خود ، شما را مبتلا می نمائیم به چیزی از خوف و هراس مدعی و عدو .

والجوع : یعنی جزئی به قحط و غلا- و تسعیر ارزاق ، و به نقص بعضی از اموال ، و فساد پاره ای از زراعات و قلت ثمرات .  
والأنفس : یعنی به موت اولاد و اقارب ما مبتلا می نمائیم ، یعنی به اراده ما هر یک از اینها بر حسب مکافات و مجازات اعمال  
اختباراً و انتبهاً بر شما وارد می شود .

و از متمم آیه شریفه استنباط می شود که این نوع از اختبار و ابتلای به وجه حسن مخصوص به فرقه اسلام است ، دون فرق دیگر ، كما قال تعالى : « وَ بَشِّرِ الصَّابِرِينَ \* الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ » ، (۲) که موصوفین به صبر که بشارت الهی خاص آنها است کسانی اند که هر گاه رسیده آنها را نازله مکروهی گفته اند : « ما از خدائیم » ، یعنی مربوب و در تحت تربیت ربّ حکیمی هستیم که از روی حکمت و مصلحت خود گاهی به وصول منافع و خیرات و گاهی به ایصال شرور و آفات بدنی و مالی را تکمیل و تربیت می نماید ، كما قيل :

پوست از دارو بلاگش می شود چون ادیم طایفی خوش می شود [ . . . ]

تلخ و تند (۳) و مالش بسیار ده تا شود خوب و لطیف و با فره (۴)

### عدم توان قدرت اشیاء در مقابل قدرت الهی

قوله عليه السلام : فَلَا مُمْدِرَ لِمَا أُوْرِدَتْ، وَ لَا صِارِفَ لِمَا وَجَّهَتْ، وَ لَا فَاتِحَ لِمَا أُغْلِقَتْ، وَ لَا مُغْلِقَ لِمَا فَتَحَتْ، وَ لَا مُيسِّرَ لِمَا عَسَرَتْ، وَ لَا ناصِرَ لِمَنْ خَدَلَتْ.

صدر : به معنی رجع . و مصدر : اسم فاعله .

ورود : بمعنی الدخول ، و الإشراف علی الشیء .

ص : ۲۹۸

۱-۱ \_ سوره مبارکه بقره ، آیه ۱۵۵ .

۲-۲ \_ سوره مبارکه بقره ، آیات ۱۵۵ و ۱۵۶ .

۳-۳ \_ مصدر : تیز .

۴-۴ \_ مثنوی معنوی ، مولوی ، د ۴ ، ص ۸۲۰ ، « حکایت آن واعظ که در آغاز . . . » .

و انصراف : بمعنی الانقلاب . « یا مصْرِفَ القلوبِ ثَبَّتْ قَلْبِي » (۱) ای : یا مقلِّبَ القلوبِ .

و فتحت الباب فتحاً ، خلاف غلقتہ . و الفتحة : الفرجه ، و فاتح : اسم فاعله .

أغلقت : أي سددت ، و مغلق : إسم فاعله .

قوله : « و لا میسر » ، الیسر : بمعنی السهوله ، و استیسر له : أي تهیأ . و المیسور : ضد المعسور .

پس ما حصل فقرات دعا آن که : نیست برگرداننده و رجوع دهنده مر چیزی را که تو وارد نموده ای ، و نیست انصراف دهنده امری را که تو متوجّه نموده ای ، و نیست گشاینده چیزی را که تو مسدود کرده [ای] ، و مسدود نماینده چیزی را که گشاینده [ای] . و نیست سهل و آسان کننده امری را که تو صعب و دشوار قرار داده ای ، و نیست ناصر و معاون کسی را که تو ترک عون و نصرت او نموده [ای] .

و خذلان الله للعباد أن لا يعصمهم ، كما قال تعالى : « وَ إِنْ يَخْذُلْكُمْ فَمَنْ ذَا الَّذِي يَنْصُرُكُمْ مِنْ بَعْدِهِ (۲) » .

تمام مفاد عنوانات دعای شریف اشاره به توحید افعال ، و استناد کلیه آثار به مبدأ اثر حقیقی و سلب توجّه از کلیه ما سوی است ، بأَنَّهُمْ لَا يُضَرُّوْنَ وَلَا يَنْفَعُ وَلَا يُعْطَىٰ وَلَا يَمْنَعُ ، به مقتضای : « کُلٌّ مِيسِرٌ لِمَا خَلَقَ لَهُ » (۳) ، أي إِنَّ اللَّهَ قَدَّرَ لِكُلِّ أَحَدٍ سَعَادَتَهُ وَ شِقَاوَتَهُ ، فَسَهَّلَ عَلَى السَّعِيدِ أَعْمَالَ السَّعَادَةِ . وَ هَيَّأَ لِدَلِكْ ، وَ مَثَلَهُ فِي الشَّقَى .

### رحمت و قدرت الهی در رفع هموم و ایجاد گشایش

قوله عليه السلام : فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ ، وَ افْتَحْ لِي يَا رَبِّ بَابَ الْفَرَجِ بِطَوْلِكَ ، وَ اكْسِرْ عَنِّي سُلْطَانَ الْهَمِّ بِحَوْلِكَ .

الفرج : انکشاف الغم و الخلوص من الشده .

الطول : الفضل و السعه .

ص : ۲۹۹

۱-۱ \_ الفقيه ، ج ۱ ، ص ۳۳۷ ؛ بحار الأنوار ، ج ۸۳ ، ص ۲۸۶ .

۲-۲ \_ سوره مبارکه آل عمران ، آیه ۱۰۸ .

۳-۳ \_ بحار الأنوار ، ج ۴ ، ص ۲۸۲ ؛ شرح نهج البلاغه ، ج ۶ ، ص ۴۱۷ .

الحول : بمعنی الحركه و التحوّل والانتقال ، و بمعنی التغيير و الانقلاب «يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ (١)» ، أى يغيّر نيّاته و عزائمه . و قيل : الحول : القدره . و فى كلمه العليه : « لا حول و لا قوه إلا بالله العلى العظيم » (٢) ، أى لا قدره لنا على شىء ، و لا قوه إلا بإعانه الله سبحانه .

السلطان : بمعنی التسلّط و التحكّم و التمكّن و الغلبه .

و الهم : واحد الهموم ، و الاهتمام : الاغتمام . و فى الدعاء : « أعوذ بك من الهمّ و الحزن و العجز » (٣) .

بالجمله ، مفاد فقره دعا بعد از درود و صلوات بر محمّد و آل او داعى عليه السلام عرض مى نماید : مفتوح نما از برای من ای مالک و مدبّر و أولى به تصرّف در امور من ، باب فرج و خلوص از شدايد را « بطولك » ، أى : به سبب فضل و سعه رحمت خود « التى وسعت كلّ شىء » (٤) \_ و در هم شکن سورت غلبه و استیلاى هموم و غموم را از برای من ، به تقدیر و تبدیل خودت به مقتضای قوله تعالى : « يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ (٥) » .

### درخواست اصلاح نظر در خود

قوله عليه السلام : وَ أَنْلِنِي حُسْنَ النَّظَرِ فِيمَا شَكَوْتُ، وَ أذِقْنِي حَلَاوَةَ الصُّنْعِ فِيمَا سَأَلْتُ، وَ هَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً وَ فَرْجًا هَيِّئًا، وَ اجْعَلْ لِي مِنْ عِنْدِكَ مَخْرَجًا وَحَيًّا.

و النوال : العطاء ، و النائل مثله . و « أنل » ممّا أنالك الله ، أى أعط ممّا أعطاك الله .

النظر فى الشىء : التأمل و التدبّر فى حقيقه ذلك الشىء .

و الصنيعه : الإحسان ، و الصنع : آثار التريبه و التكميل فى المصنوع و المرّبى ، و صانع : فاعله . و قول حقّ سبحانه لموسى : « اصْطَنَعْتُكَ لِنَفْسِي (٦) » ، يعنى : من تربيت و تكميل نمودم تو را برای ذات خودم به این كه رسول من باشى ، چنان كه

ص : ٣٠٠

١-١ \_ سوره مبارکه انفال ، آیه ٢٤ .

٢-٢ \_ الكافى ، ج ١ ، ص ٢٣٠ ؛ تأويل الآيات ، ص ٤٧٩ ؛ البلد الأمين ، ص ٣١١ .

٣-٣ \_ الفقيه ، ج ١ ، ص ٣٣٥ ؛ بحار الأنوار ، ج ٨٣ ، ص ١٨٦ .

٤-٤ \_ الكافى ، ج ٤ ، ص ٧٢ ؛ العدد القويه ، ص ٢١٢ ؛ شرح نهج البلاغه ، ج ٦ ، ص ٦٩ .

٥-٥ \_ سوره مبارکه فرقان ، آیه ٧٠ .

٦-٦ \_ سوره مبارکه طه ، آیه ٤١ .



جای دیگر فرماید: « اضْطَفَيْتُكَ عَلَى النَّاسِ بِرِسَالَاتِي وَبِكَلَامِي (۱) ». .

## مراتب تکامل انسان

بالجمله ، سابقاً اشاره شد که انسان از ابتداء خلقت روحاً و جسداً ، مربوب و مصنوع در تحت تربیت ربّ حکیمی واقع است که به حکمت بالغه از ابتدا ظاهر او را در تحت ربوبیت خود ، درجه به درجه از مرتبه تُرَابیت به مفاد: « هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ (۲) » در حرکات جوهریه استکمالیه از مرتبه بسایط خارجیّه ارتقاء و صعود داده ، و به تربیت خود از عوالم مرگبات ناقصه \_ اَعْنَى مرتبه منویّت \_ و درجه مرگبه تاّمه اَعْنَى مقام جیّت که حافظ مزاج است ، مدت معتدبها و نباتیت و حیوانیت عبور داده ، به مقام انسانیت قابل علم و صنعت کتابت رسانیده .

## تربیت انسان به واسطه عقل و نبی و بلاها

و بعد ، از باب عنایات شامله خود برای اتمام تکمیل و تربیت او از عالم غیب دو رسول ارسال فرموده ، داخلی \_ اَعْنَى قوه عاقله \_ و خارجی \_ یعنی پیغمبر \_ بعد او را به اوامر و نواهی که موجب ازدیاد تکمیل و تربیت و باعث بر ارتقای او به اعلی علّین است مأمور و مجبور نموده ، و اگر گاهی به اغوا و وساوس نفس و شیطان و مقتضیات طبیعت از آن جاده مستقیم منحرف به جانب افراط و تفریط شود ، او را تنزیهاً و تنبیهاً اختبار می نماید ، گاهی به ورود خیرات ، و گاهی به ایصال مکروهات و شرور و آفات که در نظر انسان ناقص قاصر غافل که از فوائد و حکم آنها به کلی بی خبر است شرّ می نماید ، ولی در حاقّ واقع از باب آن که « فی تحت کلّ نعمه ، و تحت کلّ غضب رحمه ، و تحت کلّ بلاء ولاء » ، یعنی از حیث آن که اختبارات الهی موجب انصراف انسان است از توجّه کثرات و رغبت شهوات به جانب مجیب الدعوات ، لهذا عین احسان و انعام است .

از این باب است که داعی عرض می نماید: « انلنی حسن النظر فیما شکوت » ،

ص : ۳۰۱

۱-۱ \_ سوره مبارکه اعراف ، آیه ۱۴۴ .

۲-۲ \_ سوره مبارکه غافر ، آیه ۶۷ .

یعنی : عطا نما به من حسن تأمل و تدبیر در آن امور وارده که به حسب ظاهر شرور و آفات و مکروه نفس است ، ولی اگر از حُسن نظر و تأمل آن فوائد عظیمه مندرجه آنها مکشوف انسان شود آن وقت بالطوع والرغبه گوید :

نالَم و ترسم که او باور کند از ترخّم جور را کمتر کند

### درخواست فهم حکمت مکروهات

لهذا ، داعی به واسطه کشف آن حکم و مصالح واردات مکروهه درخواست می نماید : « و اذقنی حلاوه الصنع فیما سألت » یعنی : بچشان بر من شیرینی احسان و تربیت خود را در آن امور مکروهه که در بدو امر سؤال می نمایم از تو دفع و رفع آنها را ، یعنی از نتایج و حکم مندرجه آنها را بر من بفهمان که مقام رضا و خوشنودی حاصل شود ؛ چنان که معصوم در مقامی دیگر عرض می نماید : « و طیب بقضائک نفسی ، و وسّع بمواقع حکمک صدری ، و هب لی الثقه لأقرّ معها بأنّ قضاءک لم یجر إلاّ بالخیر ، و اجعل شکری لک علی ما زویت عنی أوفر من شکری ایتاک علی ما خولتني » (۱) ، یعنی : لذت بده نفس مرا به سبب قضاء ازلی خود ، و وسعت بده به سبب بروز حکم خود صدر و قلب مرا ، به این که حق تعالی فواید و حکم و مصالح خفیه آن امور مکروهه که به واسطه تربیت و تأدیب آن بنده بر او وارد می نماید به او بفهماند ، کما قال علی علیه السلام :

و کم لله من لطف خفی یدق خفاه عن فهم الزکی (۲)

« و هب لی » ، یعنی : عطا کن از برای یک و ثوق و اعتماد کاملی که اقرار نماید به معیت آن ، و ثوق و اطمینان کامل به این که قضایای حتمی تو خیراً و شرراً بلاء او ابتلاءً « لم یجر » ، یعنی : جاری نمی شود إلاّ بالخیر ، یعنی به سبب خیریت که بنده را به ادنی عقوبتی از عقوبات ابدیه و صدمات آخرویه نجات بدهد ، به مقتضای : « وَ عَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَ هُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ » (۳) .

ص : ۳۰۲

۱-۱ \_ الصحیفه السجادیه ، ص ۱۵۸ ، دعاء ۳۵ .

۲-۲ \_ دیوان علی علیه السلام ، ص ۴۹۴ .

۳-۳ \_ سوره مبارکه بقره ، آیه ۲۱۶ .

## درخواست شکر بر عدم ایصال برخی از نعمتها

« و اجعل شکری علی ما زویت عنی أوفر ». یعنی: قرار بده شکر مرا از برای خود بر آنچه از تمتعات و منافع دنیویه از من قبض نموده [ای]، و مرا از نیل او محروم کرده [ای]، اوفر و اکثر از شکر من تو را بر آن چیزهائی که « خَوْلَتْنِي »، یعنی: مرا مالک و متصرف آن قرار داده ای.

زیرا که آنچه را که حکیم علی الاطلاق از روی حکمت و مصلحت از عباد خود منع نماید بیشتر مستوجب شکر است، تا آنچه را عطا فرماید، چه مطلقاً در نعمت بُعد و اعراض است، و در نعمت قرب و اقبال؛ این است نظر اولیاء الله علیهم السلام.

اما در نظر جاهل قاصر چنان است که أخبر الله تعالی: « وَ أَمَّا إِذَا مَا ابْتَلَاهُ فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَهَانَنِ (۱) »، یعنی: زمانی که اختیار نموده است او را ربّش به فقر و فاقه، و تنگ نموده بر او رزق و امور ما به التعیش او را، پس می گوید: خدای من مرا اهانت نموده.

« اذ أدلّنی بالفقر »، بعد حق تعالی این عقیده سخیفه او را ردّ می نماید، به « کلاً »، ای لیس الأمر كما ظنّ، بلکه اوسع علی من أشاء و أضیق علی من أشاء، حسب ما توجه الحكمة و یقتضیه الصلاح.

## درخواست عدم اشتغال به همّ مفرط مانع از عمل به واجبات و مستحبات

قوله علیه السلام: « وَ لَا تَشْغَلْنِي بِالْإِهْتِمَامِ عَنِ تَعَاهُدِ فُرُوضِكَ، وَ اسْتِعْمَالِ سُنَّتِكَ ».

الاهتمام: إمّا بمعنی الهمة و العزیمه و القصد، يقال: هممت بالشیء، ای قصدته و عزمته.

و إمّا بمعنی الحزن و الاضطراب. الاهتمام: الاغتمام. و در ما نحن فیه به قرینه مقام معنی اخیر مراد است.

و العهد: بمعنی الأمر و الوصیه و الأمانة و الإقرار و الاعتراف. و التعهید: هو التحفّظ بالشیء، كما ورد فی الحدیث: « حسن العهد من الإیمان » (۲)، یعنی حفاظت

ص: ۳۰۳

۱-۱ \_ سوره مبارکه فجر، آیه ۱۶.

۲-۲ \_ غررالحکم، ص ۲۵۲؛ روضه الواعظین، ج ۲، ص ۲۶۹؛ بحار الأنوار، ج ۱۶، ص ۸.

و رعایتِ حرمت او از ایمان است .

و فروض الله : کُلّ ما افترض و أوجب إتيانه و تركه على العباد ، فهو مفروض بأى محدود مقطوع .

و السنه : قوانين و آداب مندوبه سنّته (۱) الأنبياء عليهم السلام فى أمّتهم . و من سنن الرسول صلوات الله عليه التى كانت مأموره عن جدّه إبراهيم عليه السلام هى عشره خصال ممدوحه ، خمس فى الرأس ، و هى : الفرق والسواك و المضمضه و الاستنشاق و قصّ الشارب . و خمس فى سائر البدن : الختان و حلق العانه و الاستنجاء و تقليم الاظفار و نتف الابط . (۲)

بالجمله ، ما حصل فقره دعاء آن كه مشغول مكن مرا به سبب هموم و اضطراب و احزان فوق الطاقه از تعاهد خود ، يعنى از محافظت و رعایت اوامر و نواهی مفروضه واجبه ، و از استعمال \_ يعنى عمل كردن \_ به مقتضای سنن رسول و قوانين تشريعيه ، به اين كه همّ و غمّ مفرط مانع شده و منصرف نمايد مرا از رعایت اوامر مفروضه و سنن مستحسنه ، چه انسان تا كما هو حقّه فراغت نداشته باشد از عهده و ظايف عبوديت بيرون نيابد ، كما ورد : « من لا معاش له لا معاد له » (۳) .

### تنگی قلب از مكروهات و مصيبات

قوله عليه السلام : فَقَدْ ضِيقْتُ لِمَا نَزَلَ بِي يَا رَبِّ ذُرْعاً ، وَ امْتَلَأْتُ بِحِمْلِ مَا حَدَّثَ عَلَيَّ هَمّاً .

يقال : نزل بى كذا : أى حلّ فيه . و النازله : الشديده . من شدائد الدهر تنزل بالناس .

و الرب : بمعنى المالك و المرّبى .

ذرعاً : أى صدرراً و قلباً ، ضاق بهم ذرعاً ، أى قلباً . و آن كناية است از شدت انقباض قلب و اظهار جزع و عجز از مدافعه مكروه وارده . و ايضاً الذرع : الوسع

ص : ۳۰۴

۱-۱ \_ كذا در اصل / صحيح : القوانين و الآداب المندوبه التى سنّها .

۲-۲ \_ بسنجيد : الفقيه ، ج ۱ ، ص ۵۳ ؛ تفسير العياشى ، ج ۱ ، ص ۳۸۸ ؛ وسائل الشيعه ، ج ۲۱ ، ص ۴۳۷ .

۳-۳ \_ در مصادر روايى معتبر يافت نشد و بظاهر از كلمات بزرگان است .

والحدیث اصطلاحاً : الخبر و ما یرادف الکلام . و حدث : بمعنی امر جدید نوظهور . و نامیده شده است خبر به « حدیث » به واسطه تجدد و حدوث او شیئاً فشیئاً .

و چنان که سابقاً گذشت «هم» به معنی حزن و غم ، و نیز به معنای قلق و اضطراب نفس است عند الشداید ، یقال أهمتنی الأمر : آی أقلقنی و أحزنی .

بالجمله ، ما حصل فقره دعا آن که : ای مالک و مدبر و مربی من ، تنگ شده است قلب من ، و گم شده حوصله و طاقت من به واسطه مکروهات و مصیبات نازله بر من . و مملو شده ام از حیث کثرت قلق و اضطراب فوق الطاقه به سبب تحمیل آن امورات صعبه شاقه جدید نو احداث وارده ، چنان که از باب آن که « الفرار ممّا لا یطاق » (۱) من سنن الانبیاء علیهم السلام حق تعالی این دعاء فرج را در کلام مجید تلقین پیغمبر می نماید : « وَ لَا تَحْمِلْ عَلَیْنَا إِصْرًا کَمَا حَمَلْتَهُ عَلَی الذِّینَ مِنْ قَبْلِنَا (۲) » .

### درخواست از خداوند جهت حلّ تمام مشکلات

قوله علیه السلام : وَ أَنْتَ الْقَادِرُ عَلَی کَشْفِ مَا مُیْتٌ بِهِ، وَ دَفْعِ مَا وَقَعَتْ فِیهِ، فَافْعَلْ بِی ذَلِکَ وَ إِنْ لَمْ أَسْتَوْجِبْهُ مِنْکَ (۳).

قادر : از قدرت باشد که معنای او در خلق ذی حیات مختار ، این است که « إِنْ شَاءَ فَعَلَ وَ إِنْ لَمْ یَشَأْ لَمْ یَفْعَلْ » ، تا خارج شود از تعریف افعال و آثار طبایع بسیطه و ادویه جات نباتیه و معدنیه که از روی قدرت و اختیار نیست ، بلکه از روی طبع و تسخیر است .

و معنای قدرت در خالق ، آن اخراج کلیه عالم وجود است به معنای ما سوی الله از موجودات جبروتیه و ملکوتیه و ناسوتیه ازلیس محض به ایس محض دفعهً واحدهً سرمدیه . و چون انقطاع فیض بر حقّ جایز نیست کما قیل : « یا دائم

ص : ۳۰۵

۱-۱ \_ عوالی اللئالی ، ج ۱ ، ص ۲۸۴ ؛ بحار الأنوار ، ج ۷۴ ، ص ۱۶۶ .

۲-۲ \_ سوره مبارکه بقره ، آیه ۲۸۶ .

۳-۳ \_ اصل : + یا ذاالعرش العظیم .

الفضل (۱) علی البریه یا باسط الیدین بالعطیه (۲) لهذا شاء و فعل ، ولی « وجوب بالاختیار لاینافی الاختیار » (۳) ، و چه قادر به معنی مقدر باشد ، كما قال تعالى : « فَقَدَرْنَا فَنِعَمَ الْقَادِرُونَ » . (۴)

اما معنی اول آنسب بما نحن فيه است یعنی توئی قادر و توانا بر ظاهر نمودن چیزهائی که من آرزو دارم به آنها ، چنان که تو توانائی بر دفع و رفع آن شدایدی که به امر نافذ تو واقع شده ام در او ، پس اجابت نموده بجا بیاور نسبت به من آن را ، اگرچه من از باب لیاقت و به حسب وجود نفسی و اطاعت طاغوت نفس که اماره بالسوء است « إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي (۵) » ، یعنی : مگر آن زمانی را که رحمت خدا شامل حال عباد شود . پس من بذاته و به اقتضای اعمال مستحق نیستم ، مگر تفضلاً ؛ لذا ورد : « الهی عاملنا بفضلک و لاتعاملنا بعدلک » (۶) یا کریم .

از این باب معصوم عرض می نماید : « فافعل بی ذلک و إن لم استوجبه منك » ، یعنی : آرزوی مرا از خیرات عطا نموده [ای] تفضلاً ، و رفع مکاره را بنما تکرماً ، هر چند من به حسب اعمال مستوجب نیستم از تو ، كما ورد فی دعاء آخر : « و افعل (۷) بی ما أنت أهله ، و لاتفعل بی ما أنا أهله » (۸) .

## عرش الهی

قوله علیه السلام : يَا ذَا الْعَرْشِ الْعَظِيمِ .

بدان که عرش اطلاعاتی دارد ، سلطنت الهیه عرش خدا است ، که حق تعالی استولی علیه ، وجود منبسط ظهوری که فیض مقدس است و از دره بیضا تا ذره هباء را محیط است ، و فی کلِّ بحسبه عرش خدا است ، که محلّ بروز و تجلی شؤونات (۹) الهیه است . و أيضا العرش علم الله تعالى ، كما فی الحديث : « حمله

ص : ۳۰۶

۱-۱ \_ اصل : الجود .

۲-۲ \_ مصباح الکفعمی ، ص ۶۴۷ .

۳-۳ \_ بسنجید : القبسات ، ص ۴۷۲ ؛ تلخیص المحصل ، ص ۲۷۵ .

۴-۴ \_ سوره مبارکه مرسلات ، آیه ۲۳ .

۵-۵ \_ سوره مبارکه یوسف ، آیه ۵۳ .

۶-۶ \_ بسنجید : شرح اصول الکافی ، ج ۱۰ ، ص ۲۱۴ ؛ نورالبراهین ، ج ۱ ، ص ۳۹ .

۷-۷ \_ اصل : فافعل .

۸-۸ \_ الکافی ، ج ۲ ، ص ۵۹۵ ؛ مصباح المتهدد ، ص ۳۶۴ ؛ التهذیب ، ج ۳ ، ص ۲ .

۹-۹ \_ کذا در اصل .

عرش العلم ثمانیه ، اربعه منّا ، و اربعه ممّا شاء الله «(۱) . كما قال تعالى : « وَ يَحْمِلُ عَرْشَ رَبِّكَ فَوْقَهُمْ يَوْمَئِذٍ ثَمَانِيَهُ (۲) » .

و نیز فلک اقصی عرش خدا است ، و تعریف عظمت او كما ورد : « يا من في السماء عظمته »(۳) ، آن که شمس که یکی از کواکب سبعة سیاره و در فلک رابع است از بعد مسافت به قدر اترجه دیده می شود ، چنان که از قواعد علم هیئت تعیین مساحت جرم او ثابت شده ، مقدار سیصد و شصت مقابل کلیه کره ارض است ، با آن که ارض سه [ربع آن(۴)] رسوب در ماء دارد ، و ربع از جرم او مکشوف است ، و مقدار قلیلی مسکون ، و چندین مقابل مسکون قریب به قطب جنوبی از خط استواء به واسطه شدت سخونت و حرارت شمس لایوجد فیها نبات و لا حیوان ، چنان که چندین مقابل مسکون قریب به قطب شمالی از خط استوا به واسطه غلبه برودت لایوجد فیها نبات و لا حیوان .

پس چه چیز است گمان تو به عظمت فلک او ، لا سیما فلک اقصی و اعظم ، که گفته اند نیست ابداً راهی از برای بشر به استخراج و تعریف و تعیین بُعد محدب او از مرکز ارض ، فلا یعلمه إلا صانعه العزیز العلیم .

و نیز عظمت او از سرعت حرکت او فهمیده می شود ؛ زیرا که ثابت نموده اند که در مقدار زمانی که یکی بگوید واحد ، حرکت می نماید و هزار و هفتصد و سی فرسخ از حیث مقعر خود ، واللّه أعلم بحرکه محدبه ، كما ورد أنّ رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم : « قال لجبرئیل : هل زالت الشمس (۵) فقال : لا ، نعم »(۶) چون از نفی و اثبات سؤال فرمود جواب داد که : از گفتن « لا » تا « نعم » شمس حرکت نمود از محل خود دو هزار و هفتصد و سی میل راه ، و رسید به وسط السماء .

ص : ۳۰۷

- 
- ۱-۱ \_ بنگرید : تفسیر القمی ، ج ۲ ، ص ۳۸۳ : « حمله العرش ثمانیه ، اربعه من الأولین و اربعه من الآخیرین ، فأما الأربعة من الأولین : فنوح و ابراهیم و موسی و عیسی و الأربعة من الآخیرین : محمد و علی و الحسن و الحسین » .
  - ۲-۲ \_ سوره مبارکه حاقه ، آیه ۱۷ .
  - ۳-۳ \_ البلد الامین ، ص ۴۰۷ .
  - ۴-۴ \_ این قسمت عبارت خوانده نشد .
  - ۵-۵ \_ اصل : ذاک الظل .
  - ۶-۶ \_ بسنجید : تذکره الموضوعات ، ص ۱۳ ؛ کشف الخفاء ، ج ۲ ، ص ۹۸ .

و از عظمت عرش است ما روى عن النبي صلى الله عليه و آله أنه قال : « خلق الله ملكاً تحت العرش ، فأوحى إليه أن طر(١) »  
يعنى : طيران كن « فطار ثلاثين ألف سنه ، ثم أوحى إليه أن طر ، فطار ثلاثين ألف سنه أخرى ، ثم أوحى إليه أن طر ، فطار  
ثلاثين ألف سنه ثالثة ، فأوحى إليه لو طرت حتى ينفخ فى الصور كذلك لم يبلغ الى الطرف الثانى من العرش . فقال الملك  
عند ذلك : سبحان ربى الأعلى و بحمده »(٢) .

و نیز از جمله اطلاق عرش بر قلب مؤمن است ، كه « قلب المؤمن عرش الرحمن »(٣) . و نظر نما عظمت این عرش حقیقی و  
خانه واقعی حق تعالی را كه بایزید بسطامی رحمه الله علیه گوید : « لو أن العرش و ما حواه لوقع فى زاویه من زوايا قلب أبا  
يزيد لما أحسّ به »(٤) . لذا قال اميرالمؤمنين عليه السلام فى وصف الإنسان :

أتزعم(٥) أنك جرم صغير و فيك انطوى العالم الاكبر(٦)

و قال صدرالمتالهين قدس سره :

به جان باشد سپهرت كوى چوگان به تن گر قبضه [ای] زین خاک دانى(٧)

قال فى القدسى : « لا يسعنى أرضى و لا سماءى و لكن يسعنى قلب عبدى المؤمن »(٨) .

ص : ٣٠٨

- 
- ١-١ \_ مصدر : إليه أيها الملك طر .
  - ٢-٢ \_ عوالى اللئالى ، ج ٤ ، ص ١٠٠ .
  - ٣-٣ \_ بحار الأنوار ، ج ٥٥ ، ص ٣٩ .
  - ٤-٤ \_ بسنجيد : مفاتيح الغيب ، ص ٨٨ ؛ الأسفار ، ج ٣ ، ص ٣٠١ .
  - ٥-٥ \_ مصدر : تحسب .
  - ٦-٦ \_ ديوان اميرالمؤمنين عليه السلام ، ص ١٧٥ .
  - ٧-٧ \_ حكيم سبزواری .
  - ٨-٨ \_ عوالى اللئالى ، ج ٤ ، ص ٧ ؛ بحار الأنوار ، ج ٥٥ ، ص ٣٩ .



و كل ملك مقرب

حاملان عرش و تسبیح و تقدیس آنها

قوله عليه السلام: [اللَّهُمَّ] وَ حَمَلَهُ عَرْشَكَ الَّذِينَ لَا يَفْتُرُونَ مِنْ تَسْبِيحِكَ، وَلَا يَسْأَمُونَ مِنْ تَقْدِيسِكَ، وَلَا يَسْتَحْسِرُونَ مِنْ عِبَادَتِكَ (۱).

الفتور: إما بمعنى السكون و الانقطاع، و إما بمعنى الضعف و الانكسار. و در ما نحن فيه معنى أوليه أنسب است.

والتسبيح: التنزيه و التقديس من النقايس و أوصاف المخلوقين من الكون و الفساد، و الأسقام والأوجاع، و النوم و اليقظه.

و قول معصوم: «اللَّهُمَّ و حمله عرشك لا يفترون»، اقتباس از آیه شریفه نموده که حق تعالی در وصف ملائکه فرموده: «يُسَبِّحُونَ اللَّيْلَ وَ النَّهَارَ لَا يَفْتُرُونَ (۲)»، یعنی که آنها از این شغل خود سکون و انقطاع ندارند، چه تسبیح از آنها چون جریان نفس است از بنی آدم، که «لا يشغلهم عن شيء و لا يسأمون» السامه: الملالة، كما في الدعاء: «أذهب عني السامه (۳)»، أي الملالة من تقديسك.

التقدیس: التطهير و الطهاره، قوله تعالى: «نُقَدِّسُ لَكَ (۴)»، أي نطهرک عمّا

ص: ۳۰۹

۱-۱ اصل: + و لا یؤثرون... امرک.

۲-۲ سوره مبارکه انبیاء، آیه ۲۰.

۳-۳ بسنجید: مجمع البحرین، ج ۲، ص ۳۱۶.

۴-۴ سوره مبارکه بقره، آیه ۳۰.

لا يلبق بجنابك .

« و لا يستحسرون من عبادتك » .

أى لا يتعبون و لا تحصل لهم أعياء و التعب من التذلل إلى ذاتك . و فى الحديث : « ادعوا الله و لا تستحسروا » (١) ، أى لا تملوا .

قوله عليه السلام : وَ لَا يُؤْثِرُونَ التَّقْصِيرَ عَلَى الْجِدِّ فِي أَمْرِكَ .

التقصير فى الأمر : التوانى (٢) و التأخير فيه ، كما أن الجِدَّ : الإسراع فيه .

بارى ، واو « [و] حمله عرشك » واو عاطفه نیست ؛ زیرا که سابقه ندارد و افتتاح کلام است . و نیز واو قسم هم نیست ، زیرا که بلا جواب است ؛ پس باید زائده باشد .

و ما حصل فقرات دعا آن که : یا الله \_ که معنی اللهم است \_ حاملین عرش تو ملائکه مدبره و حقایق بسیط مجرّده اند که فتور یعنی سکون و انقطاع ندارند از تسبیح و تنزیه ، و ابدأ ملول نمی شوند از تطهیر و تقدیس ذات مقدّس تو ، چه کلال و ملال و ثقیل و سکون از عوارضات و لواحقات (٣) اجسام اند ، و آنها به کلی از اوصاف اجسام معرّ و مبرّاند ، و منصرف نمی شوند از خشوع و تذلل به تو که معنی حقیقی عبادت است ، و اختیار نمی نمایند تقصیر و تأتئ را در اداء وظایف خود بر جدّ و جهد و سرعت در انجام امر تو .

### حاملان عرش الهی

بعد بدان که ، حاملین عرش خدا چنان که در اخبار ائمه هدی علیهم السلام رسیده چهاراند از ملائکه :

[١] : واحدٌ منهم على صورة الديك ، يسترزق الله للطير ؛

[٢] : و واحدٌ منهم على صورة الأسد ، يسترزق الله للسمك ؛

[٣] : و واحد منهم على صورة ابن آدم ، يسترزق الله لولد آدم ؛

ص : ٣١٠

١-١ \_ بحار الأنوار ، ج ٨٨ ، ص ٦٢ .

٢-٢ \_ الصحاح ، ج ٢ ، ص ٧٩٢ .

٣-٣ \_ كذا در اصل / صحیح : عوارض و لواحق .

[۴]: و واحد منهم علی صوره ثور ، یسترزق الله للبهائم .

فإذا كان يوم القيامة صاروا ثمانيه ، كما قال تعالى : « وَ يَحْمِلُ عَرْشَ رَبِّكَ فَوْقَهُمْ يَوْمَئِذٍ ثَمَانِيَهُ (۱) » ، که این چهار ملک حاملین عرش بر صور مختلفه اشاره به ارباب انواع است .

## ارباب انواع

چنان که حکماء الهی از متقدّسین و متأخرین در کلمات خود عقلاً و نقلاً ثابت نموده اند که از برای هر نوعی از انواع طبیعت فرد مجرد عقلانی است در عالم ابداع ، که تمام افراد طبیعیه هر نوع چنان که صریح روایت بود در تحت تربیت آن ربّ النوع است .

و آن ربّ النوع آناً فاناً از خدا طلب رزق و فیوضات معنویه و صوریه می نماید برای افراد خود ، یعنی چه حقّ تعالی که مبدأ المبادی و ربّ الأرباب و علّه العلل است در غایت تجرّد و علوّ ، و مخلوقات و مرزوقات در نهایت تجرّم و دنوّ .

و مسلّم است که عالی را بالذات التفاتی بلا واسطه به سافل و دانی نیست ؛ لذا در وصول فیض از مبدأ اعلی ، واسطه و رابطه لازم است ؛ صاحب دو جنبه عالی و دانی ، که به جنبه عالی اخذ فیوضات و انوار از مبدأ نموده ، و به جنبه دانی بما دون رساند تا تمام ذرات موجودات به واسطه و لا واسطه از رحمت و اسعه خدا که به « رَحْمَتِي وَسَمِعْتُ كُلَّ شَيْءٍ (۲) » مستفیض شوند ، و آن وسایط و روابط نیست إلا ارباب انواع . کلام حکماء است : « لکلّ نوع مادی فرد مجرد عقلانی فی عالم الإبداع ، یسمی برب النوع » .

و در کلمات مولانا امیرالمؤمنین علیه السلام نیز کراراً اشاره به آن موجودات ابداعی عقلانی شده ، من جمله در اوصاف آنها فرموده : « صور عاریه عن المواد ، خالیه (۳) عن القوه و الاستعداد ، تجلّی لها فأشرق ، و طالعتها فتلاّأت ، ألقى فی هویتها مثاله و أظهر عنها أفعاله (۴) » .

ص : ۳۱۱

۱-۱ \_ سوره مبارکه حاقه ، آیه ۱۷ .

۲-۲ \_ سوره مبارکه اعراف ، آیه ۱۵۶ .

۳-۳ \_ مصدر : عالیه .

۴-۴ \_ غررالحکم ، ص ۲۳۱ ؛ مناقب ابن شهر آشوب ، ج ۲ ، ص ۴۹ ؛ بحار الأنوار ، ج ۴۰ ، ص ۱۶۵ .

«تجلی لها» یعنی: حق تعالی به تمام اسماء و صفات تنزیهیه و تشبیهیه بر آنها تجلی نمود، و آنها هم چون مرآت تمام نما و آیات کبری اند، لهذا «فأشرق» یعنی: بتمامها قبول آن اشراقات و انوار حق را نموده، و «طالعها»، یعنی: نور نورالانوار بر آنها طلوع و بروز کرده، آنها هم «فتلألأت»، یعنی: لامع و متلألؤ شدند؛ زیرا که هر چند تمام موجودات آفاقی و انفسی، دانی و عالی، از صدر تا ساقه مظهر آیات حق و مزیئه و مستضیئه به نور الهی اند به مقتضای: «اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» (۱)، «أی منور السماوات و الارض، یعنی: در طلوع آن نور حقیقی از افق اعلی هر ذره به قدر وسعت و گنجایش ذات و استعداد خود قبول ضوء نماید، کما قیل:

بر هیچ ذره نیست که خورشید نتافت اما که گوید که ذره خورشید را یافت

چندین هزار ذره سراسیمه می دوند در آفتاب و غافل از آن کآفتاب چیست

و آن که در کلام امیرالمؤمنین نسبت قبول ضوء و لمعان و اشراق به آنها داده اند که «طالعها فتلألأت» به واسطه این است که آنها فی الحقیقه مظهر اتم و مرآت اعظم [اند]، و چون قمراند که در نزد مقابله و محاذاتش با شمس تمام جرم از او نورانی می شود، و باقی افراد طبیعی آنها به منزله کواکب اند از شمس و مظهریت قمر، قال المغربی:

اگر چه آینه روی جان فزای تو اند همه عقول و نفوس و عناصر و افلاک

ولی تو را ننماید کسی چنان که توئی بجز دل من مسکین بیدل غمناک (۲)

از این است که علی علیه السلام بعد فرماید: «ألقي في هويتها مثاله و أظهر عنها أفعاله»، یعنی: حق تعالی القا فرموده در وجود و هویت آنها مثال خود را، و ظاهر نموده از وجودات آنها افعال و آثار خود را؛ زیرا که اگر چه برای حق تعالی

ص: ۳۱۲

۱-۱ \_ سوره مبارکه نور، آیه ۳۵.

۲-۲ \_ دیوان مغربی، ص ۸۰.

مثل نیست به مقتضای: «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ» (۱) ولی از برای او مثال هست، به مفاد: «وَلِلَّهِ الْمَثَلُ الْأَعْلَى (۲)»، و مَثَلِ اعْلَیٰ خدا ارباب انواع اند که در تربیت افراد خود مظهر ربوبیت حق اند.

پس آنها ارباب اند و حقّ تعالی رب الارباب، از این حیث است که افلاطون حکیم آن طبقه از عقول متکافئه را که قواهر ادنین اند «مثل نوریه» نامیده، لأَنَّهُمْ مِثْلُ الْأَعْلَى لِلَّهِ تَعَالَى.

و نیز از جمله کلمات علی علیه السلام که اشاره به آن ارباب انواع است این حدیث است: «خلق الانسان ذانفس ناطقه، إن زكّاهما بالعلم والعمل فقد شابّهت جواهر أوایل عللها، و ان اعتدلت مزاجها و فارقت الأضداد فقد شارك بها السبع الشداد» (۳) ، یعنی: انسان اگر آن نفس ناطقه را که خدا در او خلق فرموده که نوری است ربّانی و سرّی است سبحانی، به علم و عمل تزکیه و تطهیر نمود، هر آینه شباهت پیدا می نماید بعد از تزکیه اخلاقی به جواهر اوایل علل نفس که همان ارباب انواع باشند، چه نفس ناطقه از تجلّی و پرتو آنها پیدا شده، چنان که آنها چون اول ما صدراند از تجلّی حق تعالی، کما قال صدر المتألّهین قدس سره فی المنظومه:

إذا العناية اقتضت وجوداً ففاض منه بالنظام جودا

قاهر أعلى مثل ذی شاقره فنفس کلّ مثل معلقه (۴)

### تطهیر نفس از نجاستهای هجده گانه

و تطهیر نفس به علم و عمل به واسطه این است که چنان که برای نفس به اعتبار بدن نجاسات مختلفه و مطهّرات عشره است از ماء و استحاله و انقلاب و غیره که در کتب فقهاء رضوان الله علیهم مفضّلاً مذکور است، نیز از برای نفس به اعتبار جهت روحانیت او نجاسات عشره ای است که روی آنها به حسب علم است و هشت دیگر به حسب عمل، اما آن دو که از حیث علم است: جهل بسیط

ص: ۳۱۳

۱-۱ \_ سوره مبارکه شوری، آیه ۱۱.

۲-۲ \_ سوره مبارکه نحل، آیه ۶۰.

۳-۳ \_ مناقب ابن شهر آشوب، ج ۲، ص ۴۹؛ بحار الأنوار، ج ۴۰، ص ۱۶۵.

۴-۴ \_ شرح المنظومه، ج ۳، ص ۶۶۴: غرر فی أن ما صدر عنه تعالی انما صدر بالترتیب.

و جهل مرکب که اعظم نجاسات معنویه ، و أم الخبائث است .

و اما آن هشت که به حسب عمل است :

جریزه و بلاهت که دو طرف افراط و تفریط قوه ادراکیه است و اعتدال او حکمت .

و دوی دیگر ، شره و خمود است ، که افراط و تفریط قوه شهویّه باشد ، که نجس معنوی است ، و مُطَهَّر او عَفَّت است که حد وسط بین افراط و تفریط مذکور باشد .

و دوی دیگر ، از هشت نجاسات معنویه : تقتیر و تبذیر است که از جمله اخلاق خبیثه مذمومه است ، و اعتدال او « سخاوت » است .

چنان که هفتم و هشتم از اقسام نجاسات و خبائث معنوی تهوّر و جُبْن است ، و حدّ وسط بین این دو طرف افراط و تفریط « شجاعت » است که مُطَهَّر نفس و ممدوح خدا است ، كما ورد « إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الشَّجَاعَ وَ لَوْ بِقَتْلِ حِيَةٍ » (۱) .

و چنان که مطهّرات بدنی تمام فی الحقیقه راجع به یکی است که آن ازاله نجاست باشد .

و باقی دیگر از استحاله و انقلاب و غیره اِمَارَات طهارت اند ، هم چنین مطهّرات معنویه راجع به مطهّر واحد است که علم توحید باشد ، که : « التَّوْحِيدُ إِسْقَاطُ الْإِضَافَاتِ » (۲) .

و در مُطَهَّریت علم همین کافی است که کلب نجس العین همین قدر که معلّم شده ، و اثر علم از انسان در او ظهور و بروز نموده به طهارت نزدیک شده ، و حکم او با سایر کلاب غیر معلّم تغییر می نماید ، و آن که با وجودی که در « کلاب هفت صفت حسنه است از قناعت و حراست و شب زنده داری و حقوق نعمت شناسی » ، و غیره ، که اگر آن صفات در آن انسان باشد از اولیاء الله است ، مع ذلك شرع مطهّر حکم به نجاست او نموده ، به واسطه آن که با این صفات ممدوحه ، چون قوه

ص : ۳۱۴

۱-۱ \_ کنز العمال ، ج ۱۵ ، ص ۸۷۶ ؛ سبل الهدی و الرشاد ، ج ۱۱ ، ص ۲۹۸ : \_ و لو بقتل حیه .

۲-۲ \_ بسنجید : مجموعه و مصنّفات کاشانی ، ص ۵۸۲ ؛ کشف اصطلاحات الفنون ، ج ۱ ، ص ۱۷۷ ؛ اشراق هیاکل النور ، ص ۲۱۰ .

غضبیه به حدّ افراط بر او مستولی است و شیمه او اذیت است حکم به خباثت و نجاست او شده .

ایماء به این که این صفت نجس معنوی و واجب الاحتراز است ، چنان که نیز حکماء رسیده اند که در گوشت و پاره [ای] از اجزاء خنزیر خواصّ عدیده است برای دفع امراض و اصلاح مصالِح حال بنی آدم ، با این وجود شرع نیز حکم به نجاست و حرمت گوشت او نموده ، برای آن که شهوت بر او مستولی است و گوشت او مولّد شهوت است ، و از باب آن که شهوت نجس معنوی و واجب الاجتناب است حکم به نجاست و حرمت گوشت او شده که این صفت ذمیمه در اکل او بروز ننماید ، قال العارف :

نجاست اندر این عالم چهار است طهارت کردن از وی هم چهار است

اول پاکی ست از احداث و انجاس و ارجاس (۱) دوم از معصیت و از شر و سواس

سوم پاکی ز اخلاق ذمیمه است که با وی آدمی همچون بهیمه است

چهارم پاکی سِرّ است از غیر که اینجا منتهی می گرددش سیر (۲)

### تخلیه و تجلیه و تجلیه

اعنی اوّلًا تخلیه است که تصفیه قلب باشد از تمام رذائل اخلاق ، و بعد تخلیه زینت دادن صفحه قلب است به مقابلات آنها از اوصاف حسنه و اخلاق مرضیه ، و بعد تجلیه است به انوار قدسیه الهیه ، و بعد مقام فنا است که مقتضای توحید و ساقط نمودن وجود و توابع وجود بالحقیقه از قاطبه ممکنات ؛ لأنها « كَسِرَابٍ بَقِيعَةٍ يَحْسَبُهُ الظَّمَانُ مَاءً حَتَّى إِذَا جَاءَهُ لَمْ يَجِدْهُ شَيْئًا وَ وَجَدَ اللَّهَ عِنْدَهُ (۳) » ، و قال

ص : ۳۱۵

۱-۱ \_ در مصدر : نخستین پاکی از احداث و انجاس .

۲-۲ \_ گلشن راز ، شبستری ، « سؤال از شرایط شناخت وحدت » (با اختلاف نقل در ابیات) .

۳-۳ \_ سوره مبارکه نور ، آیه ۳۹ .

تعالی فی حقهم : « مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا أَسْمَاءٌ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَءَابَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ (۱) » .

### کروبیان یا ملائکه واله

قوله عليه السلام : « لَا يَعْفُلُونَ عَنِ الْوَلَةِ إِلَيْكَ .

یعنی : از برای حق تعالی بعضی از طبقات ملائکه اند که آنها رفیع الدرجه (۲) و اعظم مقام اند از ملائکه ، و « صفات صفًا » (۳) و « سابقات سبقاً » (۴) و « مدبرات امرًا » (۵) که بعد مفضلاً ذکر می شود .

و از آن طبقه « ملائکه » در لسان شرع و قرآن کریم تعبیر به کروبیان شده ، و آنها چنان که معصوم فرموده آنی غفلت ندارند از وله و حیرانی در مشاهده ذات و صفات حق تعالی ، و توجهی نیست برای آنها به کونین ، و تمام توجهات آنها به جانب فوق و معنی المعانی و مبدأ المبادی است ، مثل آنها چون مجذوبین و مستغرقین از بنی آدم است از مشاهده جمال و جلای الهی ، « الوالیهین فی معرفه اللّٰه و محبته ، مشغله بطاعته » . و این قسم از ملائکه مقربین نسبتشان به ملائکه [ای] که تدبیر سماوات می نمایند چون نسبت ملائکه مدبره است نسبت به نفوس ناطقه ، و این نوع وله و حیرانی ممدوح است که پیغمبر صلوات الله علیه از دیاد او را از خدا سؤال می نماید که : « اللّٰهم زدنی فیک تحیراً » (۶) .

### اسرافیل و دو نفخه وی

قوله عليه السلام : « وَإِسْرَافِيلُ صَاحِبُ الصُّورِ ، الشَّخِصُ الَّذِي يَنْتَظِرُ مِنْكَ الْأَذْنَ ، وَ حُلُولَ الْأَمْرِ ، فَيَنْبُتُهُ بِالنَّفْحِ صِرْعَى رَهَائِنِ الْقُبُورِ .

« صور » بنا به تفسیر اغلب از مفسرین جمع « الصوره » .

و شخص المسافر شخصاً ، ای خرج عن موضعه .

ص : ۳۱۶

۱-۱ \_ سوره مبارکه یوسف ، آیه ۴۰ .

۲-۲ \_ اصل : رفع درجه .

۳-۳ \_ اقتباس از کریمه صفات ، آیه ۱ .

۴-۴ \_ اقتباس از کریمه نازعات ، آیه ۴ .

۵-۵ \_ اقتباس از کریمه نازعات ، آیه ۵ .

۶-۶ \_ بنگرید : شرح الاسماء الحسنی ، ج ۱ ، ص ۱۲۲ .



و الحلول : النزول .

صرع : بمعنی هلك ، الصرعی : جمعه .

الرهن : الحبس ، رهائن القبور : آی محبوسو(۱) القبور .

پس مفاد فقره دعاء آن که : از جمله ملائکه مقربین تو اسرافیل است ، که آن ملک یکی از آن اربعه ای است که حاملین عرش اند ، و ارکان اربعه از برای نظام و انتظام کلیه عالم وجود به معنای ماسوی الله ، چه :

یکی بر حیات عالم و ما فیها موکل اند که « اسرافیل » باشد .

و دیگری واسطه اعطای رزق و بر تقسیم معایش خلق موکل است ، که « میکائیل » باشد .

و یکی بر تکمیل مقام روحانیت و افاضه ارزاق معنویه \_ اعنی علم و معرفت \_ بر بنی آدم که اصل الاصول عالم و ثمره شجره ایجاد است موکل است ، که « جبرائیل » باشد .

و دیگری بر قبض ارواح و ایصال مغیبات به غایات و خلیص از عالم ظلمات مأمور است ، که « عزرائیل » باشد .

این است که معصوم متذکر است که اسرافیل منتظر اذن و حلول امر است که متنبه یعنی ایقاز از رقود نموده ، و به نفخه خود محبوسین قبور و ارواح نائمه را از مراقد ابدان قائم نماید که بعد از قیام از نوم دنیا از ملائکه سؤال نمایند : « مَنْ بَعَثْنَا مِنْ مَرْفِدِنَا (۲) » . چه صور بنا به تفسیر برخی جمع صورت است ، و نفخ صور دمیدن روح است در صور مثالی برزخی ، زیرا که از برای اسرافیل به اذن خدا دو نفخه و دو صور است ، به نفخه [ای] اماته نماید و به نفخه [ای] احیاء ، کما قیل : « النفخ نفختان ، نفخه تطفأ النار و نفخه تشعلها » (۳) . چنان که در کلام الهی اشاره به این دو نفخه احیاء و اماته شده .

اما به وجهی نفخه اماته به مقتضای قوله تعالی : « نُفِخَ فِي الصُّورِ فَصَعِقَ (۴) » ،

ص : ۳۱۷

۱-۱ \_ اصل : محبوسین .

۲-۲ \_ سوره مبارکه یس ، آیه ۵۲ .

۳-۳ \_ بنگرید : مفاتیح الغیب ، ص ۵۱۰ ؛ مجموعه رسائل فلسفی صدرالمتألهین ، ص ۳۲۷ .

۴-۴ \_ سوره مبارکه زمر ، آیه ۶۸ .

ای مات و نامه . « مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ (۱) » ، و آن نفخ روح است در صور طبیعی و فتایل ابدان دنیوی که حیاتشان موت و ایقازشان رفود است ، بمفاد : « الناس نیام فإذا ماتوا انتبهوا » (۲) ، از باب اتحاد معنی نوم و موت اذ یزول معهما الحسّ و الحركة . از این باب است کلام امیرالمؤمنین علیه السلام : « متّ یوم ولدت » (۳) . و قال علیه السلام : « و اجسادهم قبل القبور قبور » (۴) .

و قوله تعالی : « ثُمَّ نُفِخَ فِيهِ أُخْرَى فَإِذَا هُمْ قِيَامٌ يَنْظُرُونَ (۵) » اشاره به نفخه احیاء است که نفخ روح در صور مثالی اخروی باشد « فَإِذَا هُمْ قِيَامٌ يَنْظُرُونَ » یعنی : آن وقت به صیحه و نفخه ثانویه ارواح نائمه از مراقد و مضاجع خود قائم شده ، یظرون الی المحشر و یقولون : « هذا مَا وَعَدَ الرَّحْمَنُ وَ صَدَقَ الْمُرْسَلُونَ (۶) » ، چنان که « فتبّه » در عنوان دعا اشاره به این اتباه و ایقاز از نوم دنیا است رهائن قبور و محبوسین ابدان را ، کما قیل :

برون آی از حجاب تن پیر بر ساحت گلشن

کنی تا چند از روزن نظر بر طرف گلشنها

### میکائیل و جایگاه او

قوله علیه السلام : وَ مِكَائِيلُ ذُو الْجَاهِ عِنْدَكَ، وَ الْمَكَانِ الرَّفِيعِ مِنْ طَاعَتِكَ.

الجاء : القدر و المنزله .

و المكان : هنا بمعنی التمکن والاستطاعه . یقال له : مکنته أى قویته و شدّده ؛ چه حاجت به زمان و مکان از خصایص اجسام است و ملائکه مقرّبین معرّاً و مبرا از امکنه و مکانیات و ازمنه و زمانیات اند ، بلکه جمیع امکنه بالنسبه الیها کالنقطه ، و جمیع ازمنه و زمانیات بالنسبه الیها کالآن .

ص : ۳۱۸

۱-۱ \_ همان .

۲-۲ \_ بحار الأنوار ، ج ۴ ، ص ۴۳ ؛ عوالی اللئالی ، ج ۴ ، ص ۷۳ ؛ مجموعه ورام ، ج ۱ ، ص ۱۴۵ .

۳-۳ \_ بسنجید : الکافی ، ج ۳ ، ص ۲۶۰ به نقل از ابو جعفر علیه السلام : « متّ یوم متّ » .

۴-۴ \_ دیوان امیرالمؤمنین علیه السلام ، ص ۱۷۹ .

۵-۵ \_ سوره مبارکه زمر ، آیه ۶۸ .

۶-۶ \_ سوره مبارکه یس ، آیه ۵۲ .

بالجمله ، ما حصل فقره دعاء آن که : میکائیل که یکی از ملائکه مقربین حاملین عرش و رکن اربعه عالم ایجاد است صاحب رتبه منیع و درجه رفیع است در مقام عبودیت و طاعت تو که سایر از ملائکه آن رتبه و مقام را ندارند .

بعد بدان که : هر یک از این ارکان اربعه به اعتبار حقایق کلیه در عالم معنی و سدره المنتهی مقام دارند ، و عالم جسمانی که مضیق و محدود است ، ابداً گنجایش هر یک از آنها را ندارد ، چنان که جبرائیل که به صورت دحیه کلبی بر حضرت رسول صلی الله علیه و آله نازل می شد درخواست نمود که به صورت اصلی خود بر من وارد شود ، جواب داد که : قوای بدنیه به غایت ضعیف است ، تاب مشاهده نور قوی را ندارد ؛ چون اصرار فرمودند در بروز جناحی از او دیده ، تب الخافقین ، یعنی پُر نموده مشرق و مغرب را به طوری که غشوه بر وجود شریفش عارض شد ، اگر چه پیغمبر در سیر معراج به مقامی رسید که جبرائیل به کلی وامانده ، اظهار انکسار و عجز نمود ، قال : « واللّه لو دنوت أنمله لاحترت (۱) » ، لذا قال المولوی :

حیرت اندر حیرت آمد این قصص بیهشی خاصگان اندر اخصّ (۲)

### صفت میکائیل و اعوان او

بالجمله ، از باب آن که « لکلّ حقیقه رقیقه (۳) و لکلّ معنی الصوره » ، رقایق هر یک از آن حقایق کلیه تب الخافقین است ، مثلاً ملاحظه نما میکائیل را که چگونه رقایق و اعوان خود را به امر خدا در هر نباتی از نباتات و شجری از اشجار و حیوانی از حیوانات و هر فردی از افراد نوع انسان ، بلکه در هر عضوی از اعضاء ظاهره و باطنه موکل نموده ، و مأمور برای کیل و تقسیم روزی آن جزء قرار داده ، مثلاً ملاحظه نما در غذا که چون در معده انسان و حیوان که به منزله مطبخ است وارد شد ، بعد از نضج و تصفیه و تعدیل در هر یک از مراتب هضمات اربعه ؛ چه طور اعوان میکائیل کیل و تقسیم نموده سهم و قسمت هر عضوی را به توسط

ص : ۳۱۹

۱-۱ \_ مناقب آل ابی طالب علیه السلام ، ج ۱ ، ص ۱۷۸ ؛ بحار الأنوار ، ج ۱۸ ، ص ۳۸۲ : \_ واللّه .

۲-۲ \_ مثنوی معنوی ، مولوی ، د ۴ ، ص ۱۰۵۹ ، « نمودن جبرئیل علیه السلام خود را به مصطفی صلی الله علیه و آله » .

۳-۳ \_ بنگرید : شرح المنظومه ، ج ۴ ، ص ۴۶۴ .

مستخدمین خود، از مجاری مخصوص به او می رساند .

و به نظر فکر و اعتبار نظر نما در اشجار مرتفعه به آن برگی که در رأس شجره است ، چگونه دست خود را وا نموده و آنافاناً از خدای تعالی درخواست رزق می نماید .

و آن ملکی که از اعوان میکائیل است به امر خدا چگونه آب و خاک کثیف را که طبعاً مایل به سکون و طالب مرکز است او را قهراً و جبراً به خلاف میل طبیعی حرکت داده ، و از ده ذرع مسافت از اسفل به اعلی می رساند ، که آن ورقه مرزوق بی برگ و نوا نماند .

و چون مقسم حقیقی حکیم عادل است ، لهذا اولاً آن غذا را به عدالت تجزیه و تقسیم نموده ، و اعطای هر حقی را به ذی حق ، و وضع هر شیء در موضوع له نماید ؛ یعنی کثیف از آب و خاک را به اجزاء کثیف از شجره دهد ، یعنی به تنه و ریشه ؛ و لطیف او را به اوراق و اغصان ، و لطف او را به ثمره . چنان که مشهود است که طفل رضیع را اگر نان و گوشت بدهند اسباب هلاکت او است ، باید مادران غذا را خورده و دو قرع و انبیک معده خود چندین مرتبه تصفیه و تعدیل نموده ، لطف او را شیر که اجزاء رقیقه و جوهر غذا است کرده به طفل بدهد ، جلّ جلاله و عمّ نواله .

صفت جبرئیل

قوله علیه السلام : وَ جِبْرِیلُ الْأَمِینُ عَلَی وَحِیکَ .

اولاً- بدان که : جبرائیل ملکی است از چهار ملائکه معظمه که حاملین عرش خدا ، و ارکان اربعه عالم وجودند و این اسم مرگب است از دو لفظ عربی و سریانی ؛ زیرا که « جبر » عربی است ، و بر سه معنی اطلاق می شود :

[۱]: به معنی قهر و غلبه ؛

[۲]: و به معنی اصلاح ؛

[۳]: و به معنی عطا .

و « ایل » که سریانی است به معنی « الله » است ، چون اسرائیل که اسم حضرت

ص : ۳۲۰

يعقوب است یعنی بنده خدا ، که هر یک از معانی ثلاثه جبر ، مناسب حال آن ملک مقرب است .

أما قهر و غلبه ، چه نسبت جبرائیل به عالم طبیعی و انسان کبیر نسبت روح به بدن است ، و روح غالب و قاهر به اعضا و جوارح بدن است ، و به اراده او است ایاب و ذهاب و حرکت و سکون بدن که آلت و مرکب روح است . قال تعالی فی حق جبرائیل : « ذُو مِرَّةٍ فَاسْتَوَى \* وَهُوَ بِالْأُفُقِ الْأَعْلَى (۱) » ، اُی ذُو قُوَّةٍ فِی عَقْلِهِ وَرَأْيِهِ .

أما جبر به معنی اصلاح ، كما ورد « یا جابر العظم الکسیر » (۲) یعنی ، مُصْلِحٍ او نیز مناسب او است ؛ چه جبرائیل معلّم قاطبه بشر علی الخصوص برای اشرف افراد او ، چون کلیه انبیاء علیهم السلام ، و معلّم به ترتیب خود اصلاح مفاصد متعلّمین نموده ، و آنها را به امر خدا از حسیض بشریت ارتقا به اوج ملکیت داده ، و کمالات مکمونه که در مقام ذات و استعداد بالقوه دارند به مقام بروز فعلیت رسانیده ، نقایص آنها را جبران می نماید ، كما أخبر الله تعالی فی حقّ بیته : « وَ مَا یَنْطِقُ عَنِ الْهَوَى \* إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْیٌ یُوحَى \* عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَى (۳) » ، که اشاره به جبرئیل است ، وحی و الهام هر دو ، القای در قلب است ، نهایت اگر القا بلا واسطه ملک باشد « الهام » است ، و اگر به واسطه شد « وحی » . و از باب اثبات شرافت خاتم الانبیاء بر سایر انبیاء اولوالعزم ، واسطه وحی که جبرائیل است القا نموده ، و بذاته فرموده : « فَأُوحِیَ إِلَیَّ عَبْدِهِ مَا أَوْحَى (۴) » .

و نیز جبر به معنی عطا مناسب آن ملک است ، و ایل چون به معنی الله است یعنی عطای خدا ، چه عقل فعال که حقیقت جبرائیل است با عقول جزئی که جزء و اعوان او است اعظم ترین عطایای حقّ اند ، كما ورد : « ما (۵) قَسَمَ فِی الْعِبَادِ شَیْءٌ أَفْضَلَ مِنَ الْعَقْلِ (۶) » ؛ لذا قال تعالی : « وَ لَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ (۷) » اُی کرمانهم بالنطق

ص : ۳۲۱

۱-۱ \_ سوره مبارکه نجم ، آیات ۶ و ۷ .

۲-۲ \_ مصباح الکفعمی ، ص ۷۸ ؛ مصباح المتهجد ، ص ۳۰۶ ؛ مهج الدعوات ، ص ۳۰۸ .

۳-۳ \_ سوره مبارکه نجم ، آیات ۳ \_ ۵ .

۴-۴ \_ سوره مبارکه نجم ، آیه ۱۰ .

۵-۵ \_ اصل : لا .

۶-۶ \_ بسنجید : بحار الأنوار ، ج ۱ ، ص ۱۵۴ : « یا هشام ! ما قَسَمَ بَیْنَ الْعِبَادِ أَفْضَلَ مِنَ الْعَقْلِ » .

۷-۷ \_ سوره مبارکه اسراء ، آیه ۷۰ .

والعقل والتميز و تسليطهم على ما فى الأرض و تسخير ساير الحيوانات لهم .

و امين در فقره دعا : المؤمن على الشىء ، و منه محمد أمين الله على رسالته .

### جبرئيل و اطاعت از وی در ملا اعلی

قوله عليه السلام : الْمُطَاعُ فِي أَهْلِ سَمَاوَاتِكَ .

اینها اوصاف جبرائیل است ، یعنی : اطاعت کرده شده ساکنین ملا اعلی ، كما قال تعالى فى حقّه : « مُطَاعٌ ثُمَّ أَمِينٌ (۱) » ، چه عموم ملائکه مدبّره موکله بر اجرام سماویه در تحت امر آن ملک مقرب اند ، چون تسخیر تمام قوای مدرکه و محرکه جزئیه که به اعتباری ملائکه ارض اند در تحت نفوذ عقل بشری که مظهر جبرائیل است در عالم صغیر ، که آنها را صرف فیما خلق لأجله نماید ، الا شیطان وهم و ابلیس خیال ، که اعوان شیطان کبیراند ؛ چه آنها خارج و متمرد از تحت نفوذ امر عاقله اند ، به خلاف نفوس کامله که شیطان آنها مقهور و مغلوب عقل آنها است ، كما قال النبى صلى الله عليه و آله : « لكل نفس شیطان ، و شیطانی أسلم على (۲) یدی » (۳) .

### جبرئیل و جایگاه او

قوله عليه السلام : الْمَكِينُ لَدَيْكَ، الْمُقَرَّبُ عِنْدَكَ .

یعنی : جبرئیل مکین است نزد تو ای ذی منزلت رفیعه .

يقال : مكن فلان عند السلطان ، أى ارتفع مقامه و عظم قدره .

و مقرب است ، یعنی عنایت دارد نزد خدا ، چنان که پیغمبر در حق خود فرماید : « أبيت عند ربى يطعمنى و يسقینى » (۴) چه نسبت تمام ذرات موجودات به خدا نسبت واحده و استوای حقیقی است ، « الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى (۵) » . و اگر قرب و بعدی است از طرف مخلوق است « كان الله و لم يكن كفو و لا اسلام » (۶) .

ص : ۳۲۲

۱-۱ \_ سوره مبارکه تکویر ، آیه ۲۱ .

۲-۲ \_ کذا ، صحیح : بیدی .

۳-۳ \_ بسنجید : بحار الأنوار ، ج ۶۰ ، ص ۳۱۹ .

۴-۴ \_ مناقب آل ابی طالب علیه السلام ج ۱ ، ص ۲۱۴ ؛ بحار الأنوار ، ج ۶ ، ص ۲۰۸ .

۵-۵ \_ سوره مبارکه طه ، آیه ۵ .

۶-۶ \_ شرح الأسماء الحسنی ، ج ۱ ، ص ۲۶۱ .

و آن که در حدیث قدسی فرماید: « من تقربَ إلیّ شبراً تقربتُ إلیه ذراعاً » (۱) مراد به قرب عبد به سوی خدا القربُ بالذکر و الفکر، نه قرب ذاتی و مکانی و زمانی؛ لَأَنَّ ذَلِكَ من صفات الاجسام و الله منزّه عن ذلك. و مراد به قرب خدا الی العبد قرب نعمة و إحسانه.

و فی الحدیث: « الصلاة قربان کلّ تقی » (۲)، أي الأتقیاء من الناس یتقربون بها إلیه.

قوله علیه السلام: وَ الرُّوحُ الَّذِي هُوَ عَلَي مَلَائِكَةِ الْحُجُبِ.

بدان که از آن جوهر غائبه از انظار و مبادی فاعله که ابدأً علاقه به عالم اجسام ندارند نه به اجسام صافیه علویه و نه به اجسام طبیعیه، نه علاقه حلول و انطباع و نه علاقه تدبیری، نه مؤثر در مادون و نه مدبّر در مادون اند، در ورای سرادقات عزّت و حجب جلال اند.

و در عرف صاحب شرع از آنها تعبیر به « ملائکه کرویّان » شده، و در اصطلاح حکما الهی تعبیر به « انوار قاهره اعلون »، أعنی طبقه طولیه مرتبه از عقول مجرّده عشره، از باب آن که آنها در تقدّم و تأخّر علیّت و معلولیت چون صفوف مرتبه اند، لهذا در قرآن کریم از آنها تعبیر به « صافات صفاً » (۳) فرموده، و از آنها از وله و حیرانی که در مقام شهود جمال و جلال الهی دارند و اعراض از مادون « لا یعلمون أنّ الله خلق آدم و لا ابلیس » (۴)، و آنها اجلّ مقام اند از این که تأثیر و تدبیر در اجسام و اصنام طبیعیه نموده، و اجسام اظلال آنها واقع شوند؛ چنان که از آن طبقه مادون آنها از ملائکه که تأثیر در اجسام دارند حکما تعبیر به « ارباب انواع » نموده اند؛ زیرا که قبلاً- گذشت که از برای هر نوعی از انواع طبیعی فرد مجرّد عقلانی است در عالم ابداع؛ که آن افراد در تحت تربیت آنها اند، و آنها چون ذاتاً و شرافه سبقت بر افراد و اصنام طبیعی خود دارند لهذا در لسان قرآن

ص: ۳۲۳

۱-۱ \_ عوالی اللثالی، ج ۱، ص ۵۶؛ بحار الأنوار، ج ۸۴، ص ۱۸۹.

۲-۲ \_ الکافی، ج ۳، ص ۲۶۵؛ الفقیه، ج ۱، ص ۲۱۰؛ تحف العقول، ص ۲۲۱.

۳-۳ \_ بنگرید: کریمه صافات، آیه ۱.

۴-۴ \_ بحار الأنوار، ج ۵۴، ص ۳۳۶؛ عوالی اللثالی، ج ۴، ص ۱۰۰.

کریم از آنها تعبیر به « سابقات سبقاً » (۱) شده .

## ملک روح

قوله عليه السلام : وَ الرُّوحُ الَّذِي هُوَ مِنْ أَمْرِكَ .

چه از جمله ملائکه که تعلق تدبیری بمادون دارد ، مسمی به « روح مجزده قدسیه است » ، که بمفاد : « قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي » (۲) آن از عالم امر خدا است ، نه چون بدن از عالم خلق ، « أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَ الْأَمْرُ » (۳) ، و آن ملک روحانی تعلق تدبیری به عالم خلق دارد ، و مبدأ آثار و افعال مختلفه است از روی علم و شعور ، چنان که از آن ملک که مبدأ آثار مختلفه باشد از روی عدم علم و شعور تعبیر به نفس نباتی شده که مصدر افعال و آثاری است به امر خدا ، از جذب و دفع و هضم و امساک و نمو و تصویر (۴) ، ولی از روی عدم علم ، حال او در تحت تسخیر رب الارباب حال قلم است در دست کاتب که گوید :

در کف کاتب وطن دارم مدام کرده بین اصبعین او مقام

نیست در من جنبشی از ذات من اوست در من دم به دم جنبش فکن

## ملائکه سماوات و ملا اعلی

قوله عليه السلام : فَضَّلْ عَلَيْهِمْ ، وَ عَلَى الْمَلَائِكَةِ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِمْ مِنْ سُكَّانِ سَمَاوَاتِكَ ، وَ أَهْلِ الْأَعْمَانِ عَلَى رِسَالَاتِكَ .

یعنی : رحمت و برکات الهی بر آن طبقات از ملائکه مقرّبین ، الموصوفین بالصّافات صفاً و سابقات سبقاً ، من مجاورین ملا اعلی ، که مجملی اشاره شد ، و بر ملائکه آن چنانی که بعد از آنهاوند مقاماً و رتبه از زمره مدبرات امرأ ، کما قال تعالی عن لسانهم : « وَ مَا مِنَّا إِلَّا لَهُ مَقَامٌ مَعْلُومٌ » (۵) ، از ساکنین سماوات که اهل

ص : ۳۲۴

۱-۱ \_ بنگرید : کریمه نازعات ، آیه ۴ .

۲-۲ \_ سوره مبارکه اسراء ، آیه ۸۵ .

۳-۳ \_ سوره مبارکه اعراف ، آیه ۵۴ .

۴-۴ \_ هکذا در اصل .

۵-۵ \_ سوره مبارکه صافات ، آیه ۱۶۴ .



امانات بر رسالات و ارسالات تواند ، چه مبادی فاعله و جواهر مجرّده از حواس بشریّه منقسم می شود اولاً به علویه و سفلیه .

أمّیا علویه که تدبیر می نماید در اجرام لطیفه علویه سماویه ، در اصطلاح حکماء متقدّمین و متأخرین معروف به « نفوس سماویه » اند ، و در عرف شرع موسوم به « ملائکه سماوات » و « ساکنین ملاً اعلی » ، چه علاقه آنها نسبت به سماوات چون تعلق تدبیری نفوس ناطقه مجرّده است نسبت به ابدان طبیعیّه ، و سکون از حیث علاقه تدبیری است ، و الا آنها مجرد از مکان و زمان اند .

و آن ملائکه سماویه ، چنان که در فقره دعا است امین بر رسالت حقّ اند ، از این باب که تمام امور مقدره خدا که امانات او است اولاً از لوح محفوظ ثبت در آن نفوس فلکیه و ملائکه سماویه می شوند ، چه آنها لوح قدر حقّ اند ، و آنها آن امورات قضائیه و قدریه حق را که رسالات خدا است نسبت به اهالی عالم از خیر و شرّ ، نعمت و نعمت ، خوف و امنیت ، صحّت و سقم ، عزّت و ذلّت ، بلکه هر صورتی نسبت به ذی الصوره حسناً أو قبیحاً به افراد و اشخاص عالم بدون زیاده و نقصان می رسانند ، کما قال مولانا امیرالمؤمنین علیه السلام : « إِنَّ الْأَمْرَ يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ كَقَطْرِ الْمَطَرِ » (۱) ، آی مبثوث فی جمیع أقطار الارض ، لكلّ نفس ما قدر لها من زیاده أو نقصان فی العمر و المال والولد و غیر ذلك (۲) .

قوله علیه السلام : وَ الدِّينَ لَا تَدْخُلُهُمْ سَأْمَةٌ مِنْ دُءُوبٍ ، وَ لَا إِعْيَاءٌ مِنْ لُغُوبٍ وَ لَا فُتُورٌ ، وَ لَا تَشْغَلُهُمْ عَنْ تَسْبِيحِكَ الشَّهَوَاتُ ، وَ لَا يَقْطَعُهُمْ عَنْ تَعْظِيمِكَ سَهُوُ الْغَفَلَاتِ .

سأمة : لغه السكينه والوقار .

و الدأب : السير (۳) السريع و الجدّ فی العمل .

الأعیاء : العجز .

و اللغوب : التعب .

والفتور : الانقطاع عن العمل .

بعد از ذکر لغات مفرده فقره دعا ، بدان که اینها اوصاف سلبیه و تنزیهیه نفوس

ص : ۳۲۵

۱-۱ \_ الکافی ، ج ۵ ، ص ۵۷ ؛ قرب الإسناد ، ص ۱۹ ؛ بحار الأنوار ، ج ۶۸ ، ص ۸۴ .

۲-۲ \_ مجمع البحرین ، ج ۱ ، ص ۱۰۰ .

۳-۳ \_ اصل : سیر .

فلکيه است که فی الحقیقه ملائکه سکنه سماوات باشند ، اولاً بر آنها معصوم علیه السلام اطلاق جمع عقلاً نموده در « یدخلهم » و « تشغلیهم » و « یقطعهم » اشاره به آن که آنها صاحبان عقل و شعورند ، به خلاف عقیده سخیفه اهل ظاهر که آنها را در این جدّ و اجتهاد و سعی در حرکات خود که به منزله تسیحات و عبادات آنها است به مقتضای : «صَلَّتِ السَّمَاءُ بِدَوْرَانِهَا» (۱) عَدِيمِ الشُّعُورِ دانند .

بالجمله ، آنها را داخل نمی شود سکونی از این دأب و سیر در عمل که بالعرض ایصال نفع به مادون ، و تکمیل ما یحتاج بنی آدم باشد ، کما قال الله تعالی فی حقّ الشمس و القمر : « وَ سَيَخَّرْ لَكُمْ الشَّمْسُ وَ الْقَمَرُ دَائِبَيْنِ (۲) » ، ای یدبّان فی سیرهما ، لایفتران فی منافع الخلق و اصلاح اهل الارض .

و نیز آنها اعیاء از لغوب ندارند ، یعنی عجز نمی آورند از تعب حرکات و حمل اثقال بدنی چه حرکات و حمل اثقال مطلقاً موجب تعب و مشقت است ، کما قال تعالی : « وَ تَحْمِلُ اَثْقَالَكُمْ اِلَى بَلَدٍ لَّمْ تَكُونُوا بِالْغِيَةِ اِلَّا بِشِقِّ الْاَنْفُسِ (۳) » .

و نیز فتور و انقطاع از عمل برای آنها نیست ، و مشغول نمی نماید آنها را از حرکات و تسیحاتشان شهوت و غضب ، به واسطه برائت آنها از این دو صفت حیوانی ، چنان که انقطاع نمی دهند آنها را از تنزیه و تعظیم خدا ، سهو و نسیان و غفلات ، چه نفوس آنها که اشرف از نفوس ارضیه اند ، ملائکه اند مشتاقون بقاء ربهم الاعلی ، و در زمره ملائکه مدبّرات امرند ، چنان که عقول آنها که عشاقون الاهیون اند ، از زمره « صافّات صفاً » اند .

پس باعث بر تحریک آنها چنان که از کلام معصوم علیهم السلام استفاده می شود امر شهوانی که جلب منافع بدنی و امر غضبانی که دفع منافع بدنی باشد نیست ، به واسطه تنزه آنها از شهوت و غضب .

و نیز قصد آنها از این حرکات ارادی بالذات نفع به سوافل هم نیست ؛ چه عالم عناصر از بسایط که امّهات اربعه اند و مرکبات آنها که موالید ثلاثه اند نسبت به عظمت و فسحت و وسعت افلاک و املاک ابداً قدرِ مُعْتَنِي به نیست ، بلکه چون

ص : ۳۲۶

۱-۱ \_ المبدأ و المعاد ، ص ۲۳۷ .

۲-۲ \_ سوره مبارکه ابراهیم ، آیه ۳۳ .

۳-۳ \_ سوره مبارکه نحل ، آیه ۷ .

دیدان(۱) و حجر المئانه اند(۲) نسبت به انسان کبیر ، و عالی را بالذات ، التفاتی به سافل نیست ؛ بلکه مقصود آنها از این حرکات که از روی شعور و اراده است تخلّق و تشابه به صفات مقرّبین از انوار قاهره و ملائکه نوریه و عقول تسعه طولیه است ، چنان که غایت حرکات علمی و عملی نفس ناطقه قدسیه تخلّق به اخلاق و تشابه به روح القدس و عقل فعال است .

و مؤید کلام معصوم علیه السلام قول جدّ اعلاّی او امیرالمؤمنین علیه السلام است : « ثمّ زینها بزینة الکواکب و ضیاء الثواقب ، و أجرى فیها سراجاً مستطیراً و قمراً منیراً ، فی فلک دائر و سقف سائر و رقیم مائر . [ثم فتق ما بین السماوات العلا ، فملاهنّ أطواراً من] ملائکه منهم سجود لایرکعون ، و رکوع لاینتصبون ، و صافون لایزالون ، و مسبحون لایسأمون ، لایغشاهم نوم العیون ، و لا سهو العقول ، و لا فتره الابدان ، و لا غفله النسیان »(۳) .

### خشوع ملائکه

قوله علیه السلام : (فی الدعاء) : الخُشَعُ الأَبْصَارِ .

الخشوع : التواضع و التذلل .

یعنی : آن ملائکه مذکورین ملاً اعلی از اقبالی که به مبدأ و اعراضی که از ما سوی الله دارند خاشع الأبصارند ، ای لایلتفتون یمیناً و شمالاً . قال تعالی : « خَاشِعَةً أَبْصَارُهُمْ (۴) » ، ای لایستطیعون النظر من هول ذلك اليوم ، فلا- یكون فیهم غیر العباده و المعبود .

### عدم نگاه برخی ملائکه به خدا و حال آنها

قوله علیه السلام : فَلَا يَرُومُونَ النَّظَرَ إِلَيْكَ .

ص : ۳۲۷

۱-۱ \_ دیدان : کرّمها .

۲-۲ \_ حجر المئانه : سنگی که در مئانه متولد می شود .

۳-۳ \_ نهج البلاغه ، ص ۴۱ \_ ۴۲ ؛ بحار الأنوار ، ج ۵۴ ، ص ۱۷۶ .

۴-۴ \_ سوره مبارکه قلم ، آیه ۴۳ .

یعنی: آن ملائکه قصد نمی کنند نظر کردن به سوی حقّ تعالی را به واسطه عصیان بنی آدم استحياء منه ، كما ورد في الحديث: « ثور في تحت العرش لا يرفع رأسه استحياء من الله » (۱).

كما قال الداعي عليه السلام: النَّوَاكِسُ الْأَذْقَانِ.

ناکس: سر به زیر انداخته ، المنکوس: المقلوب .

و الذقن: تحت اللحية ، کنایه از وجه است كما قال تعالی: « يَخْرُونَ لِلْأَذْقَانِ (۲) » ، أي يسقطون الوجه على الأرض ، که کنایه از حال رکوع و سجود آنها است .

### طلب نامحدود ملائک در توجّه به خداوند

قوله عليه السلام: [الَّذِينَ] قَدْ طَالَتْ رَغْبَتُهُمْ فِيمَا لَدَيْكَ.

الرغبة: الشوق في الطلب و الإقبال الى الشيء .

یعنی: آن ملائکه از همان ابتداء خلقتشان که به حسب رتبه معقولیت و مخلوقیت مؤخر از ذات جاعل و خالق اند سرمداً و دهرأ ، نه تأخیر زمانی ، چه آنها خارج از زمان و واقع در دهرند که روح زمان است ؛ ممتد و طولانی شده است دهرأ رغبت و طلب آن ملائکه در حرکات و عباداتشان به این چیزهائی که در مقام ذات حقّ است ، یعنی در اتّصاف به اسماء حسنی و صفات علیا ؛ زیرا که حرکات ارادی بدون غایت محقق نشود ، چون حرکت انسان و حیوان که ارادی است ، نه قسری است و طبیعی ، لهذا بدون غایت نیست ، بلکه در او تصوّر غایت است که اولاً موجب بر جزم و عزم شده ، باعث بر تحریک عضلات می شود .

و چون شهوت و غضب در نفوس افلاک و آن ملائکه مدبّره نیست ، لهذا غایت حرکات آنها امر عقلانی است که تخلّق به اخلاق الله و اتّصاف به صفات علیا باشد ؛ چنانچه از قول معصوم علیه السلام و استفاده می شود که « طالت رغبتهم فيما

ص: ۳۲۸

---

۱-۱ \_ بسنجید: علل الشرایع ، ج ۲ ، ص ۵۹۳ ؛ بحار الانوار ، ج ۱۰ ، ص ۷۵: « سألته عن الثور ، ما باله ، غاض طرفه و لا يرفع رأسه الى السماء . قال : حياء من الله تعالى » .

۲-۲ \_ سوره مبارکه اسراء ، آیه ۱۰۹ .

لديك». و چون اسماء و صفات خدا غير متناهی است لهذا حرکات و طلب آنها هم حدّ يقف ندارد .

### اجرای فرامین الهی توسط ملائکه

قوله عليه السلام : الْمُسْتَهْزُونَ (۱) بِذِكْرِ آلَائِكَ، وَ الْمُتَوَاضِعُونَ دُونَ عَظَمَتِكَ وَ جَلَالِ كِبْرِيائِكَ.

الاهتزاز : الحركة ، قال تعالى : « وَ هَزَى إِلَيْكَ بِجُدْعِ النَّخْلَةِ (۲) » ، أي حرّكه إليك .

و حقیقت ذکر حضور مذکور است در نزد ذاکر صفاتاً و اسماءً و صوراً ، و نیز ذکر به معنی وجود و ایجاد است ، قال تعالى : « هَيْلٌ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينَ مِّنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُن شَيْئًا مَّذْكُورًا (۳) » ، أي قد مضى على الإنسان لم يكن موجوداً ؛ كما قال في موضع آخر : « أَوْلَا- يَذْكُرُ الْإِنْسَانَ أَنَّا خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ وَ لَمْ يَكُن شَيْئًا (۴) » ، أي لم يكن مقدراً في اللوح المحفوظ و لم يكن موجوداً في أهل الارض .

و « آلاء » در فقره دعا به معنی نعم است .

و در نسخه [ای از] دعا « المستهزون بذكر الله » است ، یعنی : آن ملائکه مولع و حریص به ذکر خداوند .

ولی بر عنوان اول ما حصل کلام معصوم آن که آن ملائکه سماویه و نفوس فلکیه حرکت کننده اند که بالعرض ایجاد آلاء و نعماء خدا را در عالم بروز و ظهور اظهار نمایند ؛ چه این عالم چون دار اسباب است ، و ابا دارد خدا در عالم خلق که اجراء امور بدون اسباب معده نماید ؛ لهذا خدا آن ملائکه را مسخر نموده و وسیله قرار داده که به حرکات ذاتی و عرضی خود تکمیل نعم و اصلاح معایش خلق را نموده ، و حوائج ممکنات را از حضرت قاضی الحاجات ادا نمایند ؛ چه آنها مظاهر دیمومیت و فعالیت و ربوبیت حق اند نسبت به کائنات واقعه تحت کره قمر ، چه نقایص و استعداداتی که در کمون و بطون و مراد اشیاء است به مقام فعلیت و ظهور رسانند که مقتضی مفاد : « بذكر آلائك » است بنا به همان تفسیر و تأویلی که از

ص : ۳۲۹

۱-۱ \_ صحیفه : المستهزون .

۲-۲ \_ سوره مبارکه مریم ، آیه ۲۵ .

۳-۳ \_ سوره مبارکه انسان ، آیه ۱ .

۴-۴ \_ سوره مبارکه مریم ، آیه ۶۷ .

برای « ذکر » شد .

و اطلاق ملائکه بر این مبادی فاعله اعمّ از مبادی مفارقه و مقاربه به اعتبار جهات نوریه آنها است (۱) ، متدلیات الی الله که یادی عمّاله خدا بدانی ، چنان که در نظر انبیاء و اولیاء علیهم السلام است ، نه به اعتبار جهات ظلمانیه آنها و متعلقات الی الطبیعه که موسوم به قوی و طبایع اند ، به اعتبار نظر اول است که می فرماید : « وَ مَا يَعْلَمُ جُنُودَ رَبِّكَ إِلَّا هُوَ (۲) » ، چنان که قبض ارواح را گاهی نسبت به خود دهد که : « اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا (۳) » ، و گاهی نسبت به ملک موت : « قُلْ يَتَوَفَّاكُم مَلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ (۴) » .

### حال ملائکه به هنگام نظاره بر اهل دوزخ

قال الداعی علیه السلام فی دعائه : وَ الَّذِينَ يَقُولُونَ إِذَا نَظَرُوا إِلَىٰ جَهَنَّمَ تَزْفُرُ عَلٰی أَهْلِ مَعْصِيَتِكَ سُبْحَانَكَ [مَا عَيْدُنَاكَ] حَقَّ عِبَادَتِكَ .

الزفر : إدخال النفس فی الباطن ، كما أنّ الشهيق إخراج مع الصوت ، که کنایه از آه و ناله است به سبب اندوه و غم ؛ زیرا که در هم و غم توجه روح بخاری است متدرجاً از ظاهر بدن به باطن ، و به واسطه توجه روح که منبع حرارت غریزه است بر قلب ، و تحلیل رطوبات بدن انقباضی در قلب و ظاهر بشره حاصل شود ، لهذا نفس بالفطره به واسطه دفع آلم حرارت مفرط حاصله از غم ، هوای رطب خارج را فوق العاده جذب به باطن نماید که روح و انبساطی در قلب حاصل شود ، و هوای حارّ مجاور قلب خارج گردد ، پس ادخال او آه و زفیر است ، و اخراج او ناله و شهیق ، قال تعالی : « لَّهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَ شَهيقٌ (۵) » .

و معنی دیگر « زفره » از نصرت و معاونت است و در فقره دعاء « تزرع علی اهل معصیتک » معنی ثانی مراد است ، یعنی : آن ملائکه سکان سماوات حقایقی اند که هر گاه نظر نمایند به سوی دنیا که رقیقه جهنم است که اهل معصیت در آن مبتلا

ص : ۳۳۰

۱-۱ \_ هکذا در اصل : شاید افتادگی در نسخه باشد .

۲-۲ \_ سوره مبارکه مدثر ، آیه ۳۱ .

۳-۳ \_ سوره مبارکه زمر ، آیه ۴۲ .

۴-۴ \_ سوره مبارکه سجده ، آیه ۱۱ .

۵-۵ \_ سوره مبارکه هود ، آیه ۱۰۶ .

به عقوبات الهی اند به واسطه نتایج اعمال ، طلباً للرحمه عرض می نمایند « تضرر » یعنی : خدایا نصرت و رحمت نما به اهل معصیت خود به رحمت واسعه « الّتی وسعت کلّ شیء » (۱)؛ لَأَنْتَ لَا تَضْرِكُ الْمَعْصِيَةَ وَ تَسْرِكُ الطَّاعَةَ .

کما أخبر الله تعالى عن حالهم « وَ الْمَلَائِكَةُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَ يَسْتَغْفِرُونَ لِمَنْ فِي الْأَرْضِ (۲) » ، یعنی : آن ملائکه بعد از تسبیح و تنزیه ربّ خود استغفار و طلب رحمت و نعمت و دفع نعمت می نمایند از برای کلّ اهالی ارض از مطیع و عاصی ، تقی و شقی . چنان که عمومیت از « من » موصوله استفاده می شود چه عالم ارض و دار طبیعت باطن جهنم است ، به مفاد « وَ إِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ (۳) » ؛ زیرا که اجسام طبیعی که ظلّ ذی ثلاث شُعب اند به اعتبار اقطار و ابعاد ثلاثه آنها ، از عرض و طول و عمق ، چون مؤلف از اضداد ، و دائم در کون و فساد ، و ذبول و فنا ، مبتلا به ظلمات ثلاثه زمان و مکان و مادّه اند ، لهذا نیست دنیا الاّ الشرور و الآفات و الابتلاء و النقصانات ، کما قال مولانا امیرالمؤمنین علیه السلام فی حقّها :

فصفوتها ممزوجة بكدوره و راحتها مقرونة بعناء (۴)

لذا ورد فی الحدیث : « من أراد الدنيا أصابه فقر لا غناء له ، و سقم لا صحه فيه و ذلّ لا عزه فيه » (۵) .

و فی حدیث آخر : « الدنيا غذائها سمّ ، و أسبابها رمام » (۶) ، یقال : سممت الطعام أي : جعلت فيه السمّ .

بالجمله ، چون دنیا باطن جهنم است ، لهذا ورود بر نار در قول حق تعالی : « وَ إِنْ مِنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا كَانَ عَلَى رَبِّكَ حَتْمًا مَقْضِيًّا (۷) » ورود بر دنیا است ، چه « واردها » که اسم فاعل است به معنی حال است نه استقبال ، این است که از شمول این آیه مبارکه از معصوم سؤال نمودند که آیا شما هم واردانید؟ فرمودند : « جزنا و

ص : ۳۳۱

۱-۱ \_ اقتباس از سوره مبارکه اعراف ، آیه ۱۵۶ .

۲-۲ \_ سوره مبارکه شوری ، آیه ۵ .

۳-۳ \_ سوره مبارکه توبه ، آیه ۴۹ ؛ سوره مبارکه عنکبوت ، آیه ۵۴ .

۴-۴ \_ دیوان علی علیه السلام ، ص ۳۶ .

۵-۵ \_ شرح الاسماء الحسنی ، ج ۱ ، ص ۳۱ .

۶-۶ \_ مجمع البحرين ، ج ۲ ، ص ۴۳۳ ؛ و بسنجید : نهج البلاغه ، ص ۱۶۵ .

۷-۷ \_ سوره مبارکه مریم ، آیه ۷۱ .

« و سبحانک [ما عبدناک] حق عبادتک: و در فقره دعا آن قول ملائکه بعد از طلب مغفرت و رحمت برای عموم اهالی ارض به خصوص مکلفین ، به منزله معذرت خواهی برای عاصیان از بنی آدم است .

یعنی : خدایا آنها به واسطه استیلای شهوت و غضب و غلبه غفلت که لازمه اصلاح عالم و عماد عمارت دنیا است و ابتلاء آنها به نفس اماره بالسوء که تو لمصلحه در آنها قرار داده [ای] کما هو حقّه از عهده وظایف طاعات و عبودیت تو بر نیایند از باب عدم مقتضی و وجود مانع ، ما تسیح و تنزیه و تقدیس پس می نمائیم حقّ عبادت و اطاعت اوامر و نواهی تو را ، که ذاتاً منزّه و میراثیم از آرایش شهوت و غضب که ملزوم عصیان است ، کما قال فی حقّهم : « لَّا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَ يَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ » (۲) .

### داستان هاروت و ماروت و تأویل آن

چنان که شعبه [ای] از ملائکه که از جمله آنهااند هاروت و ماروت چون عصیان بنی آدم را در ارض مشاهده نمودند ، و از ابتلاء آنها غافل ، لهذا استهزاء علیهم قالوا : « أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَ نَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَ نُقَدِّسُ لَكَ (۳) » خدا آنها را ابتلاء و اختیاراً به عالم ارض و دار طبیعت و منبع اضداد فرستاد ، و چون شهوت و غضب که جلب ملایم بدنی و دفع منافر بدنی از لوازم دار اضداد است که بتوانند چندی خود را در دنیا حفظ نمایند خدا در آنها قرار داد .

چون به مقتضای : « اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ (۴) » ، به دنیا آمدند اولاً عاشق بر زن جمیله [ای] شدند ، و به خواهش و هوای او شراب نوشیده ؛ ناصحی که آنها را از عصیان نهی نمود به امر آن مکاره مقهور و مغلوب و مقتول نموده ، مع ذلك به

ص : ۳۳۲

۱-۱ \_ بسنجید : بحار الأنوار ، ج ۸ ، ص ۲۵۰ (با اختلافی در الفاظ) .

۲-۲ \_ سوره مبارکه تحریم ، آیه ۶ .

۳-۳ \_ سوره مبارکه بقره ، آیه ۳۰ .

۴-۴ \_ همان ، آیه ۳۶ .



وصال معشوقه نرسیده به عقوبات الهی و در چاه بابل محبوس شدند .

حکماء الهی در تأویل این گفته اند که : چون ملائکه مطلقاً معصوم اند و ابداً خطا بر آنها جایز نیست ، لهذا این مطلب اشاره به هاروت و ماروت قلب و روح است ، که آن دو از باب آن که « خلق الأرواح قبل الأجساد بألفی عام »<sup>(۱)</sup> ، پیش از تعلق به عالم طبیعت و ابتلای به تن داخل در ملائکه مجرّده بودند ، کما قیل :

من ملک بودم و فردوس برین جایم بود<sup>(۲)</sup>

به امر « اهبطوا » نزول به بدن نموده شهوت و غضب که لازمه بدن است در آنها قرار گرفت .

اولاً- عاشق بر دنیا که زوجه سوء است شدند ، در محبت او شراب غفلت خورده ، و ناصحی که عاقله است مغلوب و مقتول نموده ، و چون دنیا که سجن ابرار و مزبله اخیار است محلّ حرمان است ، عاقبت به وصال او نرسیده ، و به نحو تعاقب افراد « أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَ اتَّبَعَ هَوَاهُ »<sup>(۳)</sup> در چاه طبیعت محبوس شدند ، کما قیل :

تا به کی در چاه طبعی سرنگون یوسفی یوسف بیا از چه برون

تا عزیز مصر ربانی شوی وارهی از جسم و روحانی شوی<sup>(۴)</sup>

### ملائکه نوزده گانه عالم طبیعت

باری ، چون عالم طبیعت رقیقه و ظاهر جهنم است حق تعالی در او نوزده قسم از ملائکه مدبّرات جسمانی المعبر عنها بالغلاظ الشداد باعتبار تعلقهم بالمواد ، قرار داده ، و قال : « عَلَيْهَا تِسْعَةَ عَشَرَ »<sup>(۵)</sup> ، چه موجب تدبیر و تکمیل عالم طبیعی سبعة من الكواكب و اثني عشر من البروج ، و المجموع تسعة عشر ؛ چنان که قوای بدنی که مستخدمین جنبه ناسوتیت انسان است تسعة عشر است ، اعنی قوای خمسه

ص : ۳۳۳

۱-۱ \_ معانی الأخبار ، ص ۱۰۸ ؛ مناقب ابن شهر شوب ، ج ۲ ، ص ۳۵۷ ؛ بحار الانوار ، ج ۵ ، ص ۲۶۶ .

۲-۲ \_ حافظ شیرازی ، مطلع غزل : « فاش می گویم و از گفته خود دلشادم » .

۳-۳ \_ سوره مبارکه اعراف ، آیه ۱۷۶ .

۴-۴ \_ شیخ بهایی ، نان و حلوا ، « فی تأویل قول النبی علیه السلام : حبّ الوطن . . . » .

۵-۵ \_ سوره مبارکه مدثر ، آیه ۳۰ .

ظاهر و خمسه باطنه ، و شهوت و غضب با قوای سبعة نباتیه از جاذبه و ماسکه و هاضمه نامیه و دافعه و مصوره و مرّیه که مجموع این عدد است .

باری ، چون این ملائکه مذکورین از شعب ملائکه جسمانی و به اعتبار تعلقشان به اجرام صافیه علویه و اجسام سفلیه ارضیه مبادی مقارنه اند ، لهذا داعی علیه السلام در این فقره مقتید می نمایند به روحانی ، کما قال :

### ملائکه مقرب

فَصَلِّ عَلَيْهِمْ وَ عَلَى الرَّؤْحَانِيِّينَ مِنْ مَلَائِكَتِكَ، وَ أَهْلِ الزُّلْفَةِ عِنْدَكَ.

الزلفی : القربی ، کما فی الحدیث : « ما لك من عيشك إلا لذه تذلف بك إلى حمامك »<sup>(۱)</sup> ، آی تقرّبک ، آی موتک .

چه ملائکه شعوب و قبایل مختلفه و طبقات متفاوته اند ، از روحانیه و جسمانیه ، علویه و سفلیه ، سماویه و ارضیه ، و اعلای از آنها طبقه [ای] اند که طعام آنها تسبیح و شرابشان تنزیه و تقدیس است ، از کزوبیان جواهر عقلیه بطبقات انواعها و أنوارها ؛ و منهم : روح القدس النازل بأنوار الوحي في قلوب أولى القوه بإذن الله تعالى ، و هم أهل القرب عند ذی العرش مکین ، فامتلاً من نور الله ، و لم ينظروا إلا إلى وجه الله ، و هو قره أعينهم .

### ملائکه رساننده اخبار غیب

قوله عليه السلام : وَ حَمَلِ الْغَيْبِ إِلَى رُسُلِكَ، وَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى وَحْيِكَ.

یعنی : درود و رحمت بر آن ملائکه که حاملین اخبار غیبیه اند ممّا لم یکن ، ثمّ کان الغیب ، ما کان غائباً عن الخلق من أحكام القضائیه و القدریه ، قال تعالى : « عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا \* إِلَّا مَنِ ارْتَضَى مِنْ رَسُولٍ (۲) » ، رسول اگر بلا واسطه باشد شامل رسالت ملک است ، و اگر به واسطه باشد از جنس بشر است . و در رسالت ملائکه چنانکه مفاد فقره دعا است که حاملین امورات

ص : ۳۳۴

۱-۱ \_ تحف العقول ، ص ۲۹۹ ؛ الأمالی ، مفید ، ص ۱۷ ؛ بحار الأنوار ، ج ۷۵ ، ص ۱۷۹ .

۲-۲ \_ سوره مبارکه جن ، آیات ۲۷ و ۲۸ .

غیبیه اند به سوی قاطبه خلق ، خصوص انبیاء و رُسُل به مقتضای قوله تعالی : « جَاعِلِ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا أُولَىٰ أَجْنِحَةٍ (۱) ». آن یا رسالات تکونیه است یا تشریحیه .

اما تکونیه : چنان که اشاره شد که تمام امورات مکتوبه مقدره در لوح محفوظ از باب آن که « لِكُلِّ أَجَلٍ كِتَابٌ (۲) » ، ای لکلّ وقت مکتوب ، معلوم و حادث معین هر واقعه و حادثه از خیر و شرّ ، بر طبق آنچه تقدیر و تقسیم شده در علم ازلی ، بر حسب مجازات و مکافات عباد به توسط حرکات ملائکه سماویه به هر فردی در اوقات مقررّه می رسد ، بدون تقدّم و تأخّر ، چنان که به پیغمبر خبر می دهد : « وَ إِمَّا نُرِيَنَّكَ بَعْضَ الَّذِي نَعِدُهُمْ أَوْ نَتَوَقَّئِكَ (۳) » ، یعنی یا به تو ارائه می دهیم بعضی از آن چیزهائی که به آنها وعده داده ایم به آن که در زمان حیات تو به آنها می رسانیم ، یا آن که بعد از موت و فوت تو از دنیا : مِمَّا قَدَرْنَا لِهِمْ ، به آنها می رسد ، چه : « الْأُمُورَ (۴) مرهونه بأوقاتها (۵) » .

أما رسالات تشریحیه : آنها ، چون ملائکه [ای] که موکلین بر ایجاد و الهام اند نسبت به آنها علیهم السلام ، كما قال علی علیه السلام : « و منهم أمناء علی وحیه ، و ألسنه علی رسله ، و مختلفون بقضائه و أمره (۶) » .

### تأویل بال ملائکه

اما اثبات جناح از برای آنها مثنی و ثلاث و رباع ، كما فی القرآن (۷) ابداً مخالفت با عقل و نقل ندارد که از برای اشباح برزخیه و صور مثالیه ملائکه که مخصوص است مر مشاهده آنها را عیون انبیاء ، که آن که صورت جناح و طیران و مُسیر (۸) باشد ؛ چه برای هر حقیقتی رقیقه [ای] و به جهت هر معنی صورتی است ، چنان

ص : ۳۳۵

- ۱-۱ \_ سوره مبارکه فاطر ، آیه ۱ .
- ۲-۲ \_ سوره مبارکه رعد ، آیه ۳۸ .
- ۳-۳ \_ سوره مبارکه یونس ، آیه ۴۶ .
- ۴-۴ \_ اصل : الامورات .
- ۵-۵ \_ عوالی اللثالی ، ج ۱ ، ص ۲۹۳ ؛ بحار الأنوار ، ج ۷۴ ، ص ۱۶۶ .
- ۶-۶ \_ نهج البلاغه ، ص ۴۱ (خطبه ۱) ؛ بحار الأنوار ، ج ۵۴ ، ص ۱۷۶ .
- ۷-۷ \_ بنگرید : سوره مبارکه فاطر ، آیه ۱ .
- ۸-۸ \_ هکذا در نسخه .

که حقیقت « سنین قحط » در صورت « بقرات عجاج » ظاهر می شود ، و سنین رخا در صورت « بقرات سمان » (۱) این است که از برای حقایق عقول بشریه جزئی که جنود و اعوان جبرائیل اند ، جناح و پیران است که قوای مدرکه طیاره اند و قوای محرکه سیاره ، لهذا گفته اند حکماء که : انسان بالقوه صاحب دو بال است ، یکی قوه علامه و دیگری عماله ، و اگر این دو را به علم و عمل و تهذیب اخلاق تکمیل نموده و از قوه به فعلیت آورد تواند خود را از حسیض ناسوت به اوج ملکوت رساند ، و اگر به کلّ علایق دنیا و اوزار طبیعت آلوده نمود که به مفاد : « اَثَقَلْتُمْ إِلَى الْأَرْضِ (۲) » مخلد است ، كما قال تعالى : « وَ لَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَاهُ بِهَا وَلَكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَ اتَّبَعَ هَوَاهُ (۳) » .

چنان که در طرف ترقی و عروج فرموده : « إِلَيْهِ يَصِيرُ عَدُ الْكَلِمِ الطَّيِّبِ وَ الْعَمَلِ الصَّالِحِ يَرْفَعُهُ (۴) » ، چه ، حق تعالی بر روح و نفس موقته اطلاق کلام و کلمه فرموده ، كما قال : « بِكَلِمَةٍ مِنْهُ اسْمُهُ الْمَسِيحُ (۵) » ، زیرا که کلمه : هو المعرب عمّا فی الضمیر ، و نفوس قدسیه هم چون معرب عمّا فی غیب الغیوب اند ، یعنی مظهر اسماء و صفات حق اند ، آیه و کلمه اند . بالجمله ، اشاره به عروج و صعود نفس است بعد الفراق ما قیل :

بگشا پر و بال و پس برون پر زین گنبد چرخ سال خورده

### ملائکه خاصّ الهی در بطون آسمانها

قوله عليه السلام : وَ قَبَائِلِ الْمَلَائِكَةِ الَّذِينَ اخْتَصَّصْتَهُمْ لِنَفْسِكَ ، وَ أُعْطِيَتْهُمْ (۶) عَنِ الطَّيَامِ وَ الشَّرَابِ بِتَقْدِيرِكَ ، وَ أَسْمَاءُ كَتَبْتَهُمْ بَطُونَ (۷) أَطْبَاقِ سَمَاوَاتِكَ .

قبایل : جمع قبیله است ، و هی جماعات مختلفه و أصناف متفاوته .

و الطول : خلاف العرض .

ص : ۳۳۶

۱-۱ \_ اشاره است به سوره مبارکه یوسف ، آیات ۴۳ و ۴۶ .

۲-۲ \_ سوره مبارکه توبه ، آیه ۳۸ .

۳-۳ \_ سوره مبارکه اعراف ، آیه ۱۷۶ .

۴-۴ \_ سوره مبارکه فاطر ، آیه ۱۰ .

۵-۵ \_ سوره مبارکه آل عمران ، آیه ۴۵ .

۶-۶ \_ صحیفه : اغنیتهم (این ضبط صحیح است) .

۷-۷ \_ اصل : بطول .

و الأطباق : جمع طبق ، و الطبق غطاء كل شيء . قال تعالى : « سَمَاوَاتٍ طِبَاقًا (۱) » ، أى بعضها فوق بعض .

یعنی قرار داده قبائلی از ملائکه را مخصوصاً لنفسک ، به آن که نیست شغل آنها دائماً جز تقدیس ذات مقدّس تو ، و عطا نموده به آنها طعام تسیح و شراب تقدیس را ، چه ، آنها چون ابدان و اجسام مرگبه عنصریه مؤلف از اضداد نیستند که به واسطه استیلاء حرارت غریزیه و شمسیه دائم در ذبول و تحلیل باشند ، و محتاج به اخذ بدل ما يتحلّل از اغذیه و اشربه ، و آنها را به اعتبار تعلق تدبیری سکونت داده در اطباق و حجابات سماوات ، نه آن که برای آنها در سماوات محلّ محدودی باشد ، از قبیل متمکن در مکان ، و مطروف در ظرف ، و حالّ در محل ، چه آنها از باب آن که ملک اندر تنّ فلک جان است ، چون نفس ناطقه قدسیه اند نسبت به بدن ، لیس لها موضع مخصوص من البدن ، بل داخل فیها ، لا کدخول الشیء فی الشیء ، و خارج عنها لا کخروج الشیء عن الشیء . بل لیس فیها بوالج و لا عنها بخارج (۲) ، مع کل الأعضاء لا بالممازجه ، و غیر کلّها لا بالمزایله .

### اقسام ملائکه روحانی و جسمانی

علی الجمله ، چنان که از فقره دعا استفاده می شود ، ملائکه بر مبعوث و قبایل متفاوته اند ، از صوری و معنوی ، جسمانی و روحانی ، و هر یک از اقسام داخلی اند و خارجی .

اما روحانی خارجی : چون عقول مجرّده و نفوس کلیه .

و روحانی داخلی : چون عقول نظریه و عقول عملیه ، بل هر ملکه از ملکات انسان به منزله ملک داخلی است ؛ زیرا که هر صفتی که به حدّ ملکه راسخه رسید یصدر عنها آثارها بالسهوله ان کانت نوریه یسدّه إلى الصواب ، و إن کانت ظلمانیة یقوده إلى النار ، لذا ورد فی الخبر : « أنّ لابن آدم لمتان لّمه من الملک ايعاد بالخیر و تصدیق بالحق [ . . . ] و لّمه من الشیطان (۳) » . ايعاد بالشر و تکذیب بالحق « (۴) .

ص : ۳۳۷

۱-۱ \_ سوره مبارکه نوح ، آیه ۱۵ و سوره مبارکه ملک ، آیه ۳ .

۲-۲ \_ بسنجید : غررالحکم ، ص ۸۱ .

۳-۳ \_ مصدر : العدو / در برخی از منابع چون الکافی ، ج ۲ ، ص ۳۳۰ « الشیطان » درج شده ولی عبارت حدیث دگرگون است .

۴-۴ \_ بحار الأنوار ، ج ۶۷ ، ص ۳۹ .

و اللّٰمه : هى الهمه ، و القصد تقع فى القلب فما كان من خطرات الخير فهو من الملك ، و ما كان من خطرات الشرّ فهو من الشيطان(۱) .

و اما جسمانى خارجى از ملائكه : چون ملائكه ذو اجنحه كه بر انبياء نازل مى شدند ، و جسمانى داخلى : چون قوى و مدارك بدنيه ، به لحاظ جهات نورانيه و وجه اللّٰهى آنها متديّات إلى الله لا من حيث جهاتهم الظلمانيه ، متعلقات بالطبيعه .

### ملائكه موكل بر اوامر الهى

قوله عليه السلام : وَ الَّذِيْنَ عَلَىٰ أَرْجَائِهَا إِذَا نَزَلَ الْأَمْرُ بِتَمَامٍ وَعَدِكَ .

آن قسم از ملائكه كه سابقاً ذكر شد ساكن اطباق و اجواف سماوات اند يدور بدورانها ، كما قال تعالى فى حقهم : « حَافِيْنَ مِنْ حَوْلِ الْعَرْشِ (۲) » ، چه ، « حَفًّا » (۳) به معنى طواف و دوران است ، و « حولهم » به معنى حركت است ، كما ورد « لا حول و لا قوه إلا بالله » (۴) أى لا حركه و لا استطاعه إلا بمشيئه الله . يا آن كه « حول » از تحوّل و انتقال است از موضعى به موضعى ، و هر دو معنى مناسب است .

و عرش اشاره به فلک اعظم است .

فقره دعا از قول معصوم اقتباس از آيه شريفه شده : « وَ الْمَلَكُ عَلَىٰ أَرْجَائِهَا (۵) » ، يعنى از ملائكه كه بر جوانب و اطراف عرش طواف مى نمايند ، منتظر امر الهى اند براى مخلوق به تمام وعد و وعيد ، لأنّ أوامره تعالى ينزل من السماء الى الأرض ، كما قال تعالى : « خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَ مِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ يَتَنَزَّلُ الْأَمْرُ بَيْنَهُنَّ (۶) » ، أى يجرى أمر الله و حكمه بينهنّ و يدبّر تدبير فيهنّ ، ثمّ ينزل الى الأرض بتقدير العزيز العليم .

ص : ۳۳۸

۱-۱ \_ مجمع البحرين ، ج ۴ ، ص ۱۴۳ .

۲-۲ \_ سوره مبارکه زمر ، آيه ۷۵ .

۳-۳ \_ هكذا در اصل .

۴-۴ \_ الكافى ، ج ۱ ، ص ۲۳۰ .

۵-۵ \_ سوره مبارکه حاقه ، آيه ۱۷ .

۶-۶ \_ سوره مبارکه طلاق ، آيه ۱۲ .

چنان که فرموده: « وَ فِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ وَ مَا تُوعَدُونَ (۱) »، یعنی همان طور که تمام ارزاق، و ما یحتاج شما از اطعمه و اشربه و فواکه و حبوب حتی ملبوس و مرکوب شما از سماء است، چه حصول تمام در ارض به تأثیر حرکات سمائیه؛ نیز و « مَا تُوعَدُونَ » شما هم از خیر و شر از سماء نازل است.

### تفسیر جفّ القلم

زیرا که اجسام لطیفه و نفوس منطبعه آنها الواح قدریه حق اند که از لوح محفوظ و علم عنائی صور، ما کان و ما یکون، دوره کهنغری (۲) که قدر حرکت فلک ثوابت است دفعه در آنها ثبت و ضبط می شود، و آن صور از آنها متدرجاً هر یک به اقتضای زمان مقرر خود در الواح مواد عنصری که رق منشور است \_ لانتشاره \_ چون واقع شد آن وقت به مقتضای: « السَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ (۳) » آن دوره سابق طی شده، صور سابقه محو شود، و صور دوره لاحقه از علم خدای تعالی ثبت به مفاد: « يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ [ (۴) می گردد ]، این است معنای: « جفّ القلم بما هو كائن الى يوم القيامة » (۵) به واسطه آن که مقدرات الهیه المتوالیات فی سلسله الزمان باعتبار کونها فی سلسله لوح القضاء الأزلی و العلم العنائی، لا یرد الیها التّغییر و النسخ و البداء، كما فی الدعاء اقتباساً من القرآن (۶): « یا من لا- معقب لحکمه، یا من لا- رادّ لقضائه » (۷).

### تفسیر نسخ و بداء

ص: ۳۳۹

- ۱-۱ \_ سوره مبارکه ذاریات، آیه ۲۲.
- ۲-۲ \_ قبلاً تفسیر آن گذشت.
- ۳-۳ \_ سوره مبارکه زمر، آیه ۶۷.
- ۴-۴ \_ سوره مبارکه رعد، آیه ۳۹.
- ۵-۵ \_ مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۱۸۹؛ مسند أحمد، ج ۲، ص ۱۹۷: \_ الی يوم القيامة.
- ۶-۶ \_ بسنجید: سوره مبارکه رعد، آیه ۴۱.
- ۷-۷ \_ مصباح الکفعمی، ص ۲۵۴؛ البلد الامین، ص ۴۰۸؛ إقبال الأعمال، ص ۲۰۲؛ بحار الأنوار، ج ۹۱، ص ۳۹۲.

و أما النسخ و البداء فى مقدرات الله باعتبار وقوعها فى الألواح القدرية من القدر العلمى و القدر العینى ، که اشاره است به نقوش نفوس منطبعة فلکیه که به ازای خیال انسان است ، و هو لوح المحو و الإثبات ، زیرا که بداء تجدید رأى و ظهور علم به حکم و مصالح شیء مقدور است بعد از جهل و خفای او . و بدای به این معنی ، که ظهور بعد الخفاء و علم بعد الجهل باشد ، بر حقّ تعالی که عالم بما کان و ما یکون است ازلاً و ابداً محال ؛ كما قال علیه السلام : « ما بدأ (۱) لله فى شیء الا کان فى علمه قبل أن یبدو له » (۲) و آن که در خبر است : « الأقرع و الأبرص و الأعمى بدأ لله عزوجل أن یتلیهم » (۳) ، أى قضا بذلک و قضائه سابق أن الله یفعل ما یشاء و ما لا یشاء فى ما لا یزال إلا ما شاء فى الأزل ، و أن الله تعالی ما ولیّ أحداً إلا ما نولاه طبعاً و إرادةً به حسب استعداد و استعدادى لسان حال اعیان ثابته فى مقام العلم ، لأنه أعدل العادلین و مجیب الدعوات ، [و] ضع کل شیء فى موضعه و أعطى (۴) کلّ ذی حقّ حقه ، و هذا عین العدل و الرحمة ، ما جعل الله النار حارّة و الماء بارده ، بل أوجدهما ؛ فالاستقامه فى الألف مطلوبه و الإعوجاج فى الدالّ مرغوبه ، لذا ورد فى الخبر : « إن الله خلق الخلق کلّهم فى الظلمه » (۵) ، ثم قال لهم لتخیر کلّ منکم لنفسه صورته خلقه علیها (۶) ، كما قال تعالی : « خَلَقْنَاكُمْ ثُمَّ صَوَّرْنَاكُمْ » (۷) .

پس نسبت بداء به بعضی از مقدرات الهیه از حیث وقوع آنها در الواح قدریه و نفوس منطبعة و اجرام سماویه که از جمله دفاتر علم خداوند عین حتم و وجوب است نسبت به قضاء لایزالی که ابداً قابل نسخ و تبدیل نیست ، كما قال تعالی : « لَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا » (۸) ، این است که از پیغمبر صلی الله علیه و آله سؤال نمودند : « أنحن (۹) فى أمر مستأنف جدید ، أم فى أمر [قد] فرغ؟ قال : فى أمر فرغ [منه] . قال : ففیم العمل؟ قال : صلوات الله علیه : اعملوا کلّ میسر لما خلق له » (۱۰) . كما قیل :

ص : ۳۴۰

۱-۱ \_ قبلاً تفسیر آن گذشت .

۲-۲ \_ الکافی ، ج ۱ ، ص ۱۴۸ .

۳-۳ \_ بحار الأنوار ، ج ۴ ، ص ۱۲۴ .

۴-۴ \_ اصل : اعطاء .

۵-۵ \_ بسنجید : شرح الأسماء الحسنی ، ج ۱ ، ص ۵۴ .

۶-۶ \_ کذا / عبارت قدری مشوش است .

۷-۷ \_ سوره مبارکه اعراف ، آیه ۱۱ .

۸-۸ \_ سوره مبارکه احزاب ، آیه ۶۲ .

۹-۹ \_ مصدر : أنعمل .

۱۰-۱۰ \_ مسند احمد ، ج ۴ ، ص ۶۷ .



کشت نو کاریم بر کشت نخست آن دوم فانی و آن اول درست

تخم اول کامل و بگزیده است تخم ثانی فاسد و پوسیده است

افکن این تدبیر خود را پیش دوست گرچه تدبیرت هم از تقدیر اوست (۱)

### ملائکه مؤکل بر باران و ابر

قوله عليه السلام: وَ خُزَّانِ الْمَطَرِ وَ زَوَاجِرِ السَّحَابِ.

الخزینة و المخزن: هو ما یخزن فیہ الشیء. و خُزَّانِ الْمَطَرِ: أى الحافظین له، قال تعالی: «وَ إِنْ مِنْ شَیْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَ مَا نُنَزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَّعْلُومٍ» (۲)

و «مطر» اطلاق می شود بر کلّ ما ینزل من السماء، كما قال تعالی: «وَ أَمْطَرْنَا عَلَیْهَا حِجَارَةً مِنْ سِجِّیلٍ» (۳)

و زجر: به معنی منع است، و زواجر جمع او.

و مراد به جریان المطر ملائکه موکلین بر سحاب اند که «ودق» را که رطوبات صاعده باشد در منافذ خود ضبط می نمایند، تا امر به انزال و ارسال برسد.

و زواجر سحاب، مقصود ملائکه موکلین بر ریح اند که منع می نمایند سحاب را از جهتی، و یسوقه الی جهة أمر الله تعالی [بها]، و یبسطها فی السماء کیف یشاء.

پس ملائکه ای که بر ریح و بر بخار منعقد موکل ند او را معلق و معوق در هوا به خلاف میل طبیعی آب که به واسطه ثقل مایل به مرکز است نگاه می دارند، چون امر خدا به نزول قطرات صادر شد ملائکه موکله بر ریح قطعات سحاب را سوق داده، به هم ملصق و منضمّ نموده، متراکم می نمایند، و در غلبه فشار، اجزاء سحاب را به یکدیگر رطوبات منافذ او را به عصر خارج می نمایند، و چون ملایکه و صنایع مقهور و مسخر حقّ و ایادی عمّاله اویند، لهذا فعل آنها را نسبت به ذات مقدّس دهد، به مصداق: «وَ أَنْزَلْنَا مِنَ الْمُعْصِرَاتِ مَاءً ثَجَّاجًا (۴)»، یعنی: ما نازل نمودیم از فشرده شده ها که سحاب باشد ماء سیال را «لِنُخْرِجَ بِهِ حَبًّا وَ

ص: ۳۴۱

۱-۱ \_ مثنوی معنوی، مولوی، د ۲، ص ۳۳۰ - ۳۳۱، «برگزیدن پادشاهی غلامی را».

۲-۲ \_ سوره مبارکه حجر، آیه ۲۱.

۳-۳ \_ سوره مبارکه هود، آیه ۸۲.

۴-۴ \_ سوره مبارکه نبا، آیه ۱۴.

## چگونگی تکون ابر و باران

اما سبب طبیعی در تکون سحاب چنان که سابقاً اشاره شد این است که هرگاه اثر نماید شمس به سخونت خود ، در بخار و اراضی رطبه ، حاصل می شود بخار که مرگب است از اجزاء رشیه مائیه و از حرارت شمسیه و به واسطه خفت حرارت که طبعاً مایل به علو است ، چون صعود نموده به طبقه زمهریریه از هوا رسید ، از باب آن که به آن طبقه از هوا اثر انعکاس اشعه شمسیه نمی رسد ، در کمال برودت است ، به جهت استیلای برودت اجزاء ماء منجمد و منعقد شده ، اسمش « سحاب » است ؛ و قطرات خارج از او « مطر » .

## عدم تنافی قواعد طبیعی با وجود ملائکه موکل

و آن که در خبر است که نزول امطار به فعل ملائکه است منافاتی با قواعد طبیعیین ندارد ، به واسطه آن که ملکی که موکل است بر فلک اعظم و بر فلک شمس که باز آنها مسخر در تحت نفوذ امر انوار قدسیه اند از ملائکه مقریین فوق مرتبه خود آنها موجب بر حرکات کواکبند جنوباً و شمالاً ، و لو لم یدیر الشمس فی بروج الإثنی عشریه لم یحصل البخار .

و همچنین ملائکه موکله بر بحار و کره زمهریریه که تمام آنها از حیث جنبه وجه اللّهی شان ملائکه اند و از لحاظ وجه النفسی قوی و طبایع ، کما قال النبی صلی الله علیه و آله : « جاءنی ملک البحار و ملک الأمطار و ملک الجبال » (۲) .

و چون طبیعیون نظرشان مفطور و مقصور است بر ملاحظه کثرات طبایع و اجسام ، و مقام توحید صفاتی و افعالی ندارند که تمام را به منزله آلات و ادوات و ایادی عماله و جنود مسخره خدا به مقتضای : « وَ مَا یَعْلَمُ جُنُودَ رَبِّکَ إِلَّا هُوَ (۳) » دانسته ، و در مقام نفی ماسوی و توحید فعلی ، « لا مؤثر فی الوجود إلا الله » (۴) و

ص : ۳۴۲

۱-۱ \_ همان ، آیه ۱۵ .

۲-۲ \_ بسنجید : بحار الأنوار ، ج ۱۸ ، ص ۲۴۳ .

۳-۳ \_ سوره مبارکه مدثر ، آیه ۳۱ .

۴-۴ \_ بنگرید : نهج الحق ، ص ۱۰۱ .

کلمه علیه « لا حول و لا قوه الا بالله » (۱) را قلباً نه لساناً متذکر شوند ، لهذا يعبرون عنها بـ « النفوس الفلكيه » و « الطبايع الكليه » به خلاف نظر انبياء و اولياء که به مقتضای : « لا أرى إلا وجهك و لا أسمع إلا ضوءك » (۲).

جهات نفسانی و ظلمانی اشیا را از نظر شهود محو نموده ، و به جهات وجه اللّهی اشیا به مفاد : « فَأَيْنَمَا تَوَلَّوْا فَتَمَّ وَجْهُ اللَّهِ (۳) » تمام را متدلّیات الی اللّهِ ، مظاهر قدرت حق (۴) و ایادی عمّاله و مسخر در تحت یدین جلال و جمال ملاحظه نموده ، به مصداق : « يَلْ يَدَاہُ مَبْسُوطَتَانِ يُنْفِقُ كَيْفَ يَشَاءُ (۵) » ، لهذا تمام را ملائکه مشاهده می نمایند ، نه طبایع ؛ چه از باب معیت قیومیت حق تعالی به اشیا به مفاد : « هُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ (۶) » ، و این حدیث « مع کل شیء لا بمقارنه و غیر کل شیء لا بمزایله » (۷) که اشد است از معیت نفس ناطقه به بدن ، حمد اشیا را اضافه به ذات مقدس دهد ، كما قال : « وَ إِن مِّن شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ (۸) » ، اى یسبحه بتسبیحه و یحمده بحمده . و چنین است باقی صفات ، و آثار به این نظیر است : « وَ مَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَ لَكِنَّ اللَّهَ رَمَى (۹) » ، كما قيل :

گر پیرانیم تیر ، آن کی ز ما است ما کمان و تیر اندازش خداست (۱۰)

### ملک موکل بر وعد

قوله علیه السلام : وَ الَّذِي بَصُوتِ زَجْرِهِ يُسْمَعُ زَجْلُ الرُّعُودِ .

الزجل : بمعنی الصوت ، كما فی الخبر فی حق الملائکه : « لهم زجل بالتسبیح » (۱۱).

ص : ۳۴۳

- ۱-۱ \_ الکافی ، ج ۱ ، ص ۲۳۰ .
- ۲-۲ \_ بسنجید : شرح الأسماء الحسنی ، ج ۱ ، ص ۷۰ .
- ۳-۳ \_ سوره مبارکه بقره ، آیه ۱۱۵ .
- ۴-۴ \_ اصل : + را .
- ۵-۵ \_ سوره مبارکه مائده ، آیه ۶۴ .
- ۶-۶ \_ سوره مبارکه حدید ، آیه ۴ .
- ۷-۷ \_ بحار الأنوار ، ج ۴ ، ص ۲۴۷ .
- ۸-۸ \_ سوره مبارکه اسراء ، آیه ۴۴ .
- ۹-۹ \_ سوره مبارکه انفال ، آیه ۱۷ .
- ۱۰-۱۰ \_ مثنوی معنوی ، مولوی ، د ۱ ، ص ۴۵ « اعتراض مریدان بر خلوت وزیر » .
- ۱۱-۱۱ \_ بحار الأنوار ، ج ۵۶ ، ص ۲۲۸ و ج ۸۹ ، ص ۲۷۴ ؛ عمدہ القاری ، ج ۱۸ ، ص ۲۱۸ .

الرعود : جمع الرعد ، و هو صوت السحاب .

یعنی و ملائکه که به سبب زجر و منع و سوق دادن آنها سحاب را شنیده می شود ، صدائی که اسم او رعد است ؛ چنان که حکماء الهی علت حدوث رعد را دو چیز ذکر نموده اند :

### علت طبیعی رعد

[۱]: یا به سبب تمزق اجزاء سحاب است ، به واسطه تغلغل ادخنه محتبسه در جوف آنها ، که در حین استیلای ادخنه که مایل به علو است خواهند خود را خلاص نماید ، لهذا عنفاً اجزاء سحاب منعقد را خرق نماید ، از خرق او صدا حادث شود ، چنان که از دریدن پارچه .

[۲]: و یا به واسطه اصطکاکات قطعات سحاب است به یکدیگر ، به سبب ریح که از کشیدن آنها عنفاً به هم صدا حادث می شود ، چون کشیدن دو پارچه چوب یا سنگ را به هم .

و فقره دعاء کلام امام علیه السلام : « بصوت زجره یسمع زجل الرعود » . اشاره به قاعده (۱) اخیر است .

### ملک موکل بر برق

قوله علیه السلام : « إِذَا سَبَحَتْ بِهِ حَفِيفَةُ السَّحَابِ التَّمَعَّتْ صَوَاعِقُ الْبُرُوقِ » .

سَبَحَ : اینجا از سباح و شناوری و جریان است ، نه به معنی تسبیح و تنزیه ، چنان که فرموده است در حق بعضی از ملائکه : « وَ السَّابِحَاتِ سَبِيحًا (۲) » ، یعنی جریان کنندگان نحو جریانی ، و قال تعالی فی حق الکواکب : « وَ كُلُّ فِي فَلَكٍ يَسْبِجُونَ (۳) » ، هر چند که همین جریان و حرکت در ملائکه بعینه تسبیحات آنها است .

و حفیف : در فقره دعا به معنی سرعت سیر است .

ص : ۳۴۴

۱-۱ \_ اصل : + به قاعده .

۲-۲ \_ سوره مبارکه نازعات ، آیه ۳ .

۳-۳ \_ سوره مبارکه یس ، آیه ۴۰ .

و لمعان : به معنی توقّد و برافروختگی است .

صواعق : جمع صاعقه .

و بروق : جمع برق است .

کلام معصوم علیه السلام اشاره به سبب حدوث برق است ، یعنی زمانی که سوق و جریان کند به واسطه ملائکه موکله بر ریح حقیقه السحاب ، یعنی : سحاب سریع المشی ، التمع أى توقّد و ظهر صواعق البروق ، چه صاعقه صدای مهیب رعد است ، اذا نقض و انکسر السحاب و معها شقّه نار ینقذح من السحاب ، أو إذا اصطککت أجرامه ، كما ورد : « البرق مخاریق الملائکه [تضرب] السحاب » (۱) ، الخرق : الشق .

و روی عن ابن عباس : « البرق سوط من نور يسوق به الملائکه السحاب » (۲) .

چنان که مشاهد است که اگر در شب ظلمانی دو قطعه سنگ را به شدّت به هم زنند نار حادث شود .

### ملائکه موکل بر برف و تگرگ

قوله عليه السلام : وَ مُشِئِي الثَّلْجِ وَ الْبَرْدِ ، [وَ] الْهَابِطِينَ مَعَ قَطْرِ الْمَطَرِ إِذَا نَزَلَ .

مشایعت : متابعت و همراهی کردن .

و ثلج : به معنی برف است .

و برد : به فتح باء به معنی تگرگ .

و هبوط : نزول از علو به سفلی است .

مفاد دعا یعنی : و آن ملائکه که متابعت می نمایند با ذرات برف و اعداد تگرگ و نازل شوندگان با هر قطره مطری ، كما ورد : « ما من قطره تقطر إلاّ و معها ملک حتی يضعها موضعها » (۳) ، و لن ينزل من السماء قطره إلاّ يعدّد معدود و وزن محدود ، و مقصود از ملائکه همان طبیعت ثقیله است که بر هر یک از آن قطرات

ص : ۳۴۵

۱-۱ \_ بسنجید : الفقیه ، ج ۱ ، ص ۵۲۵ ؛ تفسیر العیاشی ، ج ۲ ، ص ۲۰۷ ؛ بحار الأنوار ، ج ۵۶ ، ص ۳۷۹ .

۲-۲ \_ بحار الأنوار ، ج ۵۶ ، ص ۳۸۳ : من نور تزجر بها .

۳-۳ \_ بسنجید : الفقیه ، ج ۱ ، ص ۵۲۵ : « ما من قطره تنزل من السماء إلاّ و معها ملک يضعها الموضع » .

موکّل است که او را از اقصی طرق که خط مستقیم است به مرکز رساند ، چنان که گاهی ملکی دیگر بر او موکّل نماید که او را [از] خطّ مستقیم انحراف و انصراف داده و در مواضع مقرّره در علم خدای تعالی بر حسب احتیاج و استحقاق عباد نازل نماید .

### در علت طبیعی برف و باران و تگرگ

و اسباب طبیعی برف و باران و تگرگ آن است که بخار از بحار چون متصاعد شده ، به طبقه زمهریره رسیده ، از اثر برودت بخار آب شده ، ذرات مائیه بعد از انفصال از سحاب از باب اشتیاق و جذب جنسیت که منشأ انضمام است به هم مُلصق شده ، به اقتضای طبیعت شکل کرویت که احسن اشکال است قبول نماید ، چنان که در هر یک از عناصر بسیطه همان جنسیت باعث انضمام آنهاست ، مثل آن که اگر فرض شود که کره ارض قطعه قطعه شده و متفرّق گردد در جوانب عالم ، بعد منجلا به طبع رها کرده شود ، اجزاء اوّلی توجّه بعضها إلی بعض ، و یقف حیث تنهياً تلاقیها .

بالجمله ، اگر اجزاء رشیه مائیه در نزول قبل از الصاق به هم ، برودت هوا او را منجمد نموده ، نازل شد « برف » است ، و اگر بعد از الصاق و هیئت کرویت برودت او را منعقد نموده ، « تگرگ » است ؛ و اگر بعد از انضمام اجزاء و شکل کروی منجمد نشده نازل گردیده « باران » است .

ملاحظه نما صعود ابخره را در حمامات که بعد از وصول به سقف از برودت سقف آب شده ، قطرات نازل شود ، چنان که نظیر او در بدن انسان است که ابخره از حشو بدن به واسطه غلبه حرارت قلب که احزّ اعضاء است صعود نموده ، چون به دماغ که ابرد اعضاء است برسد ، آب شده به میل طبیعی هبوط کرده از منافذ وجه ، چون ثقوب منخرین و عینین نازل و خارج شود .

و آن که دماغ را صانع حکیم ابرد اعضا قرار داده از باب (۱) آن است که محلّ قوای فکریه است ، و فکر حرکات معنوی است ، و هر حرکتی اعمّ از صوری و

ص : ۳۴۶

معنوی موکد حرارت است ، چنان که در حرکات ظاهریه محسوس است ، و اگر آن محل ابرد نبود لا-حترق ، جلّ جلاله و عظم [ت] آیاته .

### ملائکه موکل بر باد

قوله عليه السلام : وَ الْقَوَّامِ عَلَى خَزَائِنِ الرِّيحِ .

القوام : يقال : قام بالأمر يقوم به قياماً ، فهو قوام ، و القوام و القيم على الشيء : المستولى عليه ، كما قال تعالى : «الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ (۱)» ، أي لهم عليهن قيام الولاية والسياسة .

یعنی آن ملائکه که قائم و حافظ و متصرف و متولی بر خزائن و منابع ریح اند ، چه ، آن مبادی فاعله و طبایع کلیه و ملائکه سماویه و ارضیه که فی الحقیقه ایادی عماله و اسباب معدّه اند از باب « لا تجرى الأمور إلا بأسبابها » (۲) چون مسخر در تحت امرند ، لهذا فعل آن ملائکه موکله بر خزائن ریح را به ذات مقدّس نسبت دهد ، به مفاد : « هُوَ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيحَ (۳) » .

### علت طبیعی حصول باد

أما اسباب طبیعی در تکوّن و حدوث ریح ، المعبر عنها فی لسان الشریعه بالملائکه ، بدان که : حکما و جوهی ذکر کرده اند که من جمله آن که :

اولاً آن که : ریح نیست الا هوای متحرک ، و حرکت ذاتی هوا نیست ، و الا دام بدوام ذاته ، نه آن که وقتی دون وقتی باشد ، و هر عرضی علت می خواهد و علت حقیقت او نیست الا فاعل مختار ، ولی شرایط و اسباب معدّه او آن که (۴) مرتفع می شود از ارض ادخنه ، که آن اجزاء ارضیه است که به سبب حرارت مفرط شمس در بعضی از قطعات ارض ، تسخّنت تسخیناً شدیداً .

ص : ۳۴۷

۱-۱ \_ سوره مبارکه نساء ، آیه ۳۴ .

۲-۲ \_ بسنجد : الکافی ، ج ۱ ، ص ۱۸۳ ؛ بصائر الدرجات ، ص ۵۰۵ : «أبى الله أن يجرى الأشياء إلا بأسباب» .

۳-۳ \_ سوره مبارکه اعراف ، آیه ۵۷ .

۴-۴ \_ هکذا در اصل .

و یا به واسطه احتراق معادن کبریتیه در پاره [ای] از نقاط بعیده است ، و به سبب آن سخونت که مایل به علو است اجزاء ارضیه را قهراً و قسراً متصاعد نماید ، و این اجزاء در ید ملائکه موکله چون واصل شود به قرب فلک ، زیرا که هوا ملاصق به مقعر فلک قمر است ، لذا حرکت سریعه فلک منع نماید آن ادخنه را از صعود ، و ردّ کند او را از سمت حرکتش به واسطه تحرّک آن طبقه از هوا علی الاستداره تشییعاً للفلک ؛ لذا رجوع می نماید ادخنه و متفرّق می شود در جوانب عالم ، و تموّج الهواء و حصل الرياح ، فان الرجوع إذا خرق الهواء حدث فيما يجاوره من الهواء اضطراب ، و تموج شبيه ما يحدث في الماء إذا القى فيه حجر .

و ممکن است که سبب طبیعی ریاح که تموّج هوا است ، به واسطه خروج ابخره جوف ارض باشد ، چه از تأثیر سخونت شمس در باطن ارض اولاً ابخره متکوّن می شود ، و از کثیف شدن ابخره به واسطه برودت ارض آب شده از عیون و قنوات منفجر شود ، و در مواضعی از ارض به واسطه صلابت و زیادتی ابخره حبس شده ، چون آن صلابت ارض مانع است او را از خروج ، عاقبت در ازدیاد قطعه [ای] از ارض را برای خروج متزلزل نموده ، محلی را خرق نماید به طوری که « زلزله » پیدا شود ، کما قیل زلزله (۱) الارض لحبس الأبخره ، والعین من تکثیفها منفجره .

و در قطعاتی که آن درجه از صلابت را ندارد وقتی که جوف او زیاد شود از منافذ او به سرعت خارج شود ، و از سرعت حرکت خود که مایل به علوّ است هوای ملاصق وجه ارض را خرق نموده ، و آن هوا نیز هوای مجاور خود را ، تا وقتی که زور بخار باقی است . و از حرکت آن و خرق هوا و اضطراب هوا تموجی حادث شود که اسمش « ریاح » است .

این است که گاهی تموّج و تلاطم در بخار پیدا می شود با آن که هوای سطح دریا در کمال سکونت است ، آن تموّج نیست الاّ به واسطه خروج همان ابخره جوف ارض قعر دریا که به شدت ارض و آب را خرق نموده که خود را به هوای

ص : ۳۴۸



محیط رساند ، لهذا آب دریا را در نقاط معینه متلاطم و مضطرب و متموج نماید ، اگر چه برودت آب حرارت بخار را می گیرد ، لکن همان اول خروج او از قعر دریا عنفاً آب ملصق به قعر را خرق و متلاطم نماید ، و آن نیز آب فوق مجاور خود را همان طور متدرجاً ، تا آن اثر اضطراب از قعر به سطح دریا رسد ؛ چنان که مشاهده است که سبوی خالی که از باب امتناع خلأ مملو از هوا است ، و هوا هم از لطافت خود مائل به علو است ، اگر در قعر آبی که هزار ذرع متجاوز عمق او باشد برده ، سر او را باز نمایند آن هوای ضعیف جوف او حجم آن همه آب را خرق نموده ، و به صدا و اضطراب خود را از آب خارج کرده ، به هوای سطح دریا پیوندد .

### ملائکه موکل بر کوه ها

قوله عليه السلام : وَ الْمَوَكَّلِينَ بِالْجِبَالِ فَلَا تَزُولُ .

یعنی و سلام بر آن ملائکه موکلین بر جبال که به امر خدا اجزاء آنها را چندی مانع شوند از آن حلال ، چه ، « لاتزول » نفی در نفی است که به معنی اثبات باشد ، اعنی آن ملائکه موکله مدّت متمادی از اعوام و دهور حافظ مزاج آنهاند که زایل نشوند ، اگر چه به اعتبار « ما یکون » ، از باب آن که ملائکه ارضیه و قوای جسمانیه متناهی التأثير و التأثراند ، و اقتضای کلّ مرکب ینحلّ ، عاقبت اجزاء جبال متفرّق و منحلّ شوند ، كما اخبر الله تعالى : « وَ بُسِّتِ الْجِبَالُ بَسًّا \* فَكَانَتْ هَبَاءً مُّبْتَثًّا (۱) . چه « بس » به معنی تفرقه است ، یعنی به مرور و دهور از منته متفرّق شوند اجزاء جبال ، كالذرات المبتوثة فی جوانب العالم ، چنان که بودند جبال در اصل اجزاء متفرّقه در مدّت طویله بحيث لا يعلم کَمیتها إلا الله .

پس ، جمع نمود آن اجزاء متفرّقه را ایادی بعضی از ملائکه که موکلین اند بر تصریف ریاح و تمویج بحار ، و منعقد شدند جبال به اذن حق تعالی در مواضعی که مقتضی حکمت بود برای او ، تا در ارض که موجب سکون و استقرار او شود از اضطراب ، كما قال تعالی فی کلامه المجید : « وَ أَلْقَى فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَنْ تَمِيدَ

ص : ۳۴۹

۱- ۱ \_ سوره مبارکه واقعه ، آیه ۵ \_ ۶ .

۲- ۲ \_ اصل : القینا فیها .

بَكَم (۱)» ، چه «مید» به معنی حرکت است ، زیرا که ارض کره ای است حاصله در ماء محیط ، و طالع از او ربع مسکون است .

و اگر بوده باشد خفیفه ، ثابت نمی ماند بر وضع واحد ، به واسطه آن که نیست بعضی از اوضاع او اولی از وضعی پس قرار داده شده جبال بر او تا آن که خارج نماید ارض را از بودنش خفیفه ، و مضطرب نباشد در ماء .

بالجمله ، بعد از مدّت معتدّ بها عود می نماید جبال به همان حالت اولیه ، و زایل می شوند عن مواضعها فی کلّ وقت علی التدریج بهبوب الریاح و نزول الأمطار و تأثیر أشعه الشمس و أنوار سایر الكواكب .

### علت طبیعی تکون جبال

و در سبب طبیعی تکون جبال دو قول است .

اول آن که از باب آن که در ادوار و اکوار برّ ، بحر می شود ، و بحر ، برّ ، به حسب قرب و بُعد شمس از خط استواء چه در نصف از دوره فلک ثوابت که دوازده هزار و ششصد سال است قریب می شود تیر اعظم به قطب جنوبی و در نصف دیگر به قطب شمالی ، و به هر یک از دو نقطه که قریب شد از اثر حرارت و شدت سخونت خود جذب می نماید رطوبات اطراف ارض را به آن نقطه ، و آنجا بحر می شود ؛ و نقطه مقابل او برّ . لهذا رطوبات لزجه که امواج دریا در کنار جمع نموده مخلوط می شود با اجزاء ارضیه و تجفّها الشمس و صار حجراً .

و قول دیگر : در سبب تکون و انعقاد جبال آن است که در تلاطم امر بحر و اصطکاکات آنها ، تحجّر بعض الأرض ، ولی بالحقیقه تکون تمام کائنات الجو و موالید ثلاثه از حق تعالی شأنه به وساطت ایادی عمّاله او ، ملائکه سماویه و ارضیه است .

### ملائکه موکل بر اندازه باران

ص : ۳۵۰

قوله عليه السلام: وَالَّذِينَ عَرَفْتُهُمْ مَثَاقِيلَ الْمِيَاهِ، وَ [كَيْلَ مَا] تَحْوِيهِ لَوَاعِجُ الْأَمْطَارِ وَعَوَالِجُهَا.

مَثَاقِيل: جمع مَثَقِيل است، و مَثَقَال الشئ مثله. و منه قوله تعالى: «إِنْ تَكُ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ (۱)»، أى مثل حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ، نه آن که مقصود از مَثَاقِيل فقره دعا جمع مَثَقَال شرعى مراد باشد که آن بیست قیراط است.

و میاء: جمع کثیر ماء است، و جمع قلیل او أمواء.

و احتواء: به معنی جمع و انضمام است.

و لواعج الأمطار: آن مطر ضعیفی که لیس فیہ رعد و لا برق و لا تراکم القطرات، یقال له: «دیمه»، و «عوالج الأمطار» به خلاف او است از مطر غلیظ متراکم شدید، سریع المشی.

یعنی: و آن ملائکه که تو معرّفی نموده ای و شناسانیده ای] تو به آنها مثل کردن و شبیه نمودن میاه و قطرات باران را، چه در باران نرم ضعیف و چه در باران غلیظ شدید، که اولی مسمّی به «لواعج» است، و ثانی «عوالج»، که در هر یک از آن دو چنان آن ملائکه افراد و اعداد آنها را مثل و شبیه می نمایند که اگر فرضاً صد قطره از آنها را فرداً فرداً اخذ نموده به وزن و مقدار واحد خواهد بود، و در نزول چنان به خطّ مستقیم آنها را وارد ارض می نمایند که ابدأً در بین مسافت بعیده دو قطره به هم مخلوط نشده، و قطرات مزاحم یکدیگر نگردد؛ این نیست إلاّ- به فعل ملائکه که عالمین و شاعرین اند، نه فعل طبیعت عديم الشعور.

### ملائکه موکل بر نزول بلاء و گشایش

قوله عليه السلام: وَرُسُلِكَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ إِلَى أَهْلِ الْأَرْضِ بِمَكْرُوهٍ مَا يَنْزِلُ مِنَ الْبَلَاءِ وَ مَحْجُوبٍ الرَّخَاءِ.

یعنی و سلام بر ملائکه که رسولهای تو اند به سوی اهالی ارض، هر چند عامّ است و تمام ما فی الارض را شامل است. الاّ آن که خطاب به ذوی العقول است که قابل تکلیف باشند، رسول به انزال و ایصال مکروهات بلا اختبار آنها، بما نزل من البلاء من القحط و الغلا و الطاعون و الوباء و الخسوف و الکسوف و الزلازل و

ص: ۳۵۱

استیلاء العدو، و لأجل المجازات و الانتقام و بإنزال المحبوب و الرخاء من السعه فى الرزق، و الصحه فى البدن، و الرفاهیه فى القلب، كما قال تعالى: «سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ (۱)» از قبیل آن آیات مذکوره که در جوانب عالم به انسان ارائه می دهد، «وَفِي أَنفُسِهِمْ (۲)» مَرَّ بِالخَوْفِ، و مَرَّ بِالْأَمْنِ، و مَرَّ بِالصَّحَّةِ، و مَرَّ بِالسَّقَمِ. که نزول تمام این آیات مکروهه و محبوبه از حق است به توسط رسولان الهی از ملائکه علویه و سفلیه ارضیه و سماویه.

و دلیل بر آن که اغلب واردات انسان به توسط رسولان الهی و ملائکه روحانی است که ممثّل و مصوّر می شوند در صورهای مختلفه از صورت انسان و غیره، ولی قابل مشاهده آن حقایق مجرّده در صور برزخیه مخصوص به بعضی از صاحبان قلوب صافیه منوره و عیون مکتحله به نورالله است.

كما ورد فى القرآن فى حقّ مريم: «فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا (۳)»، أى فى صورة إنسان مستوى القامه و معتدل الخلقه. قال: «إِنَّمَا أَنَا رَسُولُ رَبِّكِ لِأَهَبَ لَكِ غُلَامًا زَكِيًّا (۴)». چنان که در موضع دیگر فرماید: «هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ أَوْ يَأْتِيَ رَبُّكَ أَوْ يَأْتِيَ بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ (۵)»، از آن آیات مکروهه و محبوبه که ذکر شد. و چون «هل» استفهام انکاری است، معنی آن که: نباید جز این انتظار دیگری داشته باشند.

باری، در رسالات ملائکه است به سوی انسان به امر محبوب ما قاله فى حقّ ابراهيم: «وَلَقَدْ جَاءَتْ رُسُلُنَا إِبْرَاهِيمَ بِالْبَشْرَى قَالُوا يَا لِمَا قَالَ سَلَامٌ (۶)»، و اشاره به ارسال ایشان است به مکروه ما قال فى حقّ لوط: «قَالُوا يَا لُوطُ إِنَّا رُسُلُ رَبِّكَ لَنْ يَصْطَبُوا بِأَهْلِكَ بِقِطْعٍ مِنَ اللَّيْلِ وَلَا يَلْتَفِتْ مِنْكُمْ أَحَدٌ إِلَّا أَمْرًا تَكُ إِنَّهُ مُصِتَبِهَا مَا أَصَابَهُمْ إِنَّ مَوْعِدَهُمُ الصُّبْحُ أَلَيْسَ الصُّبْحُ بِقَرِيبٍ (۷)».

ص: ۳۵۲

۱-۱ \_ سوره مبارکه فصلت، آیه ۵۳.

۲-۲ \_ همان.

۳-۳ \_ سوره مبارکه مریم، آیه ۱۷.

۴-۴ \_ همان، آیه ۱۹.

۵-۵ \_ سوره مبارکه انعام، آیه ۱۵۸.

۶-۶ \_ سوره مبارکه هود، آیه ۶۹.

۷-۷ \_ همان، آیه ۸۱.

قوله عليه السلام: وَ السَّفَرَةَ الْكِرَامِ الْبَرَّةَ.

کرام البرهه: هم الملائکه المطيعون المطهرون من الذنوب والآثام، که مقصود از این ملائکه، نفوس قدسیه اولیاء مطیعون لله اند، بعد از طهارت و برائتشان در قوس صعود از ارجاس و انجاس و اوزار عالم طبیعت در سفر رجوع الی الله؛ چه انسان هنوز که منتهی به حضرت غایه الغایات و منتهی الطلبات نشده بین مبدأ و منتهی مسافر است، سفر من الله، و سفری الی الله؛ به مقتضای: «إِنَّا لِلَّهِ» که اشاره به سفر اول است، «وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ (۱)» که اشاره به دوم، که اول را قوس نزول گفته اند، و ثانی را قوس صعود.

و سفر اول انسان، چون بعد از مبدأ و قرب به ظلمات است لهذا تمام خسران و نقصان است، به مصداق: «لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ \* ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ (۲)». چه، اول در وجود عقل بروز نموده، و بعد در مراتب تنزلات عقلانی منتهی به نفس شده، و بعد از نفوس کلیه سماویه به نفوس منطبقه جزئی، و بعد در صور طبایع بسیطه، و از او منتقل به هیولای عالم مواد که ظلمت بحت و قوه صرف است. و باطن ليله القدر... (۳)، و از آن مرتبه درجه به درجه در توجه به یوم القیامه صاعد الی الله است.

لذا حقّ تعالی بر آن نفوس صاعده کاملاً در علم و عمل «سفره» اطلاق نموده، كما قال: «بَأَيِّدِي سَفَرَهُ (۴)»، چنان که نیز معصوم علیه السلام در فقره دعا اقتباساً اشاره نموده. و ایضا فی حدیث: «فلا تغرنکم الحیاه [الدنیا [فإنما] أنتم فیها سفر» (۵).

یقال: سفر الرجل ای خرج للارتحال، فهو سافر. و الجمع سُفِر، كما ورد فی الحدیث: «فإنما مثلکم و مثلها کسفر سلکوا سبیلاً، فکأ نهم قد قطعوا و أموا علماً، فکأ نهم قد بلغوه، و کم عسی المجری الی الغایه أن یجری إلیها حتی یبلغها، و ما عسی أن یکون بقاء من له یوم لایعدوه، و طالب حیث فی الدنیا یحدوه» (۶). لذا

ص: ۳۵۳

۱-۱ \_ سوره مبارکه بقره، آیه

۲-۲ \_ سوره مبارکه تین، آیات ۴ و ۵.

۳-۳ \_ کذا در اصل: جمله ناقص است.

۴-۴ \_ سوره مبارکه عبس، آیه ۱۵.

۵-۵ \_ الکافی، ج ۸، ص ۱۷۰؛ بحار الأنوار، ج ۷۴، ص ۳۴۹.

۶-۶ \_ نهج البلاغه، ص ۱۴۴ (خطبه ۹۹)؛ شرح نهج البلاغه، ج ۷، ص ۸۰.

قيل :

سوی مرگ است خلق را آهنگ دم زدن گام و روز و شب فرسنگ (۱).

### ملائکه نویسنده اعمال انسان

قوله عليه السلام : وَ الْحَفَظَةُ الْكِرَامِ الْكَاتِبِينَ (۲).

قول معصوم عليه السلام اشاره به آیه مبارکه است : « وَإِنَّ عَلَيْكُمْ لَحَافِظِينَ \* كِرَامًا كَاتِبِينَ \* يَعْلَمُونَ مَا تَفْعَلُونَ (۳) » ، و الملكان یکتبان علی العبد کل شیء حتی النفخ فی الرماد .

کتابت آنها اعمال بنی آدم را بر صحایف قلوب که کتاب تکوینی نفسی است ، معنایش آن است که هر یک از اعمال حسنه و طاعات و معاصی و سیئات مندوبات و مکروهات که از انسان صادر می شود ، متدرجاً اثر آن به تکرار در لوح قلب به توسط آن دو ملک ثبت و ضبط می شود ، تا آن که آن عمل به سر حدّ ملکه راسخه رسد ، تا از اثر طاعات قلب و تصفیه مجلی و مرآت ظهور و بروز حقایق علمیه و الهامات غیبیه گردد ، و از طریق مستقیم عدالت که اقصر طرق الی الله است به رضوان جنان رسد ، و اگر نعوذ بالله کفه سیئات غلبه نمود ، و ملکات رذیله شدت کرد ، و قلب ، کتاب فجار شد که : « لَفِي سَيِّئِينَ (۴) » است ، و « فَأُمُّهُ هَاوِيَةٌ » . (۵)

علی الجملة ، اگر چه قرائت و مطالعه نقوش این کتاب انفسی در دنیا هم برای معدودی از اولوالالباب ، مرتاضین و صاحبان کشف و بصیرت مبرا است ، کما قال تعالی : « أَقْرَأُ كِتَابَكَ كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا (۶) » ، ای محاسباً ، ولی مشاهده ناس کما هو حقّه موقوف به کشف عظای طبیعت و حدّت بصر است به موت ، کما أخبر الله تعالی : « لَقَدْ كُنْتَ فِي غَفْلَةٍ مِّنْ هَذَا فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَ كَفَبَصْرِكَ الْيَوْمَ

ص : ۳۵۴

۱-۱ \_ سنایی غزنوی ، حدیقه الحقیقه « فی صفة الموت » .

۲-۲ \_ اصل : البرره .

۳-۳ \_ سوره مبارکه انفطار ، آیات ۱۰ و ۱۲ .

۴-۴ \_ سوره مبارکه مطفین ، آیه ۷ .

۵-۵ \_ سوره مبارکه قارعه ، آیه ۹ .

۶-۶ \_ سوره مبارکه اسراء ، آیه ۱۴ .

## عقل یا ملک الهی

و عقل نظری و عقل عملی در انسان که ملکیین مقرّبین عن الیمین و عن الشمال قعیدانند . العقل الفعال الذی هو حقیقه روح القدس ألقا الیهما ، كما فی الحدیث : « روح القدس یسّدنا الی الصواب » (۲) .

چنان که گفته اند بعضی از قدماء حکماء که از برای هر یک از این ارواح سفلیه ، روح سماوی علوی است ، « هو لها کالآب المشفق یعینها علی مهمّاتها فی یقضتها و منامها علی سبیل الرؤیا تارةً ، و علی وجه الإلهامات ، أخرى » (۳) . و این مبادی عالیّه در اصطلاح ایشان نامیده شده به « طبایع تامّ » و « ارباب انواع » . و هذا الارواح السفلیه المتولّد منها أضعف منها آثاراً ، لأنّ کلّ معلول أضعف من علّته .

باری ، از جمله ملائکه موکله بر انسان بمقتضی قوله علیه السلام : « و یرسل علیکم حفظه ، هم عشره املاک علی کل فرد یحفظه عن المهالك و المعاطب بأمر الله مادام کونه فی الدنيا » (۴) .

و به اعتباری چنان که گفته اند حکما ، ملائکه حفظه ، هی النفوس الجزئیة و القوی الجسمانیة التي تحفظ الأركان مع طبایعها المتضادة علی امتزاجها مدّه معتدّ بها . و اشاره به همین قول حکماء است کلام الهی که : « مُعَقَّبَاتٌ مِّنْ بَیْنِ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ يَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ » (۵) . چه « معقّبات » ملائکه اند ، که بعضها عقیب بعض .

« مِنْ بَیْنِ يَدَيْهِ » اشاره به قوی و مدارک خمسه ظاهره است ، که آنها « بین یدیه » یعنی در ظاهر نفس الامرند . و « مِنْ خَلْفِهِ » ایماء به خمسه باطنه اند که در خلف حجاب اند ، نه در ظاهر بشره ، « يَحْفَظُونَهُ » اعنی آنها حفظ می نمایند انسان را به امر خدا از وقوع در مهالك ، چنان که اخسّ آن مدارک عشره که ملائکه

ص : ۳۵۵

- 
- ۱-۱ \_ سوره مبارکه ق ، آیه ۲۲ .
  - ۲-۲ \_ بسنجید : تفسیر المیزان ، ج ۶ ، ص ۲۶۱ .
  - ۳-۳ \_ ریاض السالکین ، ج ۲ ، ص ۶۲ ؛ تفسیر الرازی ، ج ۱۳ ، ص ۱۵ .
  - ۴-۴ \_ بسنجید : بحار الأنوار ، ج ۶۷ ، ص ۱۵۵ : « عن علی علیه السلام : قیل هم عشره أملاک علی کلّ آدمی یحفظونه من بین یدیه و من خلفه . . . و قیل یحفظونه من وجوه الممالک و المعاطب » .
  - ۵-۵ \_ سوره مبارکه رعد ، آیه ۱۱ .

ارضيه اند قوه لامسه است ، که اگر در انسان قرار داده نشده بود که سردی مفرط و گرمی مفرط را درک کرده خود را حفظ نماید ، لابد به سرعت هلاک شده بود ، بر این قیاس نما باقی را .

### ملک الموت و نکیر و منکر

قوله عليه السلام : وَ مَلِكِ الْمَوْتِ وَ أَعْوَانِهِ ، وَ مُنْكَرٍ وَ نَكِيرٍ .

بدان که : منکر و نکیر اسماء ملکین مشهورین اند فی القبر و قد أنکر بعض أهل الاسلام تسميتها بذلك .

و قالوا : المنکر ما یصدر من الکافر و من المتلجج عند سؤالها . و النکیر : ما یصدر عنهما من التضریح لهما ، فلیس للمؤمن منکر و نکیر .

ولی احادیث صحیحہ بر خلاف عقیده آنها است ، چه « منکر » : الشیء القبیح ، و هو ضدّ المعروف . و « النکیر » الإنکار ، یقال : انکرت علیه فعله أى ردّ علیه .

و اثبات آن دو ملک به این معنی برای هر نفسی از نفوس از این باب است که نفس انسان به واسطه مؤانست و معاشرت ایام طویله با بدن که قبر حقیقی او است ، اگر چه از حیث آن که این الظلمه من النور و الزنجی من الحور بین اند ، و به حسب حقیقت بودن بعید است . ولی روح از باب الفت و مجاورت تن کمال کراحت را از موت که قطع علاقه او از این قبر مظلّم است دارد ، كما فی القدسی : « ما ترددت فی شیء أنا فاعله ، کترددی فی قبض روح عبدی المؤمن ، یکره الموت ، و أنا اکره مسائته » (۱) ، یعنی از سوء گرفتاری او به تن .

لهذا ، او را حین الموت و انقضای اجلّ مسّمی حکیم علی الاطلاق به واسطه آن که محبوب مجازی او را در نظرش مکروه نماید ، آن دو ملک را بر او می گمارد ، که یکی که منکر است ، غیر البدن الذی هو قبر الروح عن حاله و شکله و قبّحه فی عینه ؛ و دیگری که نکیر است و دارد ، حتّی تفرعه بالدواهی و الأسقام ، و غاب البدن فی نظره ، حتی طرحه طوعاً أو کرها ، كما قيل :

ص : ۳۵۶



خلق را با تو بدو ، بد خو کند تا تو را ناچار وان سو کند

كما قال تعالى : « الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ طَيِّبِينَ (۱) » أى طاهرين عن دنس الكفر و رجس المعاصى و أنجاس حبّ الدنيا ، الذى هو « رأس كل خطيئه » (۲) مطلقاً . و برائت از علايق جسمانيه ، فلا يكون لصاحب هذه (۳) الحاله تألم من الموت ، يقولون : « سَلَامٌ عَلَيْكُمْ ادْخُلُوا الْجَنَّةَ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۴) » ، چنان كه قول معصوم كه بعد از ذكر منكر و نكير فرمايد :

### ملك رومان فتان

[قوله عليه السلام] : وَ رُومَانَ فَتَانَ الْقُبُورِ .

ایماء و اشاره به همین مطلب مذکور است ، چه « رومان » و « فتان » هر دو اسم فاعل اند .

رومان : اعنى ضعيف و سست کننده .

و فتان كه از فتنه است ، اینجا به معنی خزی و هلاکت است . و خزی به معنی فضیحت و رسوا[ی] و هلاک نماینده قبور ، كه اشاره به ابدان است كما قال على عليه السلام :

[و فى الجمل قبل الموت موت لأهله] و أجسادهم قبل القبور قبور (۵)

چنان كه صدر المتألهين قدس سره (۶) در تأويل اين آيه شريفه : « وَ لَنَذِيقَنَّهُم مِّنَ الْعَذَابِ الْأَعْدَنِ دُونَ الْعَذَابِ الْأَكْبَرِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ (۷) » ، فرموده اند كه بعيد نيست كه مراد از عذاب ادنى نفس بشریت و بقای در دنيا باشد ، « فَإِنَّ الْبَشْرِيَّه كُلَّهَا عَذَابٌ » (۸) و منشأ عذاب الله . بلکه چنان كه گذشت قبر حقيقى روح كون او در اين حفره قالب است ، كه موت او است ، لأنّ البدن قبر متحرّك .

ص : ۳۵۷

۱-۱ \_ سوره مبارکه نحل ، آیه ۳۲ .

۲-۲ \_ مصادر آن پیش از این گذشت .

۳-۳ \_ اصل : هذا .

۴-۴ \_ سوره مبارکه نحل ، آیه ۳۲ .

۵-۵ \_ دیوان علی علیه السلام ، ص ۱۷۹ .

۶-۶ \_ تفسیر القرآن الکریم ، ج ۶ ، ص ۱۱۶ .

۷-۷ \_ سوره مبارکه سجده ، آیه ۲۱ .

۸-۸ \_ تفسیر القرآن الکریم ، ج ۶ ، ص ۱۱۶ .

و کلام رسول صلی الله علیه و آله اشاره به بدن است که فرماید: « من أراد أن ينظر إلى ميت يمشی فلينظر إلى ... » (۱).

### تفسیر اجمالی آیه نور

« مشکاه فیها مصباح » ، چه ، بدن به اعتباری مشکات است و روح مصباح او ، كما قال تعالی : « مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكَاهٍ فِيهَا مِصْبَاحُ الْمِصْبَاحِ فِي زُجَاجِهِ الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ يَاءً وَ لَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ (۲) » ، چه ، مشکات : بدن ، و مصباح : قلب است . و این مصباح قلب در زجاجه ای است که عبارت از روح نفسانی باشد که مبدأ انوار حس و حرکت ارادی است ، که گویا چون کوكب دری درخشندگی دارد ، چون نور نفس از تمام منافذ مشکات بدن طالع است « يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ (۳) » ، یعنی این نور نفس برافروخته شده از شجره مبارکه که روح بخاری حیوانی باشد .

تشبیه به شجره شده ، به واسطه آن که شُعب و اغصان و اوراق این روح بخاری که حاصل از اغذیه و اشربه و منبعث [از] قلب است ، به توسط آورده و شرائین و اعصاب در تمام اجزاء بدن در جریان و جریان است ، « أَضْلُهَا تَابَتْ وَ فَرَعُهَا فِي السَّمَاءِ (۴) » الدماغ . « لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ (۵) » یعنی این روح که از الطف خون است برزخ بین العالمین است ، نه از شرق عالم ارواح است ، و نه از غرب عالم اجسام ، نه مجرد محض است و نه مادی صرف .

علی الجملة ، و از جمله ملائکه حق تعالی چنان که مفاد فقره دعا است ملك الموت است و اعوان او ، كما قال تعالی : « قُلْ يَتَوَفَّاكُم مَلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ (۶) » ، المتوفى للنفوس و الأرواح هو المخرج لها عن الأبدان ، بحيث لا يترك منها أثر في البدن ؛ زیرا که قرار داده شده دنیا بین دست ملك موت چون جامی ، و

ص : ۳۵۸

- ۱-۱ \_ بسنجد : تفسیر القرآن الکریم از ملاصدرا ، ج ۳ ، ص ۳۹۹ ؛ تفسیر المحيط الأعظم ، ج ۲ ، ص ۴۳۰ .
- ۲-۲ \_ سوره مبارکه نور ، آیه ۳۵ .
- ۳-۳ \_ سوره مبارکه نور ، آیه ۳۵ .
- ۴-۴ \_ سوره مبارکه ابراهیم ، آیه ۲۴ .
- ۵-۵ \_ سوره مبارکه نور ، آیه ۳۵ .
- ۶-۶ \_ سوره مبارکه سجده ، آیه ۱۱ .

اخذ می نماید از او آن که را بخواهد من غیر عناء، و خطوته بین المشرق و المغرب، يتوفاهم ملك الموت و معه أعوان كثيره من ملائكه الرحمه و ملائكه العذاب .

و وجه او این است که نوع نزع صورت شریفه از ماده غیر لایقه و قبض روح مجرد نورانی از هیکل کثیف ظلمانی رحمت است نسبت به صورت منتقله و نفس منفصله، و عذاب است بالنسبه به حال ماده و بدن منفصله عنهما، و الملائکه الثقاله و القوى الفعّاله موکله من عند الله لإیصال الرحمه إلى مستحقّها، و الطبايع المنفصله من سدنه و خدمه عالم الدنيا المسماه بملائکه الغلاظ لاختلاط و انطباعها بالموادّ الغلیظ .

ولی باید دانست که نسبت دادن توفی و قبض ارواح را به ملک موت و اعوان او، از قبیل نسبت فعل است به آلت، چون نسبت کتاب را به قلم، تا آن که منافاتی نداشته باشد این آیه مذکوره با آیه « اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا (۱) »، چنان که این نکته استنباط می شود از « وُكِّلَ بِكُمْ (۲) »، زیرا که توکیل تفویض امر است به غیر، لقیامه به .

روی ابن عباس عن رسول الله أنه قال: « الأمراض والأوجاع بريد الموت و رسوله، فإذا حان الأجل جاء الملك بنفسه، و قال: يا أيها العبد! كم خبر بعد خبر، و رسول بعد رسول، و بريد بعد بريد؟ فأنا الخبر (۳) الذي ليس بعدى خبر، و أنا الرسول، أجب ربك طائعا و مكرهاً. فإذا قبض روحه و تصارخوا عليه، قال: علي من تصرخون و علي من تبكون؟ فوالله ما ظلمت له أجلا، و لا أكلت له رزقا، بل دعاه ربّه فليبيك الباكي على نفسه، فإنّ لي فيكم عودات و عودات حتى لا أبقى منكم أحد » (۴) .

و این حدیث شریف دلالت می نماید که قابض ارواح از جانب خدا قرار داده شده به واسطه ایصال هر فردی از ناس را الی جوار رحمه الله و دعوه ربّه، لا

ص : ۳۵۹

۱-۱ \_ سوره مبارکه زمر، آیه ۴۲ .

۲-۲ \_ سوره مبارکه سجده، آیه ۱۱ .

۳-۳ \_ اصل: خبر .

۴-۴ \_ تفسیر نورالثقلین، ج ۴، ص ۲۲۵ (با اختلاف اندک)؛ مجمع البیان، ج ۸، ص ۱۰۴ .

لأجل النقمه و العذاب .

و آن که نفس شقیه جاهله وحشت دارد از امر حقّ و دعوت خدا ، به واسطه انس او است به لذات حسیه که فی الحقیقه ألم یا دفع الألم است . و الفهم بالحشرات و مقارنه الموزیات ، لذا قال الملك : « فلیک الباکی علی نفسه » به واسطه ابتلاءات او در دنیا بمصیبات من حیث لایشعر ، كما قال تعالی : « وَ عَسَى أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَ هُوَ شَرٌّ لَكُمْ (۱) » .

### بیت المعمور و ملائکه آن

قوله عليه السلام : وَ الطَّائِفِينَ بِالْبَيْتِ الْمَعْمُورِ .

یعنی از جمله ملائکه حقّ طواف کنندگان به بیت معمورند .

و فی الخبر : إنّ البیت المعمور فی السماء یزاء الکعبه (۲) . إنّ طواف الملائکه به کطواف الإنس بهذا البیت . روى « أنه یدخلون فیہ کلّ یوم سبعون الف ملک لا یعودون أبداً فوضع البیت المعمور توبه لأهل السماء و وضع الکعبه توبه لأهل الأرض » (۳) .

و آن در سماء رابع و فلک شمس است محاذی کعبه معظّمه ، و معموری او از کثرت عبادات ملائکه موکله بر شمس است ، که سراج دار طبیعت و معمار عالم شهادت باشد . و عبادات آنها تکوینی است نه تشریحی . بلکه عموم اجزاء عالم به اعتبار امر و نهی تکوینی مؤتمره و منتهیه اند ، و عالم به این نظر معبدی است ، فیہ أصناف العباد و الزهاد و [ال]انسّیاک ، هر یک مشغول اند به نوع عبادتی را ، فعین أصواتهم ذاکرین أسماء الله کلّ واحد ؛ الإسم الذی یریه (۴) و هو مظهره ، و واقع تحته ، لا سیما السماویون الذین هم فی عباداتهم قائمون و « یُسَبِّحُونَ اللَّیْلَ وَ النَّهَارَ لَا یَفْتُرُونَ (۵) » .

ص : ۳۶۰

۱-۱ \_ سوره مبارکه بقره ، آیه ۲۱۶ .

۲-۲ \_ بسنجید وسائل الشیعه ، ج ۱۳ ، ص ۳۳۱ .

۳-۳ \_ بسنجید : تفسیر القمی ، ج ۱ ، ص ۳۶ ؛ بحار الأنوار ، ج ۱۱ ، ص ۱۰۳ .

۴-۴ \_ اصل : یریه .

۵-۵ \_ سوره مبارکه انبیاء ، آیه ۲۰ .

قوله : وَ مَالِكٍ، وَ الْخَزَنَةِ، وَ رِضْوَانَ، وَ سَدَنَةَ الْجَنَانِ. «وَ الَّذِينَ لَا يَعْتَصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ، وَ يَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ» (۱)

یعنی و از جمله ملائکه حق تعالی «مالک» و «خازن» و «رضوان» است، این اسامی ثلاثه اگر چه به اعتبار مفاهیم الفاظ مختلف اند، ولی به حسب حقیقت و مصداق واحداند، و انسان از آنجائی که خلیفه و بزرگتر حجج او است بر خلق و کتاب مکتوب بیدیه و هیکل [او] بنا کرده شده، به حکمت او، و جسر ممدود بین جنت و نار است؛ لهذا هرگاه کامل نمود خود را در علم و عمل و فایض گردید به مقام عقل مستفاد و عقل فعال صاره کشجره طیبه، فیها ثمرات العلوم الحقیقیه، و فواکه [ال]— [معارف الیقینیه].

لذا بعد از کشف غطا و رفع حجاب جسمانی و تبدل وجود ظلمانی به وجود نورانی و تطهیر از ارجاس جاهلیت، صار مالک الجنان و خازن (۲) الرضوان، لأَنَّه رَضِيَ بِالْقَضَا وَ حَصَلَ لَهُ مَقَامُ الرِّضَا، وَ اسْتَرَا حَ مِنْ كُلِّ هَمٍّ وَ غَمٍّ، فَيَكُونُ فِي جَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُ (۳). و من هذا یسمی خازن الجنة الرضوان؛ چه مادامی که انسان بالغ به این مقام از رضا نشده، نمی رسد به دار کرامت و مرتبه قُرب.

#### سدنه بهشت

و «سدنه جنان» در کلام معصوم علیه السلام به معنای خدمه است. و این خدمه چنان که اقتباس از آیه شریفه نموده اند: «لَا يَعْتَصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ (۴)»، آن اشاره به مدارک و مشاعر سبعة، أعنی خمسة ظاهره و دو حاشه باطنه است از قوه خیالیه — که مدرک صور جزئیه است — و قوه واهمه — که مدرک معانی جزئیه باشد — و باقی دیگر مدرک نیستند، بلکه حافظ و متصرف اند.

ص : ۳۶۱

۱-۱ \_ اقتباس از سوره مبارکه تحریم، آیه ۶.

۲-۲ \_ اصل : الخازن.

۳-۳ \_ اقتباس از کریمه حدید، آیه ۲۱.

۴-۴ \_ سوره مبارکه تحریم، آیه ۶.

پس این مشاعر و خدومه سبعه \_ چنان که هر گاه استعمال نماید انسان آنها را در طاعات و تحصیل معارف حقّه و فیما خلق لأجله \_ أبواب و سدنه جنان اند ، نیز بواب و سدنه نیرانند برای نفسی که صرفها فی جلب شهوات الدنیا و تسخیر العقل للهوی و تسخدمها الشیطان ، حتی صار کلّ مشعر باب من أبواب النیران التي لها سبعه أبواب ، لكل باب منهم جزء مقسوم ؛ و للجنه باب الثامن و هو باب القلب (۱) ، و اذا غلقت أبواب النیران فتحت أبواب الجنان .

« و الذین لایعصون الله ما أمرهم » : صفات این ملائکه سدنه است که آنچه خدا به آنها تکویناً امر نموده در عبادت فطری و اطاعت انسان ابا و عصیان ندارند .

و « یفعلون ما یؤمرون (۲) » : یعنی در هر مورد که آنها را استعمال نمود مطیع و منقاداند ، نه متمرد ، و اشاره تعالی الی ابواب الجنان بقوله : « جنات عیدن مفتحه لهم الأبواب (۳) » و أبواب النیران هی أشار الیه بقوله : « ادخلوا أبواب جهنم خالدين فیها (۴) » .

### ملک سلام رسان

قوله علیه السلام : اقتباساً من القرآن : والذین یقولون : « سلام علیکم بما صبرتم فینعم عقبی الدار » . (۵)

یعنی و از جمله املاک ، ملائکه ای است که وارد می شوند بر مؤمنین بعد از قطع علائق دنیا و دخول جنه المأوی ، و تسلیه و تهیئه و سلام رسانند از جانب خدا که صبر نمودید بر تعبات نفس در تحمل مشقات اوامر و ترک نواهی الهی ، « فینعم عقبی الدار » یعنی بهترین دار اقامتی است که « لایمسکم فیها نصب و لا لغوب » (۶) .

چنان که مفاد خبر نبوی است : « إذا أقام المؤمن فی الجنه جاءه ملک من عند الله ،

ص : ۳۶۲

۱-۱ \_ بسنجید : الأسفار ، ج ۹ ، ص ۳۳۰ ؛ اسرار الآیات ، ص ۲۱۸ .

۲-۲ \_ سوره مبارکه تحریم ، آیه ۶ .

۳-۳ \_ سوره مبارکه ص ، آیه ۵۰ .

۴-۴ \_ سوره مبارکه غافر ، آیه ۷۶ .

۵-۵ \_ سوره مبارکه رعد ، آیه ۲۴ .

۶-۶ \_ بسنجید کریمه فاطر ، آیه ۳۵ : « لا یمسنا فیها نصب و لا یمسنا فیها لغوب » .

فناوله كتاب ، بعد ما أسلم عليه ، و إذاً في الكتاب من الحي القيوم الذي لا يموت الى الحي القيوم الذي لا يموت ؛ أما بعد ، فأنا أقول لشيء : كن فيكون ، و قد جعلتك اليوم أن تقول لشيء : كن فيكون» (١).

### زبانيه ملك الهی

قوله عليه السلام : وَ الزَّبَانِيَةِ الَّذِينَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ «خُذُوهُ فَغُلُّوه ثُمَّ الْجَحِيمِ صَلُّوهُ» (٢) ابْتَدَرُوهُ سِرَاعاً ، وَ لَمْ يُنْظَرُوهُ.

یعنی از جمله ملائکه خدا ، ملائکه موسوم به «زبانیه» اند که دفع می نمایند اهل نار را در نار ، به مفاد «سَيَنْدَعُ الزَّبَانِيَةَ (٣)» ، و عدد آنها نوزده است ، به مقتضای قوله تعالى : «عَلَيْهَا تِسْعَةَ عَشَرَ (٤)» .

قال تعالى : « وَ مَا جَعَلْنَا أَصْحَابَ النَّارِ إِلَّا مَلَائِكَةً وَ مَا جَعَلْنَا عِدَّتَهُمْ إِلَّا فِتْنَةً لِلَّذِينَ كَفَرُوا (٥)» ، چه مدبرات امور عالم ظلمات و اشباح نشأه دار طبیعت که ظاهر او دنیا ، و باطن او طبقات جحیم است ، در عالم کبیر جسمانی ارواح کواکب سبعة سیاره و بروج اثنی عشریه است که مجموع تسعه عشر است ، و در عالم صغیر بشری قوی و مدارک سبعة نباتیه و مبادی افعال حیوانیه ، اعنی خمسه ظاهره و خمسه باطنه . و قوه شهویه و غضبیه است ، که مجموع این عدد مذکور است . و آنها به اعتباری زبانیه و ملائکه موکله بر ناراند ؛ زیرا که هر یک را مدخلیتی در هیجان نار جحیم و ثوران حرارت جهنم طبیعت است و شهوات او که الحال نیرانات کامنه اند از انظار خلائق ، سیظهر عند القيامة و الموت ، بحيث يراها الناس محرقة للجلود ، مذیبه للأبدان .

لهذا حق تعالى اطلاق ناريت و احاطه جهنم را بر خلق كأن به لفظ ماضی ادا فرموده ، و قال : « وَ أَمَّا الْقَاسِطُونَ فَكَانُوا لِجَهَنَّمَ حَطَبًا (٦)» ، نه به لفظ مستقبل و

ص : ٣٦٣

١-١ \_ بسنجد الأسفار ، ج ٨ ، ص ١٤٠ به نقل از الفتوحات المکیه ، ج ٣ ، ص ٢٩٥ .

٢-٢ \_ سوره مبارکه حاقه ، آیات ٣٠ و ٣١ .

٣-٣ \_ سوره مبارکه علق ، آیه ١٨ .

٤-٤ \_ سوره مبارکه مدثر ، آیه ٣٠ .

٥-٥ \_ همان ، آیه ٣١ .

٦-٦ \_ سوره مبارکه جن ، آیه ١٥ .

« یكون » ؛ چه به نقد نار آخرت مستولی است بر قاسطون و عادلون از اوامر و نواهی الهیه ، نهایت در خفا ، و الظهور فی كشف الغطاء و حدّث البصر بالموت .

و انسان مادامی که محبوس است در دنیا به این محابس داخله و خارجیه و مسجون به سجن طبیعت است ، اسیر و مقید است در ایدی این مدبّرات علویه تسعه عشر و مدرکات سفلیه تسعه عشر ، و مصداق : « خُذُوهُ فَعَلُوهُ (۱) » است ، و لایمکنه الصعود الی دار الجنان و عالم الحيوان و منبع الروح و الريحان ، فهو لا یزال معذب بعذاب البعد و نار الحمیم ، مقیداً بالسلاسل و الأغلال ، كالأسارى و العبيد .

چنان که داعی این آیه شریفه را شاهد کلام خود قرار داده : « خُذُوهُ فَعَلُوهُ \* ثُمَّ الْجَحِيمَ صَلُّوهُ \* ثُمَّ فِي سِلْسِلَةٍ ذَرْعُهَا سَبْعُونَ ذِرَاعًا فَاسْلُكُوهُ (۲) » به واسطه عدم استکمال نفس جاهله انسان به علم و عمل ، تا آن که بگردد از احرار ، خلاصاً من الأسرار و الأغلال ، و در حین نقصان اگر منتقل شود از این عالم به عالم آخرت که داخل حجب سماوات و ارض است نسبت به مقام کامله گویا منتقل شده از سجن به سجنی ، چنان که الحال مسجون و محاط است ، ولی از باب آن که « لاتعرف الأشياء إلا باضدادها » (۳) ادراک نمی کند الم سجن و عذاب قید را ، لانغماره فی المواد ؛ فاذا كشف الحجاب و ارتفع النقاب انتقل العذاب من باطنه الی ظاهره ، و « دَعَوْا هُنَالِكَ ثُبُورًا (۴) » .

و اما مقید نمودن سلسله [ای] که یجز اصحاب النار الی الجحیم در قول حق تعالی به « سبعون ذراع » ، بنابر تأویلات مذکوره ممکن است اشاره به عمر طبیعی اغلب اهالی بعد الاسلام باشد که غالباً در عشره مشؤومه (۵) است ، که بین شصت و هفتاد باشد ، چنان که از خبر پیغمبر صلی الله علیه و آله که سابقاً اشاره شد استنباط می شود که : « إِنَّ صَلَوَاتِ اللَّهِ عَلَيْهِ قَعْدَ مَعَ اصحابه فی المسجد ، فسمعوا هدّه عظیمه ، فارتاعوا ؛ فقال النبی صلی الله علیه و آله : أ تعرفوا ما هذه الهدّه؟ قالوا : الله و رسوله أعرف و أعلم . قال : حجر

ص : ۳۶۴

۱-۱ \_ سوره مبارکه حاقه ، آیه ۳۰ .

۲-۲ \_ همان ، آیات ۳۰ \_ ۳۲ .

۳-۳ \_ بسنجید : كشف اصطلاحات الفنون ، ج ۲ ، ص ۱۴۵۶ .

۴-۴ \_ سوره مبارکه فرقان ، آیه ۱۳ .

۵-۵ \_ اصل : میثومه .



ألقى من أعلى جهنم منذ سبعين سنه ، و الحال وقع في قعرها ، و من سقوطه هذه الهدّه ؛ و اذا لم يفرغ من كلامه و الصراخ في بيت منافق مات و كان عمره سبعين سنه فقال رسول الله : الله اكبر ، فعلمت الصحابه أنّه هذا الحجر الذي يهوى من أول عمره في جهنم ، فإذا مات حصل في قعرها «(۱)» . لذا قيل :

این جهان دریا و تن ماهی و روح یونس محجوب از نور صبح

گر مسیح بود از ماهی برست و نه در وی هضم گشت و گشت (۲) پست (۳)

### ملائکه شناخته نشده

قوله عليه السلام : وَ مَنْ أَوْهَمَنَا ذِكْرُهُ، وَ لَمْ نَعْلَمْ مَكَانَهُ مِنْكَ، وَ بَأَى أَمْرٍ وَ كَلْتُهُ.

یعنی : و از جمله ملائکه که ما توهم و تصوّر می نمائیم پیش خیال خود آنها را ، ولی نمی دانیم مقام و منزلت آنها را که چه مرتبه [ای] به آنها عطا شده ، و به چه امری از امور مرجوعه آنها را مأمور و موکّل کرده ، و تفویض چه شغلی به آنها نموده ، به مفاد : « وَ مَا يَعْلَمُ جُنُودَ رَبِّكَ إِلَّا هُوَ (۴) » .

### ملائکه ساکن هوا و زمین

قوله عليه السلام : وَ سُكَّانِ الْهَوَاءِ وَ الْأَرْضِ وَ الْمَاءِ.

چه این مبادی فعّاله و قوای روحانیه متکثرند حسب تکثر انواع طبیعیّه ، حتی آن که می باشد برای هر کره از کرات سماویّه و کوكبیه ، و برای هر نوع از طبایع نوعیه بسیطه باشد ، چون نار و هوا و ماء و ارض ، و مرکّب باشد چون انواع معادن باقسامها که محل خزائن حقّ اند به اعتبار تکوّن فلزات و اجسام سبعة متطرّقه و

ص : ۳۶۵

۱-۱ \_ بنگرید : شرح الأسماء الحسنی ، ج ۱ ، ص ۳۰ ؛ التحفه السنیه ، ص ۱۷ .

۲-۲ \_ مصدر : ماهی رهید ... هضم گشت و ناپدید .

۳-۳ \_ مثنوی معنوی ، مولوی ، د ۲ ، ص ۴۵۸ ، « قصه جوحی و آن کودکی ... » .

۴-۴ \_ سوره مبارکه مدثر ، آیه ۳۱ .

كما فی الدعاء : « یا من فی الجبال خزائنه »<sup>(۱)</sup> و نیز اصناف نباتات و انواع حیوانات صامته و ناطقه بری و بحری ، ملکی روحانی است که موکل بر تدبیر و حفظ افراد آن نوع است ، که حقّ تعالی گاهی از آن مبادی فعاله و ملائکه موکله ب « ایدی تعبیر نموده ، و قال : « وَ السَّمَاءَ بَنَيْنَاهَا بِأَيْدٍ (۲) » ، و قال : « خَلَقْنَا لَهُمْ مِمَّا عَمِلَتْ أَيْدِينَا أَنْعَامًا فَهُمْ لَهَا مَالِكُونَ (۳) » ، چه ید محل بروز آثار و قوت است ، و از برای خدا ایادی عماله فعاله است ، نه جوارح جسمانیه ، و هی ذوات نوریه و وسائط جوده و جهات فاعلیته ؛ و گاهی از آن ملائکه به « امر » تعبیر نموده ، و قال : « وَ الشَّمْسُ وَ الْقَمَرُ وَ النُّجُومُ مُسَخَّرَاتٌ بِأَمْرِهِ (۴) » ، چنان که از آنها به « یمین » تعبیر کرده و قال : « وَ السَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ (۵) » .

باری ، این طبایع نوعیه اعمّ از بسیط و مرکب ، اطلاق و قوالب اند برای آن ذوات نوریه و ارواح ملکیه ، چنان که آن ملائکه اطلاق و قوالب اند برای اسماء الهیه که ارباب ارباب اند برای اعیان ثابته ، و اسماء الهی موجودند به وجود الهی که غیب الغیوب مطلق است ، چنان که ماسوی شهادت مطلقه اند .

### ملائکه موکل بر مخلوقات

قوله علیه السلام : وَ مَنْ مِنْهُمْ عَلَى الْخَلْقِ .

و از ملائکه کسانی که موکل بر افراد خلق ذی تکلیف اند ، که در طرف خیر ملک اند ، و در طرف شرّ شیطان ، كما أخبر تعالی : « الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَ لَا تَحْزَنُوا وَ أَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنتُمْ تُوعَدُونَ \* نَحْنُ أَوْلِيَاؤُكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ فِي الْآخِرَةِ (۶) » .

و اما در طرف شر ، كما قال : « وَ مَنْ يَعِشْ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ نُفَيْضُ لَهُ شَيْطَانًا

ص : ۳۶۶

۱-۱ \_ مصباح الكفعمی ، ص ۲۵۴ ؛ البلد الأمين ، ص ۴۰۷ ؛ بحار الأنوار ، ج ۹۱ ، ص ۳۹۱ .

۲-۲ \_ سورة مبارکه ذاریات ، آیه ۴۷ .

۳-۳ \_ سورة مبارکه یس ، آیه ۷۱ .

۴-۴ \_ سورة مبارکه نحل ، آیه ۱۲ .

۵-۵ \_ سورة مبارکه زمر ، آیه ۶۷ .

۶-۶ \_ سورة مبارکه فصلت ، آیات ۳۰ و ۳۱ .

فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ (۱)»، چه آن هیئت راسخه در باطن نفس مسماه است در عرف و حکمت به «ملکه»، و در لسان شریعت به «ملک» و «خطرات» از او به «الهامات»، و از شیطان به «القضاءات» و «وساوس»، لذا ورد فی الخبر: «إِنَّ مِنْ عَمَلٍ حَسَنَةٍ يَخْلُقُ اللَّهُ مِنْهَا مَلَكًا يَسْتَغْفِرُ لَهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ» (۲).

قوله عليه السلام: فَصَلِّ عَلَيْهِمْ يَوْمَ يَأْتِي «كُلُّ نَفْسٍ مَعَهَا سَائِقٌ وَ شَهِيدٌ» (۳)

داعی علیه السلام بر اثبات مدّعی خود که بر هر فردی از افراد خلق ذی شعور و هر نفسی از نفوس حیوانیه اصناف و انواعی از ملائکه روحانی و جسمانی موکّل اند، شاهد از آیه شریفه آورده، روزی که بیاید هر نفسی متوجهاً الی مبدئه و غایه کماله.

«مَعَهَا سَائِقٌ وَ شَهِيدٌ»، ای معها محرّک و مدرک؛ چه «سوق» به معنی راندن و تحریک است، و «شہید» فعلی به معنی فاعل است، ای مدرک و عالم و مطلع، كما يقال: شهدت على الشيء اطلعت عليه و عاینته، که:

اول: اشاره به قوای محرّکه است در انسان که به اعتباری ملائکه جسمانی اند به واسطه انطباق آنها در مواد، و آنها در انسان واحد خمس (۴) ماه به عدد عضلات است.

و ثانی: اشاره به شواهد و مدارک و حواس ظاهره و باطنه انسان است، كما فی الحديث: «الحمد لله الذي لا تدرکه الشواهد» (۵)، ای الحواس و المدارک.

بالجمله، تمام این ملائکه مدرک و محرّکه از جانب خدای تعالی اعوان انسان اند در (۶) سلوک طریق الی الله و [ال] وصول الی الآخره.

[صلوات بر ملائکه]

قوله عليه السلام: وَ صَلِّ عَلَيْهِمْ صَلَاةً تَزِيدُهُمْ كَرَامَةً عَلَى كَرَامَتِهِمْ وَ طَهَارَةً عَلَى طَهَارَتِهِمْ.

ص: ۳۶۷

۱-۱ \_ سوره مبارکه زخرف، آیه ۳۶.

۲-۲ \_ در منابع معتبر حدیثی یافت نشد. ولی بنگرید: مفاتیح الغیب، ۶۴۷.

۳-۳ \_ سوره مبارکه ق، آیه ۲۱.

۴-۴ \_ کذا، صحیح: خمس.

۵-۵ \_ الاحتجاج، ج ۱، ص ۲۰۴؛ اعلام الدین، ص ۶۷؛ بحار الأنوار، ج ۴، ص ۲۶۱.

۶-۶ \_ اصل: و.

صلاته : بمعنی الدعاء و الرحمه و البركه و التعظیم ، و منه « اللّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ » (۱) [\(۱\)](#) أى عَظَمَهُ فى الدنیا بأعلا ذكره و إظهار دعوته و ابقاء شریعته ؛ و فى الآخره بتضعیف أجره و مثوبته .

و الكرامه : بمعنی العزّه و الفضيله ، و الإكرام و التکریم واحد .

و الطهاره : التنزیه و التجريد من الأنجاس والأرجاس والأدناس عن عوارضات الموادّ و لوازمات عالم الأجساد ، و البعد عن المكروه .

بعد بدان که : « صلاه » که نسبت به حق تعالی داده می شود ، فقط به معنی رحمت و مزید برکت است ، به قرینه کرامت که در فقره دعا عقب او است .

یعنی رحمت و قرب منزلت بده به آن ملائکه جسمانی و روحانی ، الموكله على الخلق ، که بعضی از آنها داخل در « مقسمات امر » و برخی در زمره « مدبّرات امر » ، و پاره ای در عداد « سائق » و معدودی موسوم به « شاهد » و « شهید » اند ، چنانچه از آیه مذکور که معصوم علیه السلام استشهاد نموده بود استفاده می شود .

پس برکت و رحمت بده به عموم طبقات آنها ، نوع برکاتی که موجب فضیلت و طهارت و تجرید آنها گردد از تعلق به عالم طبیعت و ایصال آنها به عالم ملکوت اعلی ، و طبقه « صافات صفا » التي لا توجه لها إلی ما سوى ، كما أخبر تعالی عن حالهم : « وَ مَا مِنَّا إِلَّا لَهُ مَقَامٌ مَّغْلُومٌ » (۲) .

### صلوات الهی بر ملائکه خود

قوله عليه السلام : [اللّهُمَّ] وَإِذَا صَلَّيْتَ عَلَى مَلَائِكَتِكَ وَ رُسُلِكَ وَ بَلَّغْتَهُمْ صَلَاتِنَا عَلَيْهِمْ .

صلوات اوّل که منسوب به حقّ است به معنی رحمت و برکت است ، و صلوات ثانی که از ناحیه خلق است به معنی دعا است . و « اذا صَلَّيْتَ » ، كما قال تعالی : « إِنَّ اللَّهَ وَ مَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَ سَلِّمُوا تَسْلِيمًا » (۳) .

قوله عليه السلام : فَصَلِّ عَلَيْهِمْ (۴) بِمَا فَتَحْتَ لَنَا مِنْ حُسْنِ الْقَوْلِ فِيهِمْ (۵) .

ص : ۳۶۸

۱-۱ \_ الكافي ، ج ۲ ، ص ۵۵۸ ؛ إقبال الأعمال ، ج ۱ ، ص ۲۹۳ .

۲-۲ \_ سورة مبارکه صافات ، آیه ۱۶۴ .

۳-۳ \_ سورة مبارکه احزاب ، آیه ۵۶ .

۴-۴ \_ صحيفه : علينا .

۵-۵ \_ اصل : + أنك جواد کریم .

الفتح : له معان كثيره ، إمّا بمعنى الانفجار ، يقال : فتحت القناه ، أى فجّرتها يجرى الماء منها ؛ و إمّا بمعنى خلاف غلق ، كما فى الحديث : « اذا دخل شهر رمضان فتحت أبواب السماء و غلقت أبواب جهنم » (١).

فتح ابواب سماء كناية از نزول رحمت و بركات و ازاله موانع است از صعود اعمال صالحه عباد ، و استحقاق دخول نفس مؤمنه موقتّه فى الجنه ؛ لأنّ الجنه فى السماء ، كما قال تعالى فى حق الكفره الفجره من باب تعليق الأمر بالمحال : « لا تُفْتَحُ لَهُمْ أَبْوَابُ السَّمَاءِ وَ لا يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ حَتَّى يَلِجَ الْجَمَلُ فِي سَمِّ الْخِيَاطِ (٢) » ، يعنى مفتوح نمى شود ابواب سماء به نزول بركات ، و داخل نمى شوند جنت را باقسامها ، تا آن كه داخل شود « جمل » (٣) نفس متكبره در « سم الخياط » قوانين شريعت و احكام طريقت ، و مبتلا شود به عتبات بدنى و روحى اختياراً ، از قبيل مجاهدات و رياضات نفسانيه در قلع و قمع شهوات دنيويه ، و اجباراً در تحمّل امراض و اوجاع بدنيه كه براى تصفيه ذات او عنفاً از جانب حق تعالى به او مى رسد .

حق يزول قهراً عن خاطره حبّ الدنيا و تعلّق ما سوى ، و صار فى طريق الرياضات الشرعيه و نصبات البدنيه ذاته ، و انانيه أدق من الشعر به مقتضايقوله عليه السلام : « فَتَوْبُوا إِلَى يَارِئِكُمْ فَاقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ (٤) » ، بتبدّل جهات الظلمانيه بجهات النورانيه الأخرويه ، فيقع فى الفناء و يدخل جنته البقاء ، قال تعالى : « فَلَا أُقْسِمُ بِرَبِّ الْمَشَارِقِ وَ الْمَغَارِبِ إِنَّا لَقَادِرُونَ \* عَلَى أَنْ نُبَدِّلَ خَيْرًا مِنْهُمْ وَ مَا نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ (٥) » ، به تبديل بدن دنيويه را به بدن اخرويه ، كه به جهات عديده خيراً منهم است .

« وَ مَا نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ » ، ما حصل او اين است كه اين تبديل و تغيير ما اشخاص و افراد دنيويه آنها را به اخرويه ، مرهون و مقدر و مقضى به اوقات معيّنه

ص : ٣٦٩

١-١ \_ فضائل الأشهر ، ص ١٤٢ : « أبواب الرحمه » .

٢-٢ \_ سوره مباركه اعراف ، آيه ٤٠ .

٣-٣ \_ جمل در اينجا به معنى شتر دانسته شده ، حال آن كه به معنى طناب است .

٤-٤ \_ سوره مباركه بقره ، آيه ٥٤ (اصل : وَ اقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ فَتَوْبُوا إِلَى يَارِئِكُمْ) .

٥-٥ \_ سوره مباركه معارج ، آيات ٤٠ و ٤١ .

مقرر است ، که بدون انتهاء امد ممدود و اجل محدود ، نیستیم ما سبقت دهنده ، كما قال : « لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَيِّئَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ (۱) » .

على الجملة ، از معانی « فتح » به معنی غلبه و نصرت است ، يقال : فتح السلطان البلد ، أى : غلب عليها ؛ و فتح الله على رسوله . أى نصره . و نیز الفتحه فى الشىء : الفرجه فيه ، و نیز الفتح : بمعنى القضا ، و الحكم الفتحه : الحكومه .

و كلام على (۲) عليه السلام : « و افْتَحْ بَيْنَنَا وَ بَيْنَ قَوْمِنَا بِالْحَقِّ (۳) » ، أى و احكم . و « فتحت » در فقره دعا به این معنی اخير مناسب است ، « بما فتحت لنا من حسن القول فيهم » ، يعنى به توسط انبياء خود حکم و وصيت نموده [اى] به ما كلام حسن را دوباره [بر] آن ملائکه موكله مدبره .

### جود و كرم الهى

[قوله عليه السلام] : « إِنَّكَ جَوَادٌ كَرِيمٌ » .

اعنى جود و كرم خاص تو است .

الجواد : هو المعطى بلاعوض و لا غرض ؛ چه اگر به عوض باشد مستعويض خواهد بود ، و اگر لغرض باشد معامل و متكمل به غير خواهد بود ؛ لازم آيد در مقام ذات ناقص و قاصر و ممكن الصفات باشد ، با آن كه واجب الوجود بذاته واجب الوجود من جميع الجهات است ، و كريم كه مجازاً در خلق استعمال مى شود هو الجامع لأنواع الخير و الشرف و الفضائل ، و اطلاق او حقيقه بر ذات مقدس لأنه معطى النعم قبل استحقاقها ، كما قيل :

ما نبوديم و تقاضامان نبود لطف تو ناگفته ما مى شنود (۴)

لذا ورد فى الدعاء : « الهى كفى علمك عن المقال و كفى كرمك عن السؤال » (۵) .

ص : ۳۷۰

۱-۱ \_ سورة مبارکه اعراف ، آیه ۳۴ ، سورة مبارکه نحل ، آیه ۶۱ .

۲-۲ \_ کذا ، عبارت دعایی ، متن آیه قرآن است .

۳-۳ \_ سورة مبارکه اعراف ، آیه ۸۹ .

۴-۴ \_ مثنوی معنوی ، مولوی ، د ۱ ، ص ۴۵ ، « اعتراض مریدان بر خلوت وزیر » .

۵-۵ \_ بحار الأنوار ، ج ۹۲ ، ص ۲۵۳ .

او است فیاض مطلقاً که در نزول فیض از او چیز نکاهد ، و در رجوع بر او چیزی نیفزاید ، و چون ظلّ و ذی ظلّ که در انبساطش بر زمین چیزی از ذی ظلّ نکاهد ، و در رجوعش بر او چیزی افزوده نشود . و معلوم است که حکم عالم وجود به معنی ما سوی از عالم لاهوت \_ که مقام اسماء حسنی و صفات علیا است \_ و جبروت \_ که مرتبه عقول مرتبه طولیه است \_ و ملکوت اعلی \_ که نشانه نفوس کلیه سماویه \_ و ملکوت اسفل \_ که نفوس جزئیه حیوانیه بشریه \_ و ناسوت \_ که عالم شهادت است مقابل \_ غیب از بسایط او ، و مرکبات \_ که به امهات اربعه و موالید ثلاثه تعبیر شده \_ عموماً نسبت به ذات حق که علت العلل است حکم ظلّ و عکس و عاکس است ، به مفاد : « أَلَمْ تَرَ إِلَى رَبِّكَ كَيْفَ مَدَّ الظِّلَّ (۱) » ، كما قيل :

ای سایه مثال گاه بینش در پیش وجودت آفرینش

و اشاره به این مقام است ما ورد فی الحدیث : « [إِنَّ] المؤمن أشدّ اتصالاً بروح الله من اتصال الشعاع بالشمس » (۲) .

الساعه که ليله غزّه ربیع المولود است بحمد الله والمنه فارغ شدیم از تصریح (۳) و تشریح بعضی از فقرات غامضه «صحیفه سجادیه» ، علی قائلها ألف الثناء و التحیه . امید است از خالق لوح و قلم و معلّم آدم \_ ممّا لایعلم \_ که همواره آن را از لوث و سواس و مردم بی بصیرت نسناس مصون و محروس دارد .

« وَاللَّهُ يَقُولُ الْحَقَّ وَهُوَ يَهْدِي السَّبِيلَ (۴) » .

۱۳۴۲ [ق(۵)] .

ص : ۳۷۱

۱-۱ \_ سوره مبارکه فرقان ، آیه ۴۵ .

۲-۲ \_ بسنجید : اسرارالحکم ، ص ۵۴۵ .

۳-۳ \_ کذا در اصل .

۴-۴ \_ سوره مبارکه احزاب ، آیه ۴ .

۵-۵ \_ اصل : + و قد فرغ من تحريره أحمد مروج الشریعه ، ابن المغفور الهزارجریبی عفی عنهما . ۱۳۴۷ [ق] .

- ۱\_ الإحتجاج على أهل اللجاج ، احمد بن على طبرسى ، تحقيق : محمدباقر خراسان ، ۲ ج ، نشر مرتضى ، مشهد ، ۱۴۰۳ ق .
- ۲\_ الاختصاص ، شيخ مفيد ، تحقيق : على اكبر غفارى ، دارالمفيد ، بيروت ، ۱۴۱۴ ق .
- ۳\_ ارشاد القلوب ، حسن بن محمد ديلمى ، انتشارات شريف رضى ، قم ، ۱۴۱۲ ق .
- ۴\_ اسرار الآيات ، صدرالدين محمد شيرازى ، تصحيح : محمد خواجوى ، دارالصفوه ، بيروت ، ۱۴۱۳ ق .
- ۵\_ اسرار الحكم ، ملاهادى سبزوارى ، تحقيق : ميرزا ابوالحسن شعرانى ، اسلاميه ، تهران ، ۱۳۵۱ .
- ۶\_ الاسفار ، صدرالدين محمد شيرازى ، مكتبه المصطفوى .
- ۷\_ اشراق هياكل النور ، غياث الدين منصور دشتكى شيرازى ، تحقيق : على اوجبى ، ميراث مكتوب ، تهران ، ۱۳۸۲ ش .
- ۸\_ اشعه اللمعات ، عبدالرحمن جامى ، تحقيق : حامد ربانى ، انتشارات كتابخانه حامدى ، تهران ، ۱۳۵۲ ش .
- ۹\_ اعلام الدين ، حسن بن محمد ديلمى ، مؤسسه آل البيت ، قم ، ۱۴۰۸ ق .
- ۱۰\_ اعيان الشيعه ، سيد محسن امين ، تحقيق : حسن امين ، دارالتعارف للمطبوعات ، بيروت ، ۱۴۰۳ ق .
- ۱۱\_ افلاطون فى الاسلام ، تحقيق : عبدالرحمن بدوى ، مؤسسه مطالعات اسلامى دانشگاه تهران ، تهران ، ۱۳۵۳ ش .
- ۱۲\_ اقبال الاعمال ، سيد بن طاووس ، چاپ سنگى ، دارالكتب الاسلامى ، تهران ، ۱۳۶۷ ش .
- ۱۳\_ الأمالى ، الشيخ الصدوق محمد بن على ابن بابويه ، انتشارات اعلمى ، بيروت ، ۱۴۰۰ ق .
- ۱۴\_ الأمالى ، محمد بن الحسن الطوسى ، دارالثقافه ، قم ، ۱۴۱۴ ق .
- ۱۵\_ بحار الانوار ، علامه مجلسى ، مؤسسه وفا ، بيروت ، ۱۴۰۳ ق .
- ۱۶\_ البدايه و النهايه ، اسماعيل بن كثير دمشقى ، تحقيق ، على شيرى ، دار احياء التراث العربى ،



بيروت ، ١٤٠٨ ق .

- ١٧ \_ بصائر الدرجات ، محمد بن حسن صفار ، تحقيق : محسن كوجه باغى ، مكتبة المرعشى النجفى ، قم ، ١٤٠٤ ق .
- ١٨ \_ البلد الأمين ، ابراهيم بن على عاملى كفعمى ، چاپ سنگى .
- ١٩ \_ بلد الامين ، ابراهيم بن على كفعمى ، مؤسسه الاعلمى ، بيروت ، ١٤١٨ ق .
- ٢٠ \_ تاريخ حكماو عرفاء متاخرين صدر المتالهيين ، منوچهر صدوقى سها ، انتشارات انجمن اسلامى حكمت و فلسفه ايران ، تهران ، ١٣٥٩ .
- ٢١ \_ تاريخ مدينه دمشق ، ابن عساكر ، تحقيق : على شيرى ، دارالفكر ، بيروت ، ١٤١٥ ق .
- ٢٢ \_ تأويل مختلف الحديث ، عبدالله بن مسلم بن قتيبه ، دارالكتب العلميه ، لبنان ، بيروت .
- ٢٣ \_ التبيان ، شيخ طوسى ، تحقيق : احمد حبيب قصير عاملى ، مكتب الاعلام الاسلامى ، ١٤٩٠ ق .
- ٢٤ \_ تحف العقول ، حسن بن على بن شعبه حرانى ، تصحيح : على اكبر غفارى ، نشر اسلامى ، قم ، ١٤٠٤ ق .
- ٢٥ \_ التحفه السنيه ، سيد عبدالله جزائرى ، نسخه خطى ، آستان قدس رضوى .
- ٢٦ \_ تذكره الفقهاء ، علامه حلى ، چاپ سنگى ، مكتبه المرتضويه ، طهران .
- ٢٧ \_ تذكره الموضوعات ، محمد طاهر بن على الهندى الفتنى ،
- ٢٨ \_ تصنيف غررالحكم ، محمد تيممى آمدى ، تصحيح : مصطفى درايتى ، انتشارات دفتر تبليغات اسلامى قم ، قم ، ١٣٦٦ ش .
- ٢٩ \_ التعليقات على الشواهد الربويه ^ الشواهد البرويه
- ٣٠ \_ تفسير ابن عربى ، محبى الدين ابن عربى ، تحقيق : شيخ عبدالوارث محمدعلى ، دارالكتب العلميه ، بيروت ، ١٤٢٢ ق .
- ٣١ \_ تفسير الامام العسكرى عليه السلام ، منسوب به امام حسن عسكرى عليه السلام ، تحقيق : مدرسه امام مهدى عليه السلام ، مدرسه الامام مهدى عليه السلام ، قم ، ١٤٠٩ ق .
- ٣٢ \_ تفسير الرازى ، امام فخر رازى ، ج ٣ ، ج ٣٢ .
- ٣٣ \_ التفسير الصافى ، فيض كاشانى ، مكتبه الصدر ، تهران ، ١٤١٦ ق .

۳۴\_ تفسیر العیاشی ، محمد بن مسعود العیاشی ، تحقیق : سید ہاشم رسولی محلاتی ، ۲ ج ،

ص : ۳۷۳

- ۳۵ \_ تفسیر القرآن الکریم ، صدرالدین محمد شیرازی ، تصحیح : محمد خواجوی ، بیدار ، قم ، ۱۳۶۶ ش .
- ۳۶ \_ تفسیر القمی ، علی بن ابراهیم قمی ، تحقیق : سید طیب موسوی جزائری ، مکتبه الهدی ، نجف ، ۱۳۸۷ ق .
- ۳۷ \_ تفسیر المحيط الاعظم ، سید حیدر آملی ، تحقیق : سید محسن تبریزی ، چاپ و نشر وزارت ارشاد اسلامی .
- ۳۸ \_ تفسیر النسفی ، عبدالله بن أحمد بن محمود النسفی ، بیروت .
- ۳۹ \_ تفسیر غریب القرآن ، فخرالدین طریحی ، تحقیق : محمد کاظم طریحی ، زاهدی ، قم .
- ۴۰ \_ تفسیر کنز الدقائق ، میرزا محمد مشهدی ، تحقیق : مجتبی عراقی ، مؤسسه نشر اسلامی ، قم ، ۱۴۰۷ .
- ۴۱ \_ تفسیر مجمع البیان ، شیخ طبرسی ، تحقیق : لجنه من العلماء ، مؤسسه اعلمی ، بیروت ، ۱۴۱۵ ق .
- ۴۲ \_ تفسیر نور الثقلین ، عبد علی بن جمعه العروسی الحویزی ، تحقیق : هاشم رسولی محلاتی ، اسماعیلیان ، قم ، ۱۴۱۵ ق .
- ۴۳ \_ تلخیص المحضّل ، خواجه نصیرالدین طوسی ، به اهتمام : عبدالله نورانی ، مؤسسه مطالعات اسلامی ، تهران ، ۱۳۵۹ ش .
- ۴۴ \_ التوحید ، شیخ صدوق ، تصحیح : سید هاشم حسینی تهرانی ، جامعه مدرسین حوزه علمیه قم ، قم .
- ۴۵ \_ تهذیب الاحکام ، محمد بن الحسن طوسی ، تحقیق : حسن موسوی خراسان ، دارالکتب الاسلامیه ، تهران ، ۱۴۰۷ ق .
- ۴۶ \_ ثواب الاعمال و عقاب الأعمال ، محمد بن علی بابویه ، دار الشریف الرضی ، قم ، ۱۴۰۶ ق .
- ۴۷ \_ جامع الاخبار ، محمد بن محمد شعیری ، مطبعه حیدریه ، نجف .
- ۴۸ \_ جامع البیان ، ابن جریر طبری ، تحقیق : شیخ خلیل المیس و صدقی جمیل العطار ، ۱۵ ج ، دارالفکر ، بیروت ، ۱۴۱۵ ق .
- ۴۹ \_ جامع الشتات ، میرزای قمی ، چاپ سنگی ، تهران ، تحقیق : مرتضی رضوی ، کیهان ، تهران ،

۱۳۷۱ ق .

۵۰\_ الجامع الصغير ، جلال الدين سيوطي ، چ ۱ ، دارالفكر ، بيروت ، ۱۴۰۱ ق .

۵۱\_ جواهر السنينه، محمد بن علي بن الحسين الحر العاملي، چاپ نعمان، نجف اشرف، ۱۳۸۴ق.

۵۲\_ جواهرالكلام ، شيخ محمدحسن نجفي ، تحقيق : علي آخوندي ، دارالكتب الاسلاميه ، تهران ، ۱۳۶۸ ش .

۵۳\_ حديقته الحقيقه ، سنایی غزنوی ، تحقيق : مدرس رضوی ، دانشگاه تهران .

۵۴\_ الحكمة المتعاليه في الأسفار العقلية الاربعه ، اسفار .

۵۵\_ حليه الابرار ، سيد هاشم بن سليمان بحراني ، مؤسسه المعارف الاسلاميه ، قم ، ۱۴۱۱ ق .

۵۶\_ الخرائج و الجرائح ، قطب الدين راوندي ، تحقيق : مؤسسه امام مهدي عليه السلام ، مؤسسه امام مهدي عليه السلام ، قم ، ۱۴۰۹ ق .

۵۷\_ خصائص الأئمه ، محمد بن الحسين بن موسى البغدادي ، تحقيق : محمد هادي اميني ، مجمع البحوث الاسلاميه ، مشهد ۱۴۰۶ ق .

۵۸\_ الخصال ، محمد بن علي بن بابويه ، تحقيق : علي اكبر غفاري ، جامعه مدرسین حوزه علمیه قم ، قم ، ۱۳۶۲ ش .

۵۹\_ الدعوات ، قطب الدين راوندي ، تحقيق : مدرسه امام مهدي (عج) ، قم ، ۱۴۰۷ ق .

۶۰\_ ديوان اشعار ، محتشم كاشاني ، انوري ، حافظ ، سنایی ، عطار .

۶۱\_ ديوان اشعار ناصر خسرو ، به اهتمام : مجتبی مینوی و مهدي محقق ، مؤسسه مطالعات اسلامي دانشگاه تهران ، امير كبير ، تهران ، ۱۳۵۷ ش .

۶۲\_ ديوان اميرالمؤمنين عليه السلام ، حسين بن معين الدين ميدي ، تحقيق : مصطفى زمامي ، چ ۱ ، دار نداء الاسلام ، قم ، ۱۴۱۱ ق .

۶۳\_ انوري ، اوحدالدين انوري ابوردی ، ۲ ج ، چ ۳ ، علمی و فرهنگي ، ۱۳۶۴ ش .

۶۴\_ حافظ شیرازی ، شمس الدين محمد بن بهاءالدين .

۶۵\_ حکيم سبزواری ، ملا هادي سبزواری ، تصحيح : سيد محمدرضا دائي جواد ، ثقفی ، اصفهان .

۶۶\_ عطار نیشابوری ، فریدالدین محمد بن ابراهیم .

۶۷\_ الذریعه ، آقا بزرگ تهرانی ، ۲۹ ج ، ج ۳ ، دارالاضواء ، بیروت ، ۱۴۰۳ ق .

ص : ۳۷۵

- ۶۸\_ رسائل الشجره الالهيه ، شمس الدين محمد الشهرزوري ، تحقيق : نجفقلی حبيبي ، مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران ، تهران ، ۱۳۸۳ ش .
- ۶۹\_ الرواشح السماويه ، محمدباقر حسینی استرآبادی (میرداماد) ، چاپ سنگی ، تهران .
- ۷۰\_ روضه الواعظین ، محمد بن حسن فتال نیشابوری ، الرضی ، قم ، ۱۳۷۵ .
- ۷۱\_ رياض السالكين ، سيد علي خان مدني شیرازی ، تحقيق : سيد محسن حسینی امینی ، مؤسسه نشر اسلامی ، قم ، ۱۴۱۵ ق .
- ۷۲\_ سبل الهدی والرشاد ، صالحی شامی ، تحقيق : شيخ عادل احمد عبدالموجود و شيخ علي محمد معوض ، دارالکتب العلميه ، بيروت ، ۱۴۱۴ ق .
- ۷۳\_ سنایی ، ابوالمجد مجدود بن آدم .
- ۷۴\_ سنن ابن ماجه ، محمد بن يزيد القزوينی ، تحقيق : محمدفؤاد عبدالباقي ، دارالفکر ، بيروت .
- ۷۵\_ السنن الكبرى ، بیهقی ، دارالفکر ، بيروت .
- ۷۶\_ شرح اصول کافی ، مولى محمد صالح مازندرانی ، تحقيق : ميرزا ابوالحسن شعرانی ، دار احیاء التراث العربی ، بيروت ۱۴۲۱ ق .
- ۷۷\_ شرح الاسماء الحسنی ، ملا هادی سبزواری ، چاپ سنگی ، مکتبه بصیرتی ، قم .
- ۷۸\_ شرح المنظومه ، ملا هادی سبزواری ، تحقيق : مسعود طالبی ، ناب ، تهران ، ۱۳۶۹ ش .
- ۷۹\_ شرح نهج البلاغه ، ابن ابی الحديد ، تحقيق : محمد ابوالفضل ابراهيم ، مؤسسه اسماعيلیان ، قم .
- ۸۰\_ الشواهد الربوبيه ، صدرالدين شیرازی ، تصحيح : سيد جلال الدين آشتیانی ، مرکز نشر دانشگاهی ، تهران ، ۱۳۶۰ ش .
- ۸۱\_ الصحاح ، اسماعیل بن حماد جوهری ، تحقيق : احمد عبدالغفور العطار ، دارالعلم للملایین ، بيروت ، ۱۴۰۷ ق .
- ۸۲\_ صحيح ابن حبان ، محمد بن حبان ، تحقيق : شعيب الارنؤوط ، مؤسسه الرساله ، بيروت ، ۱۴۱۴ ق .
- ۸۳\_ صحيح مسلم ، مسلم نیشابوری ، دارالفکر ، بيروت
- ۸۴\_ صحيفه سجاده ، علي بن الحسين عليه السلام ، الهادي ، قم ، ۱۳۷۶ ش .

- ٨٥\_ الصحيفه السجديه ، على بن الحسين عليه السلام ، ا ج ، نشر الهادي ، قم ، ١٣٧٦ ق .
- ٨٦\_ الصراط المستقيم ، على بن يونس العاملي ، تحقيق : ميخائيل رمضان ، مكتبه الحيدريه ،

ص : ٣٧٦

- ۸۷\_ طب الاثمه ، عبدالله و حسين ابنا بسطام ، تحقيق : محمد مهدي خرسان ، دارالشریف الرضی ، قم ، ۱۴۱۱ ق .
- ۸۸\_ العدد القويه لدفع المخاوف اليوميه ، على بن يوسف بن المطهر حلي ، تحقيق : محمود مرعشى و مهدي رجايي ، مكتبه آيه الله المرعشى ، قم ، ۱۴۰۸ ق .
- ۸۹\_ عده الداعى ، احمد بن فهد حلي ، تصحيح : احمد موحدى قمى ، مكتبه وجدانى ، قم .
- ۹۰\_ علل الشرائع ، محمد بن على بن بابويه ، داورى ، قم ، ۱۳۸۵ ش .
- ۹۱\_ عمدہ القارى ، العيني ، دار احياء التراث العربى ، بيروت .
- ۹۲\_ عوالى اللئالى ، ابن ابى جمهور احسائى ، تحقيق : مجتبى عراقى ، دار سيدالشهداء ، قم ، ۱۴۰۵ ق .
- ۹۳\_ عيون اخبار الرضا عليه السلام محمد بن على بن بابويه قمى ، تحقيق : شيخ حسين اعلمى ، مؤسسہ اعلمى ، بيروت ، ۱۴۰۴ ق .
- ۹۴\_ الغارات ، ابراهيم بن محمد ثقفى ، تحقيق : سيد جلال الدين حسيني ارموى ، انجمن آثار ملي تهران ، ۱۳۹۵ ق .
- ۹۵\_ غرائب القرآن و رغائب الفرقان ، نيشابورى ، دارالكتب العلميه ، بيروت ، ۱۴۱۶ ق .
- ۹۶\_ غرر الحكم و دررالكلم ، عبدالواحد بن محمد تميمى آمدى ، دفتر تبليغات اسلامى قم ، قم ، ۱۳۶۶ ش .
- ۹۷\_ غرر الفرائد أشرح منظومه
- ۹۸\_ الفايق فى غريب الحديث ، جارالله زمخشرى ، دارالكتب العلميه ، بيروت ، ۱۴۱۷ ق .
- ۹۹\_ فتح البارى ، ابن حجر عسقلانى ، دارالمعرفه ، بيروت
- ۱۰۰\_ الفتوحات المكيه ، محى الدين عربى ، ۴ ج ، دار صادر ، بيروت .
- ۱۰۱\_ فضائل الأشهر ، محمد بن على ابن بابويه ، تحقيق : غلامرضا عرفانيان يزدي ، داورى ، قم ، ۱۳۹۶ ق .
- ۱۰۲\_ فلاح السائل ، على بن موسى (ابن طاووس) ، بوستان كتاب ، قم ، ۱۴۰۶ ق .
- ۱۰۳\_ فهرس التراث ، محمد حسين حسيني جلالى ، ۲ ج ، دليل ما ، قم ، ۱۴۲۲ ق .
- ۱۰۴\_ خانابا مشار مؤلفين كتب چاپى ، خانابا مشار .





- ۱۰۵ \_ فهرست کتب خطی کتابخانه آستان قدس، سیدعلی اردلان جوان، آستان قدس، مشهد، ۱۳۶۵.
- ۱۰۶ \_ فهرست نسخه های خطی دانشگاه تهران، محمدتقی دانش پژوه، دانشگاه تهران، تهران ۱۳۵۷ ش.
- ۱۰۷ \_ فیض القدیر، محمد عبدالرؤف المناوی، تحقیق: احمد بن عبدالسلام، چ ۱، دارالکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۱۵ ق.
- ۱۰۸ \_ القبسات، محمد بن محمد باقر الداماد الحسینی (میرداماد)، به اهتمام: مهدی محقق، مؤسسه مطالعات اسلامی دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۵۶ ش.
- ۱۰۹ \_ الکافی، شیخ کلینی، تصحیح: علی اکبر غفاری، دارالکتب الاسلامیه، تهران، ۱۳۶۳ ش.
- ۱۱۰ \_ کتاب الفتن، نعیم بن حماد المرزوی، تحقیق: سهیل زکار، دارالفکر، بیروت، ۱۴۱۴ ق.
- ۱۱۱ \_ کشف اصطلاحات الفنون، محمدعلی التهانوی، تحقیق: لطفی عبدالبدیع، مؤسسه المصریه، قاهره، ۱۹۶۳ م.
- ۱۱۲ \_ کشف الخفاء، اسماعیل بن محمد العجلونی، دارالکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۰۸ ق.
- ۱۱۳ \_ کشف الغطاء، شیخ جعفر کاشف الغطاء، چ سنگی، مهدوی، اصفهان.
- ۱۱۴ \_ کشف الغمه، علی بن عیسی اربلی، تحقیق: هاشم رسولی محلاتی، بنی هاشم، تبریز، ۱۳۸۱ ق.
- ۱۱۵ \_ کشف الیقین، علامه حلی، تحقیق: حسین درگاهی، وزارت ارشاد، تهران، ۱۴۱۱ ق.
- ۱۱۶ \_ کلیات شیخ بهایی، تحقیق: جواهری، محمودی، تهران.
- ۱۱۷ \_ کنز العمال، متقی هندی، تحقیق: شیخ بکری حیانی، مؤسسه الرساله، بیروت، ۱۴۰۹ ق.
- ۱۱۸ \_ کلیات سعدی، تصحیح محمدعلی فروغی، ققنوس، تهران، ۱۳۶۳ ش.
- ۱۱۹ \_ گلستان سعدی آ کلیات سعدی
- ۱۲۰ \_ گلشن راز، شیخ محمود شبستری، تصحیح: احمد مجاهد و محسن کیانی، منوچهری، تهران، ۱۳۷۱ ش.
- ۱۲۱ \_ گنجینه دانشمندان، محمدشریف رازی، ۹ ج، کتابفروشی اسلامیه، تهران، ۱۳۵۲ ش.
- ۱۲۲ \_ اللمع فی اسباب ورود الحدیث، جلال الدین سیوطی، دارالفکر، بیروت، ۱۴۱۶ ق.
- ۱۲۳ \_ المبدأ والمعاد، صدرالدین محمد شیرازی، تصحیح: سید جلال الدین آشتیانی، مرکز دفتر



تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم ، قم ، ۱۳۸۰ ش .

۱۲۴ \_ متشابه القرآن ، محمد بن علی بن شهر آشوب مازندرانی ، بیدار ، ۱۳۲۸ ق .

۱۲۵ \_ مثنوی معنوی ، جلال الدین محمد بلخی ، تصحیح نیکلسون ، امیرکبیر ، تهران .

۱۲۶ \_ مجمع البحرين ، فخرالدین بن محمد طریحی ، تحقیق : سیداحمد حسینی اشکوری ، ۴ ج ، مکتب النشر الثقافه الاسلامیه ، ۱۴۰۸ ق .

۱۲۷ \_ مجمع الزوائد ، نورالدین علی بن ابی بکر هیشمی ، دارالکتب العلمیه ، بیروت ، ۱۴۰۸ ق .

۱۲۸ \_ مجموعه رسائل فلسفی صدرالمآلهین ، تحقیق : حامد ناجی اصفهانی ، حکمت ، تهران ، ۱۳۷۸ ش .

۱۲۹ \_ مصنفات کاشانی ،

۱۳۰ \_ مجموعه ورام ، ورام بن ابی فراس ، مکتبه الفقیه ، قم ، ۱۴۱۰ ق .

۱۳۱ \_ المحاسن ، احمد بن محمد بن خالد برقی ، تحقیق : جلال الدین محدث ، دارالکتب الاسلامیه ، قم ، ۱۳۷۱ ق .

۱۳۲ \_ مرزبان نامه ، سعدالدین وراوینی

۱۳۳ \_ مستدرکات اعیان الشیعه ، حسن امین ، ۲ ج ، دارالتعارف ، بیروت ، ۱۴۱۸ ق .

۱۳۴ \_ مستدرک الوسائل ، میرزا حسین نوری طبرسی ، تحقیق : مؤسسه آل البيت ، بیروت ، ۱۴۰۸ ق .

۱۳۵ \_ مستدرک سفینه البحار ، علی نمازی شاهرودی ، تحقیق : حسن بن علی نمازی ، مؤسسه نشر اسلامی ، قم ، ۱۴۱۹ ق .

۱۳۶ \_ مُسکنُ الفُؤاد ، زین الدین بن علی (شهید ثانی) ، بصیرتی ، قم .

۱۳۷ \_ مسند أبی داود ، سلیمان بن داود الطیالسی ، دارالمعرفه ، بیروت .

۱۳۸ \_ مسند احمد ، امام احمد بن حنبل ، دار صادر ، بیروت .

۱۳۹ \_ مسندالرضا علیه السلام ، داود بن سلیمان الغاری ، تحقیق : محمدجواد حسینی جلالی ، مکتب الاعلام الاسلامی ، قم ، ۱۴۱۸ ق .

۱۴۰ \_ مشکاه الانوار ، علی بن حسن طبرسی ، مکتبه الحیدریه ، نجف ، ۱۳۸۵ ق .

۱۴۱ \_ المصباح ، ابراهیم بن علی کفعمی ، مؤسسه اعلمی ، بیروت ، ۱۴۰۳ ق .

١٤٢ \_ مصباح الشريعة ، منسوب به امام صادق عليه السلام ، مؤسسه اعلمى ، بيروت ، ١٤٠٠ ق .

١٤٣ \_ مصباح المتهدجد ، شيخ طوسى ، مؤسسه فقه شيعه ، بيروت ١٤١١ ق .

ص : ٣٧٩

- ۱۴۴ \_ مصنفات ، افضل الدين محمد مرقى كاشانى ، تصحيح : مجتبى مینوى و يحيى مهدوى ، خوارزمى ، تهران ، ۱۳۶۶ ش .
- ۱۴۵ \_ المظاهر الالهيه ، صدرالدين محمد شيرازى ، تحقيق : سيد جلال الدين آشتياني ، چاپخانه خراسان ، مشهد .
- ۱۴۶ \_ معانى الاخبار ، محمد بن على بن بابويه ، تحقيق : على اكبر غفارى ، اسلامى ، قم ، ۱۴۰۳ .
- ۱۴۷ \_ المعجم الاوسط ، سليمان بن احمد طبرانى ، دارالحرمين ، قاهره ، ۱۴۱۵ ق .
- ۱۴۸ \_ المعجم الكبير ، سليمان بن احمد طبرانى ، تحقيق : حمدى عبدالمجيد سلفى ، دار احياء التراث العربى ، بيروت ، ۱۴۰۶ ق .
- ۱۴۹ \_ معجم مؤلفى الشيعة ، على فاضل قائنى نجفى ، وزارت ارشاد ، قم ، ۱۴۰۲ ق .
- ۱۵۰ \_ مفاتيح الغيب ، صدرالدين محمد شيرازى ، تصحيح : محمد خواجوى ، موسسه حكمت و فلسفه ايران ، تهران .
- ۱۵۱ \_ مفتاح الفلاح ، محمد بن حسين (شيخ بهايى) ، دارالاضواء ، بيروت ، ۱۴۰۵ ق .
- ۱۵۲ \_ مقالات الحنفاء ، عبدالحجه بلاغى ، تهران ، ۱۳۲۷ ش .
- ۱۵۳ \_ مكارم الاخلاق ، رضى الدين حسن بن فضل الطبرسى ، الرضى ، قم ، ۱۴۱۲ ق .
- ۱۵۴ \_ مناقب آل ابى طالب ، محمد بن شهر آشوب مازندراني ، علامه ، قم ، ۱۳۷۹ .
- ۱۵۵ \_ من لا يحضره الفقيه ، شيخ صدوق ، جامعه مدرسين ، قم ، ۱۴۱۳ ق .
- ۱۵۶ \_ منه المرید ، زين الدين به على (شهيد ثانى) ، تحقيق : رضا مختارى ، مكتب الاعلام الاسلامى ، قم ، ۱۴۰۹ ق .
- ۱۵۷ \_ موسوعه مؤلفى الاماميه ، مجمع الفكر الاسلامى ، ۵ ج ، مجمع الفكر الاسلامى ، قم ۱۴۲۲ ق .
- ۱۵۸ \_ الموطأ ، امام مالك ، تحقيق : محمد فؤاد عبدالباقي ، دار احياء التراث العربى ، بيروت ، ۱۴۰۶ ق .
- ۱۵۹ \_ مهج الدعوات ، سيد بن طاوس ، دارالذخائر ، قم ، ۱۴۱۱ ق .
- ۱۶۰ \_ الميزان فى تفسير القرآن ، سيد محمد حسين طباطبائي ، جامعه مدرسين حوزه علميه قم ، قم ۱۴۱۷ ق .
- ۱۶۱ \_ نان و حلوا كليات شيخ بهايى

- ۱۶۲ \_ النوادر، فضل الله بن علی راوندی کاشانی، تحقیق: احمد صادقی اردستانی، دارالکتاب، قم .
- ۱۶۳ \_ نورالبراهین ، سید نعمت الله جزائری ، تحقیق : سید مهدی رجائی ، مؤسسه نشر اسلامی ، قم ، ۱۴۱۷ ق .
- ۱۶۴ \_ نهج البلاغه ، امام علی علیه السلام ، گرد آورنده : محمد بن حسین شریف رضی ، تصحیح : صبحی صالح ، هجرت ، قم ، ۱۴۱۴ ق .
- ۱۶۵ \_ نهج الحق و کشف الصدق ، علامه حلی ، تحقیق : سید رضا صدر ، مؤسسه دارالهجره ، قم ، ۱۴۲۱ ق .
- ۱۶۶ \_ وسائل الشیعه ، محمد بن حسن (شیخ حر عاملی) ، تحقیق : مؤسسه آل البیت ، مؤسسه آل البیت ، قم ، ۱۴۰۹ ق .
- ۱۶۷ \_ هفت اورنگ ، نورالدین عبدالرحمن جامی ، تصحیح : مرتضی مدرس گیلانی ، تهران .
- ۱۶۸ \_ گنجینه دانشمندان ، محمد شریف رازی ، قم ۱۳۵۳ .
- ۱۶۹ \_ شرح گلشن راز ، ملا محمد ابراهیم سبزواری ، تصحیح دکتر پرویز عباسی داکانی ، نشر علم ، تهران ۱۳۸۶ .
- ۱۷۰ \_ شرح دعاء عدیله ، ملا محمد ابراهیم سبزواری ، چاپ سنگی ، تهران ۱۳۲۹ .
- ۱۷۱ \_ شرح گلشن راز ، ملا محمد ابراهیم سبزواری ، چاپ سنگی ، تهران ۱۳۳۰ .
- ۱۷۲ \_ شرح صحیفه سجادیه ، ملا محمد ابراهیم سبزواری ، چاپ سنگی ، تهران ۱۳۴۷ .
- ۱۷۳ \_ تاریخ علمای خراسان ، عبدالرحمان مدرس ، تصحیح و اضافه : محمد باقر ساعدی خراسانی ، مشهد .
- ۱۷۴ \_ مقالات الحنفاء ، سید عبدالحجه بلاغی ، چاپخانه مظاهری ، تهران ۱۳۳۷ ش .

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریان‌های اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می‌نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری



۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: [www.ghaemiyeh.com](http://www.ghaemiyeh.com)

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می  
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه  
اول

وب سایت: [www.ghbook.ir](http://www.ghbook.ir)

ایمیل: [Info@ghbook.ir](mailto:Info@ghbook.ir)

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

# گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی  
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

**[www.Ghaemiyeh.com](http://www.Ghaemiyeh.com)**

[www.Ghaemiyeh.net](http://www.Ghaemiyeh.net)

[www.Ghaemiyeh.org](http://www.Ghaemiyeh.org)

[www.Ghaemiyeh.ir](http://www.Ghaemiyeh.ir)

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

